

بسم الله الرحمن الرحيم

قلم اینجا رسید ...

(مجموعه‌ای از مقالات در حوزه "دین پژوهی"، "قرآن
پژوهی"، "معرفی ادیان جهان"، "عرفان"،
"نقد و گفت و گو"، "حافظ و قرآن" و ...)

مؤلف

سجاد واعظی

سرشناسه: واعظی، سجاد ۱۳۶۰
 عنوان و نام پدید آور: قلم اینجا رسید و سر بشکست (مجموعه‌ای از مقالات درحوزه
 "دین پژوهی"، قرآن پژوهی"، "امام پژوهی"، معرفی ادیان جهان"، "عرفان"، "نقد و
 گفت و گو" حافظ و قرآن"، ...) نویسنده سجاد واعظی
 مشخصات نشر: تهران: آذینه گل مهر، ۱۳۸۸
 مشخصات ظاهری: ۳۳۳ ص.
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا - شابک 978-964-8609-40-0
 یادداشت: کتابنامه
 موضوع: مقاله های فارسی - قرن ۱۴
 رده بندی کنگره: ۱۳۷۸ ۸ ق ۷۱۷۳ الف/۸۲۹۱ PIR
 رده بندی دیویی: ۸۴۴/۶۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۲۴۷۵۵

انتشارات آذینه گل مهر

نام کتاب: قلم اینجا رسید ...

مؤلف: سجاد واعظی

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۸

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۰۹-۴۰-۰

چاپ و صحافی: کهنمویی زاده

آدرس: تهران - خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه تهران

پلاک ۱۳۳۸ تلفن: ۶۶۴۱۴۴۹۲

قیمت: ۶۴۰۰ تومان

تقدیم به ...

هیچکس هست از برادران من که چندان به سمع (مرا) عاریت دهد که طرفی از اندوه خویش با او بگویم، مگر بعضی ازین اندوه‌های من به شرکت برادری وی کمتر شود، که دوستی هیچکس صافی نگردد تا دوستی را از شوب کدورت نگاه ندارد. و این چنین دوستی خالص، کجا یابم که دوستی‌های این روزگار چون بازرگانی شده است، که آن وقت بر دوستی شوند که حاجتی پدید آید و مراعات این دوستی فرو گذارند چون بی نیازی پیدا آید، مگر برادری دوستانی که پیوند ایشان از قرابت الهی بود و الفت ایشان از مجاورت علوی و دل‌های یکدیگر را به چشم نگرند و زنگار شک و پندار از سر خود بردارند و این جماعت را جز منادی حق جمع نکند، چون جمع شوند این وصیت قبول کنند. {آغاز رساله الطیر شیخ رئیس ابوعلی سینا}

این اثر ناچیز را به برادرم زنده یاد

"مرتضی واعظی"

و روان زنده وی پیشکش می‌کنم

سخن نخست (سپاس نامه)

چاپ و نشر کتاب در کشور ما بسیار پرهزینه و مستلزم سرمایه گذاری فراوان است. نویسندگان کشور نیز نوعاً از اقشار کم درآمد هستند و اگر یاری و مساعدت‌های بیرونی نباشد شاید سال‌ها کتاب‌هایشان در گوشه اتاق خاک بخورد و آنها در حسرت چاپ آثارشان بمانند.

داستان این کتاب، از این امر مستثنا نیست. نگارنده با توجه به تجربیاتی که از چاپ دو کتاب پیشینم (خرما درخت زندگی و حدیث آرزومندی) داشتم، که آنها را با هزینه‌های شخصی و ضرر زیاد چاپ نموده بودم، تصمیم به نامه نگاری و رایزنی با برخی ادارات و نهادها و افراد خیر گرفتم و به لطف خدا در بسیاری از نامه‌هایم با پاسخ مثبت دوستان و سروران اندیشمند و نیک نهاد مواجه شدم.

در اینجا بر خود فرض می‌دانم که از مساعدت‌های مادی و معنوی دوستان و سروران خودم که با بر عهده گرفتن بخشی از هزینه‌های سرسام آور چاپ کتاب حقیر (به مصداق قطره قطره جمع گردد، وانگهی دریا شود)، موجبات دلگرمی این بنده را فراهم نمودند تشکر و قدرانی نمایم.

در اینجا اسامی نیک ایشان را جهت استحضار خوانندگان ارجمند می‌آورم:

- شهردار محترم شهر زیبای برازجان جناب مهندس شهریار اخلاقی و اعضای گرامی شورای اسلامی شهر برازجان
- ریاست محترم سازمان تبلیغات اسلامی استان بوشهر جناب حجه الاسلام والمسلمین علی نعمت‌اللهی
- مدیرکل محترم اوقاف و امور خیریه استان بوشهر جناب حجه الاسلام والمسلمین عباس صداقت
- فرمانده محترم سپاه امام صادق (ع) استان بوشهر و یادگار هشت سال دفاع مقدس سردار فتح‌الله جمیری
- مدیرعامل محترم شرکت پالایش گاز فجر جم جناب آقای مهندس عبدالرسول رزاقی

- جناب آقای مهندس محمد کاظم بهمنی کازرونی مدیر عامل شرکت خدمات صنعتی و پالایشگاهی گاز ایران
 - مدیر و صاحب امتیاز محترم هتل زیبای چهار ستاره "جهان" کنگان^۱ جناب آقای جهانگیر مذکوری
 - مدیرکل محترم سازمان تامین اجتماعی استان بوشهر جناب آقای "غلامحسین ستوده‌خو"
 - مدیر محترم سازمان ملی جوانان استان بوشهر جناب حجه الاسلام و المسلمین عباس ابراهیمی
 - مدیرعامل محترم شرکت تعاونی مسکن ایثارگران شهرستان دشتستان جناب آقای حاج عباس پای بست
 - مدیرمسئول محترم هفته نامه وزین بیرمی جناب آقای یونس جعفری
 - رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل محترم شرکت آب و فاضلاب روستایی استان بوشهر جناب آقای مهندس داراب رفیعی پور و همکاران ارجمند ایشان.
 - ریاست محترم دانشگاه آزاد اسلامی دشتستان جناب آقای دکتر مسعود دهدشتی
- همچنین بر خود لازم می‌دانم که از همه دوستان و استادان ارجمند که با راهنمایی‌های ارزنده خود حقیر را در مسیر دانش ورزی و کسب علم و معرفت یاری نمودند، که اسامی ایشان در گفت و گوهای بنده در همین کتاب موجود می‌باشد، همچون برادرم دکتر مصطفی واعظی استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه و پژوهشگر مسائل اقتصادی که در منزل ایشان در شهر زیبای دامغان بسیاری از مقالات پراکنده‌ام را از سایت‌ها و نشریات و وبلاگم استخراج نمودم...
- با آوردن بخشی از نامه استاد سید مجتبی آقایی در رابطه با مقاله دین مزدایی {زردشتی} (ترجمه)، نمونه‌ای از این الطاف آشکار می‌گردد:

^۱ نشانی هتل زیبای جهان کنگان : کنگان ،منصور آباد ، خیابان علیا ولی الله ، هتل چهارستاره "جهان"

باسمه تعالی

برادر عزیزم: جناب آقای سجاد واعظی

سلام

مقاله‌ی ترجمه شده توسط جنابعالی را مطالعه کردم. موارد قابل ذکر از این قرارند:

(۱) شایسته است که در مقدمه، ضمن معرفی نویسنده، شمه‌ای را هم با این مضمون درج کنید که: خواندن این اثر، از آن رو ارزش دارد که می‌توان چگونگی انعکاس دین زرتشت در اندیشه‌های پژوهشگران عرب معاصر را - از حیث صحت و لغزش در آرایه‌ی مطالب - به عینه ملاحظه کرد. به این توضیح، بیفزایید که هر جا لازم بوده، اشتباهات و لغزش‌های نویسنده را در پانوشته‌ها، اصلاح نموده‌اید.

(۲) کاربرد واژه‌ی آیین به جای واژه‌ی دین، همواره درست نیست. درین باره، مطلبی در بخش مقالات سایت‌م وجود دارد که حتماً آن را ببینید...

در پایان از ناشر محترم کتاب حاضر دوست خوبم آقای سعید پورنعمتی بخاطر تلاش‌ها و پیگیری‌های فراوانی که برای چاپ کتاب انجام دادند و دوستانی که در مراحل مختلف حروفچینی و ویرایش کتاب زحمات فراوانی متحمل شدند، همچون جناب آقای حسن نیکبخت سپاس‌گزاری می‌کنم. و از خانم سحرکشاورزی و آقای محمد یوسفی که حروفچینی و صفحه‌آرایی این کتاب را به عهده داشتند تشکر می‌کنم. همچنین از مدیر مسئول محترم هفته‌نامه وزین آوای توج جناب آقای حاج محمد کاظم اتابک که در برخی از مساعدت‌های مسوولان محترم ایشان واسطه این کار خیر بودند، تشکر خود را اعلام می‌کنم.

قم - سجاد واعظی

۱۱ دی ماه ۱۳۸۷ خورشیدی

در آمد ...

در واپسین شب‌های ماه رمضان و هنگام سحر بود و در حال خواندن دیوان حافظ شیرازی. گویا خود خواجه حافظ بود که الهامی بر دل من فرود آورد و مرا در این اندیشه برد که کتابی در باب رابطه‌ی حافظ شیرازی با مصحت شریف بنگارم. اما بهتر دیدم که پیش از پرداختن به این موضوع، مقالات و یادداشت‌های پراکنده خود را که بویژه در این دو سه سال در روزنامه‌های سراسری، سایت‌های خبری - تحلیلی، نشریات محلی جنوب^۲ و وب لاگ شخصی خویش نگاشته‌ام، در مجموعه‌ای گردآورم و سپس بدان کار ارزشمند روی آورم. از سوی دیگر مطالعه و کار بر روی پایان‌نامه کارشناسی ارشد نیز عاملی دیگر شد تا پژوهش درباره تاثیر گذاری مصحف شریف در حافظ و دیوان او را به وقتی دگر بگذارم. اما الهام لسان الغیب حافظ چه می‌شود... علاوه بر این که این الهام، انگیزه‌ای در من برای نوشتن کارهای جدید ایجاد نمود، براین مجموعه مقاله‌ای و فصلی با عنوان حافظ و قرآن افزودم و برخی ملاحظات انتقادی خود را درباره رابطه روحانی و ظریف حافظ با قرآن و پیشینه این موضوع در نزد نویسندگان به رشته تحریر در آوردم، از دو دریچه‌ی متفاوت: چرا در برخی آثار کمتر به شخصیت قرآنی حافظ پرداخته شده و دو دیگر چرا آن گونه که از یک قرآن دان برجسته همچون حافظ انتظار می‌رود - قرآن کریم در شعر و دیوان او نمودی ندارد، آن چنان که فی المثل در مثنوی معنوی (قرآن پارسی) نمود و ظهور والایی دارد؟ دیگر مقالات عمدتاً در حوزه‌های دین پژوهی {قرآن - ادیان - عرفان و ...} قرار می‌گیرد. همیشه تلاش کرده‌ام و دوست داشتم آزاد و رها و بدون پیش داوری و به گونه‌ای پدیدار شناسانه به موضوعات بنگرم. یادداشت‌های سالیان این بنده، گویی که از ذهن پراکنده و دنیای پریشان من خبر

^۲ نشریات محلی جنوب همچون: بیرمی، اتحاد جنوب، آوای توج، نسیم جنوب، دریای جنوب، لیان، صدای بوشهر، سلام جنوب، نصیر بوشهر، پیام جنوب، پیغام، سی نیز و ... سایت‌های خبری تحلیلی همچون بنا، بازدم، بوشهر نیوز، جانا، تبیان بوشهر، ...

می‌دهد، اما بهر حال خاطراتی از روزهای گذشته و تجربه‌های من در نویسندگی بود، که ثبت آن در یک دفتر به نظرم بی‌اشکال می‌آمد. از این پس پرداختن به کارها و تحقیقات تک موضوعی اولویت من خواهد بود. دوست دارم پایان نامه‌ام و همچنین کتابی مستقل در باب رابطه حافظ با قرآن را به عنوان کارهای بعدی‌ام به خوانندگان ارجمند ارائه کنم، البته اگر به قول حافظ "وظیفه برسد" ...

سجاد واعظی

استان بوشهر، "شهر برازجان"

آبان ماه - ۱۳۸۷ خورشیدی

Sajad_Vaezi@yahoo.com

یادداشتی از سهند صادقی بهمنی

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه بر نگذرد

"سجاد واعظی، آنگونه که من می‌شناسم"

تابستان هفتاد و هفت بود که به سودای یادگیری علوم اهل بیت و سیر در ژرفای قرآن پا نهادم در آزمونی که اگر در آن پذیرفته می‌شدم راه می‌یافتم به حوزه علمیه قم. مرکزی که از دور هیبتی داشت در ذهن من و آن را بزرگ می‌داشتم همواره، چه که عالمان بزرگ دیده بودم که از آن برمی‌خیزند. مأمن و ملجا ایشان است که چنین قصدی دارند و به قصد خویش می‌بالند. در آزمون و گزینش پس از آن موفق بودم، اما یک سالی به درازا انجامید تا حال و هوای حوزه و به ویژه مدرسه معصومیه در سرم جای گیر شود. از خانه که در یکی از جنوبی‌ترین شهرهای ایران بود، یعنی بندر عباس دور افتاد بودم و خانه مادر بزرگم در تهران بود که هر از چند گاهی پاتوق من می‌گشت، اما دوری راه گرچه بسیار آزارم می‌داد، فعالیت‌های خارج برنامه به واقع شوق اصلی من بودند در آن سال‌های نخستین! این خود سخنی دیگری است که به وقت باید از آن به تمام بگویم. سجاد اما سال چهارم به معصومیه قدم نهاد و هم حجره من شد. سه سال را در حوزه‌های برازجان، بوشهر و کاشان روزگار به سر آورده بود و کسب فیض‌ها کرده بود و اینک اما قدم نهاده بود در میدانی بزرگ‌تر: مدرسه معصومیه که به سال ۱۳۶۸ سنگ بنای خویش دیده بود که می‌گذارند و ما قدم نهاده بودیم در میدانی بزرگ‌تر و طلائی‌تر که گروهی از دانش‌آموختگان آن جنگ دیده بودند و تیر ترکش از کنارشان گذر نموده بود و گاه البته به تن شان اصابت کرده بود. ولایت مداری و حرکت در آن مدار راه و رسم همیشگی ایشان شده بود. از این رو متمایز بود از سایر مدارس. اما به طبع هر مرکز آموزشی که چون سالیانی بر آن بگذرد، خلق و خوی و رنگ تدریج و تغییر سالیان به خود بگیرد، معصومیه نیز چنین گشت و البته رفتن ایشان و آمدن دیگران مزید به

علت بود. اما به هر حال بسیار بودند کسانی که به ارث برده بودند از پیشینیان خود آنچه می‌باید.

من هم یکی از ایشان بودم. اما داستان سجاد، بیش از هر چیز او را انگیزه حفظ قرآن چنان شیفته خود نموده بود که زندگی خود را از صبح تا به شب و گاه شب تا به صبح در کف این انگیزت نیکو و آرزوی مبارک نهاده بود. گاه به خواب بود و می‌شنیدم صوت رادیو قرآن که ترتیل خوانی فلان جزء را دارد پخش می‌کند. از قضا حجره نخست که با سجاد در آن شراکت داشتم، حجره‌ای بود در ساختمانی کنار نماز خانه و به اصطلاح مسجد مدرسه که تا امروز نیز نمی‌دانم آیا آنجا مسجد بود یا مصلی و چون بسیاری مسائل که ندانستم این یکی را نیز. روی دیگر حجره اما سویی داشت به خیابان و بلوار محمد امین. آن سوی بلوار اما اداره راهنمایی و رانندگی بود که امروز دیگر اثری از آن محل پر رفت و آمد جز آجر پاره‌هایی باقی نیست. نام ساختمان را به میمنت مقام شامخ شهید اول شیخ محمد بن شمس‌الدین جبل عاملی، آنگونه نام داده بودند و البته نام نیکویی بود، از این رو انگیزه‌ای مضاعف می‌یافتیم بر خواندن کتب ایشان. یاد دارم که سید حسینی قزوینی که مدیر پرورشی و اخلاقی مدرسه بود و سمت امامت جماعت داشت در آن مدرسه مبارکه از سجاد پرسش کرده بود که اوقات خود چگونه تقسیم می‌کنی و جواب شنیده بود که نیمی را به حفظ قرآن و نیم دیگر را به مرور محفوظات خویش به سر می‌آورم و با تعجب سید رو برگشته بود که پس چه وقت می‌گذرانی بر بازخوانی و بحث دروس! و این امر البته از سوی دیگر نیز خود مایه تعجب را فراهم می‌آورد که برنامه حوزه چنان نیست تا طلبه‌ای در مدارس علمی ما به رسم مدارس دیگر مذاهب که حفظ حدیث در برنامه دارند، قصد نماید تا احادیثی برگیرد از میراث گران سنگ اهل بیت – علیهم السلام. زیرا نه فرصت چنان یاری‌گر اوست و نه فضا و جو. و این خود از طنز روزگار است که امثال ما به قصد فراگیری قرآن و حدیث می‌گذاریم قدم در این مدارس، اما این دو به واقع تنها دروسی‌اند که حوزویان آن دو را چنان در برنامه اصلی دوست نمی‌دارند. البته به جد و جهد برخی مدیران چون استاد سید هاشم حسینی بوشهری که اخیراً جای خویش به جناب مرتضی مقتدائی داد، قرآن لااقل در مدارس سطح یک جای خویش بازتر دید و به همت نویسندگانی چون خود ایشان تفسیرهایی ساده فهم در زبان عربی چون نخبه‌التفاسیر پدید آمد که انگیزه قرآن خوانی رادر طلبه افزون می‌کرد و سال سوم حوزه بود که مرحوم محمد ساداتی هم حجره روزانه‌ام مرا با یکی از مفسران نیک کردار که دعوی اجتهاد مطلق نیز می‌کرد آشنا نمود؛ آیه الله، دکتر محمد صادقی تهرانی. از شاگردان و نزدیکان مرحوم آیه الله

کاشانی. او تفسیر را در محضر آیه الله العظمی شاه آبادی، استاد عرفان و اخلاق امام خمینی آغاز نموده بود و پس از آن محضر بسیاری از علماء را درک نموده بود. رساله دکترای او با عنوان ستارگان از نگاه قرآن در سال چهل در دانشگاه تهران بانمره ممتاز مورد پذیرش واقع شده بود و نیز مدرک اجتهاد خویش را آنگونه که من دیدم به امضای دو تن از بزرگترین فقهاء معاصر یعنی امام و آیه الله العظمی خویی رسانیده بود. او در تفسیر مشرب خاصی دارد. بسیار به لفظ و نکات لغوی پایبند است. به تاریخ، سنت شفاهی و شان نزول به هیچ عنوان اعتنایی نمی کند.

و هیچ تاثیری برای آنها در تفسیر قائل نیست. آن روزگار که من با او آشنا شدم یعنی اواخر دهه هشتاد، آنگونه که می گفت و در کتبش نگاشته بود به دلایلی خبر واحد که اساس فقه شیعه است و نیز شهرت و اجماع و سیره را باور نداشت. از این مبنا ی خاص اجتهاد بسیار متفاوتی عرضه می نمود که برای بسیاری علاوه بر جذابیت، آسان فهم و آسان گیر بود. از این دست بسیار می توان در فقه او سراغ گرفت. سال چهارم که سجاد در مدرسه معصومیه به ما ملحق شد به دعوت من در برخی جلسات استاد صادقی ملحق گردید و با هم پس از آن برخی از مطالب مطرح شده در کلاس را به بحث و گاه مناظره می گذاشتیم که در برخی مواقع جز ما دو نفر بسیاری دیگر از دوستان نیز شرکت می نمودند. سجاد خود با تسلط و استیلائی که به مطالب قرآن و مفاهیم آن داشت گاه نظراتی نیز ابراز می کرد. او البته پیش از آن نیز به رشته تفسیر به صورت منظم پرداخته بود. در برازجان چندی نزد استاد ابراهیم شمسی زاده رفت و آمد کرده بود و محضر استاد آیه الله سید مصطفی حسینی دشتی رادر هنگامی درک کرده بود. هر دوی این بزرگان آثار قرآنی فراوانی عرضه داشته اند و از جمله مفسران روشن نگر معاصر به حساب می آیند. استاد شمسی زاده دستی دارد در مثنوی معنوی ملای روم که خود قرآنی است به تنهائی اما به فارسی و آیه الله حسینی دشتی مفسری است روشن اندیش و عقل گرا که از ابراز عقاید عقل گرایانه خویش به هیچ روی هر چند مخالف با باورهای عمومی حوزه و یا مخالف با رسم معهود و مرسوم مفسران، گریزان نیست. خدایش حفظ کند.

سجاد اما از همان آغاز بسیاری از مطالب استاد صادقی را نمی پذیرفت و نمی پسندید. از جمله اینکه نظریه خلود در جهنم را که استاد صادقی بسیار آن را ترویج می کرد چندان نمی پذیرفت و بسیار فتوای فقهای که مبنی بودند بر ظواهر قرآنی. هر چند برخی فتوای ایشان را شجاعانه می دانست چون فتوای ایشان در رد سهم سادات

از خمس. شاید آنچه باید امروز یا پس از گذشت تجربه یازده ساله حوزوی بدان معترف و مقرر باشم این است که در آن سالیان تحت تاثیر استاد صادقی بسیار بی اهمیت می‌گرفتم دروس حوزوی را و بسیار می‌شد که مقام والای فقهاء سلف رضوان الله علیهم - در نظرم تحت تاثیرات ایشان آنچنان که باید در نظر گرفته نمی‌شد. در اصطلاح مبتدی بودم و توهّم پا در کفش بزرگان نهادن در من پدید آمده بود. سجاد اما آنگونه نبود، از ابتدا چنان راه افراط و تفریط در پیش نگرفت که روزی در صدد اصلاح آن برآید. معقول بود، اما مهم‌تر از آن اهل تسامح و پر ظرفیت بود در برخورد با عقاید دیگران. در این سال‌ها استادان فراوان دیدیم و کسب فیض فراوان نمودیم از ایشان. از بزرگی‌شان چشاندند به ما آنچه باید. تنها استاد درسمان نبودند که درس زندگی می‌آموختند و مهم‌تر از آن درس فکر نمودن. در میان ایشان باید از استاد مشفق یاد کنم که مردی بود سخت کوش و تحصیل کرده. اقتصاد را تا درجه فوق لیسانس خوانده بود در موسسه در راه حق و موسسه امام خمینی. هر چند انسانی بود آزاده و مستغنی از مدرک، چرا که دنبال آن نرفته بود. درس را با مزاح همراه می‌ساخت و گاه البته در مزاح زیاده روی می‌کرد. اما کلاس‌هایش طرفداران فراوان داشت. متاجر را به تمام نزد او خواندم و سجاد نیز. از میان استادان، رابطه من و سجاد همچنان با او صمیمانه است. اصول فقه را ابتدا با استاد جزائری شروع کردیم و می‌خواندیم. کتابی «الموجز» نام را که نگاشته استاد برجسته حوزه آن روز و مرجع تقلید امروز، شیخ جعفر سبحانی بود. اما ما که در آن روزگار تحت تاثیر استاد صادقی بودیم، در کلاس ایشان کنفرانس‌هایی می‌دادیم در باب عدم نسخ و تخصیص و تقیید کتاب به حدیث و اثبات قطعی الدلاله بودن ظواهر کتاب. امضای من و سجاد هنوز بر آن کاغذهای کنفرانس است، هر چند شاید همان باور با ما نباشد. بهرروی می‌نوشتیم و می‌خواندیم. به غمزه مساله آموز صد اصولی شده بودیم، هر چند به مکتب نرفته بودیم!

اصول فقه مظفر را استاد برجسته سید قاسم حسینی خراسانی بر ما القاء می‌نمود و دیگر استاد برجسته‌ای بعد از او ندیدیم. سال آخر اما به ارتقاء و خواندن دو سال در یک سال گذشت. شش سال سطح یک را من و سجاد در پنج سال خواندیم سال بعد اما مواجه شده بودیم با تحت برنامه در آوردن سطح دو. من دو سه هفته‌ای را دوام آوردم و دیگر نتوانستم و با میثم فلاح تفتی که پس از آن جز یک بار و آنهم در انجمن گلدکویستی او را ندیدم و همسایه حجره‌مان بود، از تحت برنامه خارج گشتیم و شاید بزرگ‌ترین اشتباه را مرتکب شدیم.

سجاد اما سال ششم را که مشغول خواندن پایه هفت بود تا اواخر سال ادامه داد، اما او هم بدون آنکه آن سال را به اتمام برساند به ما پیوست. اصولاً یکی از برنامه‌های ناموفق آقای حسینی بوشهری همین به تحت برنامه آوردن طلاب پایه‌های هفت چون من و سجاد بود. یک سالی را به مطالعه و نوشتن پرداختیم تا اینکه به سرم زد که به سربازی بروم، اما یک محذور داشتم، سربازی نیاز داشت به انصراف از تحصیل که من چنین قصدی نداشتم اما همین ایام بود نمی‌دانم چگونه اطلاعیه‌ای دیدم درباب طرح معافیت طلاب و سازمان‌های گوناگونی که می‌شد در آنها سربازی را گذرانند، که نیازی هم به انصراف از تحصیل نداشت. سجاد هم بسیار مایل بود که مشکل سربازی‌اش را حل کند. عیب این طرح اما این بود که شخص خود مجبور بود تا سازمان‌ها را بگردد و احساس نیاز آنها به نیرو را رصد کند. البته در این مسئله من خوش شانسی آوردم و به اولین سازمانی که سرزدم توفیق قرین را هم شد. سازمان تبلیغات استان تهران که پس از آن خاطرات فراوانی از آن با خود به همراه دارم.

ابتدا با معاون سازمان حجه الاسلام نصیر نیک نژاد که اکنون به ریاست همان سازمان رسیده است گفتگو کردم. او پذیرفت که من در شهرستان پاکدشت خدمت کنم اما مشکلاتی در راه خدمت سجاد بود، که از جمله با مساعدت بنده مرتفع گردید. سجاد اما در خود سازمان در خیابان استقلال و در بخش دارالقرآن مشغول کار شد. فکر می‌کنم تجربه او از این ایام چندان این همانی نداشت با تجربه من. من باید هر روز راه طولانی را از خانه به پاکدشت و به عکس طی می‌کردم. خستگی فراوان و نماندن وقت برای امور دیگر چون درس خواندن، که سه سال وقت به همین دلایل به ظاهر با دقت اما نابخردانه، حاصل آن دوران بود. سجاد اما حفظ خویش تثبیت می‌کرد و در مسابقات گوناگون مقام کسب می‌نمود. نفر اول مسابقات بسیج و سازمان تبلیغات. مقام‌های دوم و سوم اوقاف و نفر ممتاز مسابقات عربستان و من اما در این اثنا دستی بردم به نوشتن و اولین مقاله‌ام را در یک نشریه ملی در خرد نامه همشهری نوشتم که در ضامم آن بود و به سال نمی‌گذرد مگر آنکه مقاله و جستار و تاملی می‌نگارم در آن روزنامه ملی. در این سالیان کارهای مشترک فراوانی نیز با سجاد به سامان رسانیده‌ایم، از جمله مقاله عدم جواز تخصیص و تقييد قرآن به خبر واحد، مطالعه تطبیقی بنی اسرائیل در قرآن و تورات و کتاب حدیث آرزومندی که پیرامون شخصیت امام حسین علیه السلام در نظر اهل سنت و بررسی سند زیارت عاشورا است. اکنون اما پروژه‌های دیگری نیز دست داریم چون ترجمه اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات شیخ جلیل محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید و کتابی است در باب عقاید و تاریخچه فرق اسلامی. سجاد

اما در این سالیان جز من دوستان فراوانی که خوبی جلوه بارزشان است دست و پا کرده و این جز سفرهای فراوان که نمود و لازمه‌اش پدید آمدن دوستان است سبب دیگری نیز داشته و آن کنجکاوی اوست به تبادل آراء و افکار. به واقع باید او را از این حیث موفق دانست. یک مطلوب، این همه طالبان! دامن سخن بر چینم که چهار ویژگی به خلاصت در سجاد پر لطافت می‌شناسم: نخست تفکر روان و شناور وی، شاید هم دمی دراز دامن با قرآن و آشنایی‌اش با تفکر و اندیشه "ذن" اینگونه‌اش کرده باشد. دوم آن که بی نزاکتی تمسخر آمیز کمتر از او دیده‌ام و شاید به یاد نداشته باشم آن را و این ناشی می‌گردد از روحیه تساهل جویانه و پر ظرفیت او. این خصلتی است که در رهروان بسیار کم یاب است، همان شرح صدر را می‌گویم. سوم آنکه از برهان آوردن و دلیل خواستن که به واقع مقتضای عقل است بسیار شادمان می‌گردد و این شادی درونی را می‌توان به وضوح در او به مشاهدت نشست و این ناشی است از عدم علاقه و باور او به تخریب و ویرانگری دیگران. تیشه تخریب به دست ندارد و همراه بردن ابزار تحلیل فراموش نمی‌کند. و چهارم آنکه، بجا است سخن وی، گزیده گوشت و سنجیده گزین. بحث دراز دامن از او به یاد ندارم و آنچه می‌گوید بجا می‌گوید و البته در حوزه تخصص خویش به سخن در می‌آید که ناشی از همان سنجیده گویی اوست. در فلسفه تخصص ندارد و به دامان دیگران پناهنده می‌شود و ادعایی هم ندارد در آن. گر چه کتاب‌های زیادی هم در این حوزه مطالعه و گذرانده است. اما در حوزه قرآن که به سخن می‌آید کسی را یارای برابری با او نیست. در این میان اما من گزیده گویی و گزیده شنوی را بسیار از او می‌پسندم و ترجیح می‌دهم. خدایش حفظ کند.

سعیدیا بسیار گفتن عمر ضایع کردن است

وقت عذر آوردن است، استغفرالله العظیم

سهند صادقی بهمنی

قم - ۱۹ آبان ۱۳۸۷ خورشیدی

عنوان	صفحه
تقدیم به	۵
سخن نخست (سپاس نامه)	۶
در آمد	۹
یادداشتی از سهند صادقی بهمنی	۱۱
فصل اول: قرآن پژوهی	
لطایف حکمی با نکات قرآنی	۲۱
گلگشتی در کوچه باغ مقامات و الحان قرآنی	۳۰
قرآن شناسی در نهج البلاغه	۳۷
بیان فلسفی یک آیه	۴۱
قرآن زبر بخوانی	۴۱
در محضر قرآن کریم (بحثی درباره حفظ مصحف شریف)	۴۳
گام‌های نخستین در فراگیری علوم قرآنی	۴۵
نوای خوش دم نبی خوانان	۴۹
وداع با ماه قرآن	۵۲
یادداشتی از سید احمد سلیمانی {خاطرات من و احمد}	۵۳
«اهل قرآن»؛ وبلاگ تخصصی قرآن پژوهی و آموزش‌های قرآنی	۵۴
آیا قرآن مخالف اکثریت است؟!	۵۵
فصل دوم: امام پژوهی	
تنها در نخلستان (درباره امیر مومنان)	۵۹
سیمای انسان الهی علی(ع) در قرآن کریم	۶۱
حدیث آرزومندی	۶۴
فصل سوم: دین‌های ابراهیمی	
مطالعه تطبیقی تاریخ یهود در تورات و قرآن	۶۷
مسیح در قرآن	۸۱
مسیح	۸۷
مسیح در اناجیل	۸۹
فصل چهارم: دین‌های ایرانی	
سروش زرتشت (۱)	۹۷
دین مزدایی	۱۰۷
عرفان در گاهان اوستا (کهن ترین نامه دینی ایران باستان)	۱۲۳
آناهیتا، سرچشمه مینوی آب ها	۱۳۱
سروش ایزد پیام آور خداوند و نگاهبان بیداری	۱۳۷
دو چکامه در سوگ مانی	۱۴۰
یادمانی از مانی	۱۴۱

فصل پنجم: دین های شرقی

۱۴۷	دانستنی هایی در باب آیین هندو "بخش نخست"
۱۵۱	دانستنی هایی در باب آیین هندو "بخش دوم"
۱۵۵	رگ وده سمهیتا
۱۵۸	بیداری بودا در زیر درخت بودی (۱)
۱۶۳	Buddhism
۱۶۵	هینه یانه
۱۶۷	Dalai-Lama دالای لاما
۱۶۷	Bhakti بهکتی
۱۶۷	راه دلدادگی
۱۸۹	رابطه یوگای ورزشی با مکتب یوگا

فصل ششم: تقریب ادیان و مذاهب

۲۲۳	تقریب ادیان و مذاهب - تأملاتی در باب «گفت و گوی میان ادیان»
-----	---

فصل هفتم: عرفان و تصوف

۲۲۷	اخلاق و عرفان در اندیشه ابن سینا
۲۳۲	یکتایی عرفان و تصوف
۲۳۳	وحدت وجود از نگاه "شنکره" و "ابن عربی"

فصل هشتم: مقالات دینی (عمومی)

۲۳۹	مطالعه تطبیقی رفتار خوارج و قمرطیان دیروز با القاعده امروز
۲۴۳	تروریسم و راهکارهای مقابله با آن (از منظر دین)
۲۵۰	اندیشه اعتزالی
۲۵۳	کنکاش در یافتن علت نخستین (خدا)
۲۵۴	یاد نامه مرگ
۲۵۶	پنجاه پرسش برای آنکه می خواهد محاسبه نفس خویش کند
۲۵۹	آیت الله سیدمصطفی حسینی دشتی

فصل نهم: گوناگون

۲۶۱	دریانوردان سیرافی و تجربه تعامل فرهنگی
۲۶۸	گور دختر
۲۷۴	تابستان بوشهر و تفریحات بوشهری ها
۲۷۷	یادی از محمد جواد فخراپی نویسنده کتاب دشتستان در گذر تاریخ
۲۷۸	شکایت از جدایی ها (نگاهی به کتاب نای هفت بند اثر استاد باستانی پاریزی)
۲۸۵	(خاطره ای از دیدار با سهراب سپهری در مشهد اردهال)

فصل دهم: گفت و گو

۲۸۷	برگزاری مسابقات با هدف معرفی نخبگان قرانی به جامعه و نه اظهار وجود مسوولان
۲۸۹	حضور زنان در مسابقات قرآنی

۲۹۱	ضرورت عمل مسوولان به سخنانشان
۲۹۶	گفت و گو با اتحاد جنوب
۳۰۳	گفت و گو با آوای توج
۳۰۸	گفت و گوی اختصاصی هفته نامه بیرمی با سجاد واعظی نویسنده، پژوهشگر و حافظ کل قرآن کریم
فصل یازدهم حافظ و قرآن		
۳۱۹	حافظ و قرآن

فصل اول: قرآن پژوهی

لطایف حکمی با نکات قرآنی

عظمت، مجد و کرامت قرآن آخرین نامه دینی فرو فرستاده بر مردمان که بر قلب محمد(ص) خاتم پیامبران فرود آمد و او آن را بر جهانیان عرضه کرد، آن چنان است که گفتار و نوشتار ما انسان‌های عادی نمی‌تواند حق آن را ادا کند، تا بدانجا که اندیشمندان بزرگ تاریخ هم به عجز و ناتوانی خود در شناخت همه ابعاد کلام وحی اعتراف نموده‌اند. در این میان تنها معصومان چهارده گانه محمدی‌اند که خود پیوستگی و اتحادی روحانی با نصوص قرآنی داشته و از عبارت، اشارت و لطایف قرآن گذر کرده و حقائق آن را به تمام و کمال دریافته‌اند. حدیث «انما يعرف القرآن من خوطب به» ناظر به این مطلب است که فهم صد در صد و رسیدن به آخرین مرحله فهم و درک سخن خدا [حقائق] در انحصار معصومان است. اما بر طبق مفاد حدیثی که در سفینه البحار، امام حسین (ع) از پدر بزرگوارشان نقل فرموده‌اند، کتاب خدا بر چهار چیز است: عبارت، اشارت، لطایف و حقایق. عبارت و ظواهر قرآن برای همگان است. مرحله بالاتر اشارات قرآن است که خواص آن را در می‌یابند، کسانی که انس خود را با قرآن تحکیم بخشیده‌اند و ساعت‌ها در عبارات و الفاظ آن تدبّر و اندیشه می‌کنند. مرحله بالاتر فهم «لطایف قرآن» است که از آن اولیاء الهی است، آنان که متخلّق به اخلاق خدایی شده‌اند (بر مبنای حدیث تخلّقوا باخلاق الله) و در استکمال قوه علم و عمل بسی راه پیموده‌اند. آخرین و بالاترین مرحله، فهم حقائق قرآن است، که همانگونه که گفته شد در انحصار معصومان چهارده گانه محمدی (ص) و حضرت عیسی مسیح است، که بر طبق نصوص قرآنی زنده است.

قرآن کریم هیچ کس را از خوان گسترده خود محروم نکرده و همگان را به خوانش [قرائت - تلاوت]، حفظ، اندیشه و تدبّر در خود دعوت نموده است. تأکید خداوند بر

سهولت فهم قرآن است: «و قرآن را برای فهم و اندرز آسان کردیم» (قمر: ۱۷، ۲۲، ۳۲ و ۴۰). «بی تردید ما حقایق این قرآن را به زبان تو سهل و آسان کردیم تا به آن اهل تقوا را بشارت دهی و معاندان لجوج را بترسانی» (مریم: ۹۷).

اما همین قرآن آسان، آن چنان سرشار از زیبایی‌های ظاهری و باطنی است، که ادیبان و شاعران عرب و خداوندگاران اقلیم سخن هرگز نتوانستند در رویارویی با آن حتی اندک پیروزی کسب کنند. خداوند در جایجای قرآن از عظمت و رفعت کلام خود سخن گفته و بارها مخالفان را به تحدی فرا خواند. (طور: ۳۴ - ۳۳، هود: ۱۳، یونس: ۲۸، اسراء: ۸۸ و بقره: ۲۴ - ۲۳). اما همگان به عجز و ناتوانی در این کار اقرار نمودند.

زیباترین توصیفات از قرآن را در خود قرآن می‌توان و باید یافت: این قرآن بی‌گمان گفتاری قاطع و جداکننده است (ی حق از باطل) است [طارق: ۱۳]. قرآن در شب قدر فرود آمده، شبی که از هزار ماه بهتر است. [قدر: ۳ - ۱].

قرآن دارای برکاتی همگانی است. جز پاک شدگان بدان دست نمی‌بازند. از جانب پروردگار جهانیان فرود آمده است. [واقعہ: ۸۰ - ۷۷].

آیات الهی روشن، بین و مبین است. از این رو انسان‌ها را از تاریکی‌ها به سوی نور برون می‌آورد. [حدید: ۹، طلاق: ۱۱].

تنی چند از جنیان که به آوای قرآن گوش فرا داده بودند، گفتند: قرآنی شگفت آور شنیدیم، که به راه راست هدایت می‌کند، پس به آن ایمان آوردیم و هرگز احدی را شریک پروردگارمان قرار نخواهیم داد. [جن: ۲ - ۱].

مehجور گذاردن قرآن از بزرگ‌ترین گناهان محسوب می‌شود، تا بدانجا که رسول گرامی از دست قوم خود لب به شکایت گشود و گفت: پروردگارم! قوم من بی‌گمان این قرآن را بس دور و مهجور گرفتند. [فرقان: ۳۰].

در آیات بسیاری از قرآن، مردمان به تفکر، اندیشه و نظر در آفاق و انفس فرا خوانده شده‌اند. اندیشه در قرآن، تفکر در طبیعت، نظر در ملکوت آسمان‌ها و زمین، ... قرآن کریم هرگز به پیروی کورکورانه دعوت نمی‌کند. «(بندگان خدای رحمان) کسانی [هستند] که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند، همچون کران و کوران فریادکنان بر آنها فرود نمی‌آیند.» [فرقان: ۷۳].

«پس بندگانم را بشارت ده، کسانی که به سخن گوش فرا می‌دهند، پس بهترینش را پیروی می‌کنند. اینانند که خدایشان راه نموده و ایشانند، (هم) اینان اندیشمندان خالص. [زمر: ۱۸-۱۷].»

«کتابی که آن را سوی تو نازل کردیم مبارک است، تا در آیاتش بیندیشند و برای اینکه خردمندان ویژه (بدان) پند گیرند. [ص: ۲۹].»

«و در زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی است؛ و (همچنان) در خودتان. پس مگر نمی‌نگرید؟» [ذاریات: ۲۱ - ۲۰].

«آیا در ملکوت و حقیقت آسمان‌ها و زمین - و هر چیزی که خدا آفریده است - ننگریسته‌اند...» [اعراف: ۱۸۵].

آیات احکام نیز جایگاه ویژه‌ای در قرآن دارند و گزاره‌های زیادی را به خود اختصاص داده‌اند، هر چند که در تعداد آنان اختلاف است. از آنجا که شریعت سمحه سهله اسلام، آخرین، کامل‌ترین و پربارترین شرایع تا پایان زمان تکلیف است، کتاب قرآن نیز واپسین نامه دینی و به عنوان نخستین مدرک در استنباط احکام شرعی و فقهی محسوب می‌گردد. آیات احکام به همراه سنت معصومان محمدی [قول، فعل و تقریر ایشان] حجت بالغه الهی برای همه مکلفان و راه روشن برای عمل به حکم الله می‌باشند.

از جمله گزاره‌هایی که به بیان احکام شریعت می‌پردازند، می‌توان به آیات وجوب نماز، نماز جمعه، زکات، روزه، امر به معروف و نهی از منکر اشاره نمود. حرمت ربا، زنا و فواحش، اکل مال به باطل، اکل مال یتیم، ربا و ... احکام ازدواج، طلاق، عقود و معاملات، دین، ارث، دیه، احکام حج و عمره، اطعمه و اشربه، شهادت، و ... نیز بخشی دیگر از آیات احکامند. همانگونه که می‌دانیم احکام شریعت به پنج بخش حلال، حرام، مستحب، مکروه و مباح تقسیم می‌شوند.

- «و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید ...» [بقره: ۴۳].

- «نماز بر مؤمنان، در اوقات معین مقرر شده است» [نساء: ۱۰۳]

- «... هنگامی که برای نماز از روز جمعه ندا (ی اذان) در داده شد، سوی یاد خدا بشتابید و داد و ستد را واگذارید.» جمعه: ۹

- «از شراب و آسان کننده‌ی گناه (همچون قمار) از تو می‌پرسند. بگو در آن دو گناهی بزرگ است» [بقره: ۲۱۹].

- «... صدقه‌های خود را با منت و آزار، باطل نکنید...» [بقره: ۲۶۴]

- «... روزه بر شما واجب شد...» [بقره: ۱۸۳]

- «... به تمام قراردادهای خود و دیگران وفا کنید. چارپایان نعمت وار [انعام] بر شما حلال گردیدند جز آنچه حکمش بر شما خوانده شد...» [مائده: ۱]

- «بگو پروردگار من زشتکاری‌ها [فواحش] چه آشکارش و چه پنهانش - و گناه دنباله دار و تجاوز بناحق را حرام گردانیده است...» [اعراف: ۳۳]

- «و برای خدا حج و عمره را به اتمام برسانید...» [بقره: ۱۹۶]

- «امروز چیزهای پاکیزه برایتان حلال شد و طعام کسانی که کتاب (وحیانی) داده شدند (همچون زردشتیان، یهودیان و مسیحیان) برایتان حلال و طعام شما هم برای آنان حلال است و نیز ازدواج با زنان پاکدامن با ایمان و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی به آنان داده شد حلال است...» [مائده: ۵].

آیاتی که به عنوان نمونه آورده شد، تنها بخش کوتاهی از گزاره‌های فقهی قرآن است، که تعداد آن بالغ بر پانصد آیه است و تا هزار نیز گفته اند. اختصاص چنین حجمی از قرآن به آیات فقهی، این نظر را که قرآن کریم در بیان آیات الاحکام با اجمال و کلی گویی گذشته، مورد تردید جدی قرار می‌دهد. از ویژگی‌های قرآن کریم، وجود حروف مقطعه است. حروف مقطعه که به «حروف رمزی» قرآن نیز نامبردارند از اسرار نبی و در عین حال زیبایی‌های کلام وحی محسوب می‌گردد. در تفسیر آن نظرات و آراء گوناگونی ابراز شده، که ذکر همه آنها در این مختصر، ممکن نیست، از جمله آن که قرآن کریم از همین حروف ساده الفبا تشکیل شده، اما در عین حال عالمیان هرگز نخواهند توانست مانند آن را بیاورند. نظر دیگر آنکه این حروف برای اسکات کافرانی که در هنگام تلاوت رسول گرامی، در آن لغو و سخنان بیجا می‌افکندند، قرار داده شد. در نقد این نظر می‌توان گفت در سوره‌های مدنی که پیامبر در موضع قدرت بود چه می‌گویید؟ نظر دیگر این است که این حروف، رمز و رازی میان خدا و رسولش بوده، که تنها پیامبر و پس از وی جانشینان معصومش، حقیقت این رموز را می‌دانستند. برخی از اساتید ما در تفصیل این نظر می‌گفتند تمامی احکام و مطالبی که در ظاهر و عبارت قرآن سخنی از آن نیست و معصومان چهارده گانه محمدی(ص) و در رأس ایشان پیامبر اکرم آن را فرموده‌اند، مستفاد از حروف رمزی قرآن است. زیرا بر مبنای آیه ۲۷ سوره کهف، پیامبر هرگز پایگاه و پناهگاه (و ملتحدی) جز قرآن ندارد و همچنین بر مبنای

آیات آغازین سوره نجم (۴ - ۱) او هرگز از سر هوا سخنی نمی گوید. گفتارش (و کردار و رفتارش) بجز وحی‌ای که به او وحی می‌شود نیست. پس اگر پیامبر حکمی از احکام شریعت را بیان می‌کند و در ظاهر قرآن خبری از آن نیست، آن را از حروف رمزی قرآن برداشت نموده است. از مواردی که هر کس پس از یک دوره مطالعه و قرائت قرآن آن را به خوبی در می‌یابد، وجود تمثیلات، مجازات و آرایه‌های لفظی و معنوی فراوان در نُبسی است، همین زیبایی‌های لفظی و معنوی الهام بخش ادبای مسلمان در تألیف کتب ارزشمند در بیان اسرار بلاغت و فصاحت سخن خدا بود، که از این طریق کمک‌های فراوانی به شعر و شعرا هم شد. زیرا همان قواعد در سنجش و ارزیابی فصاحت و بلاغت دیگر آثار ادبی هم کاربرد داشت. از جمله بلاغیان بزرگ می‌توان به ابن معتر، جاحظ، عبدالقاهر جرجانی، ابوهلال عسکری، سکاکی، خطیب قزوینی، تفتازانی و ... اشاره نمود.

آیه نور [نور: ۳۵] از زیباترین تمثیل‌های قرآن در بیان نور خدا و نماینده ویژه نورانیت هدایت ربانی است که همان رسول گرامی و سپس معصومان محمدی (ص) می‌باشند.

«خدا نور آسمان‌ها و زمین است. نماینده نورش چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ درون شیشه‌ای است؛ آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خُجسته زیتونی - که نه شرقی است و نه غربی - برافروخته می‌شود؛ نزدیک است که روغنش - هر چند بدان آتشی نرسیده باشد - روشنی بخشد؛ نوری است فراروی نوری دگر...» [نور: ۳۵]

در آیه ۴۵ از سوره کهف زندگانی دنیا به آبی مانند می‌شود که از آسمان فرود آمد و روییدنی‌های زمین با آن آمیخته شد، سپس آن رستنی‌ها چنان خشک گردید که باده‌ها آن را به هر سو پراکنده می‌کردند ... در سوره حدید (آیه ۲۰) نیز نظیر همین تمثیل آمده است: زندگانی دنیا که همه و تنها بازی، سرگرمی بازدارنده از حق، آرایش، فخر فروشی به یکدیگر (تفاخر) و فزون خواهی در اموال و فرزندان است، همچون بارانی است که رستنی آن باران کشاورزان را به شگفتی می‌اندازد. سپس آن کشت به هیچان می‌آید و آن را زرد بینی، آنگاه خاشاک شود. در سوره ابراهیم (آیه ۱۸) کردار [اعمال] کافران به خاکستری مانده شده که تندبادی سهمگین در روزی طوفانی بر آن بوزد. از این رو آنان از آنچه انجام داده‌اند هیچ بهره‌ای نمی‌برند. به این مطلب در سوره هود (آیات ۱۵ و ۱۶) نیز پرداخته شده: «کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را می‌خواستند جزای کارهایشان را در همین دنیا بی‌کم و کاست به آنان می‌دهیم؛ حال آنکه آنان در آن

زیان بار نخواهند بود. اینان همانانند که در آخرت جز آتش برایشان نخواهد بود و آنچه در دنیا ساخته‌اند به هدر رفته و آنچه انجام می‌دادند باطل است.»

از جمله آیاتی که سراسر مشحون از صنایع ادبی است و ارباب بلاغت بدان سخت پرداخته‌اند، آیه ۴۴ سوره هود است: و قیل یا ارض ابلعی ماءک... و گفته شد: «ای زمین! آب خود را فرو بر؛ و ای آسمان! آبت را بر کن.» و آب فرو کاست و فرمان خدا انجام شد و کشتی بر جودی قرار گرفت ... [هود: ۴۴] قرآن کریم از این مسأله اظهار شگفتی می‌کند که چرا برخی دل‌ها همچون سنگ یا سخت‌تر از آن است [بقره: ۷۴] حال آنکه از برخی سنگ‌ها از فوران آب نهفته در آن، نهرها روان می‌گردد، برخی می‌شکافند و از آن آب خارج می‌شود و برخی از سنگ‌ها از بیم خدا فرو می‌ریزند...

تمثیلات، استعارات، کنایات و صورخیال در قرآن فراوان است و این چند نمونه کوتاه، تنها مختصری از آرایه‌های بدیعی و بیانی در معجزه خالده دین مبین اسلام است. داستان پیامبران، اولیاء الهی، اقوام و ملل گوناگون که در همه جا عنایت به عبرت آموزی از احوال و عاقبت ایشان است، در جای جای قرآن گرامی آمده است. آنچه مشهود است داستان پیامبران و اقوام سامی در قرآن بیش‌تر از پیامبران و مردمان دیگر کشورها و سرزمین‌ها آمده است، آن چنان که از پیامبران و فرزندان سرزمین‌های ایران، هند، چین و... هرگز سخنی نیست. و این شاید به خاطر پیوستگی و همخونی اعراب سامی نژاد با هم نژادان خود باشد، که بحثی مهم را در باب بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن پیش می‌آورد.

در آیات ۸۳ تا ۹۸ از شخصیتی به نام «ذی القرنین» یاد شده، پژوهش‌های محقق و اندیشمند هندی «مولانا ابوالکلام آزاد» و پیش از او سر سید احمد خان هندی ثابت کرد که او کسی جز «کوروش کبیر» بنیانگذار امپراتوری پارس [هخامنشی] نمی‌باشد. این نظریه در ایران بازتاب بسیار مطلوب و شورانگیزی داشت و دکتر فریدون بدره‌ای نیز کتابی محققانه در تثبیت و تأیید این نظریه نگاشت با نام [کوروش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق]. شاید داستان اصحاب رس نیز ریشه‌ای ایرانی داشته باشد و یکی از روایات اصحاب اخدود (سوره بروج)، ناظر به داستان اصحاب اخدود فارس است، که پس از آن که پادشاه ایران با یکی از محارم خود ازدواج کرد، مؤمنان به این کار ناپسند او اعتراض کردند و پادشاه آنان را در گودالی از آتش بیفکند و به شهادت رساند.

سوره یوسف و داستان این قهرمان پاکی و طهارت که قرآن آن را «احسن القصص» [نیکوترین برش‌های پیگیر تاریخی - نیکوترین داستان] خوانده، شاید از معدود

داستان‌های قرآن باشد که با پیوستگی تام و تمام از اوّل تا به آخر یکجا آمده است، در حالی که در دیگر داستان‌های قرآن معمولاً چنین رویه‌ای را نمی‌بینیم.

در قرآن کریم از ۲۶ پیامبر نام برده شده و به این حقیقت تصریح شده که سرگذشت بسیاری از پیامبران برای رسول گرامی حکایت نشده است [نساء: ۱۶۴، غافر: ۷۸] و ماجرای آنان در قرآن مسکوت مانده است.

نام حضرت «موسی» بیش از هر پیامبر دیگری در قرآن آمده و در سوره‌های مختلف [از جمله بقره، اعراف، یونس، طه، شعرا، قصص و ...] به بیان سرگذشت او و قوم بنی اسرائیل پرداخته شده است. نام حضرت عیسی مسیح و سرگذشت نصارا (مسیحیان) نیز در قرآن کریم گزاره‌های زیادی را به خود اختصاص داده است. یکی از اختلافات مسلمانان با مسیحیان در این است که قرآن کریم همواره عطا کردن انجیل را به مسیح نسبت می‌دهد، اما مسیحیان هرگز بر این باور نیستند که او کتابی به نام انجیل داشته است. بلکه آنان از انجیل متعدد سخن می‌گویند، که رسولان [حواریان] گزارش و کارنامه زندگانی و سخنان و فعالیت‌های عیسی [یسوع] را به الهام روح القدس نوشتند و سپس اجماع مسیحیان نخستین چهارتای آن را پذیرفت اما آیا می‌توان تفسیری از کلمه «انجیل» ارائه داد که با باورهای مسیحیان هم ناسازگاری نداشته باشد؟ بهر حال مسیحیان از انجیل چهارگانه سخن می‌گویند، اما قرآن از «انجیل» به لفظ مفرد سخن می‌گوید. همچنین قرآن بارها اندیشه «تثلیث» را نقد می‌کند و آن را با توحید خالص و واقعی در تضاد می‌بیند. از نگاه قرآن این گفتار نصرانیان که مسیح پسر خداست و همچنین گفتار یهودیان که عزیز پسر خداست، با گفتار کافران هیچ فرقی نمی‌کند و با آن همانندی و هماهنگی دارد. (توبه: ۳۰).

داستان ابراهیم (ع) قهرمان مبارزه با شرک و بت پرستی در قرآن جایگاه سترگی دارد. قرآن کریم از دو شخصیت به عنوان «اسوه حسنه» [سرمشق و الگوی نیکو] یاد می‌کند: محمد [احزاب: ۲۱] و ابراهیم [ممتحنه: ۶]. دین اسلام را همان آیین و ملت ابراهیم می‌داند و مسلمانان را پیروان واقعی ابراهیم می‌داند. «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، ولی از باطل رویگردان [حنیف] و تسلیم حق [مسلم] بود... بی‌گمان نزدیک‌ترین مردمان به ابراهیم، کسانی هستند که او را پیروی کردند، و به ویژه این پیامبر برجسته [محمد] و کسانی که به آیین او ایمان آوردند...» [آل عمران: ۶۸ - ۶۷]

قرآن کریم از پدر ابراهیم با نام «آزر» یاد می‌کند و این موجب اختلافی میان مفسران و محققان گشته که آیا آزر پدر واقعی ابراهیم بوده یا پدر تربیتی او بوده است؟

مفسران شیعه عموماً آزر را عموی ابراهیم می‌دانند. در سوره بقره (آیه ۱۳۳) پسران یعقوب در پاسخ این پرسش او که پس از من، چه چیز را خواهید پرستید، گفتند: معبود تو را، و معبود پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را. اینکه از اسماعیل که عموی ایشان بوده با لفظ آب (پدر) یاد شده، استعمال لفظ آب را در مورد عمو در قرآن نشان می‌دهد. قرینه دیگر اینکه گرچه ابراهیم در آغاز رسالت خویش به آزر گفت، درود بر تو، به زودی از پروردگارم برایت پوشش می‌خواهم... (مریم: ۴۷)، این استغفار ابراهیم برای آزر به حکم وعده‌ای بود که به وی داده بود. هنگامی که برایش روشن شد که آزر دشمن خداست، از او بیزاری جست (توبه: ۱۱۴). از سوی دیگر در آیات پایانی سوره ابراهیم، که اشاره به دعاها و نیایش‌های ابراهیم در پیری و سالخوردگی می‌کند، او برای پدر و مادرش دعا و استغفار می‌کند [ابراهیم: ۴۱ - ۳۹]. و این نشان می‌دهد که آزر پدر اصلی ابراهیم نبوده است.

جریان محاجّه ابراهیم با ستاره پرستان، ماه پرستان و خورشیدپرستان به زیبایی در سوره انعام (آیه ۷۶ به بعد) آمده است. او در آغاز خود را با آنان همراه و باورمند نشان می‌داد. اما پس از افول و پنهان شدن هر یک، از پیروان آنان بیزاری جست و اینگونه ندای یکتاپرستی سر داد: «من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را سوی کسی گردانیده‌ام که آسمان‌ها و زمین را به فطرت توحیدی پدید آورد و من از مشرکان نیستم» [انعام: ۷۹].

بسیاری از نویسندگان دوره اسلامی ابراهیم خلیل و زردشت پیامبر ایران باستان را یکی دانسته‌اند. این سخن گرچه از نظرگاه تاریخی نادرست است، اما می‌توان برای آن تأویلات زیبا و متینی فراهم نمود، همچنان که مشابیه‌های فراوانی میان این دو شخصیت وجود دارد. هر دو در دوره غلبه «جاهلیت» ضلالت‌ها و ظلمت‌ها را نفی کردند و به یاری وحی و کلام الهی بساط تاریک اندیشی و شرک جاهلی را در هم پیچیدند: فلک را سقف بشکافتند و طرحی نو در انداختند. آموزه هر دو پیامبر همان «دین قیّم [روم: ۳۰] ازلی و فطری بود، که در دو شاخه خود را نمایان کرد: حنیفیت ابراهیمی و حنیفیت زردشتی. استاد ارجمند ما دکتر بابک عالیخانی در کتاب «لطایف عرفانی در نصوص عتیق اوستایی» مقایسه و مقارنه‌ای زیبا میان این دو پیامبر و شؤون معنوی هر یک [مستفاد از آیات قرآنی و اشارات گاهانی] نموده، که علاقه‌مندان می‌توانند به آن کتاب رجوع نمایند. [لطایف عرفانی در نصوص عتیق اوستایی، ص ۱۳۹ - ۱۴۶]. بت شکنی ابراهیم (ع) و مهمان نوازی او و اینکه آتش بر او گلستان شد، از کارهای زردشت که معارضه با دیو پرستی و توصیه اکید به مهمان نوازی و ستایش و تقدّس آتش، دور

نیست. از اینجا می‌توان گریزی به آیین زردشتی زد. گرچه نام این پیامبر [او خشور] در قرآن نیامده (همان گونه که نام دیگر پیامبران غیر سامی نیز کمتر در قرآن آمده است)، اما عنوان کلی «مجوس» [حج: ۱۷] و قرار دادن آن در ردیف ادیان و شرایع توحیدی می‌تواند دلیلی بر توحیدی بودن این شریعت آریایی باشد. اینکه مسلمانان از زردشتیان جزیه [گزیت] می‌گرفتند خود دلیلی دیگر بر آسمانی بودن این کیش می‌باشد. روایات و احادیث مأثوره نیز بر توحیدی بودن این شریعت گواهند. پس از ابراهیم، که با شور و شوق از خدا خواست که پیشوایی را هم چنان که به وی عطا کرد، در ذریه و دودمان او نیز قرار دهد (بقره: ۱۲۴)، ذریه ابراهیم به دو بخش فرزندان اسحاق و فرزندان اسماعیل تقسیم شدند. این برادرزادگان که ظاهراً هیچ گاه با هم صلح و صفایی نداشته‌اند، روزگاری دراز در تاریخ نقش آفریدند و پیامبران و رسولان فراوانی از میان ایشان ظهور کردند، که البته سهم فرزندان اسحاق و اسرائیل (یعقوب) در این میان بسیار بیشتر بود. داستان پیامبران بنی اسرائیل در قرآن از جمله قصص قرآن را تشکیل می‌دهد. از دیگر پیامبران می‌توان از نوح، هود، صالح، لوط و شعیب یاد کرد، که داستان ایشان و مجاهدت‌هایی که برای دعوت قوم خود به راه و آیین خدا کردند، در گزاره‌های قرآنی مسطور است. خلاصه کلام آنکه قرآن کریم از وجود مقدس پیامبران الهی در نهایت کمال و جلال و شکوه سخن گفته و آنان را به پاکی و طهارت اخلاقی و صبر و استقامت و ایمان خالص ستوده است، توصیفات که در کتب عهدین و دیگر کتاب‌های بجای مانده آسمانی - که بدبختانه آغشته به تحریف و دگرگونی شده‌اند - هم کمتر آمده است.

آخرین مطلبی که درباره قرآن، این همیشه تازه جاودان می‌خواهم بگویم، تأثیرپذیری عمیق شاعران و ادیبان پارسی از کلام وحی است، که نشان از آنس دائمی آنان با قرآن و حفظ و تکرار پیوسته واژگان و عبارات قرآنی از سوی ایشان دارد. بسیاری از سخن‌سرایان و ادیبان مسلمان پارسی، «نبی» را از برداشتن و این حفظ داشتن قرآن، اثر شگرفی بر اندیشه و شعر ایشان داشته، تا بدانجا که خواسته و ناخواسته، حتی سبک و ساختار شعر و دیوان ایشان نیز رنگ و صبغه قرآنی به خود گرفته است. از جمله این سخن‌سرایان بزرگ می‌توان به «حضرت مولانا» اشاره نمود، که مثنوی معنوی او را به حق «قرآن پارسی» یا «قرآن پهلوی» نامیده‌اند.

مثنوی معنوی مولوی - هست قرآن در زبان پهلوی

«جامی»

خوانندگان مثنوی، حضور مدام و تجلی قدسی واژگان، آیه‌ها و مضامین قرآنی را در شعر حضرت مولانا به خوبی درک می‌کنند. برآستی آیا نظم پریشان مثنوی و از این سو به آن سو گریز زدن صاحب مثنوی، که وی را می‌برد هر جا که خاطرخواه اوست و می‌توان آن را جلوه‌ای عظیم از هنر و اعجاز مثنوی شمرد، خود یک همخوانی و همسانی شگفتی با قرآن کریم و گزاره‌های قرآنی ندارد، که همین «روساخت گسسته و بریده بریده و ژرفساخت پیوسته و در هم تنیده» در آن آشکار است و ساختار قرآن را چونان نمونه و سرمشقی برای خداوندگار مثنوی قرار داده است؟ اما شباهت‌ها و قرابت‌های روحانی مولانا با قرآن به همین جا محدود نمی‌شود. نمی‌دانم این نکته که قرآن با «بخوان» (اقرأ) آغاز می‌گردد و مثنوی با «بشنو» خود جای تأمل ندارد و اینکه حضرت مولانا بسان حضرت احمد چکامه‌هایش را نمی‌نوشت و کاتبانی داشت که بدین کار همت می‌کردند و صدها نکته از این دست، که بحق جای نگاشتن مقالات و کتاب‌های ارزنده و نکته یابی محققان را دارد. اثرپذیری ساختاری و سبکی از آیه‌های قرآنی در اشعار حافظ هم که همه بیت الغزل معرفت است، نمودی ویژه و آشکار دارد. بدین نکته استاد بهاءالدین خرمشاهی در کتاب ارزشمند «ذهن و زبان حافظ» به شایستگی پرداخته است، که علاقه‌مندان می‌توانند مراجعه فرمایند. در باب تأثیرپذیری سخنوران پارسی زبان از قرآن کریم، نیز دو منبع پیشنهاد می‌گردد:

- تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی به قلم جناب دکتر سید محمد راستگو و اثرپذیری حافظ از قرآن و احادیث نگاشته آقای عباس اسلامی نژاد.

این مقاله حاصل تلاش‌ها و یادداشت‌های شخصی نویسنده است و نگارنده در نگاشتن آن از نصوص و گزاره‌های قرآنی بهره جسته است. البته در جای خود از منابع و مدارکی نیز جهت مطالعه بیشتر خوانندگان گرامی یاد شده است.

گلگشتی در کوچه باغ مقامات و الحان قرآنی

حبذا حفاظ خوش الحان که مرغ لهجه‌شان

در دل بلبل فشارد ناخن صوت حزین

«طالب آملی»

کوچه باغ مصحف شریف سرشار از لطافت‌ها و دلپذیری‌هاست. همین زیبایی‌ها و اعجاز قرآن کریم در ابعاد لفظی و معنوی بوده که مخالفان با شنیدن و استماع چند آیه از نبی در برابر عظمت آن سر فرود می‌آوردند و از سویی تأکید سیره نبوی و پیشوایان

دین همواره بر زیبا خواندن و خوش خواندن قرآن کریم بوده است. در روایات آمده پیامبر اکرم خوش صداترین مردم در امر تلاوت قرآن بوده، همچنین امامان معصوم. هنگام قرائت قرآن امام سجاد (ع) عابران و رهگذران از نیکویی صدای آن حضرت مدهوش می‌گشتند و مردم تاب تحمل قرائت او را نداشتند. بسیار اتفاق افتاده که گروه فراوانی از مردم تنها با شنیدن یک تلاوت زیبا به دین اسلام گرویده‌اند و به راه حق مشرف گشته‌اند.

دلم از پرده بشد، حافظ خوش لهجه کجاست

تا به قول و غزلش ساز و نوایی بکنیم

- مقام

مقام (Gamme) یک طرح کلی و الگویی است برای آفرینش نغمات و ملودی‌ها. اگر با یک نگاه کلی بنگریم می‌توانیم مفاهیم مقام، نغمه، لحن، آواز، دستگاه، گام و موارد مشابه آن را در یک تعریف کلی بگنجانیم، اگر چه در تعریف اصطلاحات برخی از این مفاهیم با دیگری تفاوت دارد. تمایز و تشخیص هر مقام نتیجه تغییر حالات و کیفیات یک نغمه و ملودی و تفاوت هر مقام با مقام دیگر نتیجه اختلاف در تغییر مسافت‌ها و فواصلی است که بین درجات صوتی هر مقام نسبت به مقام دیگر وجود دارد. در موسیقی مقامی ایران (و شرق) فاصله یک دیوان (اکتاو) را به هشت‌گاه تقسیم می‌نمودند (از یگاه تا هشت‌گاه). بعد از حمله اعراب به ایران در صدر اسلام و همچنین در دوران سلطنت عثمانی، این فواصل و پرده‌ها به طور کامل به کشورهای عربی و اسلامی منتقل گردید و تاکنون نیز همان فواصل و پرده‌ها با نام‌های ایرانی در فرهنگ موسیقی این کشورها به چشم می‌خورد. البته این مطلب سبب انکار اصالت موسیقی عربی نخواهد شد. تردیدی نیست که وارثان امروز موسیقی عربی ضمن تأثیر پذیری از فرهنگ و تمدن ایرانی و برخی تمدن‌ها و جریان‌های فرهنگی دیگر در طول تاریخ، بر میراث کهن خود نیز تکیه داشته‌اند؛ میراثی که بخشی از آن را باید در تمدن‌های باستانی عربستان جنوبی و بخش دیگری از آن را در تمدن کهن مصریان - که در عصر کنونی طلایه دار موسیقی مقامی عرب می‌باشند جستجو نمود.

یاد این نکته هم خالی از لطف نیست که هر چند موسیقی مقامی عرب در رشد و بالندگی خود مرهون موسیقی ملت‌های دیگر همچون ایرانیان بوده، اما امروز در میان

موسیقی‌های جهان دارای هویتی کاملاً مستقل می‌باشد و در حال حاضر حتی از تحرک و پویایی بیشتری نسبت به موسیقی مقامی ایران برخوردار است و به مرور جای خود را در میان موسیقی‌های جهانی باز نموده و صبغه بین المللی پیدا کرده است.

- انتساب مقامات به پیامبران

در کتاب بهجت الروح آمده است: هر مقامی بر خلاف اهل ریاضی از پیغمبری صلوات الله علیه پیدا شده ... حضرت ابوالبشر آدم (ص) در مقام راست ربنا ظلمنا انفسنا... می‌گفتی و حضرت موسی علیه السلام در وادی ایمن در مقام عشاق ناله و مناجات کردی و حضرت یوسف (ع) در قعر چاه و زندان به مقام عراق گریستی و ...

- تعریف مقام

در اصطلاح موسیقی به مجموعه‌ی اصواتی که بین یک نت و تکرار آن (جواب) با ترتیب معین قرار دارد مقام گفته می‌شود.

- تعریف نغمه

نغمه در لغت، عبارت از صدایی موسیقایی است که خالی از کلام و حرف باشد. در اصطلاح موسیقی نغمه در این معانی به کار رفته است: هر صدای موسیقایی (Sing)، ملودی (Melody)، در مقابل هارمونی (Harmony) [موسیقی چند صدایی]، مقام اصلی (Gamme)، مقام فرعی یا مشتقات یک مقام اصلی (گوشه) همچون نغمه شوری از مقام بیات، نغمه هزام از مقام سیکا و یا نغمه نکریز از مقام نهاوند.

- تعریف لحن

لحن در تلاوت قرآن، کیفیتی است که از استفاده صحیح و مطلوب مقامات و نغمات عربی برای آرایه آیات قرآن کریم بر اساس اصول و مبانی مربوط حاصل می‌آید.

مقامات اصلی و تعداد آن

۱- مقام راست ۲- مقام بیاتی ۳- مقام صبا ۴- مقام سیکاه (سه گاه) ۵- مقام حجاز
۶- مقام نهاوند ۷- مقام عجم (ماهور) - راست پنجگاه در موسیقی ایرانی و گام ماژور
در موسیقی غرب) ۸- مقام کُرد ۹- مقام نوا ۱۰- مقام چهارگاه (چهارگاه)

در موسیقی مقامی عرب تعداد مقامات اصلی و فرعی (گوشه‌ها) بالغ بر سیصد است.

- شناخت علمی مقامات عربی

مقام‌هایی که بر روی درجه DO (راست) قرار دارند:

۱- مقام راست ۲- مقام سوزناک ۳- مقام حجاز کار ۴- مقام نهاوند ۵- مقام نکریز

مقام‌هایی که بر روی درجه Re (دوکا) قرار دارند: ۶- مقام بیاتی ۷- مقام کرد

۸- مقام حسینی ۹- مقام شوری ۱۰- مقام عشاق مصری ۱۱- مقام صبا

۱۲- مقام صبا زمزم ۱۳- مقام حجاز ۱۴- مقام شاهناز

مقام‌هایی که بر روی درجه mi (سیکاه) قرار دارند: ۱۵- مقام سیکاه ۱۶- مقام هزام

مقام‌هایی که بر روی درجه Fa (چهارگاه) قرار دارند:

۱۷- مقام چهارگاه

مقام‌هایی که بر روی درجه Si (قرار) استقرار یافته‌اند:

۱۸- مقام عجم غشیران ۱۹- مقام بستنکار ۲۰- مقام عراق

- وجود ارتباط و تطابق مضامین آیات قرآنی با نعمات و مقامات: گرچه به قول برخی از اساتید ما این امر کلیت ندارد و حالتی که قاری به مقام و نغمه می‌دهد، آن مقام را شاد و فرح‌زا و یا محزون و غمگینانه می‌کند، اما رعایت تناسب و ارتباط میان مقام و موضوع آیه خود کاری هنری است. با شناخت حالت هر مقام و موضوعات آیات و تناسب آنها با یکدیگر و رعایت این تناسب، تلاوت قاری قرآن علاوه بر بیان لفظی، بیان تصویری پیدا می‌کند، این بیان یکی از مصادیق اعجاز لفظی قرآن است و تنها هنری که می‌تواند آن را به عرصه ظهور بیاورد، هنر قرائت است. تلاوتی که در آن، این تناسب رعایت نشود، تلاوتی بی روح است و گاهی اوقات بی معنی. مثلاً اگر آیه شریفه «خذوه فغلوه ثم الجحیم صلّوه» که در مورد اهل عذاب است و انسان با قدری تأمل و اندیشه در آیه، از فرط تأثر و اندوه گریان خواهد شد، با نغمه‌ای شاد و فرح فزا و شوق افزا (همچون مقام نهاوند) خوانده شود، چنان بی معنی و ناسازگار است که قاری و مستمع با فکر و صاحب ذوق را به درد می‌آورد.

۱- مضامین متناسب با اجرای مقام راست

نشانه‌های عظمت پروردگار، هدایت تکوینی و تشریعی، آفرینش آسمان‌ها و زمین، بیان حقایق و معارف، نشانه‌های تجلی انوار الهی در جهان، بیان و ابلاغ اسماء و صفات الهی، بیان ابلاغ نبوت و امامت، نشانه‌های الهی و...

۲- مضامین متناسب با اجرای مقام بیات

مقام بیات یکی از مقام‌های بسیار زیبا، خُزن انگیز و دارای لطافتی خاص است، در بیشتر مضامین کاربرد دارد همچون نزول عذاب الهی بر ناسپاسان و کافران، آیات منسوب به جهنم، لطافت و زیبایی اخلاق الهی و خُزن از عدم تزکیه نفس، عشق به لقاء الله، محبت و عشق به ایمان و خُزن از نبودن در زمره مؤمنین، عنایت حق تعالی نسبت به هدایت بندگان، لطف و رحمت رسول اکرم، زیبایی و لطافت توحید، خُزن از عدم معرفت

۳- مضامین متناسب با اجرای مقام صبا

توصیف جهنم، فرجام کار مجرمان در روز قیامت، خوف از حساب و کتاب و آلام محشر، حیاء از لقاء الله به جهت معصیت، غم و اندوه و ترس از عذاب، انداز و بیدار باش، خوف از عذاب الهی و....

۴- مضامین متناسب با اجرای مقام سه‌گاه

شادی اهل بهشت، شادی و سرور اهل ایمان، شادی از معرفت آیات ربّانی و...

۵- مضامین متناسب با اجرای مقام عجم

در موسیقی مقامی ایران با نام ماهور و در موسیقی غرب به گام ماژور نامبردار است. دارای مقامات فرعی همچون عجم عشیران، چهارگاه، سوز دل آرا و شوق افزا می‌باشد. نغمه‌ای شاد و شادی آور اما نه به طور مطلق. بسیار اتفاق می‌افتد که مقام صبا و عجم را با هم ترکیب می‌کنند که خود حاوی معانی بدیعی می‌شود.

۶- مضامین متناسب با اجرای مقام نه‌اوند سرور از معرفت حق تعالی، لذت ایمان به نبوت و امامت خاصه، لذت و بهجت عبادت، لذت نعیم و پاداش اخروی، زیبایی و لطافت ایمان، امید و انتظار رحمت الهی، توصیف اهل بهشت، پیروزی، نصرت و سعادت مؤمنان و...

۷- مضامین متناسب با اجرای مقام کرد

این مقام از الحان بسیار حزین می‌باشد که در موسیقی مقامی عرب نیز از این مقام زیاد استفاده می‌شود. شباهت زیادی با مقام بیات دارد، به گونه‌ای که برخی آن را گوشه‌ای و مشتقی از مقام بیات می‌دانند.

۸- مضامین متناسب با اجرای مقام حجاز

سرور و لذت رعایت اخلاق الهی، بشارت به اهل ایمان، عشق به حق تعالی درائر معرفت او، داوری ما: با اقتفا و اتباع از نظرگاه برخی استادان قرآنیم (همچون استاد حاج احمد ابوالقاسمی)، هر مقام را ویژه مضامین خاص و موضوعات ویژه‌ای نمی‌دانیم. بلکه این قاری قرآن و خواننده نبی است که با صدای خویش (رنگ صوت) به مقام حالت و شکل می‌دهد و اینگونه آهنگ و معنا را به شنونده انتقال می‌دهد. پس مقام و نغمه به خودی خود شادی‌آور و یا محزون نیست، بلکه صدای قاری، رنگ صوتی، سرعت قرائت و توجه به «فاصله نت‌ها» است که یک مقام را محزون و یا فرح فرا جلوه می‌دهد، گرچه باز مطالبی را که درباره مضامین متناسب با اجرای هر مقام گفتیم، در نسبتی قابل قبول هست.

تعلق مقامات به اوقات مختلف شبانه روز: این سخن در میان قاریان متبحر معروف است که مقام رست ویژه شب‌های قرآنی است. بسیاری از موسیقی دانان هر مقام را به وقت ویژه‌ای اختصاص می‌دادند. در طوطی نامه عماد بن محمد النعری آمده است: ... چنان که ارغنون رهاوی هنگام صبح ساختند، چنگ حسینی در طلوع آفتاب نواختند، در راه راست نیم چاشت ایستادند. رگ بوسلیک با چاشت راست نهادند. زمزمه نهادند به وقت استوا چکانیدند و

خوش بخوان حافظ

در نظر داشتم مقاله‌ای درباره تأثیر قرآن بر دیوان حافظ و یا تأثیر پذیری حافظ از قرآن کریم بنویسم، با این پندار که شاید آنکه هم حافظ کلام وحی باشد و هم با شعر و ادب سر و سری داشته باشد، بهتر بتواند حق مطلب را ادا کند. اما گویا وقت تنگ است و مجال اندک. اما حیقم آمد در این مقاله از «حافظ خوش لهجه خوش آواز» هیچ نگوییم و در باب حافظ چندین هنر هیچ ننویسم. حافظی که هنر حفظ مصحف شریف، هنر شاعری و سخنوری، هنر موسیقی دانی و آواز خوانی، هنر سحر خیزی و بالاخره هنر عشق و عاشقی همه را با هم داشته و گویا به مقام جمع الجمع نائل آمده بود. این چند فقره هم هدیتی از جانب حافظ به دوستداران سخن و کلام وی:

- حافظا در گنج فقر و خلوت شب‌های تار

تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

- صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ

- هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم
 - ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ
 به قرآنی که اندر سینه داری
 - ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد
 لطایف حکمی با نکات قرآنی
 - حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی
 دام تزویر مکن چون دگران قرآن را
 - ای چنگ فرو برده به خون دل حافظ
 فکرت مگر از غیرت قرآن و خدا نیست
 - حافظ به حق قرآن کز شید و زرق باز آی
 باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد
 منابع و مآخذ جهت مطالعه بیشتر:
- ۱- الاغانی، ابوالفرج اصفهانی ۲- تئوری موسیقی، مصطفی کمال پور تراب
 - ۳- نای هفت بند، دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی
 - ۴- نغمه وحی (دو مجلد)، دکتر جواد مسگری، مهندس حسین دهقانی
 - ۵- نظری به موسیقی، روح الله خالقی ۶- هنر تلاوت، غلامرضا شاه میوه اصفهانی

قرآن شناسی در نهج البلاغه

اشاره: از هنگام جمع آوری و تدوین خطبه‌ها و نامه‌ها و سخنان بلیغ و بی‌مانند امیرمومنان به کوشش و همت مرحوم شریف رضی [یا به نقلی برادرش شریف مرتضی] تاکنون مقالات و آثار فراوانی در بیان ابعاد گونه‌گون و جلوه‌های فراوان هنری و ادبی و ارزش محتوایی این کتاب نگاشته شده است.

گرچه ابن خلکان در کتاب «وفیات الاعیان» در ذیل نام سید رضی با آوردن یک نقل قول به صورت فعل مجهول [قیل: گفته شده] در انتساب این آثار به امیر مومنان اندکی تردید نموده و سرانجام مساله را نیز با شک به پایان برده، اما با بیان پر مغزی که مرحوم ابن ابی الحدید معتزلی شارح بنام نهج البلاغه در مقدمه کتاب خود آورده، و نیز توجه به این نکته که بسیاری از این آثار در کتب پیشینیان به نام حضرت علی ثبت شده بود و شریف رضی تنها آنها را تدوین و جمع آوری نمود، هر گونه تردیدی را در انتساب نهج البلاغه به حضرت، از میان می‌برد. ضمن اینکه ابن خلکان نیز هیچ شاهی بر این تردید خود نمی‌آورد و تنها با آوردن این جمله که گفته شده آفریننده نهج البلاغه همان کسی است که آن را جمع نمود [یعنی سید رضی]، به این مساله پرداخته است. و واضح است که چنین بیانی فاقد موازین علمی می‌باشد.

اما مقاله حاضر نگاهی گذرا و شتابزده به گزاره‌ها و آموزه‌های قرآنی در نهج البلاغه دارد. در جایجای این کتاب عظیم تجلی قرآن و آموزه‌های قرآنی هویداست. امیر مومنان در سراسر خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها از ارزش‌ها و ویژگی‌های قرآن، جامعیت و کمال قرآن، جاودانگی قرآن و عظمت قرآن سخن گفته است. از ضرورت توجه به ارزش‌های قرآن و عمل به دستورات و تعالیم آن و مسوولیت انسان نسبت به یادواره آسمانی...

- ویژگی‌های قرآن

کتاب خدا، قرآن در میان شما سخنگویی است که هیچ‌گاه زبانش از حق‌گویی کند و خسته نمی‌گردد و همواره گویاست؛ خانه‌ای است که ستون‌های آن هرگز فرو نمی‌ریزد؛ و صاحب عزتی است که یارانش هرگز شکست ندارند. [نهج البلاغه: خطبه ۱۳۳]

- ویژگی‌های قرآن

بر شما باد عمل کردن به قرآن، که ریسمان محکم الهی، و نور آشکار و درمانی سودمند است، که تشنگی را فرونشاند. نگهدارنده کسی است که به آن تمسک جوید و

نجات دهنده آن کس است که به آن چنگ آویزد، کجی ندارد تا راست شود، و گرایش به باطل ندارد تا از آن بازگردانده شود، و تکرار و شنیدن پیایی آیات، کهنه‌اش نمی‌سازد، و گوش از شنیدن آن خسته نمی‌شود.

کسی که با قرآن سخن بگوید راست گفته و هر کس بدان عمل کند پیشتاز است...
[نهج البلاغه: خطبه ۱۵۶]

- ارزش قرآن

از قرآن بخواهید تا سخن گوید، که هرگز سخن نمی‌گوید، اما من شما را از معارف آن خبر می‌دهم. بدانید که در قرآن علم آینده، و حدیث روزگاران گذشته است. شفا دهنده دردهای شما، و سامان دهنده امور فردی و اجتماعی شما است. [نهج البلاغه: خطبه ۱۵۸]

- ویژگی‌های قرآن

آگاه باشید! همانا این قرآن پند دهنده‌ای است که نمی‌فریبید، و هدایت کننده‌ای است که گمراه نمی‌سازد، و سخنگویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید. کسی با قرآن همنشین نشد مگر آن که بر دانش او افزود و از کور دلی و گمراهی‌اش کاست. آگاه باشید کسی با داشتن قرآن، نیازی ندارد و بدون قرآن بی‌نیاز نخواهد بود. پس درمان خود را از قرآن بخواهید، و در سختی‌ها از آن یاری بطلبید، که در قرآن درمان بزرگ‌ترین بیماری‌ها یعنی کفر، نفاق، سرکشی و گمراهی است. پس به وسیله قرآن خواسته‌های خود را از خدا بخواهید، و با دوستی قرآن به خدا روی آورید، و به وسیله قرآن از خلق خدا چیزی نخواهید، زیرا وسیله‌ای برای تقرب بندگان به خدا، بهتر از قرآن وجود ندارد. آگاه باشید، که شفاعت قرآن پذیرفته، و سخنش تصدیق می‌گردد. آن کس که در قیامت، قرآن شفاعتش کند بخشوده می‌شود، و آن کس که قرآن از او شکایت کند محکوم است. در روز قیامت ندا دهنده‌ای بانگ می‌زند که: «آگاه باشید امروز هر کس گرفتار بذری است که کاشته و عملی که انجام داده، جز اعمال منطبق با قرآن» پس در شمار عمل کنندگان به قرآن باشید، از قرآن پیروی کنید. با قرآن خدا را بشناسید. و خویشتن را با قرآن اندرز دهید. و رای و نظر خود را در برابر قرآن متهم کنید، و خواسته‌های خود را با قرآن نادرست بشمارید. [نهج البلاغه: خطبه ۱۷۶]

- ویژگی‌های قرآن

همانا خداوند سبحان کسی را به چیزی چون قرآن پند نداده است، که ریسمان استوار خدا و وسیله ایمنی بخش است. در قرآن بهار دل، و چشمه‌های دانش است. برای قلب جلایی جز قرآن نتوان یافت. بخصوص در جامعه‌ای که بیدار دلان در گذشته و غافلان و تغافل کنندگان حضور دارند... [نهج البلاغه: خطبه ۱۷۶]

- ویژگی‌های قرآن

قرآن فرماندهی بازدارنده، و ساکتی گویا، و حجت خدا بر مخلوقات است. خداوند پیمان عمل کردن به قرآن را از بندگان گرفته، و آنان را در گرو دستوراتش قرار داده است ... [نهج البلاغه : خطبه ۱۸۳]

- ارزش‌های قرآن

قرآن نوری است که خاموشی ندارد. چراغی است که درخشندگی آن زوال نپذیرد. دریایی است که ژرفای آن درک نشود. راهی است که رونده آن گمراه نکردد. شعله‌ای است که نور آن تاریک نشود. فرقانی است (جدا کننده حق و باطل) که درخشش برهانش خاموش نگردد. بنایی است که ستون‌های آن خراب نشود. شفا دهنده‌ای است که بیماری‌های وحشت انگیز را بزدايد. قدرتی است که یاورانش شکست ندارند، و حقی است که یاری کنندگانش مغلوب نشوند. قرآن، معدن ایمان و اصل آن است. چشمه‌ها دانش و دریاها علوم است. سرچشمه عدالت، و نهر جاری عدل است. پایه‌های اسلام و ستون‌های محکم آن است. نهرهای جاری زلال حقیقت، و سرزمین‌های آن است. دریایی است که تشنگان آن، آبش را تمام نتوانند کشید، و چشمه‌ای است که آبش کمی ندارد. محل برداشت آبی است که هر چه از آن بگیرند کاهش نمی‌یابد. منزلی است که مسافران راه آن را فراموش نخواهد کرد و نشانه‌هایی است که روندگان از آن غفلت نمی‌کنند و کوهسار زیبایی است که از آن نمی‌گذرند... [نهج البلاغه: خطبه ۱۹۸]

- ممنوعیت استفاده ابزاری از قرآن کریم

آنگاه که شامیان در گرما گرم جنگ، و در لحظه‌های پیروزی ما با حيله و نیرنگ، و مکر و فریبکاری قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کردند، آیا همین شما نبودید که گفتید: شامیان برادران ما و هم آیین ما هستند، از ما می‌خواهند از خطای آنان بگذریم. و راضی به حاکمیت کتاب خدا شده اند...؟! اما من به شما گفتم که: این توطئه، ظاهرش ایمان و باطن آن دشمنی و کینه توزی است. آغاز آن رحمت و پایان آن ندامت است. پس در

همین حال به مبارزه ادامه دهید... اما دریغ! شماها را دیدم که به خواسته‌های شامیان گردن نهادید، و حکمیت را پذیرفتید.

سوگند به خدا! اگر از آن سرباز می‌زدم مسوول پی‌آمدهای آن نبودم، و خدا گناه آنرا در پرونده من نمی‌افزود. و سوگند به خدا! اگر هم حکمیت را می‌پذیرفتم به این کار سزاوار پیروی بودم، زیرا قرآن با من است. از آن هنگام که یار قرآن گشتم از آن جدا نشدم... [نهج البلاغه: خطبه ۱۲۲]

- حکمیت بر مبنای قرآن و نه اشخاص

ما افراد را داور قرار ندادیم، تنها قرآن را به حکمیت «داوری» انتخاب کردیم.

این قرآن، خطی است نوشته شده که میان دو جلد پنهان است. زبان ندارد تا سخن گوید، و نیازمند به کسی است که آن را ترجمه کند، و همانا انسان‌ها می‌توانند از آن سخن گویند. و هنگامی که شامیان ما را دعوت کردند تا قرآن را میان خویش داور گردانیم، ما گروهی نبودیم که به کتاب خدای سبحان پشت کنیم. در حالی که خدای بزرگ فرمود: «اگر در چیزی خصومت کردید آن را به خدا و رسول باز گردانید» باز گرداندن آن به خدا این است که کتاب او را به داوری بپذیریم، و باز گرداندن به پیامبر(ص) این است که سنت او را انتخاب کنیم، پس اگر از روی راستی به کتاب خدا داوری شود، ما از دیگر مردمان به آن سزاوارتریم. و اگر در برابر سنت پیامبر(ص) تسلیم باشند ما بدان اولی و برتریم... [نهج البلاغه: خطبه ۱۲۵]

- تفسیر آیه «انا لله و انا الیه راجعون»

این سخن ما که می‌گوییم «ما همه از آن خداییم» اقراری است به بندگی، و اینکه می‌گوییم «بازگشت مابه سوی او است» اعترافی است به نابودی خویش [نهج البلاغه: حکمت ۹۹]

- جامعیت قرآن

در قرآن اخبار گذشتگان، و آیندگان، و احکام مورد نیاز زندگی‌تان وجود دارد. [نهج البلاغه: حکمت ۳۱۳]

- مسخ ارزش‌ها (فراموشی قرآن)

روزگاری بر مردم خواهد آمد که از قرآن جز نشانی، و از اسلام جز نامی باقی نخواهد ماند. مسجدهای آنان در آن روزگار آبادان، اما از هدایت ویران است... [نهج البلاغه: حکمت ۳۶۹]

بیان فلسفی یک آیه

"وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ": پروردگارت را پرستش کن تا آنکه پی در پی تو را یقین در رسد. [سوره ی حجر، آیه ی ۹۹]

- ۱- یقین در این آیه کل یقین‌ها و معرفت‌ها نسبت به خدا را شامل می‌شود.
- ۲- گروه بسیاری از مفسران، یقین در این آیه را به مرگ تفسیر نموده‌اند و معنی آیه چنین می‌شود: "پروردگارت را تا گاه مرگ پرستش کن". اما باید توجه داشت که مرگ تنها یکی از این یقین‌ها و معرفت‌هاست و عبادت خداوند با مرگ انسان پایان نمی‌پذیرد.
- ۳- این گزاره خطاب به رسول گرامی است که در هر سه نشئه دنیا، برزخ و قیامت مأمور است که خدا را هر چه بیشتر و شایسته‌تر به وسیله عباداتی مستمر بشناسد.
- ۴- "حتی" که غایتی برای یقین است نهایی هم ندارد، زیرا خدای نامتناهی و نامحدود معرفتش نیز نامحدود است و کل مکلفان بویژه معصومان محمدی سزاوار است که طائری قدسی با دو بال عبادت و معرفت باشند که هر اندازه بال معرفت فعال‌تر باشد بال عبودیت نیز فعال‌تر باشد و برعکس.
- ۵- درست است که این عبودیت و معرفت (پرستش و شناخت) در جهان تکلیف (دنیا)، تکلیفی است ولی پس از آن در جهان برزخ و قیامت بر همان مبنای گذشته باید مستمر باشد. در دنیا امکان تخلف از این تکلیف وجود دارد اما پس از مرگ هرگز این امر امکان ندارد بویژه درباره معصومان محمدی که به باور ما در دنیا هم با اختیارشان هرگز تخلفی نداشتند.

قرآن زبر بخوانی ...

تلاوت قرآن کریم برترین عبادت امت پیامبر و مایه باروری ایمان، شناخته شده است.

در روایات اسلامی از اهل القرآن با عنوان "اهل خدا و ویژگان درگاه او" یاد شده است. هر کس دوست دارد با خدایش سخن بگوید باید، قرآن بخواند و راه جلای زنگارهایی که بر دل انسان می‌نشینند را تلاوت قرآن دانسته‌اند. در این میان حافظان و از بر خوانان کلام وحی از جایگاهی ارزشمند برخوردارند. سنت حفظ آیات الهی از همان آغازین روزهای بعثت پیامبر مورد تأکید ایشان بود. و در طول تاریخ؛ جهان اسلام شاهد حضور حاملان و حافظان زیادی بوده است که بسیاری از ایشان از دانشمندان، فرهیختگان و ادیبان روزگار بوده‌اند. اما چگونه قرآن را حفظ کنیم؟

۱- حفظ قرآن کریم، طریقی صعب و مشکل می‌باشد. به همین خاطر بردباری، استقامت، عزم و اراده‌ای جدی را می‌طلبد تا به دور از اضطراب، رنج، سختی، خستگی، اندوه و همه عوامل منفی که بر اراده انسان تأثیر نامطلوب می‌گذارند بتوان این راه نسبتاً طولانی را پیمود و در همه حال توکل بر خدا تا بتوان به مقصود نهایی رسید.

۲- دوری از تقلید و گزینش راهی مناسب با قابلیت و استعداد خود، استفاده از تجربه و روش دیگران امری سودمند است اما توانایی‌ها و قابلیت‌ها متفاوتند و هر کس باید راهی مناسب با توانایی و استعداد خود بیابد.

۳- شخص تا آیه‌ای را به خوبی و کامل به خاطر نسپرده است، نباید به آیه بعدی بپردازد. در غیر این صورت تمام کردن حفظ، سختی و ناتوانی بسیار در پی خواهد داشت.

۴- برنامه‌ریزی دقیق و منظم و دوری از کارهای غیر ضروری در حین حفظ.

۵- بهترین زمان حفظ قرآن پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب است. اوقات دیگر را نیز می‌توان به مرور و تکرار آیات اختصاص داد.

۶- شرکت در حلقه‌های تحفیظ و کلاس‌های آموزش تخصصی حفظ قرآن، اگر انسان در حین حفظ از راهنمایی‌ها و حمایت‌های مربی خود برخوردار باشد ضریب موفقیت او بسیار خواهد شد.

۷- خواندن ترجمه و تفسیر آیات قرآن.

۸- یادگیری قواعد تجوید، وقف و ابتدا و صوت و لحن.

۹- تکرار کردن آیات برای تمرین آنها، استفاده از نوارهای ترتیل و نوشتن آیات برای جای‌گیر شدن معلومات در ذهن.

۱۰- حفظ در مکان آرام، ساده و مشخص جهت تمرکز حواس.

۱۱- کم حفظ کردن و خوب حفظ کردن و کار مستمر و منظم، زیرا موفقیت بیشتری برای انسان در پی خواهد داشت.

۱۲- توجه به تغذیه مناسب، غذاهای خوش طعم و سالم.

۱۳- استفاده از یک قرآن و رسم الخط در حین حفظ و به طور جدی توصیه می‌شود از قرآن‌های با خط ریزه هیچ وجه استفاده نشود، به خاطر اینکه تأثیر نامطلوبی بر اعصاب و چشم خواننده می‌گذارد.

۱۴- فراگیری قواعد زبان و ادبیات عرب و همچنین بلاغت قرآن.

۱۵- برنامه پرسش و پاسخ و مباحثه با دوستان حافظ.

این‌ها بخشی از نکاتی بود که گمان می‌کنم برای هر دوستدار حفظ کلام وحی مفید باشد. امید که قبول افتد و در نظر آید.

در محضر قرآن کریم (بحثی درباره حفظ مصحف شریف)

به خاطر سپردن آیه‌های قرآن و از برخوانی آن که در نگاه بسیاری از دانش پژوهان علوم قرآنی به «جمع نخستین» نامبردار گشت، در نزد پیروان یادواره و حیانی دارای ارزش والایی است.

از برگردن متون مقدس آسمانی در نزد پیروان ادیان دیگر نیز تا حدی معمول بود. گروهی از احبار، رهبانان و کشیشان بخش‌هایی از کتاب مقدس (عهدین) را از برداشتند. موبدان زردشتی بخش‌هایی از کتاب مقدس اوستا (گاهان) را از برداشتند و در آیین‌های خود با نوایی زیبا آن را می‌خواندند، اما حجم زیاد نامه‌های آسمانی ادیان دیگر (مانند کتاب مقدس {عهدین}) و یا پراکندگی مطالب آن (هم چون اوستا که سال‌ها پس از یورش اسکندر به ایران، جمع آوری شد) این مجال را حتی به رهبران این آیین‌ها نیز نمی‌داد که تمام آن را از بر کنند. اما حفظ قرآن مجید از همان آغاز بعثت پیامبر، به عنوان یک سنت و آیین تلقی گشت؛ پیامبر، خود نخستین حافظ کلام وحی بود، روح الامین به تدریج آن را بر دل پیامبر فرود می‌آورد و محمد بی‌کم و کاست آنها را دریافت می‌نمود.

در سوره‌ی اعلیٰ (۷-۶) می‌فرماید: سنقرئک فلا تنسی الا ما شاء الله: ما به زودی تو را خواننده (آیات و حیانی) خواهیم کرد، پس آن را فراموش نمی‌کنی، جز آن چه را خدا

خواسته (که برای نخواند). هیچ گاه این آیات از خاطر تو نمی‌رود. باید دقت کرد که "الا ماشاء الله" استثنائی است از - اقرار - و نه "فلا تنسی" یعنی مگر آن چه که خدا اراده فرموده که بر تو نخواند.

و از همین روست که به پیامبر توصیه می‌کند که در (خواندن) قرآن پیش از آن که وحی آن فرا سویت حکم شود (و در رسد) شتاب مکن، و بگو: پروردگارم! بر دانشم بیفزای: ولا تعجل بالقرآن من قبل أن یقضی الیک وحیه و قل رب زدنی علما (طه: ۱۱۴) و باز در جای دیگر او را ندا می‌دهد که: (ای پیامبر) زیانت را بخاطر عجله برای خواندن آن (: قرآن) حرکت مده. همانا گردآوریش و خواندنش تنها بر عهده‌ی ماست! پس هنگامی که آن را خواندیم، از خواندنش پیروی کن! سپس بیان آن (نیز) بی‌گمان بر عهده ماست. (قیامه: ۱۹-۱۶)

فلسفه فرو فرستادن تدریجی قرآن نیز همین بود که خداوند در برابر این پرسش که چرا قرآن یک جا بر او نازل نشده؟ می‌فرماید این گونه (ما آن را به تدریج فرو فرستادیم) تا دل فروزانت را پا برجا نهیم و آن را بر تو به تدریج (به گونه‌ای دلربا) برخواندیم، خواندنی زیبا: کذلک لنثبت به فؤادک ورتلنه ترتیلا (فرقان: ۳۲) و نیز می‌فرماید: و قرآنی (با عظمت را) بخش بخش نمودیم، تا آن را به آرامی بر مردمان بخوانی، و آن را به تدریج فرو فرستادیم فرو فرستادنی (ویژه): و قرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث و نزلناه تنزیلا... (اسراء: ۱۰۶)

برپایه همین آیات، پیامبر که حافظ و امین وحی بود یاران خود را نیز به امر تلاوت و حفظ قرآن ترغیب و تشویق می‌نمود و این سنت دیرپای تا امروز نیز در جوامع اسلامی ادامه دارد.

پیامبر حاملان قرآن را برترین‌های امت خود معرفی کرد و فرمود: در جات بهشت به عدد آیات قرآن است. در روز قیامت به حافظ قرآن خطاب می‌شود. بخوان و بالا رو و فرمود: خداوند دلی را که قرآن در آن جای گرفته عذاب نمی‌کند. و بالاخره رسول گرامی در جایی دیگر به شیوایی هر چه تمام تر حافظان قرآن را عارفان اهل بهشت خواند. علاوه بر آیات قرآن و احادیث ماثوره، حافظ قرآن با تکرار آیات و ارتباط عمیقی که با یادواره وحیانی دارد، در همه اوقات زندگانی دل و دیده خود را به پنجره ملکوت می‌سپارد و گام‌های آغازین را برای شناخت و درک فرامین این کتاب بی‌نظیر عالم خلقت بر می‌دارد.

هماهنگی زیبای آیات قرآن او را به نظام‌آهنگ عالم هستی ربط و پیوند می‌دهد و در نظام آفرینشی که جمله ذرات زمین و آسمان، روز و شب به حمد و تسبیح آگاهانه حق مشغولند، او نیز خود را با این نظام هم صدا و همنوا می‌بیند و اگر این پدیده را با اخلاص، تفکر و عمل همراه سازد به چشمه‌هایی گوارا از آب حیات دست یافته تبدیل به انسانی با خصوصیات ممتاز و برجسته می‌گردد.

حفظ کل قرآن که بواقع کاری سنگین و مشکل است و اراده قوی و صرف وقت و انرژی بسیار را می‌طلبد به انسان درس صبر و استقامت می‌دهد و این خود بزرگ‌ترین هنر زندگی است.

والو استقاموا علی الطریقه لاسقیناهم ماء غدقا (جن: ۱۶): و اگر بر راه (خدا) پایداری کنند، همواره آنان را آبی بسیار گوارا بنوشانیم.

آخرین نکته‌ای که در این جا به مناسبت می‌توان بدان پرداخت اینست که حفظ کل قرآن نعمتی سترگ و توفیقی عظیم از جانب خدای رحمان است و می‌توان ادعا کرد کسی حافظ قرآن نمی‌شود مگر آن که توفیق ویژه الهی شامل حال او شود.

خداوند در سوره‌ی حجر آیه ۹ با تاکیدهای فراوان، خود را بزرگ‌ترین حافظ و نگاهبان قرآن دانسته است.

انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون: ما بی گمان، (آری همین ما) این یادواره (قرآن) را به تدریج نازل کردیم و بی چون ما خود حافظ و نگاهبان آنیم.

این آیه با تأکیدی چندگانه حفظ قرآن را بر عهده‌ی خداوند نهاده، و چنان تأکیدی در هیچ یک از احکام عقیدتی و عملی در سراسر قرآن وجود ندارد، زیرا قرآن در برگرفته‌ی همه‌ی این احکام و دستورات است که حفظ آن، ضامن حفظ تمامی آن دستورات و احکام می‌باشد.

گام‌های نخستین در فراگیری علوم قرآنی

{معرفی کتاب مبادی آشنایی با قرآن} تالیف رضا نجفی

کتاب حاضر در سه بخش کلی آشنایی با فنون قرائت، شناخت ظاهری قرآن و شناخت محتوایی، فراهم آمده است.

در قسمت نخست فرا می‌گیریم که قرآن کریم را باید از روخوانی آن آموخت. تجوید و صوت و لحن را یاد گرفت و در صورت امکان آیات قرآن را به ذهن سپرد.

فراگیری روخوانی به عنوان نخستین گام در مسیر آموزش قرآن کریم مطرح می‌باشد، که شامل آشنایی با حروف الفباء، حرکات و صداها و شیوه نگارش قرآن کریم و در نهایت تکرار و تمرین می‌باشد. در این مقطع قرآن آموز می‌تواند هر لغت را شناخته و به راحتی به صورت بخش خوانی قرائت نماید. پس از این مرحله آموزش روان خوانی آغاز می‌شود، که در حقیقت تکمیل آموزش روخوانی است و در آن برخی از مخارج و احکام حروف نیز آموخته می‌شود. قرآن آموز در پایان این دوره باید بتواند جاهای مختلف قرآن کریم را به صورت روان و بدون گرفتگی قرائت نماید.

تجوید مقدماتی و سپس تجوید تخصصی مراحل بعدی است. تجوید عبارت است از: اداء حرف از مخرجش همراه با اعطاء حق و مستحق آن.

بنابراین سه مقوله در آموزش تجوید مدنظر است: مخارج حروف، صفات حروف و احکام حروف.

آموزش صوت و لحن و علم وقف و ابتداء نیز از مهم‌ترین بخش‌های علم قرائت قرآن کریم است. شناخت محل وقف‌های قرآن از ویژگی‌های یک قاری متبحر و متخصص است، تا بدانجا که گفته‌اند: کسی که وقف نداند، قرآن نمی‌داند. استقبال مردم از صدای نیکو و زیبا نیز یک امر فطری است، به گونه‌ای که بسیاری تنها با شنفتن آهنگ زیبای قرآن به اسلام گرویده‌اند.

عوامل متعدد و متنوعی در شکل‌گیری صوت زیبای هر شخصی وجود دارد از جمله وراثت، محیط یا شرایط جغرافیایی پیرامون شخص، تمرین و ممارست در پرورش اندام‌های صوتی، رژیم غذایی مناسب، ورزش و نرمش‌های عمومی و... آنچه صوت قاری قرآن را جهت داده و نمای قرآنی به آن می‌دهد استفاده از نغمات و الحان موسیقایی است. نغمات مورد استفاده در الحان قرآنی به قرار زیر است: « صبا - نهانند - عجم - بیات - سگاه - حجاز - رست ».

جایگاه صوت نیکو در تلاوت قرآن بقدری والا است که در حدیث شریف نبوی آمده است: «هرچه را زینتی است، و زینت قرآن آوای نیکوست». به ذهن سپاری و از برکردن آیات قرآن کریم سنتی نبوی است که از نخستین روزهای نزول وحی آغاز شد و تا به امروز ادامه دارد، به گونه‌ای که شاهد حضور حافظان قرآن کریم در سراسر جهان اسلام

هستیم. پیامبر اکرم خود نخستین «حافظ نبی» بود. اساس و پایه به ذهن سپردن هر متنی و از جمله «نبی» تکرار و تمرین می‌باشد. بهره‌مندی از ترجمه و مفاهیم، پرهیز از شتاب زدگی، برنامه پرسش و پاسخ از دیگر نکات مهم در این راه مقدس می‌باشد.

مبحث دیگری که در این کتاب بدان پرداخته شده است، بحث «اختلاف قراءات» است، که خود روزه‌ای دیگر از زیبایی‌های لفظی و ظاهری قرآن را به روی ما می‌گشاید. دومین فصل کتاب «شناخت ظاهری قرآن» نام دارد، که شامل شناخت قرآن و آیات آن و سوره‌هایش و همچنین دانش مربوط به دلائل و اسباب و شؤون نزول آیات و سوره، جمع و تدوین و نگارش و قرآن و ... است.

مثلاً درباره زبان قرآن می‌خوانیم که چون پیامبر در میان یک قوم عرب زبان نازل شد، پس لاجرم قرآن به زبان عربی فرود آمد. زیرا در سوره ابراهیم آیه ۴، آمده که «و ما پیامبری را نفرستادیم جز به زبان و گفتار قومش تا دین را برای ایشان تبیین کند». قرآن دارای اسامی گوناگونی است، از جمله: قرآن، فرقان، کتاب، ذکر، تنزیل، و

ترتیب و ثبت و ضبط سوره‌ها از دیگر مباحث است، که طبق نظر درست‌تر این ترتیب توقیفی و به دستور خود پیامبر صورت گرفته است. درباره حروف مقطعه در قرآن نظرات گوناگونی ابراز شده است. از جمله بیان این نکته که قرآن از همین حروف ساده تشکیل شده است، این حروف از اسرار و رموز نهانی است، اسکات کفار و جلب توجه آنها، تفسیر این حروف رمزی را تنها پیامبر و امامان می‌دانند و درباره تعداد آیات قرآن اختلاف است، اما مطابق حدیثی از امیرالمؤمنین به نقل از رسول گرامی: مجموع آیات قرآن ۶۲۳۶ آیه است. علت اختلاف این است که گروهی مثلاً دو آیه قرآن را به یکدیگر پیوسته و آن را یک آیه می‌دانستند و گروهی دیگر دو آیه. اولین آیه نازل شده بر پیامبر آیات نخست سوره علق و آخرین آیه طبق نظر بیشتر دانشمندان آیه ۲۸۱ سوره بقره است.

مباحث مربوط به عدم تحریف قرآن، تاریخ قرآن، نزول قرآن و چگونگی آن، مکی و مدنی بودن آیات و سوره‌های قرآن، جمع آوری قرآن و نقش اهل بیت عصمت و طهارت در صیانت و پاسداری از قرآن کریم مربوط به این فصل می‌باشد.

فصل سوم کتاب به شناخت محتوایی قرآن مجید اختصاص دارد. قرآن کریم منشور چگونه زیستن است. از این رو تدبیر و اندیشه برای پی‌بردن به معانی بلند آیات و عمل به دستورات جان بخش و روح افزای آن امری ضروری است. گام نخست در شناخت

محتوایی قرآن کریم، آشنایی با ترجمه لغات و کلمات آن می‌باشد. دانستن ترجمه عبارات و آیات قرآنی، ابتدایی‌ترین مسیر در شناخت محتوایی قرآن است. برخی از سرفصل‌های مهم در جهت آشنایی بیشتر با مفاهیم قرآنی بدین شرح است:

۱- احکام در قرآن که بر پنج قسم است: حلال، حرام، مستحب، مکروه، مباح. آیاتی درباره وجوب نماز، روزه، زکات، نماز جمعه، امر به معروف و نهی از منکر و... از این قبیل است.

۲- تاریخ در قرآن، بیان حوادثی از جمله جنگ بدر، فتح مکه، هجرت پیامبر و مسلمانان و ... آیات فراوانی در قرآن بر مطالعه تاریخ گذشتگان و عبرت از سرگذشت پیشینیان تأکید می‌کند.

۳- قصص در قرآن، که در این باره کتب فراوانی به رشته تحریر درآمده است. داستان انبیاء، معراج پیامبر، داستان اصحاب کهف، ذوالقرنین و... از این قبیل است، که در بسیاری موارد با بحث تاریخ در قرآن ربط پیدا می‌کند.

۴- اخلاقیات در قرآن

رویکرد اخلاقی آیات کریمه کلام وحی بیانگر اهمیت و جایگاه اخلاقیات در ابعاد گوناگون فردی و اجتماعی است. در قرآن، پیامبر اکرم به عنوان اسوه حسنه و صاحب «خلق عظیم» معرفی شده است.

از جمله اخلاقیات سفارش شده در قرآن در بعد فردی و اجتماعی می‌توان به این موارد اشاره کرد: الف- اخلاق در افکار: پرهیز از آرزوهای بلند، نفرت از حسد، ایمن سازی قلب از ریا، توصیه به صبر و بردباری، توصیه به توکل بر خدا. ب- اخلاق در گفتار: پرهیز از دروغ، پرهیز از عیب جویی، پرهیز از تجسس در امور دیگران و غیبت کردن، دوری از بیهوده گویی و ...

ج- اخلاق در کردار: سفارش به تواضع و فروتنی، مدارا نمودن با افراد نادان، وفای به عهد، امانت داری، فداکاری و انفاق و...

د- اخلاق اجتماعی: یکسانی افراد جامعه، امر به معروف و نهی از منکر، رعایت شؤون اخلاقی در روابط اجتماعی، پرهیز از اختلاف و تنازع و...

ه- اخلاق در خانواده: احترام به والدین، تأکید بر تربیت صحیح فرزندان و...

آخرین مبحث کتاب «تفسیر قرآن» است. در طول تاریخ شاهد نگارش تفاسیر فراوانی از سوی مسلمانان شیعه و سنی هستیم. این تفاسیر با رویکردها و روش‌های

گوناگونی همچون عقلی، روایی، ادبی و لغوی، عرفانی و... نگارش شده‌اند. این بود نگاهی کلی و گذرا به کتاب مبادی آشنایی با قرآن تألیف حاج رضا نجفی. در پایان خاطرنشان می‌سازد کتاب در ۲۰۰ صفحه و تیراژ ۱۵۰۰ نسخه توسط انتشارات پیام عدالت وارد بازار کتاب شده است. همچنین نویسنده در فهرست منابع و مأخذ از ۳۶ منبع و مرجع یاد کرده است. امید است با حمایت‌های مادی و معنوی مسؤولان فرهنگی و نهادهای مهم فرهنگی و اقتصادی در استان شاهد چاپ و نشر آثار بیشتری در رشته قرآن پژوهی باشیم.

* توضیحات تکمیلی درباره نویسنده کتاب آقای رضا نجفی

حاج رضا نجفی متولد سال ۱۳۵۴، پس از گذراندن دوره متوسطه، در سال ۱۳۷۳ در رشته علوم قرآن و حدیث وارد دانشگاه تهران گردید و مقطع کارشناسی ارشد همین رشته را در دانشگاه تربیت مدرس تهران سپری نمود. وی علاوه بر تدریس در مراکز آموزشی، مقالات و آثار پژوهشی خود را در نشریات مختلف ارائه کرده است. ایشان همچنین حافظ کل قرآن کریم و حافظ موضوعی نهج البلاغه بوده و ضمن شرکت در مسابقات متعدد کشوری و بین‌المللی، حائز رتبه‌های ممتاز و برجسته‌ای نیز می‌باشد.

آثار قرآنی: جرعه نوش وحی (۲۰ مقاله قرآنی)، نقد و بررسی شیوه‌های حفظ و تحفیظ قرآن در عصر حاضر (عنوان پایان نامه کارشناسی ارشد)، مبادی آشنایی با قرآن، روش مفهوم‌شناسی و تفسیر قرآن کریم، مبانی و روش‌های حفظ قرآن کریم و... . (منبع: با خادمان قرآن، به کوشش سجاد واعظی)

نوای خوش دم نبی خوانان

«... در جایی که شتر - با پستی طبعش - از حداء (آواز و سرود شتربانان برای راندن اشتران) متأثر می‌گردد، چنانچه آدمی از شنیدن غنا و بانگ دلپذیر به وجد در نیاید، از حیوان نیز پست‌تر است... اگر بهار و گل‌های رنگارنگ و روح و ریحان آن، یا عود و نغمه تارهایش نیز کسی را به جنبش و نشاط در نیورد، آن شخص فاسد المزاج و کژ طبع می‌باشد» (امام محمد غزالی، احیاء العلوم).

در قرآن کریم از خوشخوانی داوود (داوید: دوست بداشته، محبوب) و نوای دلپذیر او به «فضل و فضیلت» تعبیر شده است. ای کوه‌ها! با او سوی خدا بازگشتی پیاپی کنید و پرندگان را گفتیم که با او هماهنگی و همنوایی کنید. (سبأ: ۱۰) تا بدانجا که:

از نوایش مرغ دل پرآن شدی

وز صدایش هوشِ جان حیران شدی

مزامیر داوود را بنگرید (در عهد عتیق)، سردار و خداوندگار آوازه خوانان چه می‌کند. چگونه شاعرانه، آفرینش آسمان‌ها را تغنی می‌کند و پیوسته به تحمید و تهللیل و ستایش خدای تعالی می‌پردازد و تا آنجا پیش می‌رود که طبیعت و هستی پیرامون خود را با خویش هم صدا و هم نوا می‌کند. در تأثیر آیات قرآنی و نظم‌آهنگ زیبای آن بر وجود خواننده یادواره وحیانی باید گفت: مجموعه نظام هستی و آنچه در آسمان‌ها و زمین است، در همه حال آگاهانه به تسبیح الهی مشغولند. جمله ذرات زمین و آسمان، روز و شب به حمد و ستایش خداوند دل خوش دارند و به هنگام تلاوت و مرور آیات الهی خود را با این مجموعه همگام و همساز می‌بینم. وارد شدن در دریای عمیق وحدت هستی و پیوستگی با مجموعه نظام هستی و عالم عین (که از نظرگاه قرآن همگی دارای روح، شعور، اختیار و آگاهی می‌باشند)، همچنین احساس آرامش روحی و نظمی که قرآن و آیات آن با نظم‌آهنگ زیبای خود به کارهای من می‌دهند، همه از تأثیرات قرآن بر خواننده آن و نتیجه گشت و گذار در کوچه باغ‌های مصحف شریف می‌باشد.

هنر تلاوت، که به سخن استاد "غلامرضا شاه میوه اصفهانی" بایستی آن را اصیل‌ترین، شریف‌ترین و مهم‌ترین هنر اسلامی دانست هنری است، دیرینه که پیشینه آن به روزهای آغازین نزول قرآن می‌رسد. پیامبر اسلام (ص) از همان آغاز دعوت خود بر زیبا خواندن و تلاوت شیوای قرآن کریم تأکید داشتند و قاریان و مقریان خوشخوان را مورد تشویق قرار می‌دادند.

در میان فارسی زبانان لقب «حافظ» در بیشتر اوقات با آوازخوانی و خوش‌خوانی مرادف بوده است. به کسانی حافظ می‌گفتند که قرآن را به آهنگ خوش (و البته از بر) می‌خوانده‌اند. حافظان خوش نفس و خوش آواز همچون حافظ خودمان که قرآن را به چهارده روایت از بر می‌خواند، و به چندین هنر آراسته بود، که یکی از آن هنرها آواز خوانی و موسیقی دانی او بود.

دلم از پرده بشد، حافظ خوش لهجه کجاست

تا به قول و غزلش ساز و نوایی بکنیم:

حبّذا حفاظ خوش الحان که مرغ لهجه‌شان

در دل بلبل فشارد ناخن صوت حزین

منشأ موسیقی عربی و قرآنی و جریان‌های مؤثر بر آن

۱- تمدن باستانی عربستان: تمدن‌های باستانی سامیان در جنوب عربستان همچون حکومت سبأ (مارب) و معان (معین) و پیوند با تمدن‌های بین‌النهرین و مراوده با ایشان را می‌توان یکی از خاستگاه‌های موسیقی عربی دانست. تا پیش از ظهور اسلام نیز موسیقی اعراب در شکل‌های آوازی حذاء، نصب، رکبان، هَزَج و نوح خود را نشان داد.

۲- تمدن و فرهنگ ایرانی: عقیده اکثر مورخان بر این است که منشأ موسیقی عرب، آهنگ‌ها و ترانه‌های ایرانی بوده است. بیشتر خوانندگان و نوازندگان مشهور عرب در قرون اوّل هجری، توسط خنیاگران و نوازندگان پارسی تبار تعلیم یافته یا اینکه خود اصالتاً ایرانی بوده‌اند. آنان از الحان و آهنگ‌هایی که قابلیت تطبیق و تلفیق با اشعار عربی را دارا بود، در سرودها و آوازهای خود استفاده می‌کردند.

۳- فرهنگ اسلام: موسیقی تلاوت و اذان را می‌توان ره آورد اسلام دانست. چیزی که موجب وحدت الحان و نغمات در سرزمین‌های عربی و عامل مهمی برای انتشار الحان و نغمه‌های عربی شد.

۴- تمدن و فرهنگ یونانی: ترجمه و برگردان متون یونانی به زبان عربی خود عاملی جهت رشد و تعالی مباحث نظری و عملی موسیقی در میان اعراب گشت.

۵- فرهنگ عثمانی: شاید بتوان فرهنگ عثمانی را مهم‌ترین جریان تأثیرگذار بر موسیقی مقامی عربی دانست. استیلای عثمانی‌ها بر بسیاری از سرزمین‌های عربی از جمله سوریه، لبنان و مصر موجب تحوّل عظیم در موسیقی عربی گشت. شباهت‌هایی که از لحاظ فرم و گام‌های موسیقی میان موسیقی مقامی ترکی و عربی وجود دارد، بسیار ملموس و قابل درک است.

مکاتب مختلف موسیقی عربی

۱- مکتب مصر و شامات (سوریه، لبنان، اردن و فلسطین)

۲- مکتب کشورهای شمال آفریقا (تونس، مراکش، الجزایر، لیبی و سودان)

۳- مکتب عراق

۴- مکتب خلیج، شامل کشورهای حاشیه خلیج فارس

۵- موشحات اندلسی

موسیقی در خدمت ادیان الهی

عبدالقادر مراغی، مقامات موسیقی را به پیامبران منسوب می‌کند:

«... حضرت ابوالبشر(ص) در مقام راست: ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفرلنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين می‌گفتی؛ و حضرت موسی(ع) در وادی ایمن در مقام عشاق، ناله و مناجات کردی؛ و حضرت یوسف(ع) در قعر چاه و زندان به مقام عراق گریستی؛ و حضرت یونس، در بطن الحوت (شکم ماهی)، به آهنگ کوچک فغان کردی، و حضرت داود(ع) در سر قبر اوریا برادرش... در آهنگ حسینی ندبه نموده مناجات می‌کردی؛ و حضرت ابراهیم(ص) در آتش نمرود در مقام حسینی و نوروز العرب ناله کردی، و حضرت اسماعیل(ع) در مقام رهاوی قرآن خواندی و در وقت ذبح در عشاق ناله کردی؛ و این هفت مقام تا زمان یزدجرد شهریار بود، تا آنکه سعدالدین محیی آبادی - که در فن موسیقی مهارت تمام داشت - او مقامات را به دوازده رسانید... و حکماء قدیم، هر آهنگی را از صدای حیوانی، خواه از طیور، و خواه از وحوش استنباط کرده‌اند...»

* «نبی» یا «نوی»، به معنای قرآن مجید است (دهخدا)

به قول ادیب صابر:

به سوره سوره تورات و سطر سطر زبور

به آیه آیه انجیل و حرف حرف نبی.

وداع با ماه قرآن

ماه رمضان هم رفت و بوی بهاری قرآن دیگر به مشام مان نخواهد رسید تا مگر سال آینده فرصتی و حیاتی باقی باشد که باز هم در محضر قرآن کریم بنشینیم و از این خوان گسترده نصیبی ببریم. من در این ماه احیاناً در چند برنامه و محفل قرآنی شرکت نمودم که آخرین آن محفل قرآنی در بهشت صادق بوشهر بود، محفل بزرگ قرآنی با حضور قاری برجسته مصری استاد علی الحسینی. در آن محفل از سه تن از اعضای جامعه قرآنی استان تقدیر شد و تجلیلی مختصر به عمل آمد: حقیر و دو دوست گرانمایه دیگر محمد جماله قاری ممتاز استان بوشهر و استاد یدالله احمدی از پیشکسوتان قرآنی استان ...

در ایام ماه رمضان شبها در جلسات مقابله قرآن در مساجد و منازل هم احیاناً حضور می‌یافتم و به اجرای برنامه و خوانش و تلاوت آیه‌های قرآنی می‌پرداختم...

شب‌ها تا به صبح بیدار بودم و به مطالعه و تلاوت قرآن و شنیدن نوای قرآن و البته دیدن برنامه‌های متنوع همچون مشاهده نماز تراویح مکه و مدینه و بویژه مسجد حسن ثانی دارالبیضاء در مغرب و پیگیری مناظره نخبگان شیعه و سنی در شبکه جهانی المستقله (با ذکر این نکته که متأسفانه این شبکه گرایش‌های ضد ایرانی دارد و اگرچه در برنامه‌های خود از وحدت امت اسلامی سخن می‌گوید، اما عملاً انتقادات بیجا و ناصوابی از ایران و ایرانیان می‌کند ...) و بسیاری برنامه‌های دیگر می‌گذشت... شب‌ها در کنج فقر و خلوت شب‌های تار چه لذتی می‌بردم از مطالعه و دعا و درس قرآن... مخصوصاً که مطالعات تاریخی و ادبی هم به همراه چای مطبوع و قهوه و قدری شادخواری‌های دیگر چاشنی آن می‌شد ...

روزها هم می‌خفتم و البته هنوز هم می‌پندارم که خفته‌ام. امید که لحظه‌ای به روشن شدگی و بیداری و اشراق برسم و از خواب غفلت و پندار و جزم‌گرایی و دیگر آفات روزگار بیدار شوم ...

یادداشتی از سید احمد سلیمانی {خاطرات من و احمد}

من، سید احمد سلیمانی در سال ۱۳۷۲ در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمدم و از همان آغاز کودکی با کلام خدا انس و الفت گرفتم. از پدر و مادرم می‌شنوم که هنگام اذان ظهر، وقتی کمتر از یک سال داشتم، سعی می‌کردم که با مؤذن هم خوانی کنم. از همان اوان کودکی هنگامی که صحبت کردن را به تازگی آموخته بودم، مادرم برایم کتاب می‌خواند و هر سال ده‌ها جلد کتاب را که با سن و سالم تناسب داشت، می‌خرید و می‌خواند. مادرم نخستین کسی بود که مرا به خواندن کتاب و کسب علم علاقمند نمود. زمانی که ۶ سال بیشتر نداشتم، به همراه خانواده‌ام به کشور کانادا آمدم. چرا که پدرم همیشه می‌گوید که پیامبر ما (ص) فرموده‌اند: «أطلبوا العلم و لو بالصین» و ایشان نیز جهت کسب علم کشور کانادا را انتخاب نمودند. من دوران دبستان خود را در مدارس دولتی کانادا به زبان انگلیسی آغاز کردم، اما مادرم در منزل به من خواندن و نوشتن فارسی را نیز آموزش می‌داد و این راهی شد تا خواندن قرآن مجید را آغاز کنم. من تا کلاس پنجم ابتدایی در کانادا بودم و سپس به مدت یکسال به ایران بازگشتیم.

خداوند این توفیق را به من داد تا در این مدت در محضر استاد سجاد واعظی که حافظ قرآن می‌باشند و کلام خدا را با صوت ملکوتی می‌خوانند، به فراگیری این کتاب آسمانی پردازم. بذری که ایشان در دلم کاشتند، هر روز جوانه‌ی تازه‌ای می‌زند و مرا به خداوند، رسولش (ص) ائمه‌ی اطهار و حضرت بقیه ... الأعظم (عج) نزدیک‌تر می‌کند.

پس از گذشت آن یکسال دوباره به کشور کانادا بازگشتیم و هم اکنون در کلاس سوم راهنمایی، (کلاس هشتم نظام کانادایی) مشغول به تحصیل هستم و از آنجایی که به درس علوم علاقه‌ی وافری دارم. پس از گذراندن امتحانات ورودی دانش آموزان مُستعد، موفق شدم در درس علوم یکسال جلو افتاده و با دانش آموزان کلاس اول دبیرستان (کلاس نهم نظام کانادایی) همکلاس شوم. در ضمن هفته‌ای یک روز به تحصیل تاریخ اسلام و قرائت قرآن کریم در یکی از مساجد معظم شیعیان، مشغول می‌باشم و اصولاً شب‌های آخر هفته را به همراه خانواده‌ام به حسینیه‌ی ایرانیان می‌رویم و به خواندن قرآن و دعاها‌ی زیبای مفاتیح الجنان می‌پردازیم. خداوند متعال را سپاس می‌گویم که توفیق خواندن نماز جماعت را نصیب ما گردانده و این افتخار را به من داده تا اذان گوی مسجد و حسینیه باشم. از آنجا که مسجد شیعیان تنها متعلق به ایرانیان نمی‌باشد این توفیق نیز نصیبم شده تا با نوجوانان شیعه از سایر کشورها نیز آشنا شوم و دوستان مؤمن و مؤدبی داشته باشم. تمامی این توفیقات الهی را مرهون لطف و مرحمت خداوند متعال دانسته و وظیفه‌ی خود می‌دانم که از والدینم و از استاد گرامیم جناب آقای سجاد واعظی نهایت تشکر را داشته باشم. بی‌شک صوت روحانی ایشان و تشویق‌های ایشان بیشترین تأثیر را در من گذارد و مرا بیش از پیش به قرآن مجید و تعالیم دینی علاقمند نمود. این را می‌دانم که هر گاه آیه‌ای از کتاب آسمانی را تلاوت کنم یا اذانی بگویم، ثواب آن برای ایشان رقم خواهد خورد. حضرت امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند: «من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً»

من همیشه موفقیت‌های خود را مدیون زحمات استاد عزیزم آقای واعظی دانسته و از درگاه الهی برایشان سلامتی و توفیق روزافزون خواهانم.

سید احمد سلیمانی - کانادا

«اهل قرآن»؛ وبلاگ تخصصی قرآن پژوهی و آموزش‌های قرآنی

گروه وبلاگ و T: وبلاگ «اهل قرآن»؛ که از شهریور ۸۶ فعالیت خود را آغاز کرده است و به طور تخصصی به موضوع قرآن پژوهی و آموزش‌های قرآنی می‌پردازد.

به گزارش خبرگزاری قرآنی ایران(ایکنا)، وبلاگ «اهل قرآن» توسط سجاد واعظی به‌روز می‌شود، شامل مقالات و یادداشت‌های قرآنی به همراه اخبار و خاطرات قرآنی است که طبعاً بیشتر جنبه شخصی دارد. این بلاگر تلاش کرده دوستان قرآنی را از تلاوت‌های زیبای قاریان و حافظان جهان اسلام نیز مستفید و مستفیض گرداند. این وبلاگ دارای آرشیو زمانی بوده و از آرشیو موضوعی نیز برخوردار است.

در جدیدترین پست این وبلاگ اخبار مربوط به مراسم اختتامیه بیست و پنجمین دوره مسابقات بین‌المللی حفظ و قرائت قرآن کریم، که در تاریخ پانزدهم مرداد ماه در مشهد و در محل تالار قدس حرم رضوی برگزار شد، درج شده و در مورد «عیسی خورشیدی» نماینده ایران که در این دوره مسابقات، حائز رتبه اول شد توضیحاتی داده است.

مقالات قرآنی، اخبار قرآنی، خاطرات قرآنی، تلاوت‌های قرآنی از عناوین موضوعات «آرشیو موضوعی» است.

در یکی از پست‌های اخیر این وبلاگ، تلاوت ترتیل باصدای استاد مشاری بن راشد العفاسی که به تلاوت سوره‌های الفاتحه، الکهف، الرحمن، الحاقه قابل دسترسی است.

این وبلاگ علاوه بر پیوندهای روزانه، دارای بخش پیوندهای وبلاگ نیز است و در بخش پیوندهای وبلاگ، برای کاربران امکان لینک شدن به سایت‌ها و وبلاگ‌هایی مانند: استاد علی اکبر حنیفی، موسیقی سنتی ایران - محمود مونس سرودی، مهدویت و موعود شناسی در ادیان (سیدحسن رحمانی)، سرزمین نینوا (استاد حاج عبدالرضا برازجانی) و غیره را فراهم کرده است.

از امکانات مهم این وبلاگ که تعاملی بودن آن را افزایش می‌دهد: فعال بودن قسمت نظرات در پست‌ها و بخش درباره وبلاگ است.

<http://sajadvaezi.blogfa.com>

منبع: خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)

آیا قرآن مخالف اکثریت است؟!

در نگرش آغازین و با یک نگاه اجمالی در برخی گزاره‌های قرآنی این گونه به نظر می‌آید که قرآن کریم از اساس با اکثریت مخالف است و سر ناسازی با آنها دارد. اندیشه و فکر اکثریت را قبول ندارد و آنها را از حق و حقیقت رویگردان می‌داند:

بیشتر مردم نمی‌دانند. {یوسف: ۲۱ و ۶۸؛ روم: ۶}

بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند {یوسف: ۳۸}

بی گمان بسیاری از مردمان به لقای پروردگارشان سخت کافرنند. {روم: ۸}

بیشترتان حق را ناپسند می‌دارید. {زخرف: ۷۸}

دزدانه گوش‌هایشان را برای شنیدن وحی فرا می‌افکنند و بیشترشان دروغ‌گویانند. {شعرا:

{۲۲۳}

و بیشتر مردمان - هر چند برای ایمان آوردنشان حرص ورزی - (از) ایمان آوردندگان نیستند. {یوسف: ۱۰۳}

از این دست عبارات و جملات را باز هم می‌توان در قرآن کریم یافت. اما آیا این که بیشتر مردمان نمی‌دانند (most of people do not understand یا most people do not know) باید در بستر و فضای تاریخی آن معنا شود و یا این که می‌بایست آن را بر همه ادوار و ایام تاریخ بشر حمل نمود؟ یعنی در طول تاریخ بشر، اکثریت انسان‌ها از حق رویگردان و در نادانی و جهل سرگردان بوده‌اند. حقیر با سخن نخست موافقم. تمام آیاتی را که در اینجا آوردم و بدان‌ها استناد نمودم، جزو آیات و سوره‌های مکی است، یعنی اشاره به دوره و مرحله‌ای دارد، که مسلمانان در اقلیت بودند و پیامبر با اکثریت مشرک و بت پرست طرف بود.

اینجاست که پیامبر به نقل از خداوند، زبان به ملامت و سرزنش بیشترین مردم می‌پردازد. در حالی که در آیات و سوره‌های مدنی لحن آیات کاملاً عوض می‌شود، که بدان خواهیم پرداخت. بنابراین نمی‌توان با یک نگرش شتابزده پنداشت، که قرآن با اکثریت سر سازواری و سازگاری ندارد. در سوره‌های مکی، خطاب انتقادی قرآن با مشرکان عرب است. مثلاً سوره یونس، که از سوره‌های مکیه است در این دو موضع با روشنی دیدگاه اکثریت مشرکان عرب که رستاخیز را منکر بودند، نقد شده است:

بی‌گمان وعده‌ی خدا حق است، ولی بیشترشان نمی‌دانند {یونس: ۵۵}

و کسانی که بر خدا افترا می‌بندند، به روز رستاخیز چه گمانی دارند؟ بی‌گمان، خدا بر مردمان، کانون بخشش است ولی بیشترشان سپاس نمی‌گزارند. {یونس: ۶۰}

شواهد دیگر:

بسیاری از آنان را می‌بینی که با کسانی که کفر ورزیدند پیوند تنگاتنگ ولایت دارند. {مائده: ۸۰}

اینجا خطاب آیه به اهل کتاب ساکن مدینه در زمان حیات پیامبر برمی‌گردد. و اگر از بیشتر کسانی که در زمین‌اند پیروی کنی، تو را از راه خدا به بیراهه می‌برند. آنان جز از گمان پیروی نمی‌کنند و جز به حدس و گمان بیجا نمی‌پردازند. {انعام: ۱۱۶}

سوره‌ی انعام نیز جزو سوره‌های مکیه است و حمل آیه به تمام مردم کره زمین در همه اعصار و زمان‌ها، نیازمند دلیل و قرینه قطعی است، که در اینجا وجود ندارد.

سرچشمه‌ی شگونشان نزد خداست، لیکن بیشترشان نمی‌دانند. {اعراف: ۱۳۱}

این آیه نیز در مورد فرعونیان و طرفداران فرعون مصر در همان بستر تاریخی خود می‌باشد. اما آیا با گذاشتن همه این آیات، در کنار یکدیگر نمی‌توان به این نتیجه رسید که قرآن کریم مخالف اکثریت است؟ بنده به چنین قطعی نرسیده‌ام، زیرا تقریباً تمام آیاتی را که مشاهده نمودم و در آن به نحوی از اکثریت انتقاد شده بود، مکیه بودند، در حالی که در سوره‌های مدنی که خطاب آیات بیشتر به مؤمنان (یا ایها الذین ءامنوا) است، آنجا بیشترین انتقادات به اقلیت منافقان (که معمولاً ناشناس و ناشناخته بودند و تنها خدا و سپس پیامبر توسط خدا، ایشان را می‌شناخت) متوجه است، یا انتقادات و سرزنش فراوانی از اهل کتاب ساکن مدینه شده است، که آنان نیز در اقلیت بودند. اتفاقاً در سوره‌های مدنی، تخلف از راه اکثریت مؤمنان یک گناه و خطای آشکار است، بنگرید: و هر کس پس از آن که راه هدایت برایش آشکار شد با پیامبر اختلاف کند و راهی جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را بدان چه روی خود را بدان سو کرده واگذاریم و گیرانه‌ی جهنمش کنیم و چه بازگشت گاه بدی است {نساء: ۱۱۵}

بنابراین قضاوت‌های شتاب‌زده و برداشت‌های ناصواب - که قرآن مخالف اکثریت است - و یا برعکس آن: که قرآن موافق اکثریت است، کاری نادرست و ناراست و بیشتر یک نوع تفسیر به رأی و استفاده ابزاری از آیات قرآن است. و اصولاً در این گونه مباحث باید با احتیاط و یک نوع جامع نگری، و نه گزینش نگری با آیات قرآنی برخورد نمود. در پایان ذکر این نکته لازم می‌آید که برخی دلخوش دارند که نظامی استبدادی و گروهی دیگر نظامی دموکراسی و مبتنی بر آراء مردم را از قرآن استنتاج کنند. غافل از آن که این گونه مباحث بیشتر مربوط به دوران بعد از رنسانس است و باید در بستر غربی آن و با همان اصطلاحات جامعه شناسان و حقوق دانان مغرب زمین مورد بحث قرار گیرد. تردیدی نیست که قرآن کریم در برخی مسایل حقوقی و اجتماعی دیدگاه واضح و مشخصی دارد، اما آنجا که کار به تفسیر و تأویل‌های شخصی می‌انجامد، و نمی‌توان به روشنی حکم و موضع قرآن را استنتاج نمود، حقیقتاً مکان احتیاط است. به نظر حقیر، از آن جمله همین پرسش است که، آیا قرآن مخالف اکثریت است و یا موافق اکثریت، که برای هر دو گزینه شواهدی وجود دارد و حکم قطعی در باب این پرسش بسیار مشکل و دشوار است. مخصوصاً آن که مسأله را از بُعد سیاسی آن مطرح کنیم که امر از این هم سخت‌تر و دیریاب‌تر خواهد شد.

فصل اول: قرآن پژوهی

۵۸

فصل دوم:

امام پژوهی

تنها در نخلستان (درباره امیر مومنان)

علی فرزند ابوطالب آنگونه که در کتب تاریخی مسطور است، در شب جمعه سیزدهم ماه رجب در درون خانه خدا به دنیا آمد. همه مورخان و محدثان شیعه و جمع فراوانی از دانشوران اهل سنت ولادت حضرت را در کعبه مسلم و قطعی می‌دانند. هنگامی که پیامبر اسلام در چهل سالگی به رسالت برانگیخته شد، تنها ده سال از زندگانی او می‌گذشت، اما با این حال او نخستین مرد مسلمان و مومن به رسول خدا بود. او از همان کودکی در آغوش پیامبر به کسب فضائل اخلاقی پرداخت، چنانکه پیامبر او را به برادری خویش برگزید و دختر محبوب خود را به ازدواج وی درآورد. در مجلسی که پیامبر از سوی خدا مامور شد [شعراء : ۲۱۴-۲۱۶] خویشاوندان و بستگان خود را به اسلام فراخواند تنها یاری رسان و حامی او، برادر زاده خردسالش علی بود و از این رو پیامبر وی را برادر، وصی و خلیفه خود خواند. در آن شب که جلسه شورای مکه (دارالندوه) قصد کشتن ناگهانی رسول خدا را داشت، فداکاری علی و خفتن او در جایگاه پیامبر مانع از اجرای نقشه شوم ایشان گشت و پیامبر به همراه صاحب خود توانست به شهر یثرب [مدینه النبی] هجرت کند. بیشتر ینه مفسران شیعه و سنی این آیه را اشاره به همان واقعه می‌دانند: «و برخی از مردم [با ایمان: علی در ليله المبیت] جان خود را برای کسب خشنودی خدا می‌فروشدند و خدا نسبت به بندگان بسی مهربان است» [بقره : ۲۰۷]

شجاعت علی در میان مردمان امری بود که کسی در آن اندک تردیدی نداشت. فداکاری‌های او در بیست و شش غزوه از جمله جنگ بدر، احد، احزاب (خندق)، خیبر و... در صفحات تاریخ مسطور است. پس از شهادت علی آثار زخم‌ها و جراحات در بدن وی از سرتا به پا فراوان بود. پس از وفات پیامبر بیست و پنج سال با مخالفان خویش صبر و مدارا نمود [او درس صبر و مدارا را به پیروان خویش آموخت]، تابدانجا که روز و

شب در کنار ایشان نشست و از دانش خود ایشان را بهره‌مند ساخت. به تربیت شاگردان قرآنی همچون عبدالله بن عباس بزرگ‌ترین مفسر اسلام همت گمارد. پرسش‌های دانشمندان اهل کتاب را پاسخ می‌گفت و مشکلات علمی و سیاسی خلفا را حل می‌نمود.

پس از کشته شدن خلیفه سوم در سال ۳۵ هجری - که این عمل هرگز به خواست و رضایت علی نبود - مردمان از هر سو به سوی وی هجوم آوردند و آن چنان او را در فشار و تنگنا قرار دادند. و حجت بروی تمام نمودند، که حضرت چاره‌ای از پذیرفتن خلافت ندید. اما حضرت همانگونه که در خطبه معروف «شقشقیه» مذکور است، انگیزه خود را برای پذیرفتن خلافت، پیمان خداوند از علمای امت دانست که در برابر زیاده‌خواهی ستمگران و گرسنگی ستم‌دیدگان هرگز سکوت نکنند. و از این رو هیچ غریب نیست که در سراسر دوران خلافت ظاهری او شاهد سه نبرد بزرگ داخلی هستیم، با سه گروه که به «ناکثین» [پیمان شکنان به رهبری طلحه و زبیر و یکی از همسران پیامبر]، «قاسطین» [معاویه و یاران او] و «مارقین» [خوارج] نامبردار گشتند.

علی(ع) پس از چهار سال و چند ماه خلافت ظاهری آن چنان که مشهور است در شب نوزدهم ماه رمضان سال ۴۰ هجری به دست یکی از مارقین (خوارج) نامش عبدالرحمان بن ملجم، ضربت خورد و در شب ۲۱ ماه رمضان در سن ۶۳ سالگی جهان را با همه نامردمی‌هایش بدرود گفت و به ملاقات پروردگار خویش شتافت. «به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم»، این آوایی بود که هنگامه ضربت خوردن حضرت از دهانش خارج گشت و سپس این آیه را برخواند: «ما شما را از خاک آفریدیم و در آن باز می‌گردانیم و از آن نیز بار دیگر شما را بیرون می‌آوریم.» [طه : ۵۵]

این چنین بود، که دیگر مناجات علی ز نخلستان نمی‌آید... هنگامی که خبر وفات علی(ع) به ابن عباس رسید، گفت: افسوس بر ابوالحسن، به خدا سوگند عمری گذراند در حالی که نه قانونی از قوانین اسلام تغییر داد و نه سنتی از سنت‌های پیغمبرش جابجا نمود و نه در وظایفش کوتاهی کرد و نه مالی گرد آورد و نه مالی را از مستحقش دریغ داشت و نه چیزی را جز خدا در زندگیش هدف گرفت. به خدا سوگند که دنیا در نظر او از بند نعلینش بی‌مقدارتر بود، در نبرد، شیر و در مجلس، دریا، حکیمی از حکما بود، هیهات که چون علی بزاید، وی به درجات اعلی پرواز نمود.

سیمای انسان الهی علی(ع) در قرآن کریم

«افسوس بر ابوالحسن، به خدا سوگند عمری گذراند در حالی که نه قانونی از قوانین اسلام تغییر داد و نه سنتی از سنت‌های پیغمبرش جابجا نمود و نه در وظایفش کوتاهی کرد و نه مالی گرد آورد و نه مالی را از مستحقش دریغ داشت و نه چیزی را جز خدا در زندگیش هدف گرفت. به خدا سوگند که دنیا در نظر او از بند نعلینش بی‌مقدارتر بود. در نبرد شیر و در مجلس دریا، حکیمی از حکما بود. هیهات که چون علی بزاید، وی به درجات اعلی پرواز نمود.»

اینها سخنان ابن عباس صحابی پیامبر و مفسر قرآن کریم و شاگرد قرآنی علی(ع) است، که هنگام شنفتن خبر شهادت امیر مؤمنان تأسف و تأثر شدید و عمیق خود را از فقدان انسان کامل الهی و خیر البشر با این کلمات و عبارات اعلام نمود. و اینک ... دنیا بیش از هر زمان دیگر هجر و فرقت او را احساس می‌کند و به یاد فقدان وی افسوس می‌خورد. او به راستی انسان الهی بود و وجودش تجسم تمامی قرآن کریم. او با قرآن بود و قرآن با او وفاش می‌گویم: او قرآن بود و قرآن او. این مقاله کوتاه گوشه‌هایی و زوایایی اندک از حضور و سیمای انسان الهی را در مصحف شریف جستجو می‌کند.

«و از مردمان کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد و خدا نسبت به بندگان بسی مهربان است». [بقره: ۲۰۷] این آیه اشاره به واقعه تاریخی «لیلۀ المبیت» دارد، همان شب سرنوشت ساز و حساس که امیرمؤمنان در بستر پیامبر خوابید، و با فداکاری و ایثار خود جریان هجرت شبانه پیامبر را محقق کرد. جریان خوابیدن علی(ع) و فداکاری او به تواتر ثابت شده و دانشمندان شیعه و اهل سنت بر نزول این آیه در شأن و منزلت امیرالمؤمنین اتفاق نظر و اجماع دارند.

«کسانی که اموال خود را در شب و روز و نهان و آشکار انفاق می‌کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان تنها برای خودشان است و نه بیمی بر آنان است و نه آنان اندوهگین می‌شوند». [بقره: ۲۷۴] به اتفاق دانشمندان شیعه و بسیاری از دانشوران اهل سنت این آیه در شأن علی بن ابیطالب(ع) فرود آمده است. در احادیث بسیاری آمده، آن حضرت چهار درهم داشت. درهمی را در شب، درهمی را در روز، درهمی را آشکارا و درهمی را در نهان انفاق کرد. این آیه در ارج و منزلت او نازل شد.

«پس هر کس در این حقیقت بعد از علم و حیانی که تو را حاصل آمده، با تو محاجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان را و زنانمان و زنانتان را و خودهامان و

خودهاشان را فرا خوانیم، سپس مباحله (و تقاضای لعنت) کنیم، پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». [آل عمران: ۶۱] از این آیه که به آیه مباحله معروف است، به عنوان سند زنده‌ای برای عظمت اهل بیت (ع) یاد می‌شود. بسیاری از مفسران و محدثان شیعه و اهل تسنن تصریح کرده‌اند که آیه مباحله در حق اهل بیت پیامبر (ص) فرود آمده و به سخن جارا لله ز مخشری در تفسیر «کشاف»: این آیه قوی ترین دلیلی است که فضیلت اهل کساء را ثابت می‌کند. به گفته مفسران ابناء نا، حسن و حسین (ع)؛ نساءنا، فاطمه زهرا (س) و مراد از انفسنا، علی (ع) است و اشاره به محاجه و پیشنهاد مباحله پیامبر (ص) با مسیحیان نجران است، پیشنهادی که از سوی مسیحیان عملی نشد. بسیاری از شخصیت‌های سرشناس و بزرگان اهل سنت به نزول این آیه در شأن و منزلت اهل بیت پیامبر (اصحاب کساء) تصریح و اعتراف نموده‌اند.

- «... امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و دین اسلام را برای شما (به عنوان) طاعتی (شایسته و بایسته و پیوسته) پسندیدم ...» [مائده: ۳] این آیه که به آیه اکمال نیز معروف است، پرده از جریانی مهم و تاریخی برمی‌دارد، که نتیجه‌ی آن اکمال دین و اتمام و تکامل نعمت و برگزیده شدن اسلام به عنوان آیین نهایی مردم است و به گفته بسیاری از مفسران شیعه و منصفان اهل سنت اشاره به روز غدیر خم است، روزی که پیامبر (ص)، علی (ع) را مولای مؤمنان و سرپرست مسلمانان نمود. تفصیل این بحث را می‌توانید در کتب تفسیر و کلام جستجو نمایید.

- «هان ای کسانی که ایمان آوردید! هر کس از شما از دین خود برگردد خدا در آینده گروهی دیگر را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز او را دوست دارند. اینان بر مؤمنان فروتن و بر کافران سرفراز و فراترند و در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنشگری نمی‌ترسند؛ این فضل خداست، آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگری بسیار داناست.» [مائده: ۵۴]

به خدا سوگند پرچم را فردا به دست کسی می‌سپارم که خدا و پیامبر را دوست می‌دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند، پی در پی به دشمن حمله می‌کند و هیچ گاه از برابر آنها نمی‌گریزد و از این میدان باز نخواهد گشت، مگر اینکه خدا به دست او پیروزی را نصیب مسلمانان می‌کند. {پیامبر اکرم (ص)}

در روایات زیادی که از طرق شیعه و اهل تسنن وارد شده، می‌خوانیم که این آیه در مورد علی (ع) در فتح خیبر فرود آمده است که نمونه ای از سخن رسول گرامی اسلام در

این زمینه گذشت و نیز اشاره‌ای به مبارزه آن حضرت با ناکشین، قاسطین و مارقین (آتش افروزان جنگ جمل، سپاه معاویه و خوارج) تواند بود.

- «ولی شما تنها خدا و پیامبرش و کسانی‌اند که ایمان آوردند؛ همان کسانی که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند». [مائده: ۵۵]

این گزاره که به آیه ولایت نامبردار است، بر حسب روایاتی متواتر اشاره به شخص حضرت علی(ع) است، که در حال رکوع نماز، به فقری زکات داد و در پی آن نظری به بقیه معصومان محمدی نیز دارد. اشارتی به چکامه حسان بن ثابت در این باب که در کتب تاریخی و تفسیر مذکور است خالی از لطف نخواهد بود: تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی، جان به فدای تو باد، ای بهترین رکوع کنندگان. و به دنبال آن، خدا بهترین ولایت را دربارهی تو نازل کرد؛ و در ضمن قرآن مجید آن را ثبت نمود.

- آیه نور [نور: ۳۵ - ۳۸]: این آیات نیز در کلام بسیاری از مفسران و محدثان و در روایات بسیاری بر حضرت محمد، امیر مؤمنان(ع) و معصومان محمدی تطبیق شده. از جمله کلمه «زجاجه» که منظور قلب و سینه و وجود علی(ع) است.

- ستایش نیکان [ابرار] در سوره انسان (انسان: ۵ - ۲۲): مفسران شیعه عموماً و در بسیاری از روایات اهل سنت این آیات را سندی بزرگ بر فضیلت امیرمؤمنان، همسر و فرزندان او حسن و حسین(علیهم السلام) و نمادی از ایثار، جانبازی و از خودگذشتگی ایشان دانسته‌اند. کسانی که غذای خود را با اینکه بدان سخت نیاز داشتند، به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند.

- «... خدا می‌خواهد هر گونه آلودگی را از شما خاندان رسالت بزدايد و شما را به گونه‌ای ویژه پاکیزه گرداند». [احزاب: ۳۳]: این آیه که به آیه تطهیر معروف است، برهانی بر پاکی و عصمت معصومان چهارده گانه محمدی(ص) می‌باشد. که در رأس آن پیامبر اکرم و سپس علی(ع) و بقیه معصومان(س) می‌باشند. تفصیل آن را می‌توانید در کتاب‌های تفسیری جستجو نمایید.

این گلگشتی کوتاه و گذری شتابان در برخی گزاره‌های قرآنی بود، که مسلمانان بر تطبیق آن با امیرالمؤمنین(ع) همساز و هم‌نوا بوده و هستند. و البته بسیاری آیات دیگر بود که به جهت رعایت اختصار از بیان آنان چشم پوشیدیم. همانا خداوند حقیقت را آشکار خواهد ساخت، هر چند کافران و مشرکان ناراحت شوند و کراحت داشته باشند.

حدیث آرزومندی

درود بر ساکن کربلا، درود بر ساکن سرزمین پاک، درود بر پیشوای دین، درود بر آن که به دست بی تباران کشته شد. درود بر سینه های چاک چاک، درود بر لبهای خشکیده، درود بر پیکرهای رنگ پریده، درود بر خونهای روان شده، درود بر سرهای جدا شده، درود بر آنان که بر خاک بیابانها آرمیدند، درود بر آن که پیمان و حرمتش شکسته شد، درود بر آن که مظلومانه خونش روان شد. درود بر آن که در میان مردمان سر بریده شد. درود بر آن که اهل قریه او را به خاک سپردند. درود بر محاسن رنگین شده، درود بر گونه های خاک آلود، درود بر بدن بی دست و پا، درود بر دندانهای شکسته شده با چوب، درود بر سری که بالای نیزه رفت. درود بر بدنهای برهنه در بیابانها که طعمه گرگان بیشه شد و درندگان وحشی به سراغش می آمدند. و درود بر کسی که خداوند، خود دادخواه وی است. اینها همه درود آقایی است که رو سوی حسین کرده و رستگاری را نزد او می جوید. اینها بخشی از سوگنامه جانگداز حجت اعظم خداوند، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است که دردمندانه در سوگ مصیبت جانسوز جد بزرگوارشان حضرت امام حسین(ع) بیان فرموده اند. درود کسی که عارف به حرمت حسین است. درود کسی که با محبت حسین به خدا نزدیک می شود. درود کسی که دلش از مصیبت حسین زخمناک است. درود کسی که اشکهایش با یاد مصیبت حسین جاری می گردد. درود و ناله غمدیده محزون و مسکین شیدایی است که اگر با حسین در صحاری گرم و سوزان بود، در برابر شمشیرها جان خویش را سپر جان حسین می کرد و همه وجود خویش را فدای او می نمود.

درود و ناله کسی که حسرت می خورد که روزگار وی را به تاخیر انداخته و سرنوشت او را از یاری حسین محروم کرده و نتوانسته با آنان که با وی جنگیدند، بجنگد و در برابر آنان که به دشمنی وی برخاستند، برخیزد. هر بامداد و شامگاه بر وی اشک می ریزد و آن گونه از دیده عبور می کند که به جای اشک چشم، خون می بارد. تاسف و تلهف از آنچه که بر حسین و یارانش و فرزنداناش آمد تا اینکه از شدت اندوه و مصیبت جانکاه وی می فرماید: حتی اموت بلوعه المصاب و غصه الاکتیاب. و اینجاست که روا باشد هر صبح آدینه پیروانش فریاد برآورند، کجاست حسن و کجاست حسین، کجایند فرزندان حسین و کجاست آن فرزند غریب حسین که خون مظلوم وی را طلب خواهد کرد.

"این الطالب بدم المقتول بکربلا؟ حسین وارث آدم است. حسین وارث هابیل است، که دست خویش را به خون کسی نیالود، اما مظلومانه سر بر خاک نهاد (مأئده: ۲۸). حسین وارث ابراهیم است که خدا دوستی خویش را بدو ارزانی داشت. حسین وارث

اسماعیل است که خدا او را در ازای ذبح عظیمی باز رها کنید. حسین وارث خون همه مظلومان و ستمدیگان این جهان است. حسین عصاره انسان است. حسین فشرده فضا تل و کمالات انسانیت است. حسین شکوفه زیبای باغ آفرینش است. حسین گل خوشبوی محمد از این دنیا است. حسین غریب غریبان است. حسین شهید شهیدان است. حسین فرزند سدره المنتهی است. حسین فرزند جنه الماوی است. و حسین فرزند «فاطمه» است. زیارت امام حسین(ع) آن چنان ارزشمند است که در برخی اخبار آن را از حج و عمره و جهاد در راه خدا بسی بالاتر شمرده‌اند، که خود حجتی است عظیم (القصد الی الشیء العظیم) و بالاترین جهاد است.

زیارت حسین (ع) را سبب آمرزش و سبکی حساب و رسیدن به درجات متعالی و اجابت دعوات و موجب طول عمر و حفظ جان و مال و افزایش روزی و برآمدن حاجات و از میان رفتن غم‌ها و گرفتاری‌ها شمرده‌اند. کمتر ثوابی که به زائر حسین(ع) می‌رسد، آمرزش گناهان و حفظ جان و مال اوست و خداوند، خود حافظ او در روز قیامت خواهد بود. در روایات بسیار است که زیارت آن حضرت غم را زایل می‌کند و شدت جان‌کندن و هول قبر را بر طرف می‌کند. از حضرت امام صادق(ع) منقولست که چون به زیارت حسین(ع) بروی، زیارت کن آن حضرت را محزون و غمناک و ژولیده مو و غبار آلوده و گرسنه و تشنه، که آن حضرت بدین احوال شهید شده است ...

از حضرت امام رضا(ع) منقولست که چون ماه محرم داخل می‌شد، پدرم را کسی خندان نمی‌دید و اندوه و حزن پیوسته بر او غالب می‌شد تا روز دهم، چون روز عاشورا می‌شد آن روز روز مصیبت و حزن و گریه او بود و می‌فرمود: امروز روزیست که حسین علیه‌السلام شهید شده است. و از حضرت امام صادق(ع) روایت است که فرمود: تاسوعا روزی بود که جناب امام حسین(ع) و اصحابش را در کربلا محاصره کردند و سپاه شام بر قتال آن حضرت اجتماع کردند و ابن مرجانه و عمر سعد خوشحال شدند به سبب کثرت سپاه و بسیاری لشکر که برای آنها جمع شده بود و جناب امام حسین(ع) و اصحابش را ضعیف شمردند و یقین کردند که آن حضرت یآوری نخواهد داشت و اهل عراق او را مدد نخواهند نمود. پس فرمود: "پدرم فدای آن ضعیف غریب". و در کتب اخبار و احادیث آمده که شیعیان در روز عاشورا در مصیبت آن جناب یکدیگر را تعزیت گویند: «اعظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین علیه السلام، و جعلنا و ایاکم من الطالبین بشاره، مع ولیه الامام المهدی من ال محمد علیهم اسلام»

فصل دوم: امام پژوهی

۶۶

فصل سوم: دین‌های ابراهیمی

مطالعه تطبیقی تاریخ یهود در تورات و قرآن

- سهند صادقی بهمنی، سجاد واعظی

«ای آسمان و زمین، به آنچه خداوند می‌فرماید گوش کنید: فرزندانِ که بزرگ کرده‌ام بر ضد من برخاسته‌اند. گاو مالک خود و الاغ صاحب خویش را می‌شناسد اما قوم اسرائیل شعور ندارد و خدای خود را نمی‌شناسد وای بر شما قوم گناهکار که پشتتان زیر بار گناهان خم شده است. وای بر شما مردم شرور و فاسد که از خداوند روگردانده و او را ترک گفته اید؛ چرا از گناهان خود دست بر نمی‌دارید؟ آیا به اندازه‌ی کافی مجازات نشده‌اید؟ ای اسرائیل فکر و دلت تمام بیمار است. از سر تا پا مضروب و مجروح هستی جای سالم در بدنت نمانده است. زخم‌های بازمانده و عفونی شده است. کسی آنها را مرهم نزده و مرهم نمالیده است. ای قوم اسرائیل سرزمینتان ویران گشته و شهرهایتان به آتش کشیده شده است. بیگانگان هر چرا که می‌بینند در برابر چشمانتان به غارت می‌برند و نابود می‌کنند. اورشلیم (بیت المقدس) همچون کلبه‌ای در مزرعه و مانند سایبانی در جالیز بی‌دفاع و تنها مانده است». [کتاب مقدس / اشعیا / باب ۱ / آیات ۲ - ۸]

در اندیشه بودم این نوشتار را با چه جملاتی آغاز کنم. به نظرم آمد با جملاتی در وصف بنی اسرائیل آغاز کنم. شاید اگر کسی این جملات را مرور کند؛ گمان کند یکی از سرسخت‌ترین دشمنان یهود است که هجای آنها را می‌گوید. ولی وقتی بداند که این کلمات در تورات آمده و بر زبان یکی از بزرگ‌ترین انبیای بنی‌اسرائیل جاری گشته است؛ دور نیست که قدری شگفت زده شود ما با این حال این نکته را نیز یادآور شویم که مطالعه تطبیقی تاریخ یهود پژوهشی است که تلاش کرده‌ایم کوچک‌ترین حب و بغضی را در آن دخالت ندهیم. و تنها با گرایش پدیدارشناسانه و در یک مطالعه تطبیقی به گزارش تاریخ یهود در عهد عتیق و قرآن کریم بپردازیم. از این رو شاهد هیچگونه حمله، توهین، و حتی انتقاد به دین یهود و پیروان گرامی آن نخواهید بود. ما معتقدیم

تلک امه قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانو یعملون آیا بهتر نیست در عصر ارتباطات که مرزهای جغرافیایی کاملاً از بین رفته است و به راستی همگی در یک دهکده‌ی جهانی زندگی می‌کنیم؛ آراء و افکار دیگر شهروندان جهان را بخوبی بشناسیم تا براساس آن نحوه تعامل خود را با آنان تنظیم کنیم.

این نوشتار در صدد است تا در یک مطالعه‌ی تطبیقی و هماهنگ بین قرآن و تورات به شناخت بیشتری از قوم عبری دست یابد در حدود دو هزار سال پیش از میلاد مسیح فرزندی در آور واقع در بین‌النهرین و در نزدیکی ناصریه امروزی متولد گردید که به روایت تورات در ابتدا نام او را أبرام یعنی پدر بلند مرتبه گذاردند، أبرام به گفته تورات به ابراهیم یعنی پدر اقوام تغییر نام داد. شهر آور در حدود صد سال پیش در کاوش‌های باستان شناسان غربی سر از زیر خاک برآورد و تمدنی چند هزار ساله را که در دل خود مدفون نگاه داشته بود نمایان ساخت.

تورات می‌گوید: تارح پدر ابراهیم، پسر خود ابراهیم و همسر وی ساره و نوه خویش، لوط را برداشت و به قصد سرزمین کنعان که در غرب فلسطین واقع شده است، راهی آن دیار شد. او در بین راه منصرف می‌شود و در شهر حرّان واقع در جنوب ترکیه فعلی و در مرز سوریه رحل اقامت می‌افکند. ابراهیم بعد از سال‌های متمادی و در سن ۷۵ سالگی به امر خداوند از شهر حرّان عازم کنعان می‌شود. ابراهیم همسر و برادرزاده‌اش لوط و چند نفر از مردم حرّان را نیز همراه خود می‌کند. آنها بر روی کوهی در شرق بیت ایل خیمه می‌زنند. پس از چندی آنها رهسپار حبرون [الخلیل] می‌شوند و تا پایان عمر در همان جا باقی می‌مانند. مزار ابراهیم به اتفاق همسرش ساره، نوه‌اش یعقوب و نتیجه‌اش یوسف در محلی به نام حرم ابراهیمی در حبرون [الخلیل] واقع شده است. دو موضوع بسیار مهم داستان ابراهیم در تورات کنونی غائب است: ۱- جریان بت شکنی و به آتش افتادن ابراهیم و نجات معجزه آسای او از آتش

۲- داستان بنای کعبه به دست ابراهیم و اسماعیل.

در مقابل قرآن به صراحت به این دو موضوع پرداخته است. آیات ۵۱ تا ۷۰ سوره انبیاء و آیات ۸۵ تا ۹۸ سوره صافات به موضوع به آتش افتادن ابراهیم (ع) و نجات او از آن پرداخته است. همچنین آیات ۱۲۵ تا ۱۲۸ سوره‌ی بقره به داستان بنای کعبه می‌پردازد. موضوع دیگری که در میان قرآن و تورات اختلاف وجود دارد؛ جریان ذبح عظیم است. قرآن می‌گوید: «و وقتی ابراهیم با (اسماعیل) به جایگاه «سعی» رسید، گفت: پسر، من در خواب می‌بینم که تو را سر می‌برم، پس ببین چه به نظرت می‌

آید؟ گفت: ای پدر من، آنچه را فرمان داده شده ای، انجام ده. به خواست خدا مرا از شکیبایان خواهی یافت؛ پس وقتی هر دو تن بدین کار دادند و پسر را به پیشانی به خاک افکند او را ندا دادیم که ای ابراهیم رؤیای خود را حقیقت بخشیدی، ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم. راستی این همان آزمایش آشکار بود و او را در ازای قربانی بزرگی باز رهنیدیم». [اصافات / ۱۰۲ - ۱۰۷]. اما در روایت تورات این اسحاق است که قرار است قربانی شود، از طرف دیگر بر خلاف روایت قرآن در تورات ابراهیم به اسحاق نمی گوید که قصد دارد چه کند. داستان قربانی ابراهیم در تورات را می توان در سفر پیدایش، باب ۲۲ مشاهده نمود. به گفته ی تورات «ساره زن ابراهیم بچه دار نمی شد، پس او کنیز مصری خود، هاجر را به ابراهیم داد و گفت: پس تو با این کنیز همبستر شو تا برای من فرزندی به دنیا بیاورد، ابراهیم موافقت کرد و هاجر آبستن شد، بعد از مدتی هاجر مغرور می شود و از آن پس بانویش ساره را تحقیر می کرد، ساره ناراحت می شود و به ابراهیم شکایت می برد، ابراهیم هم می گوید که هر طور می خواهی عمل کن؛ چرا که این کنیز توسست، پس ساره بنای بد رفتاری را با هاجر می گذارد.

و هاجر هم از خانه فرار می کند. در بیابان فرشته ی خداوند به او می گوید: نزد بانوی خود برگرد و مطیع او باش من نسل تو را بی شمار می کنم. اینک تو حامله هستی و پسری خواهی زایید، نام او را اسماعیل یعنی خدا می شنود بگذار؛ چون خداوند آه و ناله تو را شنیده است، پسر تو وحشی خواهد بود و با برادران خود سر سازگاری نخواهد داشت. او بر ضد همه و همه بر ضد او خواهند بود». [سفر پیدایش / باب ۱۶].

تورات چندان از اسماعیل سخنی به میان نمی آورد، فقط اشاره می کند اسماعیل در فاران ساکن می شود و مادرش برای او زنی از مصر می گیرد. سائر مسائل اسماعیل را تورات به فراموشی می سپارد، حتی پیدا شدن آب زیر پای اسماعیل نیز که طبق احادیث اسلامی در مکه بوده است به گفته ی تورات در مکانی به نام بئر شَبَع رُخ می دهد. قرآن و تورات هر دو اتفاق دارند که ابراهیم در پیری صاحب فرزند می شود. به گفته ی تورات اسماعیل در ۸۶ سالگی و اسحاق در ۹۹ سالگی ابراهیم متولد می شوند؛ قرآن از سن ابراهیم سخنی به میان نمی آورد؛ ولی از بچه دار شدن او در پیری سخن می گوید. «سپاس خدای را که با وجود سالخوردگی، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید به راستی پروردگار من شنونده ی دعاست» [ابراهیم / ۳۹]

روایت تورات، اسحاق را جانشین ابراهیم معرفی می کند، خداوند به او دو فرزند به نام های عیسو (به معنی پرمو) و یعقوب (به معنی تعقیب می کند) عطا می کند؛ چرا

که عیسو و یعقوب دوقلو بودند و یعقوب بعد از عیسو متولد شد. در باب ۲۷ کتاب پیدایش داستان کور شدن اسحاق و فریب خوردن عیسو از یعقوب آمده است و اینکه چگونه یعقوب توانست با فریب و نیرنگ جانشین پدر شود. یعقوب صاحب دوازده فرزند پسر می‌شود. در واقع داستان بنی اسرائیل از اینجا آغاز می‌شود. طی ماجرای که برای یعقوب به وجود می‌آید او به اسرائیل ملقب می‌شود. روایت تورات در این باره چنین است: «شبانگاه یعقوب برخاست و به کنار رود اردن آمد و در آنجا ماند، سپس مردی به سراغ او آمد و تا سپیده دم با وی کشتی گرفت. وقتی خدا دید که نمی‌تواند بر یعقوب غالب شود، ضربه‌ای به پای او زد و پای یعقوب صدمه دید، سپس آن مرد (خدا) گفت: بگذار بروم چون سپیده دمیده است اما یعقوب گفت: تا مرا برکت ندهی نمی‌گذارم از اینجا بروی. خدا پرسید نام تو چیست؟ پاسخ داد یعقوب، به او گفت: از این پس نام تو دیگر نه یعقوب، بلکه اسرائیل خواهد بود؛ زیرا نزد خدا و مردم مقاوم بوده و پیروز شده‌ای. یعقوب گفت: در اینجا من خدا را روبرو دیده‌ام ولی هنوز زنده‌ام، پس آن مکان را فنی ئیل یعنی چهره خدا نامید.» [سفر پیدایش / باب ۳۲]

اهل کتاب بر خلاف ظواهر این آیات لفظ خدا را به معنای خدای حقیقی نمی‌دانند بلکه معتقدند او یکی از فرشتگان خداوند بوده است، اصولاً اسرائیل در لغت عبری به معنای کسی است که بر قهرمان پیروز شده باشد، ولی اهل کتاب این لغت را به علت پیروزی یعقوب بر یکی از فرشتگان خداوند به معنای کسی می‌دانند که نزد خداوند پیروز و مقاوم بوده است، به هر حال اهل کتاب کشتی گرفتن یعقوب با خدا را منتفی می‌دانند و در این باره آیاتی از کتاب هوشع نبی را راهگشا می‌دانند. در کتاب هوشع نبی باب ۱۲ می‌خوانیم «یعقوب جد اسرائیل هنگام تولد با برادرش نزاع کرد و وقتی بزرگ شد حتی با خدا نیز جنگید، آری با فرشته کشتی گرفت و پیروز شد، سپس با گریه و التماس از او تقاضای برکت نمود. در بیت ئیل خداوند را دید و خدا با او صحبت کرد. همان خدای قادر متعال که نامش یَهُوَه است» از این آیات مشخص می‌شود که در لغت عربی لفظ خدا بر فرشته هم اطلاق می‌شود. پس از چندی داستان یوسف و مفقود شدنش پیش می‌آید که در نهایت به مهاجرت بنی اسرائیل به مصر منجر می‌شود. تورات مدت توقف بنی اسرائیل در مصر را ۴۳۰ سال ذکر می‌کند. «بنی اسرائیل مدت چهارصد و سی سال در مصر زندگی کرده بودند و در آخرین روز چهارصد و سی امین سال بود که قوم خدا از سرزمین مصر بیرون آمدند، خداوند آن شب را برای رهایی آنها از مصر در نظر گرفته بود و قوم اسرائیل می‌بایست نسل اندر نسل همه ساله در آن شب

به یاد رهایی خود از دست مصریان جشن بگیرند.» (کتاب خروج / باب ۱۲ / آیات ۴۰ - ۴۲)

بنی اسرائیل در مدت اقامت خود در مصر، در علوم و فنون مختلف پیشرفت چشم گیری داشتند. همین امر حسادت مصریان را برانگیخت علاوه بر این مصریان از هوش و درایت اسرائیلی ها برای به دست گرفتن زمام امور خود هراسناک بودند؛ بنابراین آنها را به بردگی و استضعاف گرفتند و کارهای سخت و جانکاه به آنان سپردند، سختی بر عبرانی ها به جایی رسید که قبطی ها فرزندان ذکور آنها را بعد از تولد به هلاکت می رساندند و زنان و دخترانشان را به بردگی و کنیزی می گرفتند، مردان آنها هم در ساختن اهرام و دیگر امور دشوار و پُر مشقت فراعنه شرکت داشتند. قرآن این گونه از عذاب و سختی های آنان یاد می کند: «و به یاد آرید آنگاه که شما را از چنگ فرعونیان رهانیدیم آنان شما را سخت شکنجه می کردند، پسران شما را سر می بریدند و زنانتان را زنده می گذاشتند و در آن امر، بلا و آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود.» [سوره بقره / ۴۹]

پیش از آنکه بنی اسرائیل به اسارت مصریان در آیند قومی بیابانگرد و صحرائشین بودند، ولی در دوران اسارت کاملاً به قومی شهرنشین تبدیل شده بودند، به همین علت بود که بعد از نجاتشان به وسیله ی موسی نتوانستند مدت زیادی در شبه جزیره ی سینا باقی بمانند. آنها وارد ارض موعود شدند و تمدنی را پایه گذاری کردند که میراث گران بهای یهودیان و مسیحیان محسوب می شود. بنی اسرائیل طی سال های اسارت در مصر در انتظار یک مُنجی به سر می بُردند تا آنها را از رنجی که می بُردند نجات دهد و از دست فرعونیان خلاص کُند در فرهنگ شفاهی آنان نیز شخصی به نام موشه بن عُمِرام وجود داشت که او را به عنوان منجی می شناختند، عِمران در احادیث اسلامی و عِمرام در تورات [کتاب خروج / باب ۶ / آیات ۱۴ - ۲۰] که یک تن از بنی اسرائیل بود با یکی از دختران بنی اسرائیل ازدواج کرد و صاحب پسری شد که مادرش او را از ترس مأموران فرعون سه ماه پنهان می کند و از آنجا که نمی توانست برای همیشه او را مخفی نگه دارد صندوقی تهیه کرد و منافذ آن را قیر اندود کرد و کودک را در میان آن نهاد و در نیزارهای نیل رها کرد. دختر فرعون که به همراه ندیمه هایش برای شست و شو به کنار رودخانه آمده بود متوجه صندوق شد و آن را از آب گرفت. دختر فرعون کودک را موشه (از آب گرفته شده) نام گذاشت؛ بنا بر برخی از محاسبات تاریخی این حادثه در سال ۱۲۵۰ ق . م رُخ داده است.

روایت قرآن در این بخش کاملاً با تورات هماهنگ است.

«وبه مادر موسی وحی کردیم که او را شیرده و چون بر او بیمناک شدی او را در نیل بینداز و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو باز می گردانیم و از زُمره ی پیامبران قرار می دهیم، پس خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن جان آنان و مایه ی اندوهشان باشد. آری، فرعون و هامان و لشکریان آنها خطاکار بودند. همسر فرعون گفت: این کودک نور چشم من و تو خواهد شد. او را مَکْشید شاید برای ما سودمند باشد و یا او را به فرزندی بگیریم ولی آنها خبر نداشتند.» [قصص / ۷ - ۹]

بعد از این ماجرا و در طی بزرگ شدن موسی اتفاقاتی افتاد که مقدمات خروج موسی از مصر را فراهم ساخت. کُشته شدن یک قبطی با ضربه ی مُشت موسی سبب فرار او را به مدین فراهم ساخت. «هنگامی که خبر کُشته شدن آن مصری به گوش فرعون رسید، دستور داد موسی را بگیرند و بکشند، اما موسی به سرزمین مدین فرار کرد، روزی در آنجا سر چاهی نشسته بود. هفت دختر پیترون (شعیب) کاهن مدین آمدند تا از چاه آب بکشند و آبشخورها را پُر کنند تا گله پدرشان را سیراب نمایند؛ ولی چوپانان دختران پیترون را کنار زدند تا گله های خود را سیراب کنند، موسی جلو رفت و چوپانان را عقب راند و به دختران کمک کرد تا گوسفندانشان را آب دهند، هنگامی که دختران به خانه برگشتند، پدرشان پرسید چطور شد که امروز این قدر زود برگشتید؟ گفتند یک مرد مصری به ما کمک کرد و چوپانان را کنار زد و برایمان آب کشید و گله را سیراب کرد. پدرشان پرسید آن مرد حالا کجاست؟ چرا او را با خود نیاوردید؟ بروید و او را دعوت کنید تا با ما غذا بخورد. موسی دعوت او را قبول کرد و از آن پس در خانه پیترون ماند. پیترون هم دختر خود صفوره را به عقد موسی در آورد.» [کتاب خروج / باب ۳ / آیات ۱۵ - ۲۲]

قرآن با اختلاف اندکی این بخش از داستان را به تصویر می کشد. «و چون به سوی مدین رو نهاد با خود گفت: «امید است پروردگار مرا به راه راست هدایت کند و چون به آب مدین رسید، گروهی از مردم را بر آن یافت، که دام های خود را بر آن آب می دادند و پشت سرشان دو زن را یافت که گوسفندان خود را دور می کردند موسی گفت: «منظورتان چیست؟» گفتند: ما به گوسفندان خود آب نمی دهیم تا شبانان همگی گوسفندانشان را برگردانند و پدر ما پیری سالخورده است. پس گوسفندان آن دو را آب داد آنگاه به سوی سایه برگشت و گفت: پروردگارا، من به هر خیری که به سویم بفرستی سخت نیازمندم پس در حالی که یکی از آن دو زن به شرم گام بر می داشت

نزد وی آمد و گفت پدرم تو را می طلبد تا پاداش کار امروزت را بدهد و چون موسی نزد شعیب آمد داستان خود را تعریف کرد، شعیب به او گفت: نترس که از دست ستمگران نجات یافته ای یکی از آن دو دختر گفت ای پدر، او را استخدام کن چرا که بهترین کسی است که استخدام می کنی، هم نیرومند است و هم در خور اعتماد. شعیب گفت: می خواهم یکی از دو دخترم را به عقد تو در آورم به این شرط که هشت سال برای من کاری کنی و اگر ده سال را تمام گردانی اختیار با توست و نمی خواهم بر تو سخت گیرم و مرا این شاءالله از دُرُست کاران خواهی یافت. موسی گفت: این پیمانی میان من و تو باشد که هر یک از دو مدت را انجام دادم بر من تعهدی روا نمی باشد و خدا را بر آنچه می گویم وکیل می گیرم.» [سوره قصص / آیات ۲۲ - ۲۸]

مهمترین بخش داستان زمانی رُخ می دهد که موسی مشغول چرانیدن گله ی پدر زن خود يترون است. «گله را به آن سوی بیابان به طرف کوه حوریب، معروف به کوه خدا راند، ناگهان فرشته خداوند چون شعله ی آتش از میان بوته ای بر او ظاهر شد، موسی دید که بوته شعله ور است ولی نمی سوزد با خود گفت عجیب است! چرا بوته نمی سوزد پس نزدیک رفت تا علتش را بفهمد، وقتی خداوند دید که موسی به بوته نزدیک می شود از میان بوته ندا داد: موسی! موسی! موسی جواب داد: بلی. خدا فرمود: بیش از این نزدیک نشو کفشهایت را از پا درآور، زیرا مکانی که در آن ایستاده ای زمین مقدسی است، من خدای اجداد تو ابراهیم، اسحاق و یعقوب هستم. موسی روی خود را پوشاند چون ترسید به خدا نگاه کند، خداوند فرمود: من رنج و مصیبت بندگان خود را در مصر دیدم و ناله شان را برای رهایی از بردگی شنیدم حال آمده ام تا آنها را از چنگ مصری ها آزاد کنم و ایشان را از مصر بیرون آورده به سرزمین پهناوری که در آن شیر و عسل جاری است ببرم حال تو را نزد فرعون می فرستم تا قوم مرا از مصر بیرون آوری. موسی گفت خدایا من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون بیاورم؟ خدا فرمود: من با تو خواهم بود و وقتی بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردی در همین کوه طور مرا عبادت خواهید کرد این نشانه ای خواهد بود که من تو را فرستاده ام. موسی عرض کرد: اگر پیش بنی اسرائیل بروم و به ایشان بگویم که خدای اجدادشان مرا به سویشان فرستاده است و آنها از من بپرسند: نام او چیست؟ به آنها چه جوابی بدهم، خدا فرمود: هستم آنکه هستم به ایشان بگو یَهوَه مرا نزد شما فرستاده است. آنگاه موسی به خدا گفت: اگر بنی اسرائیل مرا نپذیرفت و سخنان مرا باور نکرد و بگویند: چگونه بدانیم که خداوند بر تو ظاهر شده است؟ من چه به آنان جواب بدهم؟ خداوند از موسی پرسید: چه در دست داری؟ جواب داد: عصا. خداوند فرمود آن را روی زمین

بینداز وقتی موسی عصا را انداخت عصا به ماری تبدیل شد و موسی از آن فرار کرد خداوند گفت دم مار را بگیر و موسی چنین کرد، مار دوباره تبدیل به عصا شد آنگاه خداوند گفت این کار را بکن تا سخنان تو را باور کنند. سپس خداوند گفت دستت را داخل ردایت ببر موسی دستش را داخل رداء برد و همینکه بیرون آورد مثل برف سفید شده بود او گفت حالا دستت را دوباره داخل ردایت ببر موسی چنین کرد و بعد دید که دستش به حالت اول برگشته است. موسی باز اعتراض کرد که هرگز سخنور خوبی نبوده ام پس خداوند بر موسی خشمگین شد و گفت برادرت سخنور خوبی است و اکنون می آید تا تو را ببیند آنچه را که باید بیان کنی به هارون بگو تا او از طرف تو آن را بیان کند او سخنگوی تو خواهد بود» کتاب خروج / باب ۳ و ۴ - قرآن کریم اما از ناحیه ی دیگر و به صورت دیگری به موضوع می نگرند. «و آیا خبر موسی به تو رسید؟ هنگامی که آتشی دید: پس به خانواده خود گفت درنگ کنید، زیرا من آتشی دیدم پس بدان رسید ندا داده شد که: ای موسی این منم پروردگار تو کفش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی و من تو را برگزیده ام پس به آنچه وحی می شود گوش فرا ده.» منم من، خدایی که جز من خدایی نیست پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز بر پا دار در حقیقت قیامت فرا رسنده است. می خواهم آن را پوشیده دارم تا هر کسی به آنچه می کوشد جزا یابد، ای موسی در دست راست تو چیست؟ گفت این عصای من است بر آن تکیه می دهم و با آن برای گوسفندانم برگ می تکانم و کارهای دیگری هم برای من از آن بر می آید فرمود: ای موسی آن را بینداز پس آن را انداخت و ناگاه ماری شد که به سرعت می خزید فرمود: آن را بگیر و مترس آن را به حالت نخستینش باز می گردانیم و دست خود را به پهلویت ببر سپید بی گزند بر می آید این معجزه ای دیگر است به سوی فرعون برو که او به سرکشی برخاسته است گفت: پروردگارا سینه ام را گشاده گردان و کارم را برای من آسان ساز و از زبانه گره بگشای تا سخنم را بفهمند و برای من دستیاری از کسانم قرار ده هارون برادرم را پشتم را به او استوار کن و او را شریک کارم گردان تا تو را فراوان تسبیح گوئیم و بسیار به یاد تو باشیم زیرا تو همواره به حال ما بینایی فرمود ای موسی خواسته ات به تو داده شد و به راستی بار دیگر بر تو منت نهادیم.» سوره طه / آیات ۹ تا ۳۷ - و همچنین در سوره قصص آیات ۲۹ تا ۳۵ نیز با قالبی دیگر به همین مسأله اشاره شده است.

از نقل قول هایی که ذکر آن رفت مشخص می شود که قرآن بنا به دلایلی به همان تفصیلی که تورات به موضوع پرداخته است به موضوع توجه نکرده است شاید لزومی هم نداشته است اما بهر حال این بخش بسیار مهم و شاید مهمترین بخش تاریخ

قوم یهود در هر ۲ کتاب به صورت یکسان روایت شده است. بعد از به عهده گرفتن این مأموریت به وسیله موسی و هارون آنها رهسپار مصر می شوند و گفتگوهای فراوانی را با فرعون انجام می دهند. فرعون قانع نمی شود آنها معجزات خود را ظاهر می نمایند فرعون آنها را به سحر و جادو متهم می کند که به این وسیله می خواهند آنها را از سرزمینشان بیرون کنند با آنها وعده می گذارد ساحران هم که پی به هویت واقعی موسی و هارون برده اند به آنها و خدایشان ایمان می آورند ولی باز فرعون زیر بار نمی رود در اینجا معجزات دهگانه: روایت تورات و نه گانه به روایت قرآن ارائه می شود. تورات به تفصیل در باب های ۷، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱ از کتاب خروج به این معجزات دهگانه پرداخته است:

- ۱- تبدیل شدن آبهای مصریان به خون ۲- زیاد شدن قورباغه میان آنها
 - ۳- زیاد شدن پشه ۴- زیاد شدن مگس ۵- مرگ حیوانات بر اثر وبا
 - ۶- مبتلا شدن مصریان به دمل
 - ۷- فرود آمدن تگرگ بر آنان و تلف شدن مقدار زیادی از حیوانات و مزارع
 - ۸- زیاد شدن ملخ ۹- تاریک شدن مساکن مصریان تا سه روز
 - ۱۰- هلاک شدن نخست زادگان انسان ها و حیوانات حتی نخست زاده خود فرعون
- قرآن کریم اما چنانچه گذشت تعداد معجزات را عدد نه می داند.
- «و به درستی که ۹ نشانه روشن به موسی دادیم» اسراء / ۱۰۱ به برخی از این عذاب های ۹ گانه در آیات ۱۳۰ و ۱۳۳ سوره مبارکه اعراف اشاره شده است:
- ۱- خشکسالی ۲- از بین رفتن محصولات ۳- طوفان ۴- ملخ ۵- پشه ۶- وزغ (قورباغه) ۷- خون
- چنانچه ملاحظه می شود از هفت مورد در شش مورد بین قرآن و تورات اتفاق نظر وجود دارد تنها به خشکسالی در تورات اشاره ای نشده است.
- با این حساب به نظر می رسد از دیدگاه قرآن تعداد معجزات یازده عدد بوده است ولی اگر نگاهی به آیات ۱۰ تا ۱۲ سوره نمل بیندازیم متوجه می شویم در مجموع تعداد معجزات ارائه شده به فرعون ۹ عدد بوده است.

«و عصایت را بیفکن. پس چون آن را همچون ماری دید که می جنبند، پشت گردانید و فرار کرد. ای موسی نترس که فرستادگان پیش من نمی ترسند ... و دستت را در گریبان کن تا سپید بی عیب بیرون آید اینها از جمله نشانه های نه گانه ای است که باید به سوی فرعون و قومش ببری زیرا که آنان مردمی نافرمان هستند.» نمل ۱۰-۱۲

عبور از دریای سرخ روایت تورات می گوید: «سرانجام فرعون به قوم اسرائیل اجازه داد تا از مصر بیرون بروند.» سفر خروج / باب ۱۳ / آیات ۱۷ و ۱۸

قرآن اما به صراحت خداوند را به عنوان فرمانده خروج بنی اسرائیل معرفی می کند: «و به موسی وحی کردیم که: بندگان مرا شبانه حرکت ده، زیرا شما مورد تعقیب قرار خواهید گرفت.» شعراء / ۵۲ البته هیچ بعید نیست که اجازه خروج فرعون همزمان با فرمان پروردگار صادر شده باشد، بهر حال بنی اسرائیل شبانه به راه می افتند و به کناره دریای سرخ می رسند. «وقتی به فرعون خبر رسید اسرائیلیها فرار کرده اند او و درباریاناش پشیمان می شوند و آنها را مورد تعقیب قرار می دهند. اسرائیلیها دچار وحشت می شوند و به موسی اعتراض می کنند.» موسی به آنها می گوید: نترسید، آنگاه خداوند به موسی می گوید: عصای خود را به طرف دریا دراز کن تا آب شکافته شود سپس موسی عصای خود را به طرف دریا دراز کرد و خداوند آب دریا را شکافت و تمام شب نیز از مشرق باد سختی وزیدن گرفت و این راه را خشک کرد، قوم اسرائیل از میان آب گذشتند، مصریان نیز به تعقیب آنان وارد دریا شدند وقتی همه قوم بنی اسرائیل به آن طرف رسیدند خداوند به موسی فرمود: بار دیگر دست خود را به طرف دریا دراز کن. مصریان کوشیدند که فرار کنند ولی خداوند همه آنها را در درون دریای سرخ غرق کرد.» خروج / باب ۱۳ و ۱۴ در روایت قرآن اما اختلافاتی با متن تورات به چشم می خورد از طرف دیگر قرآن به تفصیلی که تورات سخن می گوید سخن نمی گوید. «چون دو گروه همدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما قطعاً گرفتار خواهیم شد، موسی گفت چنین نیست، زیرا پروردگار با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد پس به موسی وحی کردیم با عصای خود بر این دریا بزن تا از هم شکافت و هر پاره ای چون کوهی عظیم بود و دیگران (مصریها) را به آنجا نزدیک کردیم و موسی و همه کسانی را که با او بودند نجات دادیم آنگاه دیگران را غرق کردیم.» شعراء / ۶۱ - ۶۶

بنی اسرائیل بعد از دیدن آن همه معجزات وارد شبه جزیره سینا می شوند آنها هر روز خواسته ای از موسی داشتند به گونه ای که این پیامبر الهی را به ناله و فریاد وادار می کنند. آنها از پیامبر خدا یک روز غذا می خواستند و روز دیگر زمین برای

کشاورزی یک روز گوشت تازه می خواستند و روز دیگر مکان مناسب برای زندگی خلاصه هر روز یک خواسته و مطلبی داشتند در مقابل هم حاضر نبودند فرامین الهی را به اجراء در آورند قرآن می گوید: «و بر شما ابر را سایه گستر کردیم و بر شما نان و بلدرچین فرو فرستادیم و گفتیم: از خوراکیهای پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید» بقره / ۵۷ در روایت تورات آمده است: «تعداد زیادی بلدرچین آمدند در سراسر اردوگاه را پوشاندند و در سحرگاه در اطراف اردوگاه شبنم بر زمین نشست صبح وقتی شبنم ناپدید شد دانه های ریزی روی زمین باقی که شبیه دانه های برف بود وقتی بنی اسرائیل آن را دیدند از همدیگر پرسیدند: این چیست [که به زبان عربی می شود مان هو؟]» به همین علت به آن نان من می گفتند موسی به آنها گفت: این نانی است که خداوند به شما داده تا بخورید خداوند فرموده هر خانواده به اندازه احتیاج روزانه خود بردارد.» خروج / باب ۱۶ / آیات ۱۳ - ۱۶

بعد از جریان من و سلوی بنی اسرائیل به موسی شکایت بردند که ما برای آب خوردن خود و گله نیاز به آب داریم. «پس گله و شکایت آغاز کردند و به موسی گفتند: به ما آب بده تا بنوشیم موسی جواب داد: چرا گله و شکایت می کنید آیا می خواهید خدا را امتحان کنید؟ اما آنها که از تشنگی بی تاب شده بودند فریاد زدند: چرا ما را از مصر بیرون آوردی آیا ما را به اینجا آورده ای تا بکشی؟ موسی به خداوند گفت: من با این قوم چه کنم؟ هر آن ممکن است مرا سنگسار بکنند. خداوند فرمود: با همان عصایی که به رود نیل زدی به صخره بزن تا آب از آن جاری گردد و قوم بنوشند موسی همان طور که خدا به او دستور داد عمل کرد و آب از صخره جاری شد.» خروج / باب ۱۷ / ۲ - ۷ قرآن این داستان «اینگونه شرح می دهد: «و هنگامی که موسی برای قوم خود در پی آب بر آمد گفتیم: با عصایت بر آن تخته سنگ بزن پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت به گونه ای که هر قبیله آبشخور خود را می دانستند.» بقره / ۶۰

ده فرمان هنگامی که سه ماه از خروج بنی اسرائیل از مصر گذشته بود، حضرت موسی (ع) مأموریت یافت برای گفتگو با خداوند به بالای طور سینا (کوه سینا) برود «خدا با موسی سخن گفت و این احکام را صادر کرد: من خداوند خدایی تو هستم همان خدایی که تو را از اسارت و بندگی مصر رهانید.

۱- تو را خدایان دیگر غیر من نباشد.

- ۲- هیچ گونه بتی را به شکل حیوان، پرنده و یا ماهی برای خود درست نکن.
- ۳- از نام من که خداوند، خدای تو هستم سوء استفاده نکن و آن را با بی احترامی به زبان نیاور
- ۴- روز سبت را به یاد داشته باش و آن را مقدس بدار در هفته شش روز را کار کن ولی در روز هفتم که سبت خداوند است هیچ کار نکن.
- ۵- پدر و مادرت را احترام کن. ۶- قتل نکن. ۷- زنا نکن. ۸- دزدی نکن.
- ۹- دروغ نگو. ۱۰- چشم طمع به مال و ناموس دیگران نداشته باش «سفر خروج / باب ۲۰ / آیات ۱ - ۱۷»

قرآن کریم به تفصیل اسمی از ۱۰ فرمان نمی آورد ولی قطعاً ده فرمان مورد تأیید قرآن نیز می باشد. داستان صعود موسی به کوه طور را می شود در آیات ۱۴۲ تا ۱۴۷ سوره مبارکه اعراف مشاهده نمود. گوساله ی طلایی به گفته قرآن بازگشت موسی از طور سینا ده روز به عقب افتاد. «و با موسی پی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم تا آنکه وقت معین پروردگارش در چهل شب به سر آمد.» [سوره اعراف / ۱۴۲] تورات اما به مقدار تأخیر موسی اشاره ای نمی کند. «وقتی بازگشت موسی از کوه سینا به طول انجامید مردم نزدهارون جمع شدند.» آیه یک خروج / باب ۳۲

در ادامه و در سوره مبارکه طه می خوانیم: «و ای موسی چه چیز تو را به شتاب واداشته است گفت: اینان در پی منند و من ای پروردگار به سویت شتافتم تا خشنود شوی. فرمود: در حقیقت ما قوم تو را پس از عزیمت تو آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت پس موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود برگشت و گفت: ای قوم من آیا پروردگارتان به شما وعده ی نیکو نداد آیا این مدت بر شما طولانی نمود یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید، که با وعده من مخالفت کردید؟ گفتند: ما به اختیار خود با تو خلاف وعده نکردیم ولی از زینت آلات قوم، بارهایی سنگین بر دوش داشتیم و آنها را افکندیم و خود سامری هم چنین کرد پس برای آنان پیکر گوساله ای که صدایی داشت بیرون آورد و گفتند: این خدای شما و خدای موسی است موسی گفت: ای هارون وقتی دیدی آنها گمراه شدند چه چیز مانع تو شد؟... گفت: ای پسر مادرم نه ریش مرا بگیر نه موی سرم را من ترسیدم بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی موسی گفت: ای سامری منظور تو چه بود؟ گفت: به چیزی که دیگران پی به آن نبردند پی بردم و به قدر مشتی از رد پای فرستاده ی خدا برداشتم و آن را در پیکر

گوساله انداختم و نفس من برایم چنین فریبکاری کرد موسی گفت: برو که بهره تو در زندگی این باشد که بگویی: به من دست نزید و تو را موعدی خواهد بود که هرگز از آن تخلف نخواهی کرد و اینکه به خدایی که ملازمش بودی بنگر که آن را می سوزانیم و خاکسترش می کنیم و به دریا می پاشیم.» قرآن در بخش دیگر به زیبایی بدون آنکه نامی از سامری بیاورد گناه گوساله پرستی را به کل قوم بنی اسرائیل نسبت می دهد. «و قوم موسی پس از عزیمت او، از زیورهای خود مجسمه ی گوساله ای برای خود ساختند که صدای گاو داشت ... و چون موسی خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت گفت: پس از من چه بد جانشینی برای من بودید آیا بر فرمان پروردگارتان پیشی گرفتید و الواح (ده فرمان) را افکند و موسی سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود کشید هارون گفت: ای فرزند مادرم این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند. پس مرا دشمن شاد مکن و در شمار ستمکاران قرار نده» [سوره اعراف / ۱۴۸ - ۱۵۰]

ولی در روایت تورات نامی از سامری نیامده است در عوض این هارون برادر موسی است که رهبری گمراهی قوم را بر عهده دارد در باب ۳۲ سفر خروج می خوانیم: «وقتی بازگشت موسی از کوه سینا به طول انجامید، مردم نزد هارون جمع شده گفتند برخیز و برای ما خدایی بساز تا ما را هدایت کند چون نمی دانیم بر سر موسی که ما را از مصر بیرون آورد چه آمده است. هارون گفت: گوشواره های طلا را که در گوش های زنان و دختران و پسران شماست پیش من بیاورید بنابراین قوم گوشواره های طلای خود را به هارون دادند هارون نیز آنها را ذوب کرد و در قالبی که ساخته بود ریخت و مجسمه ای به شکل گوساله ساخت، قوم اسرائیل وقتی گوساله را دیدند فریاد بر آوردند: ای بنی اسرائیل این همان خدایی است که شما را از مصر بیرون آورد.» [سفر خروج / باب ۳۲ - آیات ۱ - ۴]

قرآن کریم ساحت پیامبر الهی را از بت پرستی پاک می داند اصولاً چطور ممکن است یکی از پیامبران الهی از یکی از بدیهی ترین و ابتدایی ترین اصول دین یعنی «توحید» بی خبر باشد و به این سادگی تحت تأثیر جماعتی فریبکار قرار گیرد؟ اما بهر حال وجود کلمه «سامری» در قرآن موجبات اعتراض اهل کتاب را فراهم کرده است. آنها معتقدند امکان ندارد که در زمان موسی چنین کسی وجود داشته باشد چرا که سامری منسوب به شهر سامره است که دهها سال بعد از موسی و به وسیله ی یکی از پادشاهان اسرائیل به نام عُمَری ساخته شده است در کتاب «اول پادشاهان» که یکی از

کتب عهد عتیق است می خوانیم: «در سی و یکمین سال سلطنت آسا پادشاه یهودا، غمری به پادشاهی اسرائیل رسید او تپه سامره را از شخصی به نام سامر خرید و شهری روی آن ساخت و نام آن را سامره گذاشت.» [کتاب اول پادشاهان / باب ۱۶ / آیات ۲۴ - ۲۵]

علامه بلاغی در کتاب الهدی الی دین المصطفی چنین پاسخ می دهد: در بنی اسرائیل فردی به نام شمرون بن یساکار بن یعقوب وجود داشته که خاندان وی شمرونی نامیده می شدند. شمرونی در تلفظ عربی به سامری تبدیل شده است. بعد از این ماجرا به روایت تورات موسی دوباره چهل روز را بر روی کوه می گذراند و در آنجا پروردگار دوباره ده فرمان را بروی دو لوح سنگی حک می کند. در آیه ۱۵۴ سوره اعراف هم اشاره ای به این مطلب شده است. همچنین در آیه ۵۴ سوره بقره جزای گوساله پرستی یهودیان گشته شدن به وسیله یکدیگر قرار داده شده است، در باب ۳۲ سفر خروج هم به نحوی همین مجازات ذکر شده است.

آیا بنی اسرائیل به همراه موسی وارد ارض موعود می شوند؟

«موسی: ای قوم من به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته است در آیید و به عقب باز نگردید که زیانکار خواهید شد، گفتند: ای موسی در آنجا مردمی زورمندند و تا آنان از آنجا بیرون نروند ما هرگز وارد آن نمی شویم ... دو مرد از کسانی که از خداوند می ترسیدند و خدا به آنان نعمت داده بود گفتند: از آن دروازه برایشان وارد شوید که اگر از آن، در آمدید قطعاً پیروز خواهید شد گفتند: ای موسی، ما هرگز وارد نشویم. تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید که ما همین جا می نشینیم موسی گفت: پروردگارا من جز اختیار خود و برادرم را ندارم. پس میان ما و این قوم نافرمان جدایی بینداز، خدا به موسی فرمود: ورود آنان چهل سال برایشان حرام شد آنان در بیابان سرگردان خواهند بود پس تو برگروه نافرمان اندوه مخور» [سوره مائده / ۲۱ تا ۲۶].

این بخش در واقع آخرین بخش تاریخ موسی و هارون در قرآن می باشد، البته قرآن مشخص نمی کند که آیا موسی بعد از چهل سال وارد ارض مقدس می شود یا اینکه در همان چهل سال فوت می کند. در مقابل روایت تورات از تفصیل بیشتری برخوردار است. «خداوند به موسی فرمود: افرادی به سرزمین کنعان بفرست تا آنجا را مورد بررسی قرار دهند موسی هم از هر قبیله یک نفر و در مجموع ۱۲ نفر را فرستاد یوشع بن نون و کالیب بن یفنه هم در بین فرستاده شدگان بودند. گزارش آنان چنین

بود: سرزمینی است حاصلخیز که شیر و عسل در آن جاری است اما ساکنان آن جا خیلی قوی هستند و شهرهایشان بسیار بزرگ و حصاردار است.» از این گذشته غول های عمالیقی را هم در آنجا دیدیم خلاصه بنی اسرائیل را حسابی ترساندند تنها کالیب و یوشع بودند که آنها را به جنگ و فتح ارض مقدس تشویق و تحریض نمودند بنی اسرائیل وقتی به حرف آن دو تن نهادند. حتی آن دو را به مرگ تهدید کردند. خدا گفت: چهل سال این زمین بر آنها حرام است». [سفر اعداد / باب ۱۳ و ۱۴]

به احتمال بسیار قوی آن دو تنی که بنی اسرائیل را تحریض به هجوم کردند و قرآن از آنها نام برده است یوشع بن نون و کالیب بن یفنه هستند به روایت تورات موسی و هارون هرگز وارد ارض موعود نمی شوند و در خارج آن جان به جان آفرین تسلیم می کنند بعد از موسی به گفته تورات یوشع بن نون رهبری قوم را بر عهده می گیرد. [کتاب تثنیه / باب ۳۴]...

مسیح در قرآن

اشاره: این یادداشت کوتاه به گوشه هایی از کارنامه و زندگانی حضرت عیسی مسیح Issa massih در قرآن کریم می پردازد.

«آیا عیسی وجود داشته است؟ آیا تاریخ زندگی بنیاد گذار مسیحیت حاصل غم و اندوه، تخیل و امید مردم بوده است - اسطوره ای مانند افسانه های کریشنا، اوزیریس، آتیس، آدونیس، دیونوسوس و میترا (مهر)؟...»

این پرسشی است که ویل دورانت در آغاز فصل بیست و ششم (عیسی) از جلد سوم کتاب تاریخ تمدن خود آن را مطرح نموده است. ناپلئون بناپارت به هنگام ملاقاتش با نویسنده محقق آلمانی ویلانت در سال ۱۸۰۸، چیزی از او درباره سیاست و جنگ نپرسید، بلکه از او پرسید که آیا به تاریخی بودن عیسی معتقد است یا نه؟ [تاریخ تمدن، (قیصر و مسیح)، ج ۳، ص ۶۵۱]

«چه مدرکی برای اثبات وجود مسیح هست؟» [همان، ص ۶۵۲]

و بسیاری پرسش های دیگر، که بحث و بررسی درباره آنها از نظرگاه برون دینی میسر و دارای نتایج سودمند خواهد بود. اما در این مقاله مجال آن نیست. از نگاه و روایت قرآن کریم، عیسی یک شخصیت تاریخی است. زن عمران باردار می شود و نذر می کند که فرزند خود را محرر و خادم خانه خدا کند (for your services of the worshipping place) [آل عمران، ۳۵ به بعد]

اما هنگامی که فرزند او متولد شد، او را دختر یافت. خادمان معابد (temples) از طبقه مردان بودند. او فرزندش را مریم Maryam نامید، و او و فرزندانش را به خدا و در پناه پروردگار سپرد. پروردگارش نذر او را به نیکوترین وجه پذیرفت. زکریا Zakariya شوهر خاله مریم سرپرستی او را برعهده گرفت. سرپرستی مریم پس از کشمکش و مباحثاتی چند، وواگذاری کار به قرعه به زکریا واگذار شد. [آل عمران، ۴۴]. در قرآن کریم داستان حضرت زکریا و تولد یحیی با زندگانی حضرت مریم و تولد عیسی پیوندی تنگاتنگ دارد. [سوره های آل عمران و مریم]. زکریا از خداوند تقاضای اعطای فرزند صالح می کند و خداوند به او یحیی Yahya را مژده می دهد. کسی که مصدق کلمه خدا [حضرت مسیح] در آینده می باشد. مژده تولد یحیی در شرایطی صورت گرفت که زکریا در پیری و سالخوردگی به سر می برد و همسرش نازا بود. خداوند مریم را برگزید، پاک گردانید و با تولد شگفت انگیز مسیح او را بر زنان جهان برتری داد. داستان تولد حضرت مسیح در سوره های آل عمران و مریم آمده است. روح خدا در هیات بشری به نزد او آمد و وی را به تولد پسری پاک و طاهر مژده داد، پسری که نشانه الهی برای مردم و نمود رحمت او خواهد بود. مریم که هرگز تا آن زمان با مردی تماس نداشته بود، از این سخن بسیار شگفت زده شد. اما تنها پاسخی که شنید این بود: این چنین خواهد شد، پروردگار تو فرمود این کار برای من آسان است... [مریم، ۲۱]

مریم به امر خداوند باردار شد و وحشت زده و دل نگران به جایی دور از چشم مردمان رفت. تا آن که درد زایمان او را به کنار خرمابنی خشک و بی ثمر کشانید. بر درخت نخل تکیه زده و با خود گفت ای کاش پیش از این مرده بودم و از یادها فراموش شده. اکنون با قوم خود چه گویم و چه عذر آرم. این معجزه یا سخن را چه کس از من قبول می کند؟ ناگهان از زیر آوایی او تسکین داد: غم مخور، پروردگارت از زیر قدمت نهرآبی پاک و گوارا جاری نموده است. برخیز و فشان درخت خرما. از رطب تازه بخور و از آب این چشمه بیاشام و دل خوش دار به آمدن این فرزند. مریم به میان قوم خود باز می گردد و همان گونه که پیش بینی کرده بود، آماج حملات و تهمت های مردم می شود. آه مریم! کار بسیار زشتی مرتکب شدی. ای خواهر هارون پدرت مرد بدی نبود! مادرت هم زن بدکاره ای نبود؟! مریم بی آن که سخن بگوید به طفل خود اشاره می کند. جمعیت بیش تر شگفت زده و خشمگین می شوند.

- چگونه با نوزاد در گهواره سخن بگوییم؟! ناگهان طفل گفت: من پرستش گر خدای یگانه هستم. او به من کتاب و پیامبری داده است. وجود مرا مبارک قرار داده ...

مرا فرموده که به مادرم نیکی کنم ... سلام بر من روزی که زاده شدم، روزی که می میرم و روزی که دوباره زنده خواهم شد. این است داستان تولد عیسی پسر مریم .

- عیسی رسول بنی اسرائیل

در دو جای قرآن کریم، حضرت عیسی پیامبری فرستاده شده به سوی قوم بنی اسرائیل معرفی شده است: آل عمران، ۴۹ و صف، ۶.

ای فرزندان اسرائیل! من فرستاده خداوند برای هدایت شما هستم، تورات را تصدیق می کنم و مژده می دهم رسولی که پس از من خواهد آمد. نام او "احمد" است.

- مسیح ، خدا نیست

قرآن کریم (مائده: ۷۲) کسانی را که گفتند خداوند همان مسیح پسر مریم است (Allah is massih) کافر می داند. مسیح خودش گفت: ای بنی اسرائیل ! تنها خدای یگانه، پروردگار من و پروردگار شما را بپرستید.

- مسیح پسر خدا نیست

در چندین آیه و سوره قرآن آموزه تثلیث نقد و منافی یکتاپرستی و وحدانیت خدا دانسته شده است. از جمله در سوره توبه (آیه ۳۰) این باور که مسیح پسر خداست، (Massih is the son of Allah) سخنی نه برپایه منطق و اندیشه، بلکه مشابه و یادآور سخنان کافران پیش از آنان دانسته شده است. مسیح، عیسی پسر مریم، رسول خدا و کلمه او، و روحی از جانب خداست که آن را به مریم القا کرد. پس به خدا و پیامبران ايمان بیاورید و از " تثلیث " (سه خدا یا خدای سه گانه) سخن مگویید.

Do not say: There are three Gods. Allah is the one and only the God

- مسیح پسر مریم است

در قرآن کریم تقریباً در بیشتر مواردی که از مسیح یا عیسی سخن به میان آورده می شود، او را عیسی پسر مریم یا مسیح عیسی پسر مریم می خواند و به طور مستقیم یا غیرمستقیم اندیشه « مسیح پسر خدا » را نقد و بدان حمله می کند.

- عیسی نشانه رستاخیز

در سوره زخرف آیه ۶۱ وجود عیسی (و خلقت شگفت انگیز او که بدون پدر متولد شد) علم و نشانه رستاخیز دانسته شده است.

- مسیح بنده خدا است

مسیح صرفاً بنده ای (فرمان بردار) بود که ما به او نعمت [پیامبری و رسالت] بخشیدیم و او را در عبودیت و پارسایی مثل [مثال، نمونه والگو An example] برای بنی اسرائیل قرار دادیم. (زخرف: ۵۹)

مسیح هرگز ابا ندارد از این که بنده خدا Obedient worshipper باشد ...
(نساء: ۱۷۲)

مسیح گفت: من بنده و پرستشگر خدای یکتا هستم (Verily, I am the obedient worsshipper of Allah)

- معجزات مسیح

در قرآن کریم به معجزات حضرت عیسی اشاره شده است (از جمله در آل عمران: ۴۹ و مائده: ۱۱۰): تایید به وسیله روح القدس، سخن گفتن در گهواره، دمیدن در یک مرغ از گل ساخته شده و پرنده واقعی شدن آن، شفا دادن کور مادرزاد و پیس، زنده کردن مردگان و همچنین در پایان سوره مائده به درخواست حواریون [رسولان، The Disciples of Issa] از مسیح جهت نزول مائده آسمانی Heavenly Food اشاره شده است. مسیح نیز در نیایشی از خدا درخواست فرود آمدن مائده از آسمان می کند ...

- حواریون یاوران خدا

هنگامی که عیسی از سوی قوم خود کفر و سرکشی احساس کرد، گفت: کیست که مرا در راه دین خدا یاری کند؟ Who will be my Helper to the way of Allah?

حواریون گفتند: ما یاوران خدا و راه او هستیم ... (آل عمران: ۵۲). در سوره صف آیه ۱۴ نیز مشابه همین جملات آمده است. عیسی بن مریم به حواریون گفت: چه کسانی یاری کنندگان من به سوی خدا هستند؟ حواریون گفتند: ما یاران خدا هستیم.

(We are the helpers of Allahs way)

- قرآن کریم مصلوب شدن مسیح را انکار می کند.

در سوره نساء (آیه های ۱۵۷-۱۵۹) موضوع به صلیب کشیدن حضرت عیسی توسط یهودیان یا رومیان انکار شده است. آنان گفتند ما عیسی مسیح پسر مریم را

کشتیم. نه او را کشتند و نه میخکوب کردند (به دار آویختند) ، بلکه امر بر آنان مشتبّه شد.

کسانی که درباره وی اختلاف کردند، بی گمان در شک و تردید هستند. علمی برای آنان حاصل نشد. تنها از گمان پیروی کردند. محققاً آنان عیسی مسیح را نکشتند (they did not slay him) بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد...

- مسیحیان نزدیک ترین دوستان مسلمانان

در سوره مائده (آیه ۸۲ به بعد) به این موضوع تصریح شده است: آنان که گفتند ما مسیحی (نصارا) هستیم، ایشان نزدیک ترین دوستان مسلمانان هستند، از این رو که در میان ایشان کشیشان دانشمند و راهبان پارسا وجود دارد و آنان هرگز در برابر حق تکبر و گردنکشی ندارند ...

- مقایسه اجمالی قرآن کریم با کتاب مقدس {اناجیل} (در موضوع مسیح)

گرچه این خود یک پژوهش و تحقیق گسترده ای را می طلبد، اما به عنوان جمع بندی و نتیجه گیری از بحث می توان بدین نکات اشاره نمود:

۱- تاکید قرآن کریم به بنده بودن مسیح و نفی هر گونه الوهیت و جنبه خدایی، درباره الوهیت مسیح در اناجیل سه گانه همنوا (متی، مرقس و لوقا) نیز کمتر نشانی یافت می شود، گرچه اشاراتی هست. اما در انجیل یوحنا جنبه خدایی و فرزند خدایی عیسی پر رنگ می شود: در ازل ، پیش از آنکه چیزی پدید آید، کلمه وجود داشت و نزد خدا بود، او همواره زنده بود و خود او خداست. هر چه هست، بوسیله او آفریده شده، و چیزی نیست که آن را نیافریده باشد. (یوحنا ۱: ۱-۴)

کلمه خدا انسان شد و بر روی این زمین و در بین ما زندگی کرد. (یوحنا ۱: ۱۴)

۲- قرآن کریم کتابی را به نام انجیل به حضرت عیسی نسبت می دهد. (آل عمران: ۴-۳، ال عمران: ۴۸، مائده: ۴۶-۴۷، مائده: ۱۱۰، مریم: ۳۰، ...) دست کم دیدگاه بیشترین یا همه مفسران قرآن کریم این است که مراد از انجیل نام کتاب آسمانی حضرت عیسی است. اما مسیحیان از اناجیل سخن می گویند، آنان باور ندارند که عیسی کتابی به نام انجیل داشته است، زیرا او خود عین وحی و تجسم خدا و خدای متجسد بود. بلکه آنان اناجیل چهارگانه ای را قبول دارند که به گفته آنان توسط شاگردان حضرت عیسی نگاشته شده است. گرچه در قرون نخستین مسیحی تعداد

اناجیل بسیار بیشتر از این بوده و مورخان به این حقیقت تصریح کرده اند، اما به گفته توماس میشل راهب و دانشمند مسیحی (در کتاب کلام مسیحی) اجماع مسیحیان نخستین این چهار انجیل را پذیرفت و بقیه اناجیل و کتاب‌هایی را که درباره زندگی و کارنامه عیسی بود مردود و غیرقانونی اعلام کرد. این موضوع بعدها توسط پاپ‌ها با شدت و قدرت اعمال شد، و خواندن و کتابت اناجیلی غیر از اناجیل رسمی (متی، مرقس، لوقا و یوحنا) غیرقانونی اعلام شد.

۳- قرآن کریم تثلیث را به شدت رد میکند، گرچه در اناجیل چهارگانه هم کمتر نشانی از تثلیث (پدر، پسر و روح القدس) می‌توان یافت، اما در شورای نیقیه این موضوع تصویب و به عنوان یکی از اصول مسیحیت اعلام شد.

۴- قرآن به دارآویختن و میخکوب شدن مسیح را رد می‌کند و آن را ناشی از اشتباه و گمراهی مسیحیان می‌داند، گرچه در میان مسیحیان اولیه گروه‌ها و فرقه‌هایی بوده اند که منکر تصلیب مسیح بوده و آن را ناشی از وهم و اشتباه مردم می‌دانسته اند، همچنان که مانی پیامبر ایرانی نیز مصلوب شدن مسیح را منکر بود، اما اناجیل رسمی به این موضوع تصریح دارند. گرچه همه آنان به رستاخیز و زنده شدن عیسی از میان مردگان پس از سه روز اعتقاد دارند. به هر حال هم مسلمانان و هم مسیحیان باور دارند که عیسی اکنون زنده و در آسمان‌ها است و روزی به زمین باز خواهد گشت. در انجیل برنابا که نزد مسیحیان معتبر نیست و حجیت ندارد، این یهودا اسخر یوطی یکی از دوازده شاگرد عیسی است که به مسیح خیانت می‌کند و اقامت گاه او و حواریون را فاش می‌کند، و سرانجام به امر الهی به شکل وهیات مسیح مبدل می‌شود و سربازان رومی و کاهنان به گمان آن که او مسیح است وی را دستگیر و سرانجام اعدام می‌کنند.

۵- در قرآن کریم حضرت عیسی از پیامبران بزرگ و شریعت و آیین او یکی از شرایع اصلی پنج گانه معرفی شده است. (شوری: ۱۳). او کلمه خدا و الگو و مثل برای مردمان و مادرش مریم نمونه پاکدامنی و ایمان خالص بود. او بنده خدا و نشانه رستاخیز، مبین و روشن گر شریعت تورات و حلال کننده برخی از چیزهایی بود که بر یهود حرام شده بود. او مصدق تورات بود. (آل عمران: ۵۰ - زخرف: ۶۳)

این بند از انجیل متی (۵: ۱۷) نیز قابل تأمل و هم‌نوا با آیات قرآن است: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات موسی و نوشته‌های سایر انبیاء را منسوخ کنم. من آمده‌ام تا آنها را تکمیل نمایم و به انجام رسانم».

مسیح

- اشتیاق به مسیح موعود
- ارزوی آمدن مسیح بر گرد سه محور اساسی می چرخید:
- ۱- مسیح پسر داود {حزقیال و ملاکی}
- ۲- بنده خدا {اشعیای نبی- کتاب اشعیا/باب ۴۲}
- ۳- پسر انسان (son of man) {کتاب دانیال}
- این تعبیر ۸۰ بار در اناجیل آمده است .
- انجیل متی عیسی را موسای جدید می شناسد .
- انجیل مرقس قدیم ترین انجیل است .
- کتاب اعمال رسولان {انجیل روح}
- اپوکریفای عهد جدید
- انجیل عبریان، انجیل مصریان، انجیل پطرس، انجیل کودکی نوشته توماس، ...
- مسیحیت شاهکار یهودیت
- آیین مسیح (دین عیسی و کیش نصارا) شاهکار یهودیت و اوج قله کمال ان است .
- محیط پیدایش مسیحیت در فلسطین عهد غلبه رومیان از وجود فرقه های مختلف در بین یهود عصر حاکی است :
- ۱- سامریه ۲- صدوقیان ۳- فریسیان
- ۴- اسنی ها (طالبان عزلت و انزوای نسبی و خروج از حیات شهری)
- ۵- زیلوتس
- اکثریت عامه در انتظار ایجاد یک ملکوت الهی و نجات از فقر و استثمار بودند.
- یحیی نزدیک شدن ملکوت الهی را بشارت می داد .
- فرمانروای یهودیه " هرود انتی پاتر " (هرودیس)
- لقب های عیسی

پسر خدا، پسر انسان، خداوند، مسیح، کلمه خدا، بنده خدا، ماران اتا: ای خداوند بیا

- ۲۵ دسامبر

کلیسای روم در سال ۳۵۴ میلادی ۲۵ دسامبر را برای روز ولادت عیسی تعیین کرد که مصادف با روز ولادت میترا خدایگان مهر و افتاب شکست ناپذیر یا از ان مآخوذ بود.

- تولد

تولد عیسی در بیت لحم نزدیک اورشلیم (بیت المقدس) بود. در جلیل نزدیک ناصره بزرگ شد.

- نسب

نسبش به داود پادشاه یهود رسانده شد. این که دوشنبه قبل از مصلوب شدن عیسی، پیروان و دوستان او را به عنوان "پادشاهی که به نام خدا می‌آید" درود فرستادند یا به عنوان "پادشاه اسرائیل" برایش هلهله کردند بر می‌آید او در آخرین روزها باید دعوت و دعوی خود را برای استقرار ملکوت مسیحایی در ارض فلسطین اشکار کرده باشد.

- تاجی از خار

هنگام مصلوب کردنش سربازان رومی تاجی از خار بر سر وی نهادند.

برمی‌آید در روزهای آخر یک انقلابگر و یک مدعی ایجاد قدرت مستقل یهود تلقی می‌شد.

- مصلوب شدن مسیح

از همان آغاز کسانی بودند که منکر می‌خکوب شدن مسیح بودند. قائلان به نمایش ظاهری مصلوب شدن عیسی را غیر واقعی و عبارت از توهم و نمایش ظاهری شمردند.

- چند پرسش

نفوذ این میترا در دین مسیح؟

مسیحیت آخرین آفرینش بزرگ دنیای باستان مشرکان بود. (ویل دورانت) ؟

"نتنائیل" حواری ناشناخته ای که تنها یوحنا از او نام می‌برد. او کیست؟

ایا قائلان و راویان قصه مصلوب شدن عیسی خواستند با اسناد قیام از مردگان در وجود او چیزی از خدایان شرک فنیقی و یونانی مثل تموز یا ادونیس را که به عنوان الهه تجدید حیات عالم در آسیای صغیر و سوریه نیایش می شدند ، تجسم داده باشند ؟ و در وجود او و مادرش تجدید قصه کوبیله و اتیس ... ؟

- عصر رسولان (حواریان)

از پایان حیات زمینی حضرت عیسی (ع) {حدود سال ۳۰ میلادی} تا پایان زندگی حواریان ان حضرت (پایان قرن اول میلادی) عصر حواریان خوانده می شود.

- آیا میان حواریون مسیح اختلافاتی هم بوده است؟ برخی از اناجیل غیر رسمی و اقوال (لوگیا) منسوب به حواریان و رسولان عیسی متضمن اشاراتی به اختلافات بین رسولان قوم به نظر می رسد و می تواند سر رشته کشمکش هایی پنهانی اما عمیق را به دست دهد . دوره بعد از توقیف و نکال عیسی و صلب و قتل خود او یا ان کس که جایش مصلوب شد ، سه قرن تاریخ پرهیجان و عبرت امیز پیروزی مسیحیت بر یهودیت و یونانیگری است که در این میان نیروی مجاهده رسولان عیسی بسیار حائز اهمیت است . - پطرس

شمعون صفا (کیفا) که سنگ (پطرس) خوانده شد ، در اشارتی رمز امیز مامور نشر دعوت و ایجاد بنای کلیسای وی شد...

مسیح در اناجیل

اشاره: این مقاله گوشه هایی از زندگانی و کارنامه یسوع مسیح [عیسی] را در اناجیل چهارگانه (متی، مرقس، لوقا و یوحنا) جستجو می کند.

چهار کتاب آغازین عهد جدید " انجیل " خوانده می شوند. واژه «انجیل» برگرفته از واژه یونانی euangelion و به معنای «مژده» است. انجیل گونه ای از ادبیات الهامی است که به مسیحیت اختصاص دارد . بر اساس عقیده مسیحیان انجیلها حاصل تلاش شاگردان عیسی است که از طریق الهام، ایمان خود را به مسیح اعلام کرده اند و مفهوم این ایمان را در جامعه مسیحی گسترانیده اند . به باور مسیحیان عیسی نه حامل پیام بلکه عین پیام بوده است و به تعبیری دیگر او را "تجسم وحی الهی" می دانند. به همین سبب هرگز بر این عقیده نیستند که عیسی کتابی داشته و یا کتابی به شاگردان خود املا کرده است. این مسأله یکی از اختلافات میان مسیحیت و اسلام است، زیرا

قرآن کریم برای حضرت عیسی کتابی به نام انجیل اثبات می کند، که خدا بر او فرو فرستاد.

موضوع اناجیل

۱- انجیل متی

موضوع انجیل متی شناساندن معنا و تفسیر درست "ملکوت خداوند" به مردم است. "موعظه سر کوه" در انجیل متی یکی از زیباترین خطابه های مذهبی محسوب می گردد.

۲- انجیل مرقس

در هنگام رسالت حضرت عیسی ، مرقس نوجوان بود . او با پطرس رسول آشنا شد و او را در رساندن پیام مسیح به مردم همراهی کرد .

۳- انجیل لوقا

لوقا پزشک و تاریخ نویس بود و از دوستان و هم سفران پولس رسول . از این رو او سرگذشت عیسی مسیح را با رعایت دقیق ترتیب رویدادها بیان می کند. عیسی طبیب دردمندان و دوست گناهکاران است و در محبت به خلق تمایزی قائل نیست.

۴- انجیل یوحنا

در این انجیل با بیانی عرفانی پیوستگی مسیح با خداوند تبیین و تشریح می شود.

در این انجیل جنبه های الوهی مسیح پررنگ می شود.

- تولّد عیسی [متی ۱ - ۲]

اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آنکه با هم آیند، او را از روح القدس حامله یافتند... نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید... و چون عیسی در ایام هیروдіس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولّد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: «کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره ی او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم؟»

- ظهور نجات دهنده (مرقس ۱)

داستان زندگی عجیب عیسی مسیح، فرزند خدا، این چنین آغاز می شود: خدا به زبان اشعیا نبی خبر داده بود که فرزند خود، مسیح را به این جهان خواهد فرستاد، و شخصی را نیز پیش از او گسیل خواهد داشت تا مردم جهان را برای آمدن او آماده سازد. اشعیا نوشت که این پیشرو مسیح، در بیابان خشک و سوزان زندگی خواهد کرد و مردم را بسوی زندگی خداپسندانه هدایت خواهد نمود، تا برای آمدن مسیح خداوند آماده باشند.

این شخص همان یحیای پیامبر بود ...

- موعظه بالای کوه [متی ۵ - ۷]

خوشا بحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.

خوشا بحال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.

خوشا بحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.

خوشا بحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد.

خوشا بحال رحم کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد. خوشا بحال پاک دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید. خوشا بحال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد. خوشا بحال زحمت کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. شنیده اید که گفته شده است "همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن." اما من به شما می گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید، ... زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می سازد و باران بر عادلان و ظالمان می باراند. زیرا هر گاه آنانی را محبت نمایید که شما را محبت می نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی کنند؟ و هر گاه برادران خود را فقط سلام گویند، چه فضیلت دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی کنند؟

-موضع مسیح در برابر شریعت و احکام تورات {متی ۱۷:۵}

گمان مبرید که آمده ام تا تورات موسی و نوشته های سایرانبیا را منسوخ کنم. من آمده ام تا آنها را تکمیل نمایم و به انجام رسانم.

براستی به شما می‌گویم که از میان احکام تورات، هر آنچه که باید عملی شود، همه یک به یک عملی خواهند شد. پس اگر کسی از کوچکترین حکم آن سرپیچی کند و به دیگران نیز تعلیم دهد که چنین کنند، او در ملکوت آسمان از همه کوچکتر خواهد بود...

- عیسی بیماران را شفا می‌دهد. [متی ۸ - ۹] شفای یک جذامی (باب ۸ فقره ۲ - ۴)، ایمان سرباز رومی (۵: ۸ - ۱۳)، شفای مادر زن پطرس و بسیاری دیگر (۸: ۱۴ - ۱۷)، شفای مرد افلیح (۹: ۲ - ۸)، زنده کردن دختر یایرس (۹: ۱۸ - ۲۶)، شفای دو نابینا و یک گنگ (۹: ۲۷ - ۳۴).

- دوازده شاگرد عیسی {متی ۱۰}

این است نام‌های آن دوازده شاگرد: شمعون (پطرس)، اندریاس (برادر پطرس)، یعقوب (پسر زیدی)، یوحنا (برادر یعقوب)، فیلیپ، برتولما، توما، متی، یعقوب (پسر حلفی)، تدی، شمعون (عضو حزب فدائیان) و یهوذا اسخریوطی (کسی که به عیسی خیانت کرد)

- عیسی از بزرگان یهود انتقاد می‌کند. [متی ۲۳]

وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را به روی مردم می‌بندید، زیرا خود داخل آن نمی‌شوید و داخل شوندگان را از دخول مانع می‌شوید... وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعنای و شبت و زیره را عشر می‌دهید و اعظم احکام شریعت، یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده اید.

- بزرگترین حکم [مرقس ۱۲]

و یکی از کاتبان، ... از او پرسید که «اول همه احکام کدام است؟» عیسی او را جواب داد که «اول همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است. و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما، که اول از احکام این است. و دوم مثل اول است که همسایه خود را چون نفس خود محبت نما. بزرگتر از این دو، حکمی نیست.»

- رنجهای عیسی، مرگ و رستاخیز او [مرقس ۱۴ - ۱۶]

توطئه قتل عیسی و بعد از دو روز، عید فصح و فطیر بود که رؤسای کهنه و کاتبان مترصد بودند که به چه حيله او را دستگیر کرده، به قتل رسانند. لیکن می

گفتند: «نه در عید مبادا در قوم اغتشاشی پدید آید طرح خیانت یهودا پس یهودای اسخر یوطی که یکی از آن دوازده [حواری] بود، به نزد رؤسای کهنه رفت تا او را بدیشان تسلیم کند. ایشان سخن او را شنیده، شاد شدند و بدو وعده دادند که نقدی بدو بدهند. و او در صدد فرصت موافق برای گرفتاری وی برآمد.

شام آخر

شامگاهان با آن دوازده آمد. و چون نشسته غذا می خوردند، عیسی گفت: «هر آینه به شما می گویم که، یکی از شما که با من غذا می خورد، مرا تسلیم خواهد کرد.» ایشان غمگین گشته ... و چون غذا می خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، بدیشان داد و گفت: «بگیرید و بخورید که این جسد من است. و پیاله ای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند و بدیشان گفت: «این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می شود. هر آینه به شما می گویم بعد از این از عصیر انگور نخورم تا آن روزی که در ملکوت خدا آن را تازه بنوشم.»

دستگیری و محاکمه عیسی

یهودا (به کاهنان و سربازان) گفته بود: "هر که را بوسیدم، بدانید که او کسی است که باید بگیرید. پس با احتیاط او را بگیرید و ببرید."

... کاهن اعظم پرسید: "ایا تو مسیح، فرزند خدایی؟"

عیسی گفت: "هستم، و یک روز مرا خواهید دید که در دست راست خدا نشسته ام و در ابرهای آسمان به زمین باز می گردم." کاهن اعظم لباس خود را پاره کرد و گفت: "دیگر چه می خواهید؟ هنوز هم شاهد لازم دارید؟ خودتان شنیدید که کفر گفت. چه رای می دهید؟"

پس به اتفاق آراء او را به مرگ محکوم کردند.

-عیسی جانش را برای نجات مردم فدا می کند

مصلوب شدن عیسی (۱۵: ۲۵ - ۳۲)

و ساعت سوم بود که او را مصلوب کردند ...

جان سپردن عیسی

و چون ساعت ششم رسید، تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت. و در ساعت نهم، عیسی به آواز بلند ندا کرده، گفت: «ایلوئی ایلوئی، لما سَبَقْتَنی؟» یعنی «الهی الهی چرا مرا واگذاردی؟» ... پس عیسی آوازی بلند برآورده، جان بداد ... در انجیل متی (۴۶:۲۷) این تعبیر آمده است: نزدیک به ساعت سه، عیسی فریاد زده، گفت: «ایلی ایلی لما سَبَقْتَنی»، «خدای من، خدای من، چرا مرا تنها گذاشته ای؟» نگاه عیسی ناله دیگری بر آورد و جان سپرد.

قیام عیسی (۱۶: ۱ - ۸) و صعود عیسی به آسمان (۱۶: ۱۹ - ۲۰)

و خداوند بعد از آنکه به ایشان سخن گفته بود، به سوی آسمان مرتفع شده، به دست راست خدا بنشست.

- کلمه خدا جسم گردید. [یوحنا ۱]

در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه ی او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. در او حیات بود و حیات نور انسان بود. و نور در تاریکی می درخشد و تاریکی آن را در نیافت

- کلمه خدا انسان شد (یوحنا ۱: ۱۴)

"کلمه خدا" انسان شد و بر روی این زمین و در بین ما زندگی کرد. او لبریز از محبت و بخشش و راستی بود. ما بزرگی و شکوه او را به چشم خود دیدیم، بزرگی و شکوه فرزند بی نظیر پدر اسمانی ما، خدا.

.. عیسی، «نان زندگی» [یوحنا ۶]

... عیسی بدیشان گفت: «من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد، هرگز تشنه نگردد. لیکن به شما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید. این حقیقت بزرگی است که به شما می گویم که هر که به من ایمان آورد، از همان لحظه زندگی جاوید دارد. ان نان حقیقی، خود من هستم. پدران شما در بیابان ان نان را خوردند و عاقبت مردند. اما هر که از این نان اسمانی بخورد، تا به ابد زنده می ماند. ان نان زنده که از اسمان نازل شد، منم. هر که از این نان بخورد، تا ابد زنده می ماند. این نان در واقع همان بدن من است که فدا می کنم تا مردم نجات یابند. این که می گویم عین حقیقت است: تا بدن مسیح را نخورید و خون او را ننوشید، هرگز

نمی توانید در خود زندگی جاوید داشته باشید. ولی کسی که بدنم را بخورد و خونم را بنوشد زندگی جاوید دارد، و من در روز قیامت او را زنده خواهم کرد.

-عیسی نور جهان (یوحنا: ۱۲)

عیسی در یکی از تعالیم خود به مردم فرمود: "من نور جهان هستم، هر که مرا پیروی کند، در تاریکی نخواهد ماند، زیرا نور زنده راهش را روشن می کند."

-عیسی چوپان مهربان (یوحنا ۱۰)

... من شبان خوب و دلسوزم. شبان خوب از جان خود می گذرد تا گوسفندان را از چنگال گرگ ها نجات دهد ... من شبان خوب و مهربانم و گوسفندانم را می شناسم و آنها نیز مرا می شناسند. درست همان طور که پدرم مرا می شناسد و من او را می شناسم. من جان خود را در راه گوسفندان می دهم. پدرم مرا دوست می دارد، چون من جانم را می دهم و باز پس می گیرم. کسی نمی تواند به زور مرا بکشد، من داوطلبانه جانم را فدا می کنم ...

- عیسی به شاگردان درس فروتنی می دهد (یوحنا ۱۳)

شب "عید پسخ" فرا رسید و عیسی با شاگردان خود بر سر سفره شام نشست. عیسی می دانست که این آخرین شب عمر او بر زمین است و بزودی نزد خدای پدر به آسمان باز خواهد گشت. شیطان که یهودای اسخریوطی پسر شمعون را از قبل فریب داده بود تا به عیسی خیانت کند، در وقت شام به فکر او انداخت تا در همان شب نقشه خود را عملی نماید. (عیسی) به خاطر محبت زیادی که به شاگردان خود داشت، از سر شام برخاست، لباس خود را درآورد، حوله ای به کمر بست، آب در لگن ریخت و به شستن پایهای شاگردان و خشک کردن آنها با حوله پرداخت. وقتی به شمعون پطرس رسید، پطرس به او گفت: "استاد، شما نباید پایهای ما را بشوید." عیسی جواب داد: "اکنون علت کار مرا درک نمی کنی، ولی یک روز خواهی فهمید..."

-آخرین شام عیسی با شاگردان و سخنان مهم عیسی (لوقا ۲۲)

هنگامی که وقت شام فرا رسید، عیسی با دوازده رسول بر سر سفره نشست. نگاه به ایشان فرمود: "با اشتیاق زیاد، در انتظار چنین لحظه ای بودم، تا پیش از آغاز رنجها و زحماتم، این شام پسخ را با شما بخورم. زیرا به شما می گویم که دیگر از این شام نخواهم خورد تا آن زمان که در ملکوت خدا، مفهوم واقعی آن جامه تحقق بیوشد." نگاه پیاله ای بدست گرفت و شکر کرد و آن را به شاگردان داد و گفت: "بگیرید و میان خود تقسیم کنید، زیرا تا زمان برقراری ملکوت خدا، دیگر از این محصول انگور نخواهم

نوشید. "سپس نان را بر داشت و خدا را شکر نمود و آن را پاره کرد و به ایشان داد و گفت: "این بدن من است که در راه شما فدا می شود. این عمل را بیاد من بجا آورید." به همین ترتیب پس از شام پیاله ای دیگر به ایشان داد و گفت: "این پیاله، نشان دهنده پیمان تازه خداست که با خون من مهر میشود، خونی که برای نجات شما ریخته می شود." اما اینجا، سر همین سفره، کسی نشسته است که خود را دوست ما می داند، ولی او همان کسی است که به من خیانت می کند.

فصل چهارم: دین های ایرانی

سروش زرتشت (۱)

پیام زرتشت

پس از گذشت هزاران سال از تجارب دینی و ظهور و سقوط مذاهب و مسالک گوناگون اکنون هنوز دوازده دین همگام با پیروانشان به حیات خود ادامه می دهند: هندویی، یهود، تائویی، جایی، زرتشتی، بودایی، کنفوسیوسی، شینتو، مسیحیت، اسلام، سیک و بهائیت (۲).

سرزمین ایران در طول تاریخ مرز واقعی تبادل فرهنگهای متنوع انسانی بوده است. چندین هزار سال از تاریخ این کشور کهن سال می گذرد. به عقیده مورّخین پارسیان در میان سایر ملل قدیم تنها قومی هستند که در هیچ یک از ادوار تاریخی خود به بت پرستی رو نیاوردند و این مرهون خدمات ارزنده زرتشت پیامبر ایران باستان است که با ظهور خود و تعالیم ارزنده ای که به ایرانیان تقدیم داشت سالیان سال تأثیر عمیق و شگرفی بر جامعه ایرانی گذاشت.

زمان و زندگی زرتشت

زرتشت نام کسی است که بانی و شارع یکی از بزرگترین مذاهب جهان وقت بود. تلفظ این کلمه در فارسی بعد از اسلام «زردشت» یا «زرتشت» است. احياناً به صورت دیگر نیز تلفظ می گردد. در کتب عربی معمولاً «زادشت» به کار رفته است. محققین تلفظ اصلی آن را «زرتشتر» می دانند که به معنی دارنده شتر زرد است. در زادگاه این و خورش و زمان او اختلاف است و در این باره سخنهاي بسیار گفته شده، گروهی از دانشمندان محل تولد او را آذربایجان و زمانش را در حدود ششصد سال پیش از مسیح می دانند. اما امروز دیدگاهها تاریخ قدیم تری را جستجو می کنند. نام خانوادگی وی نشان از یک زندگانی چوپانی، همچون پیامبران دیگر دارد. نام پدرش «پوروشسپ»،

دارنده اسب خاکستری رنگ و نام مادرش «دوغدوا» یعنی کسی که گاوهای سفید دوشیده است. به گفته منابع مکتوب زردشتی، زردشت از همان کودکی احساس می‌کرد که رسالتی به عهده دارد و چون رسالت خویش آشکار کرد، طبق معمول کسانی با وی از در مخالفت در آمدند.

زرتشت مردم را به پرستش اهورامزدا، خدای یگانه فرا می‌خواند. سرانجام گشتاسپ و پسرش اسفندیار دعوت وی را پذیرفتند. این امر بر ارجاسب پادشاه توران سخت گران آمد و سرانجام بدنبال آن به سرزمین ایران لشکر کشید. در آن حمله بود که لهراسب (پدر گشتاسپ) را بکشت و اشو زردشت نیز هنگامی که مشغول عبادت بود به دست مردی تورانی به شهادت رسید، که البته در این داستان هم گروهی تردید کرده اند.

تأثیر آیین زردشت بر ایرانیان

- نقش تعلیم زردشت در ترقی و پیشرفت فکری و اخلاقی ایرانیان
- تأثیر عظیمی که بر اخلاق ایرانیان ماد و پارس بر جای گذاشت تا آن جا که مردم یونان و روم در برابر آنان از لحاظ درجات اخلاقی بسیار پایین تر بودند.
- اعترافات مورّخین یونانی و رومی همچون هرودوت، گزنوفون، دنون و ... که جملگی از دشمنان ایران بودند به کمالات والای اخلاقی و انسانی ایرانیان.
- تأکید زردشت بر ترویج کشاورزی و آباد کردن اراضی و حمایت از حیوانات سودمند
- تأکید ویژه زردشت بر راستگویی و دوری از دروغ
- قانون طلایی زردشت: پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک
- گفتار مورّخان اسلامی در نکوداشت و تجلیل زردشت

هجوم اسکندر

اسکندر که بعدها در کتب زردشتی «گجستک» (ملعون) خوانده شد، مردی بود با عقاید وثنی و شرک آلود، که با یورش خود به ایران پیکر دین مقدس و ملی ایرانیان را فرو ریخت. کتاب مقدس ایرانیان که به گفته یک روایت ایرانی روی دوازده هزار پوست گاو با آب زر نوشته شده بود در یورش سهمگین وی به آتش سوخته شد. روشن است هنگامی که پیروان یک دین سرمایه اصلی خود را که کتاب مقدسشان باشد از دست

دهند آیینشان دیگر چه جلوه ای خواهد یافت، همچون یورش نبوکدنصر به اورشلیم. گرچه سالها بعد پارسیان همچون پیروان تورات به فکر جمع آوری و تنظیم اوستا افتادند اما مشخص بود که این گذر طولانی ایام تأثیر منفی خود را گذاشته است. امروزه آنچه از یک اوستای پر حجم قدیمی و اصیل باقی مانده در پنج گروه عمده ترتیب یافته است :

۱- یسنا ۲- ویسپرد ۳- وندیداد ۴- یشت ها ۵- خرده اوستا

اوستا جملگی حاوی نیایش اهورامزدا خدای بزرگ و بی همتا، ایزدان و فرشتگان، ستایش پاکی و نیکی و راست کرداری، نکوهش دیوان و اهریمنان و همچنین شامل دستورها و احکام و اذکار مذهبی است و در بخشهایی از آن، به ویژه یشتها اخبار تاریخی و داستانها و روایات آمده است. یسنا به معنی پرستش و ستایش و نماز قدیمی ترین و مهمترین بخشها می باشد. در درون یسنا هفده گاته (مزامیر) قرار دارد که تنها قسمتی از اوستا را که به خود زرتشت نسبت داده می شود تشکیل می دهند. مندرجات گاتاها بخوبی نشان می دهد زرتشت انسانی موحد و یکتاپرست بوده است.

دین زردشت از نظرگاه قرآن

در قرآن کریم تنها یکبار از «مجوس» یاد شده که منظور پیروان زردشت می باشد: ان الذین امنوا والذین هادوا والصبئین و النصری و المجوس والذین اشرکوا ان الله یفصل بینهم یوم القیمه ان الله علی کل شیء شهید (حج / ۱۷) کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئی ها و مسیحیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند، البته خدا روز قیامت میانشان داوری خواهد کرد، زیرا خدا بر هر چیزی گواه است.

- گفتار علامه طباطبایی

مراد به مجوس قوم معروفی هستند که به زرتشت گرویده، کتاب مقدسشان اوستا است. چیزی که هست تاریخ حیات زردشت و زمان ظهور او بسیار مبهم است. این قوم کتاب مقدس خود را در داستان «استیلاء» اسکندر بر ایران به کلی از دست دادند و حتی یک نسخه از آن نماند تا آنکه در زمان ملوک ساسانی مجدداً به رشته تحریر در آمد و به همین جهت ممکن نیست بر واقعیت مذهب ایشان وقوف یافت. آنچه مسلم است مجوسیت معتقد هستند برای تدبیر عالم دو مبدأ است (یزدان - اهریمن و یا نور - ظلمت) (۳) نیز مسلم است که ایشان ملائکه را مقدس دانسته بدون اینکه مانند بت

پرستان برای آنها بتی درست کنند و به آنها توسل و تقرّب می‌جویند بدون اینکه صنی اتخاذ کنند. و نیز مسلم است که عناصر بسیطه و مخصوصاً آتش را مقدّس می‌دارند. در قدیم الایام مجوسان در ایران و چین و هند و غیر آنها آتشکده‌ها داشتند، که وجود همه عالم را مستند به اهورامزدا دانسته او را آفریننده همه می‌دانستند. (المیزان، ذیل آیه مذکور)

- گفتار سیدعلی اکبر قرشی در کتاب قاموس قرآن

لفظ «مجوس» تنها یک بار در قرآن آمده و مراد از آن ایرانیان قدیم است ...

«والذین اشركوا» که در مقابل چهار مذهب آمده نشان می‌دهد که مذهب مجوس در اصل مذهب شرک نبوده و در ردیف ادیان توحیدی است و اخذ جزیه از آنها دلیل بارز این مطلب است. در تفسیر نمونه نیز استدلالی شبیه این مطلب آمده است.

اشتقاق واژه مجوس بعضی واژه مجوس را از ماده مغ که به پیشوایان و روحانیون این مذهب می‌گفتند مشتق می‌دانند و «موبد» که اکنون به روحانیون آنها گفته می‌شود در اصل از ریشه «مغود» بوده. «موغو» در اوستا، موگو در فرس، «موک» در پهلوی و «مغ» در فارسی و هیأت دیگر این کلمه «موبد» از زمان بسیار قدیم تا به امروز اسمی است که به پیشوایان دین زردشتی داده می‌شود.

- گفتار دکتر محمد خزائلی در اعلام قرآن: مراد از مجوس در آیه کریمه پیروان زرتشت است و شاید به پیروان مانی هم ناظر باشد، زیرا آیین مانوی در عربستان پیش از اسلام رواج داشته و اعراب، مانویان را به نام مجوس می‌شناخته‌اند.

مجوس در احادیث و روایات اسلامی

۱- از امام جعفر صادق (ع) سؤال شد: آیا مجوس را پیغمبری بوده است؟ فرمود: آری، مگر نشنیده‌ای که حضرت رسول (ص) به اهل مکه نوشت اگر مسلمان نشوید آماده جنگ باشید. آنها در پاسخ نوشتند: از ما جزیه بستان و ما را با بتهامان رها ساز. پیغمبر (ص) نوشت: من جز از اهل کتاب جزیه نستانم. آنها در پاسخ نوشتند: پس چرا از مجوس هجر جزیه گرفتی؟ حضرت نوشت: مجوس پیغمبری داشتند که او را به قتل رساندند و کتابی داشتند که آن را سوزاندند و کتابشان در دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود.

۲- در حدیثی از اصبع بن نباته آمده، حضرت علی (ع) بر فراز منبر فرمود: بپرسید از من پیش از آنکه دگر مرا نیابید. اشعث بن قیس برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! چگونه از مجوس جزیه گرفته می شود در حالی که کتاب آسمانی بر آنها نازل نشده است و پیامبری نداشته اند؟ حضرت علی (ع) فرمودند: اینگونه نیست. ای اشعث! خداوند فرو فرستاده کتابی و برانگیخته پیامبری بر ایشان.

۳- از امیر المؤمنین علی (ع) مرویست که فرمود: من می دانم زرتشتیان شریعتی دارند که بدان رفتار می کنند و کتابی که به آن ایمان دارند، بنابراین با آنان همان معامله اهل کتاب را رو دارید.

۴- در حدیثی از امام سجاد (ع) آمده که پیامبر فرمود: سنّوا بهم سنّه اهل الکتاب، یعنی المجوس: با آنها طبق سنت اهل کتاب رفتار کنید، منظور پیامبر اسلام مجوس بود.

آفرینش جهان در شش روز

در همه ادیان آسمانی خلقت در شش روز (= دوران) انجام گرفته است. در اوستا آمده که خداوند موجودات دنیا را در شش هنگام آفریده که باید برای هر هنگام جشن جداگانه ای برپا کرد. جشنهای ششگانه گاهنبار در ایران باستان اشاره به شش روزی است که خدا هستی را آفرید.

معاد

کثرت مباحث و فراوانی آیاتی که به موضوع زندگی پس از مرگ و دنیای دیگر در اوستا می پردازد، اعتقاد به دنیای دیگر را از عناصر اساسی دین زرتشت قرار داده است. در متون زردشتی به فراوانی از بهشت و جهنم سخن گفته شده و از بقای روح به عنوان یکی از معتقدات اصلی دین زرتشت یاد شده است. همین موضوع سبب شده که برخی محققان به اندیشه تأثیر پذیری عمیق دین یهود از دین زرتشتی به ویژه در مباحث معاد، بهشت و دوزخ و ... (در دوران مراوده و اختلاطشان با ایرانیان) قائل شوند.

تجلیل ایرانیان قدیم از کعبه

ایرانیان قدیم کعبه را معزز و محترم می داشتند، زیرا عقیده داشتند که روح هورمزد در آن حلول کرده است و به همین مناسبت از روزگار قدیم به حج کعبه می شتافتند. «شاعر ایرانی در دوره ی اسلام به همین نکته اشاره می کند و می گوید:

و مازلنائج البیت قدما

و نلقى بالابطاح آمینا

و ساسان بن بابک سار حتی

اتی البیت العتیق یطوف دینا

ما پیوسته از روزگار قدیم به حج آن خانه می آمدیم و در سرزمین های بطحاء در امنیت و آسایش ملاقات می کردیم. ساسان پسر بابک روان شد تا به خانه کهن آزاد رسید و به حکم دین بر آن خانه طواف کرد.»

اصحاب اخدود

به گفته تفاسیر سوره بروج آیه ۴ اشاره به واقعه ای تاریخی دارد که در ازمنه پیشین رخ داده است و بیش از ده قول در این باره نقل کرده اند، که جمع همه آنها هم بعید به نظر نمی رسد.

یکی از این روایات در مورد اصحاب الاخدود فارس است که «حضرت علی (ع) فرمود: مجوس اهل کتاب بودند و به کتاب آسمانی خود عمل می کردند. یکی از پادشاهان آنها با خواهر خود همبستر شد و آن زن از پادشاه خواست که ازدواج با خواهر را مجاز شمرد. ولی مردم نپذیرفتند و زیر بار نرفتند. پادشاه عده ای از مؤمنان که سخن او را قبول نکردند در خندقی از آتش افکند.»

سوشیانت موعود مزدیسنا

سوشیانت که در اوستا با صفت " ورثرغنه " آمده نام موعود ایرانیان باستان است. و همچون موعود همه ملل و نحل با ظهور خود عدالت اجتماعی، برابری، صلح و سازش را در جهان برقرار خواهد کرد. ظهور سوشیانت از شرق و از سرزمین تاریخی سیستان خواهد بود. دریاچه هامون و کوه خواجه امید گاه بسیاری از مردم ایران بوده است. در باب دوم انجیل متی داستان آمدن چند مجوسی به اورشلیم به مناسبت تولد مسیح و دیدن ستاره او در مشرق آمده است. می توان گفت دین زرتشتی از معدود ادیانی است که در متون مذهبی آن از رهاکننده و موعود آخرالزمان با تفصیل و جزئیات کامل یاد شده است.

هاروت و ماروت

سوره بقره آیه ۱۰۲ «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ و ما کفر سلیمان و لكن الشَّيَاطِينُ کَفَرُوا یَعْلَمُونَ النَّاسَ السَّحَر و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت ...» اشاره به داستان هاروت و ماروت دارد. ارباب قصص در ذیل این آیه تفصیلاتی مندرج داشته اند، که همگی خلاف ظاهر آیه است. از جمله اینکه، هاروت و ماروت دو فرشته بودند که خداوند به آنها طبع آدمی می دهد و به زمین فرود می آیند و گرفتار وسوسه و گناه می شوند و به کیفر گناهانشان مستوجب عذاب خدا می شوند و خود به جای عذاب آخرت، عذاب این جهانی را برمی گزینند. بسیاری از قصه شناسان و زبانشناسان معاصر برآنند هاروت و ماروت نام امشاسپندان اوستایی خرداد و امرداد است.

هوروات (خرداد): فرشته کمال، رفاه و سلامتی

امرات (امرداد): فرشته خلود و حیات جاودانی

در زامیادیش فقره ۶۶ می خوانیم: «منش بد شکست خواهد یافت، منش خوب بر آن چیره خواهد شد، سخن دروغ شکست خواهد یافت و سخن راست بر آن چیره گردد، و خرداد و امرداد هر دو را شکست دهند. خرداد و امرداد گرسنگی و تشنگی را شکست دهند. اهریمن بدکنش و یارانش ناتوان و روی به گریز نهند.» همچنین در فقره ۶۷ زامیادیش از ۹ رود نام برده شده است که تمامی آنها به دریاچه هامون می ریزند (از جمله رود هیرمند). هشتمین رود خوار ننگهیتی نام دارد به معنی فرهمند یا از فره برخوردار و شکوهمند. این رود امروزه با نامهای هروت رود، هاروت رود و گاهی نیز هارودرود خوانده می شود. نکته قابل توجه نام هاروت است که نشانی از آن در سرزمین داستانی و تاریخی سیستان به چشم می خورد.

دکتر محمد خزائی در کتاب اعلام قرآن می نویسد: به عقیده ی Sant Clair Tisdalle نام هاروت و ماروت ایرانی است و وی در کتاب ارمنی با نام هوروت به معنی حاصلخیزی و مورویت به معنی بی مرگی برخورد کرده است. این دو لفظ نام دو خدا از خدایان کوه مازیس «کوه آرات» می باشد. وی بر آنست که هاروت و ماروت مأخوذ از این دو لفظ است. در اوستا الفاظ هورودات (خرداد) و امردات (امرداد) به چشم می خورد.

پی افزود :

۱- این مقاله سال ها پیش در دوران دبیرستان نگارش شده ، دوستان کاستی ها و خطاهای آن را ببخشند .

۲- بهائیت را می‌توان شاخه‌ای از اسلام و یا آن را دینی مستقل دانست. البته این مساله به حقانیت و یا عدم حقانیت این دین ارتباطی ندارد. از نگاه یک مسلمان آیین سیک و بهائیت که هر دو پس از اسلام ظهور کرده‌اند، حقانیت ندارند. اما از نگاه پدیدارشناختی دانشمندان ادیان آن دو را دین می‌دانند. اما در مورد این که بهائیت شعبه‌ای از اسلام است یا یک دین مستقل (که بعداً بطور کامل از اسلام جدا شد) سخن است... اصطلاح دین در قرآن نیز اعم از دین حق و دین باطل است. نمونه آن: (لکم دینکم و لی دین)

۳- این امر مسلم نیست. متهم کردن آیین زردشت به ثنویت را گروه زیادی از محققان رد کرده‌اند و بر توحید آن پای فشرده‌اند.

نگاهی به برخی آموزه‌ها و اصطلاحات کیش زردشتی

کیش زردشتی، کهن‌ترین دین وحیانی است و به نظر می‌رسد بیش از هردین دیگر بر جهان بشری تأثیر گذار بوده است.

ادیان ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام)، شماری طریقه‌های گنوسی، کیش بودایی مه‌ایانه (گردونه بزرگ) و ... پاره‌ای آموزه‌های اصلی آیین زردشت را اخذ کردند. زردشت (به یونانی: زراستر) بر اساس پاره‌ای شواهد و حدسیات تاریخی در روزگار گذار ایرانیان از عصر حجر به عصر مفرغ (احتمالاً میان سال‌های ۱۴۰۰ تا ۱۲۰۰ پ.م، می‌زیسته است. بر پایه سنت، زردشت در سی سالگی، وحی را دریافت کرد. در یکی از بخش‌های گاهان (پسن ۴۳) به این رویداد بزرگ اشاره شده است. بخشی از آن را بنگرید:

... ای مزدا اهوره! ترا پاک شناختم؛ آن گاه که «منش نیک» (وهومنه) نزد من آمد و من نخستین بار از گفتار تو آموختم و دریافتم که بردن پیام تو به میان مردمان دشوار است؛ اما من آن چه را که به من گفתי بهترین است، به سرانجام خواهم رساند... (پسنه، هات ۴۳، بند ۱۱)

نیز این بند را بنگرید: من روانم را با «منش نیک» به فراترین سرای خواهم برد؛ چه از پادشاهی که «مزدا اهوره» برای کردارها بر نهاده است، آگاهم. تا بدان هنگام که توش و توان دارم، (مردمان را) می‌آموزم که خواستار «اشه» باشند. (پسنه، هات ۲۸، بند ۴)

وی اهوره مزدا را به عنوان سرور اشه (نظم، راستی و عدالت) می‌پرستید. زردشت با فاصله گرفتن شگفت‌انگیز از سنت هندوایرانی اظهار داشت که اهوره مزدا خدایی غیر

مخلوق، موجودی ازلی و ابدی و آفریننده هر نیکی و از جمله همه مینوان سود بخش دیگر است. البته می توان از این سخن پا فراتر گذاشت و با استناد به گاهان (۴۴/۷) اهوره مزدا را خالق همه اشیاء شمرد، که به زیباترین وجهی، اتهام ثنویت (dualism) را از اندیشه زردشت برطرف می سازد. محور آموزهای زردشت در گاهان (کهن ترین بخش اوستا) باور به خداوندی «مزدا اهوره» آفریدگار یگانه و موجب و موجد نور و ظلمت است. همچنین سخن از وجود دو «مینو»ی همزاد یا دو «مینو»ی آغازین آفرینش است، که در جدال با یکدیگرند. (یسن ۳۰، بند ۳) یکی از مهم ترین اصلاحات دین زردشتی، واژه «سپنته» است که زردشت آن را برای اهوره مزدا و همه آفرینش وی به کار برده است. به سبب استفاده دینی مدام از واژه سپنته، این واژه معنایی نظیر واژه Holi در انگلیسی به دست آورده که آن هم در اصل به معنی «توان و نیرومند» است. گروهی از دانشمندان هم واژه bonnteous (فزونی بخش) را به عنوان بر گردان معیار ترجیح داده اند. آموزه امشاسپندان (نامیرایان فزونی بخش)، یا شش نامیرای فزونی بخش در تعالیم زردشت جایگاه اساسی دارد و از ابداعات این پیامبر محسوب می گردد. این موجودات اقنوم یا مظهر صفات خود اهوره مزداوند و به نوبه خود می توانند این صفات را به مردمان ببخشند:

۱. و هومنه (اندیشه نیک): در سانسکریت و بندهشن او را نخستین آفریده دادار دانسته اند. و هومنه (بهمن) در جهان مینوی نماینده منش نیک اهوره مزداست و در جهان مادی نگهبانی چارپایان سودمند بدو سپرده شده است. در اوستا رقیب بهمن، اکه منه Aka-manah (بدمنش) است.

۲. اِشه و هیشته (بهترین راستی): یا اردیبهشت در جهان مینوی نماینده پاکی و تقدس و قانون ایزدی اهوره مزداست و در جهان خاکی نگهبانی آتش بدو سپرده شده است. اندرا Indra که به قول بند هشن و دینکرت دیو فریفتار و گمراه کننده است دشمن بزرگ و رقیب وی محسوب است.

۳. خَشَثَرَه وَئیریه (شهریاری آرمانی): یا شهریور، در جهان برین نماینده پادشاهی ایزدی و فرّ و اقتدار خداوندست و در جهان مادی پاسبان فلزات می باشد. دیو سئورو saura که به قول بندهشن دیو سلطنت بدو آشوب و مستی است رقیب و دشمن بزرگ شهریور است.

۴. سپنتا ارمیتی (اخلاص فزونی بخش): یا بردباری و فروتنی مقدس. در پارسی سپندارمذ یا اسفند، که نماینده بردباری و شکیبایی و سازش اهوره مزداست و در جهان

خاکی نگهبانی زمین با اوست. سپنتا ارمیتی به عنوان نگاهبان زمین بردبار حاصلخیز و مادر همه چیز، حامی طبیعی زنان بود.

۵. هئوروتات (خرداد): به معنی کمال، رسائی و درستی. وی مظهر کمال اهوره مزدا در این جهان و در جهان مینوی بخشایش ایزدی جزای اعمال نیکو کاران است. در عالم مادی پرستاری آب با خردادست.

۶. آمِرتات (امرداد): به معنی بی مرگی و جاودانی. مظهر جاویدانی اهوره مزدا و در جهان مینوی بخشایش ایزدی جزای کارهای نیکوکاران است. در جهان خاکی نگهبانی گیاه با امرداد است. از دیگر آموزه های زردشت مبحث آفرینش جهان و سه دوران است. دوره نخست عمل آفرینش (بندَه‌هشن) است، که در دو مرحله به انجام رسید:

۱. آفرینش مینوی (روحانی و غیر مادی، به پهلوی: مَنوگ) که اهوره مزدا همه چیز را در حالتی غیر جسمانی پدید آورد.

۲. سپس وی بدان هستی گیتی ای (پهلوی: گیتیگ) بخشید.

بندَه‌هشن (آفرینش) نخستین دوره از ادوار سه گانه ای است که تاریخ گیهبانی بدان تقسیم می شود. تازش انگره مینوی، دومین دوره را آغاز کرد که موسوم به دوره گُمَزِشَن (آمیزش) است و طی آن جهان دیگر نه یکسره نیک، بل آمیزه‌ای از نیک و بد است.

بر پایه اشراقات زردشت، انسان در پیروزی بر بدی و بازسازی آن به صورت کامل اصلی آن، با ایزدان سهیم است و نقش اساسی دارد. «فَرشو کرتی» (شفا - بازسازی) لحظه باشکوه چنین رویدادی است، که پس از آن تاریخ از حرکت باز می ایستد و مرحله سوم، جدایی (وَزارشَن) آغاز خواهد شد، جدایی ابدی نیکی از بدی و نابودی بدی. زردشت نخستین کسی بود که آموزه های داوری درباره افراد، وجود بهشت و دوزخ و رستا خیز و تن پسین، داوری فرجامین همگانی و زندگانی جاوید برای روان و تن نو پیوسته را به مردمان آموخت. بسیاری از ادیان و مذاهب جهان این آموزه اصیل زردشتی را اقتباس نمودند و از این رهگذر آیین زردشت بیشترین تأثیر گذاری را بر اندیشه دینی جهان بشری گذارد، با این تفاوت که به قول مری بویس در کیش زردشتی است که این اصول (آموزه های مرگ و آخرت) منطقی ترین انسجام را دارند، زیرا زردشت هم بر نیکی آفرینش مادی (و همچنین نیکی تن جسمانی) تأکید کرد و از سوئی بر بی طرف بودن بی محابای عدل الهی. سرنوشت هر انسانی به دست خود اوست. هر انسانی مسؤول

سرنوشت روان خویش است و در سرنوشت جهان نیز مشارکت دارد. سرودهای دینی اشو زرتشت را با نام گات ها (یا گاهان) می خوانیم. گاهان زردشت، یسن هفت ها و اذکار یا کلام های کوچک زردشتی (همچون دو کلام اهوَنور و اَشیم وُهو) را اوستای عتیق می خوانند (در برابر اوستای متأخر)، که به لهجه بسیار دیرینه ای تصنیف شده و به علاوه از حیث مضامین هم از اجزاء دیگر اوستا متمایز است.

نصوص عتیق اوستایی سرشار از معانی عرفانی و نکات معنوی است. (در این باره رک به کتاب بررسی لطایف عرفانی در نصوص عتیق اوستایی)، در حالی که در متون متأخر تر جنبه شریعت بر حقیقت سایه انداخته و آن را فرو پوشانیده است.

منابع و مأخذ جهت مطالعه بیشتر:

۱. اوستا: کهن ترین سروده ها و متن های ایرانی، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، تهران: انتشارات مروارید، چاپ دهم ۱۳۸۵

۲. چکیده تاریخ کیش زرتشت، مری بویس، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران ۱۳۷۷

۳. زردشتیان: باورها و آداب دینی آن ها، مری بویس، ترجمه عسکر بهرامی، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ هفتم ۱۳۸۵

۴. بررسی لطایف عرفانی در نصوص عتیق اوستایی، دکتر بابک عالیخانی، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۷۹

۵. مجموعه مقالات دکتر محمد معین، به کوشش دکتر مهدخت معین، تهران: انتشارات معین، ۱۳۶۷

دین مزدایی

اشاره: مقاله حاضر برگردان فارسی فصل هفتم از کتاب ادیان زنده (صص ۱۰۶-۱۱۵) می باشد، که به بررسی کیش زردشتی می پردازد. مترجم جهت روشنی بیشتر بحث، پی نوشت هایی را در پایان این گفتار افزوده است. مشخصات کتاب شناختی مقاله به قرار زیر است:

الادیان الحیه نشووها و تطورها، دکتر ادیب صعب، دارالنهار للنشر، الطبعة الثانية، بیروت ۱۹۹۵

- درباره نویسنده: دکتر ادیب صعب در بیروت [لبنان] به دنیا آمد. پس از آنکه در دانشگاه آمریکایی بیروت درجاتی را در رشته‌های ادب، تربیت و فلسفه بدست آورد برای ادامه تحصیلات عالیه به دانشگاه لندن رفت و به طور اختصاصی در رشته‌های فلسفه و دین پژوهی به مطالعه و پژوهش پرداخت. در دانشگاه آمریکایی بیروت به تدریس فلسفه پرداخت و سپس استاد فلسفه در موسسه عالی قدیس یوحنا دمشقی لاهوتی شد. در مدت اقامت در پاریس سرپرست هیئت تحریریه مجله «الازمنه» بود و همچنین سردبیری نشریات فرهنگی در جهان عرب را بر عهده داشته است. ادیب صعب از شاعران پیشرو و نواندیش می‌باشد، که از آثار او می‌توان به «آواهای روز سوم» [اجراس الیوم الثالث - ۱۹۶۹]. «سرزمین من از این عالم نیست» [مملکتی لیست من هذا العالم - ۱۹۸۱]

اشاره نمود. در حوزه دین پژوهی می‌توان به کتاب‌های دین و جامعه (دارالنهار، ۱۹۸۳)، درآمدی بر فلسفه دین و ادیان زنده (کتاب حاضر) اشاره نمود. کسی که از آیین زردشتی اطلاعاتی نداشته نباشد، نمی‌داند که نقطه‌های مشترک فراوانی میان آیین زردشتی با ادیان سه‌گانه‌ای که پس از آن آمد، یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام [ادیان ابراهیمی] وجود دارد. مهمترین این نقطه‌های مشترک ایمان به خدای یکتای آفریننده، کامل‌ترین و برترترین موجود هستی‌بخش که واجب است او را پرستش کنیم، ایمان به اینکه در هستی قوای خیر و قوای شر وجود دارد، و نفس بشری میدان کارزار میان خوبی و بدی است؛ و ایمان به پاداش و کیفر و زندگی پس از مرگ و رستاخیز در روز واپسین؛ و ایمان به اینکه خیر در نهایت بر شر چیره خواهد شد. هر چقدر مفهوم توحید در ادیان خاور دور و ادیان گذشته مشرق زمین با ادیان سه‌گانه‌ای که آنان را ادیان ابراهیمی می‌خوانیم [یهودیت، مسیحیت و اسلام]، (۱) تفاوت و اختلاف دارد، امادر کیش زردشتی مفهوم توحید دقیقاً همان چیزی است که آن رادر یهودیت، مسیحیت و اسلام می‌یابیم. (۲) این دیانت در ایران به دست زردشت (۳) ظهور کرد، که بیشتر روایات زمان ولادت او را ۶۶۰ پیش از میلاد می‌دانند (۴) در حالی که روایات دیگر حیات او را به هزار پیش از میلاد به عقب می‌برند. تنهامنبع مطالعه زندگی و اندیشه وی، کتاب مقدس زردشتیان، «اوستا» (۵) (عربی: اوستا) [Avesta] می‌باشد، که بخش‌هایی بجای مانده از یک مجموعه و اصل بزرگ است که چیزی از آن جز همین مطالب پراکنده به ما نرسیده است. مهمترین بخش اوستا مجموعه‌ای از سروده‌ها [آناشید] است که به گاهان (گات‌ها - گات‌ها) Gathas موسوم است، که زردشت خود، آنها را به زبان پارسی قدیمی نوشت. (۶) زبان گاهان با

زبان هندی، که و ده ها به آن زبان نوشته [یا سروده] شده بسیار نزدیک است. این سروده‌ها به گونه‌ای ویژه مبنای پژوهش در زندگانی و اندیشه بنیان گذار آیین مزدیسنا محسوب می گردد.

زردشت در سن بیست سالگی پدر، مادر و همسرش را که والدینش برای او برگزیده بودند، رها کرد، و برای یافتن پاسخ پرسش های فراوانش درباره اصل و مبدا، بازگشت و معاد، معنای زندگی و رهایی، در زمین آواره و سرگردان شد. هر گاه ناگهانی به کسی بر می خورد، پرسش های خود را نزد وی مطرح می نمود، تا شاید پاسخی قانع کننده بیابد.

هنگامی که به سن سی سالگی رسید، وحی بر او فرود آمد. روایات می گوید نخستین وحی را بر کرانه رودخانه دایتیا در نزدیکی روستای خود، تجربه کرد. آن جا شخصی بر او آشکار شد که اندازه و بزرگی او نه برابر یک مرد عادی بود. او رئیس ملائکه [قطب امشاسپندان] بود، نامش و هومنه [بهمن] Vohu Manah یعنی منش نیک. با زردشت سخن گفت و او را فرمان داد تا روح را از قید بدن برهاند و با روح خود به حضور اهوره مزدا Ahura Mazda، خدای حکیم بالارود.

اهوره مزدا بر عرش مسلط و چیره بود، در حالی که فرشتگان او را در بر گرفته بودند. نور عظیمی مقابل زردشت تابیدن گرفت که از محفل فرشتگان برانگیخته بود. درخشش آن نور چشمان زردشت را خیره کرد و از کار انداخت. اهوره مزدا آموزه ها و واجبات متعلق به دین صحیح را به او آموخت و او را وکیل خود برای گستراندن آن عقاید در میان مردمان کرد. در طول هشت سال بعد نیز شش فرشته برجسته [امشا سپندان شش گانه] بروی متجلی شدند و رسالت او را تکمیل نمودند.

پس از آن، زردشت دست بکار دعوت تبشیری خود شد. به مدت ده سال دعوت الهی خود را پی گیری نمود، اما در این راه با نومیدی و ناکامی مواجه گشت. هنگامی که پیرامون او کسی جمع نشد، روح پلید، انگره مینیو Angra Mainyu به وسوسه او پرداخت و از زردشت خواست دینی را که بر پرستش مزدا استوار است، به دور افکند. اما زردشت فرمان بری آن روح شریر را رد کرد و گفت: هرگز از دین استوار [بهی] دست نخواهد کشید، گر چه اعضای بدن او قطعه قطعه شود.

دست آخر زردشت به پاداش پیرویش از راه راست رسید. پس از ده سال از دعوت تبشیری خود نخستین شاگرد به نزد وی آمد. (۷) سپس خود را در شرق ایران، در دربار

فرما نروای اریایی ویشتاسپ (ویشتاسپه) [به عربی: فیشتاسبا] Vishtaspa، یافت. گفته می‌شود وی پدر امپراتور [بزرگ] داریوش [داریوس] است. (۸) زردشت دو سال تمام برای درآوردن فرمانروا به آیین نو [ایمان جدید] تلاش می‌کند. گفته می‌شود ویشتاسپ [گشتاسپ] انسانی پاکیزه دل و نیک نهاد بود، اما او متأثر از کرپن‌ها [کاربان] karpans بود. آنان جماعتی از کاهنان بودند، که اوستا از ایشان به خاطر آزمندی و حرص فراوانشان به مال و قدرت، انتقاد شدید کرده بود. (۹) ایشان در جادوگری و ستاره‌شناسی تبحر داشتند و می‌پنداشتند که توانایی راندن شیاطین را دارند. نیرنگ و ناپاکی‌شان زردشت را دو سال در زندان فرمانروا گرفتار کرد. اما روایت می‌افزاید که فرمانروا پس از آن که زردشت توانست اسب نجیب دوست داشتنی‌اش را شفا دهد، وی را آزاد نمود. به دنبال آن امیر و خانواده‌اش و همه اطرافیانش به دین جدید گرویدند. زردشت با یکی از دوشیزگان دربار ازدواج نمود. (۱۰) [زردشت و پیروانش] بیست سال پس از آن را در گسترش دین خود و فرو رفتن در جنگ‌های مذهبی بر ضدتورانیان گذراندند. اودر سن هفتاد و هفت سالگی هنگام نبرد دوم باتورانیان، در حالی که در شهر بلخ به سوی آتش روشنایی نماز می‌گزارد، در گذشت. (۱۱)

آیین مزدیسنا پس از وفات بنیان‌گذار آن سرعت گسترش پیدا نمود.

گفتیم که توحید از بارزترین وجوه دیانت زردشتی است. حقیقت اینست که زردشت توحید را اختراع نکرد، بلکه عناصر توحیدی را در نزد آریاییان دریافت. اهوره مزدا [در نام و خصوصیات] شبیه خدایی بود که آریاییان درهند آن را می‌پرستیدند، و بدو نام «ورونه» varuna داده بودند. همچنان که عبارت «اهوره مزدا»، خود نامی آشنا و پر آوازه بود. واژه «مزدا» به معنای حکیم یا توانگر نورمند (سرشار از نور) است و «اهوره» به معنای اله یا رب است. [این دو صفت یا نام برای خدای متعالی] به نسبت آنچه که در اندیشه هندوان و آریاییان می‌گذشت، به شخصیت برتر و ویژگی‌های متعالی اهوره مزدا در میان خدایان دیگر اشاره داشت.

در نزد عامه مردم در ایران مجموعه‌ای هراس‌انگیز از ارواح و یا خدایان بود، که به سبب انحراف آنان از توحید، زردشت در آن خدایان قوای شرانگیز و دروغینی را یافت که انسان را از معرفت صحیح خدای راستین، اهوره مزدا باز می‌دارند. زردشت به وجود مجموعه‌ای از ارواح شایسته ایمان آورد، که [تجلی صفات اهوره مزدا بودند] و اراده اهوره مزدا به واسطه و بدست ایشان انجام می‌گرفت. مهم‌ترین آن‌ها سپنته مینیو [به عربی: روح القدس] spenta mainyu بود. اما اعتقاد به [ایزدان و

امشاسپندان (بی مرگان مقدس) [به دست کشیدن او از توحید منجر نشد. زیرا این {مهمین فرشتگان وایزدان} همه فرمان بردار پروردگار پروردگاران [رب الارباب] ، اهوره مزدا می باشند . اما اهوره مزدا با همه برتری و تفوقش ، بی رقیب نیست . (در آیین زردشت باطل در مواجهه با حق ، مرگ در مواجهه با زندگی و شر در مواجهه با خیر می باشد . در اوستا سخن از کارزار همیشگی میان خیر و شر در جهان است . این نبرد در طبیعت و در زندگی انسان تجلی کرده است . فرزانه آن کسی است که بهترین را گزینش کند. اما انسان کم خرد همیشه بدترین و زشت ترین را بر می گزیند . در پایان بهشت برای کسی است که خیر را برگزیده و دوزخ برای آن که شر را اختیار کرده است. از آغاز روح صالحه یا روح القدس از اهوره مزدا فیضان کرد . پس روح شریر (شیطان) را در کمین خود یافت. شیطان در آیین زردشت تفسیر معقولی است برای آنچه که در اندیشه دینی به مساله شر موسوم است .

اما آیا شیطان ازلی است ، یا اهوره مزدا [در برهه ی از زمان] او را آفرید ، همانگونه که او آفریننده هر چیز دیگری است ؟

و آیا این امری طبیعی است که هر کجا که خیر باشد ، شر نیز وجود دارد و هر کجا که نور باشد تاریکی نیز هست ؟ پاسخ آیین زردشت در برابر این مساله ، مبهم است . ولی از آنچه که گفتیم پیروی می کنیم که نفس بشری صحنه نبرد میان خیر و شر است و این جنگ در درون ، انسان را در مجاهدت دائمی با نفسش قرار می دهد. این مغز فلسفه اخلاق در آیین زردشت است . اهوره مزدا ، هنگامی که انسان را آفرید ، او را آزاد گذاشت تا خود خیر و شر را برگزیند . و این چنین هر فرد خود مسوولیت اختیارش را بر عهده می گیرد .

در کتاب اوستا که به گونه ای کلی در بردارنده ستایش هایی برای پروردگار است ، تمیز واضحی میان خیر و شر نمی بینیم . ولی زردشت میگوید نیکو کاران کسانی هستند که دین حق را می پذیرند . در مقابل تبهکاران آن را کنار می گذارند ، بویژه آنان که بر روش های بت پرستی قدیمی اصرار و استمرار دارند . در نظر زردشت، واجب است با شمشیر به جنگ کافران رفت . پایان کارزار میان خیر و شر چگونه می شود و در پایان جهان چه اتفاقی می افتد ؟

در آموزه های زردشت دو قیامت می بینیم : قیامت فوری و قیامت نهایی . رستا خیز نخستین بلافاصله پس از مرگ اتفاق می افتد ، هنگامی که فرد برای یک مجاکمه فوری برده می شود.

روح بر اثر این محاکمه تا روز آخر معلق و سرگردان باقی می ماند. اما رستاخیز دوم، یک رستاخیز همگانی است که در پایان نظام فعلی عالم پس از پایان یافتن زندگی همه انسانها در جهان آغاز می گردد، در اینجا هر فرد برای محاسبه نهایی اعمال خود ناگزیر می گردد و کارهای نیک و کارهای ناپسند او وزن کرده می شود. پس کسی که کارهای زشت او فزون از حد باشد روانه دوزخ می گردد، جایی که آتش سوزاننده و عذاب ابدی است. و کسی که کارهای نیک او پیش بیفتد، به زمره شایستگان می پیوندد، آنان که زردشت پیشرو آنان به سوی نعمت های پایدار است و در نوری که هرگز پایان ندارد ماندگار می شوند.

آیین زردشت پس از آن که دین رسمی پادشاهان در امپراتوری پارس شد انتشار وسیعی پیدا کرد، امپراتوری یی که کورش کبیر پس از فتح بابل در سال ۵۳۸ پیش از مسیح آن را بنیان گذارد و با فتح آن شهر، بابل را هم مرز با امپراتوری کلدانی قرار داد.

آیین زردشت در ایالت میدیا، زادگاه زردشت شکوفا شد، و از یاری و پشتیبانی جماعت میدیه معروف به «مجوس» برخوردار شد. آغاز مجوس چندان روشن نیست، و چه بسا آنان از اصل غیر آریایی بودند. ولی یادو آوازه ایشان به غرب حتی اورشلیم رسیده بود، زیرا آنان در فنون سحر و نجوم متخصصان ماهری بودند.

عبارت غربی «magic» که به معنای سحر است، از اسم مجوس مشتق شده است. همچنین آوازه ایشان تا شهر بابل پیش از سقوط آن به دست کورش، نیز رسیده بود. به نظر می رسد آنان در آغاز کار، با آیین زردشت به ستیزه جویی برخاستند. ولی دریافتند که جایگاه ایشان مانند کاهنانی است که بر گسترانیدن آیین زردشت در میان مردمان توانایی دارند [و این کار برای ایشان آسان است]، از این رو به اندیشه پایبندی و دفاع سخت از این دین افتادند. و چه زود فراخواننده و مبشر این آیین در سرزمین های بین النهرین گشتند.

کورش، زردشتی بود. اما کلدانیان را به این وهم انداخت که او از بندگان خدای بابلی مردوک (مردوخ) است. (۱۲) اما جانشینان وی داریوش اول [عربی: داریوس] و خشایارشا [خشورش، کزرسس، به عربی: احشویروش] بر سر دین زردشت معامله نکردند، بلکه اهوره مزدا را بسیار ارج نهادند و او را پادشاه آسمان و زمین و رب الارباب خواندند. داریوش و سپس خشایارشا برای جهان گشایی به گسترده ترین صورت برنامه ریزی می کردند. (۱۳)

خشایارشا به زور وارد سرزمین های یونان شد ، اما فرمانده تمیستو کلس (به عربی : تیمیستو کلیس) او را به عقب راند و در جنگ سالامیس [سالامیس] وی را شکست داد ، پیش از آن که اسکندر کبیر در قرن پس از آن ، بر امپراتوری پارس [پرس] دست یابد و سرزمین های ایران [پارس] را اشغال کند.(۱۴)

مورخان خاطرنشان کرده اند که حادثه سالامیس بزرگترین عاملی بود که مانع از نفوذ دیانت زردشتی در غرب شد .

آنچه که مسلم است ، آیین زردشتی پس از آن که به کاهنان و پادشاهان رسید ، با دیانت [اصیل] اوستا اندکی اختلاف پیدا کرد . از عناصر جدیدی که آن دین کسب کرد ، بر بستن صفات الهی به زردشت بود.

درست است که زردشت از آغاز ، پیامبری خود را آشکار کرد ، در حالی که می گفت او رسالت خود را از اهوره مزدا دریافت نموده و به یاری او دلخوش دارد ، کسی که او را وکیل خود برای آموختن دین کامل و خاتم(۱۵) نموده است . اما آن انسان متواضع و فروتن که اوستا او را شبان بینوایان [اراعی الفقراء] نامیده ، در گمان مردمان ، همچون خدا [معبود] تلقی و موضوع عبادت آنان شد .

در روایات قوم آمده که اسمان و زمین در او اتحاد یافتند ، و گاو افسانه ای پیش از سه هزار سال از حادث شدن او ، به تولد وی مژده داد در آنجا که پادشاه یمما (Yima) که در خلال عصر طلایی فرمانروایی می کرد ، برای آن شد که شیاطین [آهریمنان - دیوان] را هشدار دهد که پایان کار ایشان حتمی است . در کتاب «زردشت نامه» که در حدود سال ۱۲۰۰ میلادی به نظم در آمده است و در گردآوری آن از منابع و مآخذ گذشته یاری گرفته شده ، اخبار شگفت آور فراوانی به زردشت نسبت داده شده است .

از عناصر دیگری که آیین زردشتی بعدها آن را دریافت کرد ، کاوش برای حل مساله شر بود . از این رو خدای شر ، انگره مینیو [به عربی : آنغرا ماینیو] را در مواجهه با خدای خیر اهوره مزدا [آهورا مزدا] از همان آغاز آفرینش وضع کردند و به خدای شر قدرت های خارق العاده نامحدود نسبت دادند . و اینکه او سازنده مرگ است . و اینکه عدد غیر قابل شمارشی از شیاطین و یا ارواح شریره فرمان بر او هستند .

در روشنای این جفت انگاری یا دو گانگی امکان این قول است که خیر همه از جانب خدا می آید ، و شر همه از جانب شیطان و هنگامی که شیطان صانع شر است . همانگونه که خدا صانع خیر است ، پس او با خدا در ازلیت مساوی است ، و هنگامی که

اینگونه نباشد پس خدا آن کسی است که شر را از آغاز آفرید. اما منزّه است خدا که شر بیافریند یا بر شر شامل شود. در قرن چهارم پیش از میلاد گروهی از مجوس به چاره جویی و اندیشه افتادند تا برای معضل شر [و ثنویت] راه حلی با بیشترین منطق پذیری بیابند. پس گفتند اهوره مزدا و انگره مینیو هر دو از مبدا هستی بخش واحدی آمده‌اند که نام او «زروان» [به عربی: زرفان] Zurvan است، و او زمان بیکران یا مکان یا هر دوی آن‌ها با هم است، و خدا و شیطان هر دودر قدم [ازلیت] برابرند.

این جماعت چنین تصور کردند که در نهایت [در کارزار میان اورمزد و اهریمن] غلبه با خداست. (۱۶)

همچنین در تاریخ کیش زردشتی شاهد ادعاها و خوانش‌هایی برای طهارت و پاک شدن تن از آلودگی‌ها هستیم. در نتیجه آن کوشش‌هایی برای دراز نمودن زندگانی به واسطه سحر (جادو) صورت گرفت. گروهی از این داعیان برای طرد افسون‌شیاطین و ارواح شریره به فقراتی از اوستا تمسک جستند.

گمان می‌رفت که موجوداتی هستند که واجب است خود را از آن‌ها پاک کنیم. پیش از آن که لعنت بر آن‌ها را لمس می‌کند فرود آید. هنگامی که فردی، مرده‌ای را لمس کرد بر او واجب است که خود را با آب یا شاش گاو تطهیر کند. از دیر باز تاکنون، پیروان این دین به خاک سپردن مرده را از آن رو که خاک آلوده می‌گردد، روا نمی‌دانند. و همچنین به آب سپردن آن، زیرا جثه، آب را ناشایست می‌کند. و همچنین به آتش سپردن آن، از بیم آن که مبادا هوا آلوده گردد.

در گذشته جسد در تخته سنگ یا بر روی طبقه سنگی دفن می‌شد. اما امروز جسد مرده را بر روی سنگی در وسط مکان‌هایی که به مردگان اختصاص یافته می‌گذارند، تا کلاغ‌ها و پرندگان شکاری (مانند لاشخورها یا کرکس‌ها و عقاب‌ها) بیابند و آن را بخورند.

این مکان‌ها را دخمه یا برج خاموشی [به عربی: ابراج الصمت] می‌نامند. (۱۷) زردشتیان از پرندگان و حشراتی که خوردنی آنان گوشت‌های مردار یا آلوده و چرکین است پرهیز می‌کنند. بر این باورند که این حشرات و حیوانات و از جمله آنها قورباغه‌ها و مارهای سمی خطرناک، آفریده اهریمن هستند و کشتن آن‌ها از مظاهر تقوی است. اگر انسانی را لمس نمودند، او باید بی‌درنگ غسل کند.

از اندیشه هایی که با ظهور دین زردشتی، در قرون بعد عنایت ویژه ای به آن شد، مبحث زندگانی دیگر (معاد) است. زردشتیان متاخر اندیشه های زردشت را درباره زندگانی دوم (زندگی پس از مرگ) توسعه دادند؛ ضمیر اخلاقی را مقیاس ثواب و عقاب قرار دادند. و مباحث زیادی پیرامون اندیشه محاسبه انسان انجام دادند. گفته شد روح مرده تا سه روز بر بالای سرش می نشیند و در کردار گذشته خود اندیشه می کند و خوبی ها و زشتی های خود را می سنجد. در این اثناء اگر او از صالحین باشد فرشتگان خیر نزد روح حاضر می شوند، و اگر از زشتکاران باشد اهریمنان وی را شکنجه می دهند و او را پشت سر خود به سوی مکان مجازات می کشانند. در روز چهارم روح باید راه خود را به سوی پل چینوت chinvat (به عربی: جسر تشینفات یا پل صراط) طی کند. در آنجا در برابر سه قاضی (محاسبه کننده یا سه ایزد) می ایستد (۱۸)، یکی از ایشان به نام رشنو {راشنو} Rashnu میزانی {ترازو} که اندیشه ها، گفتار و کردارش با آن سنجیده می شود را با خود حمل می کند. پس از صدور حکم، روح از آن پل عبور می کند تا اینکه به کناره آن می رسد. اگر از ثوابکاران باشد پل به بلندای رودخانه امتداد می یابد تا عبور او بر آن آسان باشد، و اگر از بزهکاران باشد سه گام: گام اندیشه، گام گفتار و گام کردار بر می دارد و سرانجام در قعر دوزخ سقوط می کند. در کتاب دینکرد {به عربی عمل لاهوتی زردشتی}، که بنا بر قول ارجح پس از فتح اسلامی نوشته شده، تفصیلات بیشتری در وصف حرکت روح به سمت بهشت یا دوزخ آمده است. {دینکرد} می گوید: ضمیر انسان شایسته هئیت حوریه ای به خود می گیرد که او را به سمت بهشت می برد، به توصیفی که نسیم خوشبویی بلند می شود که رایحه مشک و عنبری که دلخواه ترین لذت هاست با او ست.

در میانه پل روح دوشیزه بسیار زیبا و نیکویی را می بیند (نام او دیانا است)، که هرگز مانند او را در زندگی ندیده است. از آن زیبا رو می پرسد که تو کیستی؟ پاسخ می دهد: «من کردارهای شایسته تو هستم. من از آغاز نیکو بودم. اما کردارهای تو زیبایی مرا چندین برابر نمود». روح، آن زیبا روی را در آغوش می گیرد، و آن دو با احساسی از شادمانی و نیکو حالی به سوی بهشت می روند. اما ضمیر انسان بزهکار به هئیت پیرزن فرتوت و زشت رویی در می آید، که او را به سوی دوزخ می کشاند و به وی می گوید: «من کردارهای زشت تو هستم. من از آغاز زشت روی بودم. اما کردارهای تو روز به روز بر سیه رویی من افزود. و این چنین است که تا روز رستاخیز شکنجه خواهیم شد. پس از نومیدی {از سرانجام کار} روح شریره به اتفاق آن پیرزن

زشت روی {که تجسم گناهان وی است} از پل فرو می افتند و در اعماق دوزخ سقوط می کنند .

کسانی که کردارهای نیک و بدشان با هم برابر است ، به مکانی می روند که نام آن همیستگان {همستکان} Hamistagan (همان اعراف در اندیشه اسلامی) است ، و آن گونه ای از «منزله بین المنزلتین» {برزخ} یا «مطهر» (۱۹) {در اندیشه مسیحی} است و در مکانی میان زمین و ستارگان اقامت می کنند . کتاب دینکرد همچنین به ما خبر می دهد که برای دوزخ ژرفاهایی است ، عمیق ترین آن در پستی زمین است ، که می شود تاریکی را با دست از فرط زیادی آن قبض نمود و شعله آتش از آن جا که احتمالش نمی رود ، به سراغ دوزخیان می آید . و برای آسمان نیز درجاتی است که منعکس کننده اندیشه نیک ، گفتار نیک و کردار نیک است . ستارگان بازتاب اندیشه ، ماه بازتاب گفتار و خورشید منعکس کننده کردار می باشد . روح شایسته پله پله از فرازگاهی به فراز گاه دیگر بالا می رود تا اینکه به بلندترین نقطه آسمان می رسد ، آنجا که باید درنگ کند و تا رستاخیز همگانی و حساب آخرین که همه ارواح جمع خواهند شد ، در شادمانی بسر می برد. در شمارش تاریخ رستاخیز ، الهی دانان و شارحان زردشتی بدین نتیجه رسیدند که برای جهان هستی ، زندگانی های مراحل است . مدت هر مرحله سه هزار سال است . و گفتند زردشت در نخستین سال از مرحله پایانی جهان هستی ظهور کرد.

در نبرد پایانی میان خیر و شر ، این مطلب مورد اتفاق همه است که اهوره مزدا و فرشتگانش بالاخره بر اهریمن و روان های پلید فرمان براو پیروز خواهند شد ، و آنان را در گرمای سوزان آتش می افکند تا سرانجام نابود شوند. اما کسانی که پس از رستاخیز و روز حساب باقی می مانند همگی در زمینی نو و آسمانی نو ، در حالتی از سر مستی و شادمانی بی هیچ اندوه و پریشانی زندگی می کنند و جاودان خواهند شد. در آنجا بزرگسالان به صورت مردی کامل و زنان به سن چهل سالگی باقی می مانند . و کودکان و فرزندان شان در سن پانزده سالگی زندگی خواهند کرد . نزدیکان و دوستان شایسته از نو و تا ابد با یکدیگر خواهند بود . این زردشتی پس از لشکرکشی اسکندر به سرزمین های پارس اثر بزرگی در جهان یونانی از خود بجای گذاشت ، که این اثر گذاری در جهان مسیحیت نیز خود را نشان داد . همانگونه که دامنه تاثیرگذاری تعالیم زردشتی به سوی این یهود و عرب پیش از اسلام و نیز آموزه های اسلامی کشیده شد . این اثر در مسیحیت و اسلام بویژه در اندیشه های مربوط به ثواب و عقاب و روز حساب و

رستاخیز و روز واپسین، نمایان شد. جز این که اسلام از ایین زردشتی و دیگر ادیان در شبه جزیره عرب توانمندتر بود و بر همه آن ها چیره شد. هنگامی که اسلام به سوی سرزمین های پارس گسترش پیدا کرد، ایین زردشت بسیار ناتوان گشت و این ضعف و ناتوانی بویژه پس از (کارزار نهایی عرب ها با پادشاهان ساسانی) و کشته شدن واپسین شهریار ساسانی در سال ۶۵۲ میلادی اتفاق افتاد. ولی مسلمانان نخستین با پیروان دین زردشتی با تسامح رفتار نمودند، بدین جهت که آنان را با کسانی که بر ایشان کتاب مقدس فرود آمده، برابر انگاشتند (و با آنان معامله اهل کتاب نمودند). اما از آن و خشونت که به زردشتیان در ایران رسید از سوی عرب ها نبود، بلکه این سرکوبی از جانب حاکمان ایرانی متعصب مسلمان بر آنان روا شد).

به علت همین خشونت ها هنوز یک قرن از کشور گشایی عرب ها نگذشته بود که شمار فراوانی از زردشتیان سرزمین ایران را ترک نمودند. تا این که گروه های ایشان به سرزمین هندوستان رسیدند. جایی که رفتار نیکویی از سوی هندوان که به تسامح (با ملل و نحل) نامبردار بودند با آنان شد. ایشان را پارسیان (الفارسیین) parsis نامیدند و بدیشان اجازه دادند تا ازادانه مراسم مذهبی خود را انجام دهند. اما زردشتیان باقی مانده در ایران خود را در زیر نام "به‌دینان" (باه-دینان) یعنی پیروان دین صالح (اتباع الدین الصالح)، پنهان نمودند و از نمایان شدن و اظهار وجود خود داری نمودند. پیوسته کاهنان (روحانیون) زردشتی بر طبق ایین های قدیمی مراسم مذهبی را برگزار می نمودند و آتش فروزان را در عبادت گاه های ساده ای که رهگذران آن را از منازل عادی تمیز نمی دادند بپا می داشتند و بر ایین هایی که آن را نسل به نسل از گذشتگان خود دریافت نموده بودند محافظت می کردند. اما آن را در ملا عام اشکار نمی نمودند.

اگر چه امروز شمار زردشتیان در سرزمین مادری شان بسیار کم است، اما این تعداد در هند به دویست هزار نفر می رسد. غالب ایشان ساکن ایالت گجرات (غوجارات) Gujarat با مرکزیت بمبئی هستند، جایی که از بدو ورودشان آن را سکونت گاه خود ساختند. زائران و سیاحان آنان را در همان نگاه نخست می شناسند. نه تنها از چهره اریائی (سپید) فاتح ایشان، بلکه از لباس های فاخر و باشکوه ایشان که میان قدیم و جدید جمع نموده اند. روحانی ایشان محاسن خود را بلند می گذارد و عمامه ای سفید بر سر می گذارد و پیرهنی سپید و روشن بر تن میکند و این امور همه در گذشته انجام می گرفت. این قوم در بمبئی طبقه ای ثروتمند را از تجار، کارخانه داران و مدیران کارخانه ها و موسسات بزرگ تشکیل داده اند. در کارهای نیک پیش قدم و بر راست کرداری در

معامله با دیگران بسیار مواظبت دارند. اما ترجیح می‌دهند که اعمال دینی خود را به نحو سری و در پنهانی انجام دهند و به دیگران اجازه نزدیکی به عبادت گاههای خودوان جاکه آتش مقدس برپاست نمی‌دهند. در برخی از مراحل پس از تاسیس دین زردشتی بر پیروان این دین نام پرستندگان آتش (آتش پرستان) اطلاق شده است. حقیقت اینست که زردشت هرگز چیزی از آتش را موضوع عبادت قرار نداد، آن گونه که برخی از پیشینیان او یا کسانی که پس از وی نام او را یدک می‌کشیدند این گونه کردند. بلکه آتش نزد وی و کسانی که از او پیروی کردند رمز (نماد)ی برای خدای حکیم، اهوره مزدا بود، و چیزی بیش از یک رمز (نماد) نیست.

پانویشت های مترجم:

۱- سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام خود را منتسب به ابراهیم و پیرو او می‌دانند. در قرآن کریم شاهد درگیری و مجادله یهودیان و مسیحیان اهل کتاب با مسلمانان و همچنین خودشان با یکدیگر هستیم، بر سر این که هر یک از این سه گروه تنها خود را پیرو واقعی و حقیقی ابراهیم می‌دانند. (برای نمونه رک به ال عمران: ۶۵-۶۸. قرآن کریم این اسلام را همان ایین (ملت) ابراهیم می‌داند.

۲- برخی از پژوهشگران انطباق دادن الگوی وحدانیت ادیان سامی بر نظام یزدان شناسی (theology) اریایی-زرتشتی و نسبت دادن وحدانیتی از نوع ادیان سامی - ابراهیمی به دین زرتشت را انکار کرده اند. گروهی آموزه ثنویت (دوگانه انگاری) را اصل و اساس شریعت زرتشت دانسته اند. اما گروهی نیز سخت از توحید زرتشتی دفاع نموده اند و او را مدافع و منادی توحید ناب در جهان اریایی قدیم دانسته اند. این دسته از محققان شبهه دوگانه انگاری (Dualism) را این گونه پاسخ گفته اند که در گاهان (گات ها) اهریمن (خرد خبیث یا انگره مینیو Angra-mainyu) نقطه مقابل اهوره مزدا نیست. بلکه در مقابل سپنته مینیو (Sepenta-mainyu) است که خرد مقدس باشد. زردشت از گروه پروردگاران پیشین روی گردان است و جز مزدا خدای دیگری نمی‌شناسد.

۳- اشکال گوناگونی برای نام و خورشور باستان در زبان پارسی موجود است که زردشت و زرتشت از همه معمول تر است. پیامبر خود را در گاهان زرتشت {زرتوشتره} یا زرتشت سپیتمه (سپنتمان یا اسپنتمان) نامیده که به معنای دارنده شتر زرد است. معانی دیگری همچون دارنده شتر پیر، دارنده شتر با جرات، پسر ستاره و رخشان مانند طلا نیز گفته اند. سپیتمه نام خانوادگی اوست. آنچه روشن است اینکه نام پیامبر

مانند بسیاری از نام های ایرانی با شتر و اسپ و گاو ترکیب یافته است . در غرب او را به "\زرستر" Zoroaster می شناسند .

۴- اکنون دیگر نادرستی این تاریخ گذاری آشکار گشته است و بیشتر محققان و زردشت پژوهان ظهور او را میان ۱۵۰۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد می دانند . دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب در قلمرو وجدان (صص ۶۸-۶۹) در باب مکان و زمان زرتشت می نویسد : بررسی گاه ها تا آنجا که به زبان و طرز بیانش مربوط است این معنی را مسلم می دارد که سرودهای زرتشت به زبانهای شرقی ایرانی تعلق دارد و همین نکته نشان می دهد که مولد و منشا وی را هم باید قطعا در نواحی شرقی فلات ایران جست . این که پاره ای روایات متاخر محل ولادت او را در نواحی غربی ایران پنداشته اند ظاهرا مقبول نمی نماید ، چنانکه در باب زمان وی هم روایات متاخر و سنتی محل تردید است و احتمال آن که زرتشت مقارن آغاز هزاره نخست قبل از میلاد در نواحی شرقی - شاید حدود خوارزم به دنیا آمده باشد اکنون بیشتر قابل قبول می نماید .

۵- اوستا (اپستا:اساس،مرجع دین) یا به معنای معرفت مجموعه نوشته های مقدس دین زرتشتی را تشکیل می دهد، که در پنج گروه ترتیب یافته است :یسنه ،ویسپرد، وندیداد(وی دئو دات :قانون ضد دیو)،خرده اوستا(اوستای کوچک)و یشت ها(شامل سروده های خطاب بهخدایان متشخص و روایات باستانی درباره شاهان و قهرمانان) ۶- به نظر می رسد تعبیر سرودن برای گاهان درست تر باشد ، سروده هایی که قرن ها بعد مکتوب شد . گاهان مناجات و راز و نیاز زردشت با حضرت حق است که در قالب سخنان بلیغ عاشقانه سرایش شده است .واژه مفرد "\گاه" (به اوستایی گاتا ، به پهلوی گاس و به فارسی گاه و جمع آن گاهان)به معنای سرود و شعر است . گاهان مشتمل بر هفده سرود (هات) از هفتاد و دو سرود یسنه (یسنا :ستایش)Yasna می باشد شامل پنج بخش :اهونویتی گاتا ،اوشتویتی گاتا ، سپننه منیوگاتا ، وهوخشراگاتا و وهیشتویشتی گاتا که به خود اشوزرتشت نسبت داده می شود و از حیث مضامین ادبی و معنوی یک شاهکار در دنیای باستان محسوب می گردد. چیزی که می توان گفت اینست که زرتشت در اشعار اشراقی خود که در قالب مناجات و راز و نیاز با خدای خویش آن ها را باز گفته به الهام روح القدس (و نه از روی هوا) سخن می گوید . مغان و دینیاران زردشتی یادگار ارزشمند او را از طریق سنت شفاهی نسل به نسل و سینه به سینه به ما رسانده اند و تا به امروز منظومه وحیانی گاهان در حالی که در انتساب آن به زرتشت

تردیدی نیست در میان ماست . می توان از جنبه هایی چکامه های حافظ و مولانا را با سروده های زردشت مقایسه نمود. ۷- مدیوماه Maidhyoimah پسر عموی زرتشت نخستین گرونده به وی بود .

۸- در کهن ترین نمونه بازمانده منظومه ای حماسی ، "ایادگارزیران" از نبردهای ویشتاسپ(گشتاسپ) و پیروان وی بر ضد دشمنان دین زرتشت سخن رفته است . با توجه به یافته های تاریخی مبنی بر دیرینگی زمان زردشت بسیار بیش از آن چه که در روایات سنتی مطرح است گشتاسپ حامی بزرگ زردشت نمی تواند ارتباطی به پدر داریوش داشته باشد . مطالعه یشت نوزدهم ، زامیادیشث در این باره راهگشاست .

۹- برای نمونه بند ۲۰ یسنا ۴۴ را بنگرید :

ای مزدا این را نیز از تو می پرسم آیا هرگز دیوها از شهریاران نیک بوده اند ؟ آنان که : برای خشنودی کرپان ها و کاویان و اوسیحش (usij) جهان را انباشته از بیدادگری و خونریزی کرده اند. و مردمان رابه ناله و زاری در آورده اند .

اینان هیچگاه پیرو راستی نبوده و هرگز برای گسترش آبادانی و آرامش جهان نکوشیده اند.

۱۰- زردشت دختر فراشستر را به زنی گرفت . او و برادر دانشمندش جاماسپ هر دو وزیر و مشاور کی گشتاسپ بودند . یسنا ۵۱ بند ۱۷ بدین ماجرا اشارت دارد . زرتشت هم دختر خود پوروچیست را به همسری جاماسپ در آورد .

۱۱- بر مبنای روایات دینی زردشتی ، اشو زرتشت در ۵۸۳ پیش از مسیح در هفتاد و هفت سالگی هنگام یورش لشکریان ارجاسب تورانی ، در یک آتشکده بلخ به دست یک تورانی (بندهش او را برات رک رش معرفی می کند)، به شهادت رسید.

۱۲- کوررش برخلاف بسیاری امپراتوران و فرمانروایان تاریخ ، همه جا با مغلوبان با رفت و مهربانی ، با دشمنان به مدارا و با صاحبان عقاید و رسوم مخالف به تسامح رفتار می کرد . گویا او به فطرت خدایی در یافته بود که لااکراه فی الدین. او تسامح را لازمه امپراتوری می دانست و بنیاد فرمانروایی را بر رفت و محبت قرار می داد . رفتار وی با خدای بابلیان و دیگر ملل و نحل را نیز باید در تسامح کوروشی تعریف نمود. ۱۳- خوانندگان محترم توجه دارند که این سخنان اظهارات یک نویسنده عرب است ، که در همه موارد نتوانسته حقیقت را درست به تصویر بکشد ، گرچه ادیب صعب نسبت به بسیاری از نویسندگان تازی ، در بیان درست آیین زردشت پیشروتر و منصفانه تر عمل

کرده است. و حقیقتاً کتاب او در بیان ادیان زنده جهان یک کار نمونه و محققانه در دنیای عربی محسوب می گردد. اگر آثار دیگر نویسندگان و مورخان عرب را در باب آیین زردشت مطالعه کنیم شگفت زده خواهیم شد که چقدر آگاهی ایشان در این زمینه اندک است و حتی هنوز با وجود چاپ و نشر صدها اثر گرانبها از سوی پژوهندگان ایران و غرب و پارسیان هندوستان برخی نویسندگان تازی همچون امین ریحانی و عباس محمود عقاد و ... از بکار بردن نسبت هایی مانند آتش پرست، بت پرست و امثال آن به ایرانیان و پارسیان ابا ندارند و بی دانشی خود را اینگونه عیان می کنند. درباره شخصیت داریوش می توان به گفتار مرحوم دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب روزگاران (ص ۱۰۲) اشاره نمود، که «فرمانروایی او، تا آن زمان بعد از سلطنت کوروش، نمونه یک فرمانروایی قوی و خردمندانه در تمام دنیای باستان به شمار می آمد. با آن همه قدرت که پادشاهان عصر را خاضع می کرد، داریوش نسبت به اقوام تابع هرگز به نظر تحقیر و تکبر ننگریست. شخص او نمونه یک پهلوان و یک مرد عادل بود...»

۱۴- نبرد نیروی دریایی یونان در حدود بندر سالامیس در گذرگاه باریک تنگه ای محدود و شکست بحریه ایران از جهازات یونان تحت فرمان تمیستو کلس، که ایرانیان را به خدعه در آنجا به رویارویی کشانید، و لطمه ای که از این بابت بر نیروی ایران وارد شد، گرچه برای خشیارشا خلاف انتظار بود، اما برخلاف آنچه یونانیها و خبر گزاران آنها بعدها ادعا کردند، هرگز به حیثیت او لطمه ای وارد نشد. همانگونه که افسانه پردازی ها و حماسه سرایی های یونانیها درباره میدان ماراتوان نیز چیزی بیش از شعر و افسانه نیست. امری که بعدها درباره یورش اسکندر به ایران نیز تکرار شد و حقایق تاریخی با دروغ ها و افسانه پردازی ها آمیخته شد. گرچه اصل یورش اسکندر ظاهراً قطعی است اما دروغ پردازی های تنها گزارشگران این حادثه غمناک قابل نقد و بررسی جدی می باشد.

۱۵- از هیچ فرازی از اوستا به دست نمی آید که زردشت خود را آخرین پیامبر و آیین خود را واپسین آیین ها شناسانده باشد. مگر اینکه مراد ادیب صعب از عبارت «الدین الاخیر» چیز دیگری باشد.

۱۶- استاد دکتر بابک عالیخانی در کتاب لطایف عرفانی در نصوص عتیق اوستایی در باب ثنویت در آیین زرتشت می فرمایند:

درباره ثنویت (dualism) زردشتی آنچه در محافل مشهور است، بسیار سطحی و ناقص است. دین زردشتی را ظاهری است و باطنی:

در شریعت زرتشتی که ظاهر دین باشد، درباره ی منشا اهرمن که سرچشمه هر تاریکی و بدی است سکوت اختیار کرده اند. هر مزد را ذات ازلی می دانند ولی هرگز درباره ازلیت اهرمن چه در اوستا و چه در کتب پهلوی سخنی نخواهید یافت. در حقیقت دین زردشتی که باطن دین باشد، سکوت مذکور شکسته شده و تعلیم کرده اند که اهرمن هم مانند هر مزد از ذات الهی بر آمده با این تفاوت که اهرمن مظهر قهر و عزت و هر مزد مظهر لطف و رحمت حق مطلق بیرون از احاطه اسم و رسم است. «عرفان پهلوی» دو رنگ روشن و تیره وجود را هر دو در مقام ذات یگانه می بیند ...

۱۷- دکتر فریدون بدره ای در کتاب کوروش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق (صص ۱۸۹ - ۱۹۰) می نویسد :

زرتشتیان برای آنکه مردگان خویش را به پرندگان بخورانند، در نقطه محصور دور از شهر بر جهایی می سازند و جسد را مطابق شرایط و آداب مذهبی خود بر فراز آن می گذارند تا طعمه پرندگان و لاشخورها شود. سپس استخوان های آن را جمع کرده و در نقطه دیگری که استودان یا دخمه باشد می نهند. این برج ها که به برج خاموشی معروف است در ورودی ندارد، و جسدر را به وسیله نردبان به بالای آن حمل می کنند و در محل مقرر می بندند.

۱۸- آن سه ایزد عبارتند از : میثره mithra، سروش (سرئوشه) و رشنو Rashnu (پهلوی : رشن Rashn)

۱۹- مطهر، به اعتقاد کاتولیک ها جایی است که روح پس از مرگ زمانی محدود در آن معذب می شود تا پاک گردد، عالم برزخ

عرفان در گاهان اوستا (کهن ترین نامه دینی ایران باستان)

اشاره: این مقاله براساس معرفی و خلاصه این کتاب نگاشته شده است :

نام کتاب: بررسی لطایف عرفانی در نصوص عتیق اوستایی نویسنده: دکتر بابک عالیخانی تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۷۹

گمان مبر که به آخر رسید کار مغان؛ هزار باده ناخورده در رگ تاکست

نصوص عتیق اوستایی، شامل گاهان زردشت، یسن هفت ها و برخی اذکار زردشتی است، یعنی آن قسمت از اوستا که به لهجه بسیار دیرینه ای تصنیف شده و به علاوه از حیث مضامین هم از اجزاء دیگر اوستا متمایز است. آنچه فصل ممیز قسمتهای عتیق اوستاست این است که آن متون سرشار از معانی عرفانی و نکات معنوی است در حالی که در متون متأخر تر جنبه شریعت برحقیقت سایه انداخته و آن را فرو پوشانیده است.

و روشن است که حقیقت خالص را در طراز تفولوژی ادیان نتوان یافت، چه این تنها عرفان ادیان است که آن را بی شائبه در اختیار اهل آن قرار می دهد.

یسن هفت ها که در تدوین اوستا آن را در بین اهونود گاه واشتود گاه نهاده اند را چکیده تعلیمات گاهانی می توان توصیف کرد، چکیده ای که گاه برخی اسرار گاهان را فاش کرده است. برای مثال، اگر یسن هفت ها آتش و سپننه مینیو را یکی می داند در واقع از تعلیم گاهان عدول نکرده است بلکه سری از اسرار گاهانی را بیان کرده است. چه موارد فراوانی در گاهان وجود دارد که از مقارنت آتش و سپننه مینیو سخن می گوید. اگر یسن هفت ها همه عالم را قدسی شمرده و ستوده و پرستیده است پایه گاهانی این کار را در ۳۱/۷ و ۳۱/۸ می توان جست که زردشت از این سخن می گوید که چگونه مزدا در هرچیز خود را پدیدار ساخته است. [وحدت وجود].

« نام ها هم که در یسن هفت ها ذکر شده اشاره به حقایق اشیاء است که با استمداد از آنان سالک راه از تنگنای طبیعت بیرون می رود و فیض آسمانی را به طرف خود جلب می نماید. این مطلب را می توان با اندیشه وده ای در هند مقایسه کرد. در این که تفکر ودایی طبیعت را جلوه گاه حقایق فوق طبیعی می داند تردیدی نیست. عرفای دیرینه ای که سرودهای ودا را پرداخته اند در هر جلوه طبیعی عکس رخ یار دیده اند.

تأکید بر اشته [فیض گسترده وجود که جمال حق را در آفاق ظاهر می گرداند] در یسن هفت ها نیز مطلب غریبی نیست و از آن مقدم بودن اشته بر وهومنه [قطب امشاسپندان_ امشا سپند نخستین و مرکزی] بر نمی آید. تأکید بر اشته [وجه حق] حتی در برخی پاره های گاهانی (همچون قطعه ۲۸/۵) نیز مشاهده می شود که رسیدن به اشته [لقاءوجه الله] را زردشت و یاران نهایت آرزوی خود می شمارند .

آری، در گاهان (۴۴/۷) اهوره مزدا خالق همه اشیاء شمرده شده است، در حالی که یسن هفت ها او را خالق همه اشیاء نیک می شمارد. این اختلاف بین دو متن شایان توجه دقیقتر است. سخن یسن هفت ها درباره خالقیت اهوره مزدا گرچه « ثنوی » نیست ولی عواطف توحیدی را تا اندازه ای مجروح می کند و می آزارد و این خاصیت تئولوژی است (چه مسیحی و چه یهودی و چه اسلامی و چه زردشتی) که حقیقت را قدری دگرگون کند تا بتوان آن را به توده ها رسانید و همه را به قبول آن ملزم ساخت. در باره ثنویت (dualism) زردشتی آنچه در محافل مشهور است بسیار سطحی و ناقص است. دین زردشتی را ظاهری است و باطنی : در شریعت زردشتی که ظاهر دین باشد درباره منشأ اهرمن که سرچشمه هراتاریکی و بدی است سکوت اختیار کرده اند. هرمزد را ذات ازلی می دانند ولی هرگز درباره ازلیت اهرمن چه در اوستا و چه در کتب پهلوی سخنی نخواهید یافت. در حقیقت دین زردشتی که باطن دین باشد سکوت مذکور شکسته شده و تعلیم کرده اند که اهرمن هم مانند هرمزد از ذات الهی برآمده با این تفاوت که اهرمن مظهر قهر و عزت و هرمزد مظهر لطف و رحمت حق مطلق بیرون از احاطه اسم و رسم است. عرفان فهلوی دورنگ روشن و تیره وجود را هردو در مقام ذات یگانه می بیند. در طرق عرفانی زردشتی مانند طریقه زروانی و مهری اهرمن را از اصل الهی دانسته اند . مهرپرستان در قلمرو امپراتوری روم که از Deus Areimanius سخن رانده اند در واقع حق را به صفت عزت دیده و پرستیده اند .

طبق اسطوره زروانی، اهرمن از شک زروان مطلق در وجود آمد و هرمزد از علم یا یقین زروان مطلق تأمل ژرف در این که مقصود از آن شک و یقین چیست مارا به اینجا می رساند که شک زروان اشاره است به این که حقیقت مطلق یا حقیقه الحقائق متعالی است از این که در حد و قیدی بگنجد (صفت جلال) چنانکه یقین زروان اشاره است به اینکه حقیقت مطلق یا حقیقه الحقائق از روی لطف و رحمت در کثرات عالم خود را ظاهر کرده است (صفت جمال). دورنگ سیاه و سپید در عرفان زردشتی در کنار هم می نشینند زیرا در دیالکتیک جلال و جمال این دو مکمل یکدیگرند. همین دریافت مغانی

است که در شاخه ای از تصوف اسلامی باقی مانده و مخصوصاً عین القضاة همدانی، عارف بزرگ فهلوی مشرب، در تصنیف های فارسی خود پرده از این راز نهانی برداشته است.

طریقه مشرقی در تفسیر گاهان و مصادر آن پس از بررسی انتقادی و عمیق آراء و نظرات مستشرقان و ایران پژوهان در تفسیر گاهان { همچون هو مباح، اینسلر و نوبرگ و ... } که هر کدام برجسته هایی از تعلیم ارزشمند زردشت تأکید کرده و دیگر جنبه ها را نادیده گرفته اند، این نکته ها لازم به نظر می آید که :

۱. گاهان اگر چه یک شاهکار ارزشمند ادبی و هنری است، اما تنها و صرفاً یک اثر ادبی نیست .

۲. خطابات زردشت در گاهان عام و خاص هر دو را شامل است. زبان رمزی گاهان و اسرار بزرگی که در کلام زردشت پنهان است، مانع از آن نیست که توده گله داران و کشاورزان زمان زردشت هم از این سخنان تمثیل آمیز چیزی دریافته باشند .

۳. گاهان جنبه تعلیمی قوی و روشنی دارد در عین حال که غالباً به صورت مناجات و راز و نیاز با حق سروده شده تست. بین اسلوب مناجات و راز و نیاز با حق و تعلیم و ارشاد ضمنی تعارضی نیست .

۴. زردشت اخلاق را بزرگ می دارد اما اخلاق عمیق و اصیل که ریشه در معارف و حقایق دارد، چنان که آداب و اعمال را هم به این عنوان که راهی به سوی معارف است بزرگ می شمارد .

۵. آنان که (همچون نوبرگ) می خواهند آفاق عرفانی گاهان را با شمنیزم توضیح و تبیین نمایند، سخت در اشتباهند، زیرا این دو یکی نیستند (عرفان شمنی با جهان معنوی زردشت یکی نیست) اگر بخواهیم قدری از لطایف معنوی گاهان را دریابیم و جرعه نوش چشمه زلال آن باشیم، ناگزیر از مراجعه و استناد به طریقه مشرقی در تفسیر گاهان هستیم، طریقی که مستند به حکمت مشرقی و معارف و مسالک عرفانی در شرق و ایران زمین می باشد، که همگی این تعلیمات را می توان در شش گروه خلاصه کرد : سه عرفان محض و سه فلسفه متعالیه. آن سه شاخه عرفانی یعنی و دانته ، طرق زروانی و مهری و مزدکی و مسلک تصوف شهودی خراسانی. این سه گروه عرفان هندی و ایرانی و اسلامی که هم خانواده تعلیم گاهانی هستند سخت به کار تأویل و تفسیر معنوی گاهان می آیند.

در رده دوم اهمیت باید از سه شاخه فلسفی سانکهاییه، زند اگاهی (یعنی معارفی که از متون پهلوی خصوصاً دینکرد به دست می‌آید) و فلسفه اشراقی سهروردی نام برد . می‌توان از مصادر مابعد الطبیعی دیگر در تفسیر گاهان همچون تعلیم بودایی مه‌ایانه و طریقه تصوفی پردیوری در جبال ایران، مددگرفت که به خمیره هند و ایرانی کهن پیوسته می‌باشند .

از تعلیم غیر هند و ایرانی، مکتب تصوف ابن عربی و اتباع او ذخیره عظیمی است از معانی عرفانی که بدین وسعت کمتر نظیری در عالم دارد . طبعاً در تفسیر گاهان از این گنجینه بزرگ استفاده فراوان می‌توان برد .

— معنی دو لفظ «شهودی» و «وجودی» برحسب تعریف «فریته‌وف شوون» ذات الهی «مُدِرک مطلق» و «مُدِرک مطلق» است. صفت شهود به وجه نخست و صفت «وجود» به وجه دوم باز می‌گردد .

در عرفان هندو ایرانی وجهه شهودی غالب است یعنی ذات الهی را در درجه نخست به عنوان «مُدِرک مطلق» {به کسر راء} (شاهد ازل) در نظر می‌گیرند. برخلاف اتباع مذهب ابن عربی که بر روی «مدرک مطلق» (به فتح راء) یا وجود تأکید می‌ورزند .

— چند نتیجه گیری :

۱- گاهان زردشت در عین اینکه نمودار موجهای خروشان روح عاشق و عارفی است که در برابر عظمت و جلال حق و لطف و جمال او بی‌تابی می‌نماید یک نشان پیغمبری بر جبین دارد و از این رو سزاوار است سخن او را با دیگر کتب آسمانی قیاس کنیم .

۲- گاهان زردشت کلام عاشقانه است یعنی رنگ و بوی غزل دارد. «از برای شما سخنان بلیغ عاشقانه می‌دانم» [۲۸/۱۰]

۳- گاهان کلام قدیم خداوند است که بر زردشت آشکار کرده است و به همین کلام قدیم حق تعالی عالم را آفرید. «بدین (سخنان) عالم نخستین به وجود آمد [11/28]».

۴- زردشت به الهام روح القدس سخن می‌گوید و نه از روی هوی .

— هفت وادی عشق در منطق الطیر عطار و تناسب آن با مقامات معنوی گاهانی .

۱. وادی طلب منطق الطیر برابر مقام آمِرتات گاهانی است یعنی مقامی که نفس از عالم تعلقات و هواها که هلاکت بار و مرگ خیز است به طرف جهان بی مرگی که عالم معنی است روی می کند .

۲ . وادی عشق عطار مطابق است با مقام هئوروتات گاهانی یعنی مقامی که نفس پس از قلع ریشه هوی در باطن ذات خویش مقام امن و سلامت و حسن را باز می یابد. این مقام غلیان حب الهی و جوشیدن سرود از سرچشمه قلب عارف است .

۳ . وادی سوم را عطار وادی معرفت نامیده است که در زبان گاهان مقام سپنتا آرمیتی باشد. در این مقام قلب انسانی به علم حقایق و اصل می شود و حکمت را درمی یابد .

۴ . مقام استغناء که برابر مقام خشثه در گاهان است و در آن مقام نفس به نیستی خود واقف می گردد و در می یابد که علم و عمل او در نزد بی نیازی حق تعالی خردلی نمی ارزد .

۵ . در مقام پنجم (مقام توحید) که برابر مقام آشه در گاهان است روح انسانی به رویت وحدت وجود در مظاهر غیب و شهود نائل می آید .

۶ . در مقام ششم همه معانی را در صقع ذات خویش باز می یابد و انیت او در انیت و هومنه مستهلک می شود و گم شدن خودی مایه حیرت سالک می گردد. این مقام در زبان گاهان مقام وُهومنه نامیده شده است .

۷ . وادی هفتم عطار وادی فقر و فناست که با مقام سپنته مینیو در گاهان برابر است. در این مقام از حیرت مذکور هم در می گذرند و فنای از فنا و بقای پس از فنا دست می دهد و کمال مطلوب حاصل می گردد. این مقام بزرگ به سوشیانسها تعلق دارد .

در سنت زردشتی این هفت مقام به ترتیب متعلق است به پشوتن، اسفندیار، پوروچیست، گشتاسپ، فرشوستر، جاماسپ و زردشت .

—اهوره مزدا و مزدا اهوره

برخلاف تصور عمومی که می گویند در یسن هفت ها (و نیز در گاهان) اهوره مزدا و مزدا اهوره به یک معنی است و صرفا بنا به ملاحظات بلاغی و ادبی بوده که گویند گاهی از اهوره مزدا و گاهی از مزدا اهوره نام می برد، این دو تعبیر هرگز یکی نیست. هر قطعه گاهانی را نشانی برجبین است از نام اهوره و یا از نام مزدا و اشارات و مضامین

گاهانی یا اهورایی اند و یا مزدایی. همچنین و هومنه و اشه درگاهان دواقنوم متمایزند که غالباً در کنار یکدیگر ذکر شده‌اند. وهومنه مزدایی و اشه اهورایی است. مثلاً در سراسر یسن ۳۶ که درباره آتش و نور سخن می‌گوید عنوان مزدا اهوره و در سراسر یسن ۳۸ که درباره زمین و زنان و آبان است عنوان اهوره مزدا آورده شده است.

اهوره و مزدا چنان که از معنی این لغات پیداست بردو صفت فاعلیت و علم خداوند دلالت دارند. زردشت خدای بزرگ را به این دو صفت یا اسم شناخته است. این دو صفت به موصوفی تعلق دارند که در برخی قطعات گاهان مانند ۴۷/۲ و یا ۲۹/۴ از آن به ضمیر مفرد (hvo) تعبیر شده است. "hvo" گاهانی اشاره به هویت مطلقه و مقام ذات الهی است. در مرتبه بعد که مرتبه اسماء و صفات باشد دو اسم مزدا و اهوره از یکدیگر متمایز می‌گردند و در مقام سوم که مقام فعل است سپننه مینیو پدیدار می‌آیند. سپننه مینیو خود دردو تعین وهومنه و اشه ظاهر می‌گردد.

توجه به تمایز دو مقام احدیت و واحدیت که در معارف اهمیت اساسی دارد ما را قادر می‌گرداند که دو اسم اهوره و مزدا را از یکدیگر باز بشناسیم و هردو را تعینات ذات بی نام و نشان الهی بدانیم. hvo گاهانی را می‌توان بر مقام احدیت (تعین اول) منطبق شمرد و نیز می‌توان آن را برابر ذات الهی دانست که حتی از قید اطلاق نیز مطلق است. hvo گاهانی به عنوان هویت مطلقه برابر زروان بیکرانه در نزد عرفای زروانی است.

در قطعه ۳۰/۹ و قطعه ۴/۳۱ دوبار عبارت معمایی «مزداها و اهوره‌ها» ذکر شده است. مقصود زردشت از «مزداها و اهوره‌ها» همان خلفاء و اولیاء الهی (سوشیانسها) است. مقام انسان درگاهان بسیار بزرگ است. انسان در معارج و مدراج سیر و سلوک به جایی می‌رسد که در حکم آیینه اسماء و صفات حق و خلیفه او خواهد بود.

مزدا درگاهان خصوصاً نسبت به ضمیر انسانی در نظر گرفته شده است چنانکه گویی پیوستگی تام و تمامی بین آگاهی جزوی انسانی و آگاهی کلی الهی درکار است، چه در بین موجودات گیتی آینه تمام نمای عقل الهی تنها انسان است که جان او جدول معرفت حق و دل او مرآت اسرار و انوار الهی است. [در تئولوژی زردشتی نیز تنها مخلوقی که از بین مخلوقات گیتی به سپننه مینیو یا اهوره مزدا منسوب است انسان است. [به این بعدانفسی مزدا در برخی عبارتهای گاهانی اشاره شده است. «آنکه نفس (انسان) به عنوان مزدا اهوره منکشف می‌گردد» (۴۵/۱۰)]

اینک می توان اهوره را عبارت دانست از حق به اعتبار ظهور او را در آفاق و مزدا را عبارت دانست از حق به اعتبار انکشاف او در انفس .

—مزدا— اهوره برابر میثره— اپام نیات

با پذیرفتن استدلالهای مری بویس در مجلد نخستین کتاب تاریخ شریعت زردشتی، خدای دیرین اقوام ایرانی میثره— اپام نیات نام داشته است .

زردشت مزدا— اهوره را با تأملی ژرف درعنوان قدیم میثره— اپام نیات کشف کرد. در پاسخ به این پرسش که چرا گاهان از میثره ذکری به میان نیاورده است درحالی که اهوره مزدای گاهانی در خصوصیات به ورونه ودایی بسیار نزدیک است و درودا ورونه و میثره از یکدیگر قابل انفکاک نیستند، باید گفت: میثره بانقلاب و در صورت مبدل «مزدا» و «مزدا اهوره» در سراسر گاهان و یس هفت ها حاضر است. باید توجه کرد که از خوشه معانی متعددی که به میثره نسبت داده اند مانند «عهد» و «علم» و «نور» و غیره، آنکه معنی اصلی و اساسی است «علم است» (یا بینایی و شنوایی) و نه عهد درباره میثره ودایی، خوندا دانشمند هلندی از روی مدارک هندی ثابت کرده است که میثره— ورونه دو حقیقت مکمل یکدیگرند.

ورونه مبدأ نظام اسباب و مسببات عالم است که جبر و ضرورت برآن حکمفرماست و میثره مبدایی است که کمال عالم از اوست و مایه صلاح و اصلاح امور جهان است .

به تعبیر دیگر، ورونه منبع قهر است و میثره منبع لطف و این دو مکمل یکدیگرند و در همگی مظاهر وجود خود را آشکار کرده اند چنان که در برخی متون، فی المثل ورونه را با شب و میثره را با روز یکی دانسته اند .

برخی دیگر از محققان مانند آننده کوماراسوامی برآن اند که میثره— ورونه هندی بردو معنی دانایی و توانایی دلالت دارد و با دو امر موبدی و شهریاری منطبق است. این رأی نیز همچون رأی خوندا از اهمیت و ارج ناگفتنی برخوردار است، زیرا راز کاربرگ زردشت را برملا می سازد و معلوم می دارد که چگونه زردشت بر اثر تأملی ژرف و شگرف در عنوان قدیم میثره— اهوره (که همان میثره— اپام نیات باشد) به شیوه ای همانند مؤلفان شته پتهه براهمنه میثره را عبارت از مزدا و اپام نیات را عبارت از اهوره دانسته است و به این ترتیب اصل موبدی و شهریاری را در حضرت الهیت دریافته است .

در سراسر متون اوستایی متأخر و کتب پهلوی و نیز سنگ نبشته های شاهان هخامنشی جز اندک مواردی با عنوان اهوره مزدا به جای مزدا اهوره برمی خوریم. درواقع خدای اهل حقیقت مزدا اهوره جای خود را به اهوره مزدا داد که می توان آن را خدای اهل شریعت دانست و این یک سیر طبیعی بوده است زیرا پس از بسط و گسترش آیین زردشت در میان اقوام و قبایل ایرانی دیگر مضامین عرفانی گاهان و یسن هفت ها جز برای گروهی از ویژگان قوم مفهوم نمی افتاد و ناچار وجوه شریعتی دین زردشت بسط یافت و شکوفا گردید .

اسرار گاهانی (حقایق دین زردشت) تنها در نزد طرایق معنوی زردشتی باقی ماند. از این طرایق سه طریقه زروانی و مهری و مزدکی را می شناسیم .

- اقامیم نور گاهان و یسن هفت ها در رتبه بعد از اهوره مزدا از چند اقوم بزرگ سخن گفته است. زردشت درگاهان بارها به این حقایق نوری خطاب کرده و کرم و لطف آنها را در خواست نموده است .

از این حقایق هفت گانه که در سنت زردشتی به نام امشاسپندان خوانده شده اند در یسن هفت ها نیز یکبار به عنوان "سپننه امشه " نام برده شده است .

در سنت زردشتی امشاسپندان را هر یک در گیتی مظهر و طلسمی است، مثلاً آتش مظهر اشته و زمین مظهر سپننه آرمیتی شمرده شده است .

آنچه باید توجه کرد این است که گاهان به عنوان یک رشته سرودهای آسمانی بیشتر بر مقامات انفسی و معارج سلوکی تأکید ورزیده است و لهذا اقامیم هفت گانه مذکور در گاهان به طریق خاصی مورد توجه زردشت واقع شده اند، که از بین آنها سپننه مینیو، و هومنه، اشته و آرمیتی حائز شأن خاص هستند .

سپننه مینیو آن اقنوم بزرگ است که تکوین و تشریع از او جوشیده و صادر شده است و برگشتن به حق هم به واسطه او میسر است. این برگشت یا به صورت تمییز بین حق و باطل در یوم الفصل خواهد بود یا به صورت انجذاب ارواح در سیر و سلوک عرفانی به سوی مبدأ هستی در یوم الوصل .

سپننه مینیو را دو شأن مهم است یکی اهوری و دیگری مزدایی. برحسب شأن اهوری گئوش تشن [صانع گاو] و بر حسب شأن مزدایی سرئوشه {سروش} نامیده شده است. همچنان که اهوره مزدا دو اسم یک حقیقت یگانه اند و نه دو حقیقت جداگانه،

گئوش تشن و سرئوشه نیز دو اسم حقیقت یگانه سپننه مینیو هستند و نه دو حقیقت جداگانه .

نام "وهومنه" و "اشه" در گاهان غالباً در کنار یکدیگر ذکر شده است. و هومنه - اشه جلوه ی دو اسم مزدا - اهوره است در خلق.

وهومنه به اسم مزدا و اشه به اسم اهوره تعلق دارد. عالم روحانی یا مینوی متعلق است به «وهومنه» و عالم جسمانی به «اشه» تعلق دارد. اشه چهره خداست که در هر شیء نشانی از او می توان یافت: «فاینما توئو فثم وجه الله» [بقره: ۱۱۵]. سپننه مینیو که قطب بزرگ عالم است رویی به آفاق دارد و رویی به انفس. از آن روی که به آفاق گشوده شده است به نام اشه خوانده می شود و از آن روی که به انفس گشوده شده وهومنه نام گرفته است ...

آناهیتا، سرچشمه مینوی آب ها

شاید آن گونه که محققان و پژوهشگران درباره «میترا» mitra [میثر، مهر] ایزد روشنایی و پیمان، جنگ و پیروزی - که دارنده دشت های فراخ و نگاهبان سرزمین های آریایی است - مطالعه کرده اند، به «اردوی سورا آناهیتا» Aredvi Sura Anahita - که آب و برکت را نصیب دشت های پهناور و گسترده پارس نموده - نپرداخته اند.

آن گاه که آریائیان به ایران زمین سرازیر می شوند، با سرزمینی نسبتاً خشک و کم آب با آفتابی سوزان و کشاورزی یی دشوار روبرو می شوند - به خلاف آنچه که برادران ایشان در هند با آن مواجه شدند: سرزمینی مرطوب و پر برکت، پوشیده از جنگل های پیوسته و سرزمین های حاصلخیز و رودخانه های فراخ و پر آب.

اینکه حتی در اوستا نیز نزول باران به صورت پیروزی ایزد باران بر دیو خشکی تصویر می شود، سابقه ندرت باران را از همان ادوار ورود آریاها به سرزمین ایران قابل تصور می سازد. این نکته هم که در بسیاری نواحی داخل فلات ایران آب کمیاب و باران نادر است سعی در استفاده از آب های زیرزمینی را که از قرن ها پیش به وسیله حفر قنات ها انجام می شده است الزام کرده است و جستجوی این ذخایر و استفاده از آنها انسان را در این نواحی به سعی و عمل مداوم واداشته و وی را به طور بارزی فعال و کوشا و با نشاط بار آورده است.

در نزد ایرانیان آب (آپ) به مانند آتش، وای (هوا) و خاک مقدس بوده و آلودن آن گناه محسوب می شده است.

در اوستا مکرر آب مورد تعظیم و ستایش قرار گرفته، در یسنا، هات ۶۵ آمده است: آب پاک نیالوده (= اَرْدو یسورَ اناهیتا) را می ستاییم که به همه جا روان است. درمان گر است و ستاینده آیین اهورایی، و شایسته است که در جهان مادی مورد نیایش قرار گیرد، چه نیایش وی، گله و رمه را بیفزاید. خواسته و مال را برکت دهد و کشور را فراخی و آرامش بخشد.

نطفه ی (خشودرَه) مردان را پاک کند. زهدان زنان را پاک و آماده برای باروری نگاه دارد و زایش و حمل را برای بانوان آسان کند و پستان هایشان را پر شیر نگاه دارد. دارای نام و نشان همه جا گستر است و ... آیا چگونه است روش ستایش آب های سودمند و برکت بخش؟ چه گونه است ترنم سرود و آفرین خوانی، آن چنان که اهورامزدا به زرتشت الهام کرد و زرتشت برای مردمان فرمود؟

اهورا مزدا الهام کرد به زرتشت که نخست به درستی زائَر (= آب زور) را تقدیم کن و نیت و آرزوی خود را از آب بخواه و این سرود را به ملایمت زمزمه کن: ای آب ها آن نیکی ارزانی دارید مرا، تا از فریب و زیان در امان باشم. از نیرومندی و فرزندان نیک برخوردار باشم ...

در آیین ایران باستان دو فرشته نگهبان برای آب تصور می شده: نخست اپم نیات Apam Napat و دیگری اناهیتا Anahita (ناهید). «آبان یشت» اوستا در ستایش فرشته آب، اناهید است و هم «آبان نیایش» در ستایش این فرشته است.

در آبان یشت نام و نشان بیشتر شاهان، جنگاوران و پهلوانان نامدار را می یابیم که به درگاه ایزد بانوی نامدار، اَرْدو یسورَ اناهیتا نماز می گزارند، قربانی نثار می کنند و از او حاجت می خواهند. با توجه به اینکه یشت پنجم (آبان یشت) در شمار یکی از چند یشت کهن و بلند می باشد، ما را به این نتیجه می رساند که پرستش و ستایش اناهیتا (ناهید) یک جریان دینی بسیار کهن می باشد، که سال ها بعد در اندیشه دینی شاهان هخامنشی و سپس ساسانی نیز بخوبی خود را نمایان می سازد. «نیبرگ» معنای اناهیتا، خدای آب و آبادانی و حاصلخیزی و تولید را «آبدار زورمند نیالوده» می داند و یشت پنجم را از دید جغرافیایی به شرق ایران زمین وابسته می داند.

نخستین ستاینده ایزد بانو اناهیتا، اهورامزداست که او را در کنار رودخانه دائی تی در سرزمین ایرانویج می ستاید ... هوشنگ پیشدادی و جمشید پس از انجام آیین های

ستایش کامیاب می شوند، اما ایزد بانو «اژی دهاک» (= ضحاک) را که در بابل به انجام آیین های ستایش می پردازد کامیاب نساخته و می راند.

«فریدون» پسر «آئویه» (آبتین) در سرزمین پهناور ورنه مراسم دینی ویژه برای ایزد اناهیتا به جا آورده و درخواست می کند تا به «اژی دهاک» که آفریده اهریمن است و می خواهد جهان را تباه سازد، چیره شود و او را براندازد و ایزد به وی توانایی داده کامیابش می کند. به همین گونه، «گرشاسپ» را کامیاب می کند، اما آرزوی افراسیاب تورانی را در رسیدن به فرمانروایی همه سرزمین های آریایی برآورده نساخت. «کی کاووس»، «کی خسرو» و «توس» پهلوان جنگاور را نیز کامیاب می سازد.

در اوستا (یشت ها، فقرات ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸) اناهید در صورت زنی به غایت زیبا توصیف می شود: دختری جوان بسیار نیرومند، خوش اندام، کمربند به میان راست بسته، راست بالا، آزاده نژاد، شریف و ... با یک گوشواره چهار گوشه زرین، یک طوق به دور گردن، کمربند به میان بسته. واژه «اردوی سور اناهیتا» که نام کامل اناهید است مرکب از جزء «ارد» به معنی بر آمدن و فزودن و بالیدن است، سور به معنی قوی و قادر - و در سانسکریت به معنی نام آور و دلیر است. اناهیتا مرکب از جزء «ا» (حرف نفی) و «آهیت» (چرکین و پلید) و روی هم به معنای پاک و بدون عیب و دور از پلیدی (بی آهو) است. کلمه آهو (عیب) نیز از خانواده همین کلمه است.

در توصیفات آبان یشت «اردوی سور اناهیتا» همواره به صورت دختری زیبا تجلی می کند. کرده ۱۶ آبان یشت را بنگرید: «آن گاه ایزد بانو به پیکر دوشیزه ای بسیار زیبا پیکر و خوش اندام، در حالی که کمربندی به میان بسته، آزاده و نژاده، با کفش هایی که می درخشید و با بندهای زرین بسته شده بود، به یاریش در آمد ... در کرده ی ۱۹ نیز پس از انجام مراسم ستایش و اهدای نذر و فدیة از سوی «ویسته ئورو» Vistauru، اردویسور به صورت دوشیزه ای بسیار زیبا روان گشت و آب را به صورت پلی از میان در آورد که گذرگاهی خشک نمایان شد و ویسته ئورو از میان آن بگذشت.

آناهید زنی است جوان، خوش اندام، بلند بالا، برومند، زیبا، با چهره آزاده، نیکو سرشت. بازوان سفید وی به ستبری شانه اسبی است، با سینه های بر آمده و با کمربند تنگ که در میان بسته و بر بالای گردونه خویش، مهار چهار اسب یکرنگ و یک قد را در دست گرفته و می راند، اسبهای گردونه وی عبارتست از باد و باران و ژاله و ابر.

اناهید با جواهرات آراسته تاجی زرین به شکل چرخ که بر آن صد گوهر نورپاش نصب است - بر سر دارد و از اطراف آن نوارهای پرچین آویخته، طوقی زرین دور گردن و گوشواره‌های چهار گوشه در گوش دارد، کفش‌های درخشان را در پای خود با بندهای زرین محکم بسته، جبهه‌ی از پوست سی «بَبر» که مانند سیم و زر می درخشد در بر نموده، در بلندترین طبقه آسمان جای آرام اوست، به فرمان ناهید، از فراز آسمان، باران و تگرگ و ژاله و برف فرو بارد، از اثر استغاثه پارسایان و پرهیزکاران از فلک ستارگان یا از بلندترین قله «هکر» به سوی نشیب می شتابد، نطفه‌ی مردان و مشیمه زنان را پاک کند و زایش زنان را آسان سازد، شیر را تصفیه نماید، به گله و رمه بیفزاید.

«آبان نیایش» - که پیشتر از آن سخن گفتیم - نیایشی است ویژه آب یا اناهید، ایزد موکل و سرپرست آب‌ها، که سرچشمه مینوی آب‌هاست. این نیایش در اوستا با نام‌های «آبان نیایش»، «آب‌زور نیایش» و «آب‌زور بُن» خوانده شده است. روز دهم هر ماه که آبان نام دارد، آبان نیایش خوانده می‌شود. این نیایش در روز و معمولاً کنار رودها و جویبارها و آب‌های روان خوانده می‌شود. بخشی از این نیایش را بنگرید: می ستایم آب را که آفریده اهورامزداست. ستایش می‌کنم تو را، ای اَرَدوِیسور اناهیتا. می ستایم تو را که نمایا نگاه همه آب‌های پاک و درخشان و نمازت می‌گزارم برای خشنودی اهورامزدا که آفریده اش هستی. بپرستیم اهورامزدای فرمند و روان اراده را، و بستاییم همه آب‌های پاک را که داده اهوراست، و آن ایزد بزرگ را که آب‌های مزدا داده را زیر گام دارد و سرپرست است ... ستایشگر آب پاک سود رسان زندگی ساز را. ستایشگر آن اَرَدوی سور اناهیتا را، آن نگاهبان شایسته آب‌های نیالوده گیتی را، و آن آب پهنه گستر زمین را که سازنده زندگی است، که چشمه زاینده نیروست از برای تندرستی، که چون فرو ریزد دیوان را نابود سازد، و چون روان شود، ناپاکی‌ها و آلودگی‌ها را نیست گرداند. اینک بستاییم اناهیت را، ایزد بلند پایه شایسته را، که در پهنه سپهر جای دارد، که در بستر زمین روان می‌شود، که نیرو می‌بخشد تن را و روان را، که جنبش و زندگی می‌دهد گیتی را، می‌رویاند گیاه‌ها و سبزه‌ها را، که به آن گله‌ها و رمه‌ها افزایش می‌یابند، که خواسته مردمان افزون می‌گردد؛ که کشور آبادان و نیرومند می‌شود. بستاییم آن بغانو اناهیت را، که نگاهبان زنان است و در بهسازی نژاد کارساز است. که نیروی سازنده زندگی را در مردان پاک می‌کند، و در خور می‌سازد تا در درون زنان بارور شود.

ستایش کنیم ایزدی را که درد زایش را در زنان می کاهد، که سینه های زنان زاینده را پر شیر می سازد که چشمه زندگی است برای کودکان نوزاد ... سرود پرستش سراپیم برای اهورا مزدا و بستاییم آب زندگی ساز را در پیکره ایزدی چون اناهیتا که می راند آبها را در بسترهاشان بر سینه زمین، چونان رگ های پر خون زنی جوان. آب هایی که روانند در زمستان و تابستان ... اناهیتا ایزد نگاهبان آب و فرشته انوشت و زیبایی که یونانیان او را «آرتمیس آنائیستیس» خوانده و لقب الهه عصمت و عفت یونانی را بدو داده بودند را می توان با «ایشتر» ربه النوع سومری، آفرودیت Aphrodite الهه یونانی آدیانا در روم] و الهه «کریرشه» در ایلام مقایسه و تطبیق نمود. در معبد شوش، ربه النوع «ننه» Nanaia را می توان مظهر و نمادی از «آناهید» دانست. «ایشتر» Istar (اینانای سومری) الهه عشق، جذابیت جنسی و جنگ در باور سومری ها بود. مری بویس در کتاب زردشتیان (صص ۸۸ - ۹۰) اناهیتا را ایزد بانویی بیگانه پنداشته که ایرانیان او را در نیایش های دینی خود وارد کرده بودند. وی اناهیتا را همان ایشتر آشوری و بابلی، بانوی سیاره زهره و ایزد بانوی عشق و جنگ دانسته که بر اثر نفوذ خاندان سلطنتی هخامنشی و طی مصالحه ای با روحانیون زردشتی وارد کیش آنها شده بود. اما شواهد فراوانی که در این باب وجود دارد و مخصوصاً اینکه ستایش اناهیتا یک جریان دینی کهن و به قول نیبرگ از نظرگاه جغرافیایی مربوط به شرق ایران است، نظریه او و همفکرانش را مورد تأمل و تردید جدی قرار می دهد، گرچه تأثیر و تأثر را نمی توان منکر بود. ستایش اناهیتا از سوی پادشاهان و بزرگان غیر ایرانی (همچون اژی دهاک، افراسیاب و ...) در آبان یشت می تواند گواهی روشنی بر گسترده بودن پرستش اناهیتا حتی در خارج از مرزهای جغرافیای فرهنگی ایران باشد. در کتیبه های هخامنشی از زمان اردشیر دوم (۴۰۴ - ۳۵۸ ق . م) به بعد اناهیتا اهمیت خاصی یافته و ستایش او را در این کتیبه ها می بینیم. «نیایش آناهیتا و میترا که او در معابد رسم کرد و نام آنها را در کتیبه ها در ردیف اهورامزدا قرار داد، از علاقه شخصی او به این دو ایزد حاکی بود: اناهیتا در معبد خویش در پاسارگاد جان او را از سوء قصد برادرش کوروش حفظ کرده بود و میترا این برادر را به خاطر پیمان شکنی سزا داده بود.» [روزگاران، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ص ۱۱۹].

اما روشن است که چنین آیین و عقیده ای نمی توانست به یکباره از سوی اردشیر دوم هخامنشی انتشار داده شود، مگر آنکه پیش از او زمینه رواج و انتشار این آیین (ستایش آناهیتا) فراهم آمده باشد. از همین روست که ما ستایش آناهیتا را یک جریان

دینی بسیار کهن می‌دانیم، که گوشه‌هایی از آن در اوستا کهن ترین نامه مقدس ایران باستان بازتاب یافته است.

«برسوس» Berossus تاریخ نویس یونانی روایت می‌کند که اردشیر دوم مجسمه‌هایی از اناهیتا در شهرهای دور دست بابل، دمشق، همدان، سارد و شوش بر پا کرد و اناهید ایزد بانوی محبوب در بسیاری از سرزمین‌ها شد.

اردشیر دوم در کتیبه همدان می‌گوید: «این ابدانه Apadana را به خواست اهورمزدا، اناهیتا [ناهید] و مثر mithrao [مهر] ما [ساختیم]».

همچنین در کتیبه شوش می‌گوید: «به خواست اهورامزدا، (اناهیتا) و مثره من این ابدانه را ساختم».

«اهورامزدا، اناهیتا و مثره مرا نگاهدارند».

ستایش و پرستش «اناهید» در زمان ساسانیان نیز اهمیت خاصی داشت. در آیین خانوادگی خاندان ساسانی - که خود زمان‌های بس دراز دارای مناصب عالی دینی بودند - نیایش اناهیتا یک سنت و رکن اساسی بود. این اهمیت آنجا آشکار می‌گردد که بدانیم خاندان ساسانی و بانی این سلسله، خود از موبدان و خادمان معبد ایزد اناهیتا بوده‌اند. این خانواده، جد اندر جد، نگاهبان آتشکده بزرگ اناهید (احتمالاً یکی از بنیادهای هخامنشی متعلق به اناهیتا) در شهر استخر پارس بوده‌اند. از جمله معابد اناهیتا در دوره ساسانی می‌توان به معبد عظیم اناهیتا در شهر تاریخی بیشاپور در جنوب ایران اشاره نمود که آبراهه‌ای دور تا دور بنا را فرا گرفته است و می‌تواند مؤیدی بر نامگذاری این معبد به اناهیتا «الهه و مظهر آب‌ها» باشد. فارس مهد تمدن سلسله ساسانی پاسدار آیین ناهید بود. آثار به جای مانده از کتیبه‌های عهد ساسانی نمایانگر جایگاه والای اناهیتا در نزد ایشان می‌باشد. در این میان می‌توان به کتیبه نقش رستم در نزدیکی تخت جمشید، اشاره نمود که در آن نرسی شاه ساسانی حلقه سلطنت را از اناهید دریافت می‌کند. در کتیبه پهلوی کعبه زرتشت «کرتیر» موبد به نام زرتشتی می‌گوید که بهرام شاهنشاه ساسانی او را در کشور موبد و قاضی و آیین‌بد [رئیس تشریفات مذهبی] آتشکده اناهید اردشیر و آتشکده اناهید بانوگ در استخر کرد. همچنین در کتیبه سرمشهد کرتیر در کنار بهرام دوم و زنی نشان داده شده است که گروهی از محققان او را همان اناهید می‌دانند. «مری بویس» در کتاب زردشتیان، باورها و آداب دینی آن‌ها (ص ۱۴۵) در این باره می‌نویسد: کردیر [کرتیر] در کنار کتیبه سرمشهد

نقش برجسته ای ساخته بود که در آن بهرام دوم با حالتی قهرمانانه شیری غران را با شمشیر از پای در می آورد. پشت سروی، در آن سوی نیام خالی شمشیر، تصویر زنی هست که گمان می رود ایزد بانوی پشتیبان ساسانیان (احتمالاً خود اناهید) باشد، یعنی کسی که آتش بهرام وی تحت مراقبت خاص کردیر قرار داشت.

سخن در باب اناهیتا فراوان است و در این باره یشت ها [بخش آبان یشت] ترجمه و تفسیر زنده یاد ابراهیم پورداود حق مطلب را به خوبی ادا نموده است. نگارنده همچنین در نگارش این مقاله به کتاب های خاتون هفت قلعه اثر دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی و اوستا (کهن ترین گنجینه مکتوب ایران باستان) ترجمه و پژوهش آقای هاشم رضی مراجعه نموده است.

سروش ایزد پیام آور خداوند و نگاهبان بیداری^۳

یادداشتی برای سروش قیصی زاده: نخستین کودک وب لاگ نویس جنوب ایران، و تقدیم به وی - که البته اکنون دوران نوجوانی را پشت سر می گذارد - *

<http://www.sorosh8.com>

روز سروش است که گوید سروش

باده خور و نغمه مطرب نیوش

«مسعود سعد»

تانگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

«حافظ»

گرچه جشن «سروشگان» یا جشن هفده روز، در ستایش «سروش ایزد» [در اوستا سرئوشه sraosha] ایزد پیام آور خداوند و نگاهبان بیداری، در هفدهم فروردین ماه انجام می گیرد، اما نگاه داری روز هفدهم هر ماه نیز به سروش ایزد سپرده شده است. سروش srosh در گاهان [گات ها]

^۳ هفده نامه نسیم جنوب

مدیر مسؤول: یونس قیصی زاده

<http://www.nasimjonoub.com>

از ریشه اوستایی سرو – srū یا srav [شنیدن] و به معنای شنوایی، اطلاعات و فرمان برداری [پیروی از دستورات خداوندی] می باشد.

او مظهر و نشانه اطاعت و نماینده صفت خشنودی و فرمان برداری در برابر دستورات اهورایی است. همانگونه که گفته شد، «سرئوشه» در گاهان [گات ها، گائاه ها] بیشتر به معنای فرمان برداری آمده است:

«این از تو می پرسم

راست مرا گو، ای اهوره

کیست آن پیروزمندی که در پرتو آیین تو مردمان را در پناه می گیرد؟

به من بگو کیست؟

آن رهبر دانای درمان بخش زندگی؟

و فرمانبرداری با منش نیک را،

ای مزدا

و به او و به هر کس که تو خواستاری ارزانی دار. [یسنا ۱۶/۴۴]

ایدون سخن می دارم از آنچه اهورا مزدای پاکترین به من گفت، سخنی که شنیدنش برای مردمان بهترین آموزشهاست.

کسانی که: این آموزشها را با دل پذیرا شوند، و بدان فرمان برند با کردار منش نیک خود به رسایی و جاودانگی رسند.

و اهوره مزدا را، خوشنود گردانند. [یسنا ۵/۴۵]

اینک من، برای رسیدن به آرمان برین خویش در رستگاری روان مردمان،

سروش ترا که از همه بزرگتر است به یاری میطلبم.

تا از زندگانی دراز و تندرستی و نیک اندیشی بهره مند گردم.

و بر راه راست راستی گام زنان

به شهریاری منش نیک (به کمال و رسایی) رسم.

آنجا که: مزدا اهوره است. [یسنا ۵/۳۳]

در نصوص اوستایی ، علاوه بر امشاسپندان ششگانه [بی مرگان مقدس] : و هومنه (بهمن) ، اشه (اردیبهشت) ، خشثره (شهریور) ، ارمیتی (اسپندارمذ) ، هئوروتات (خرداد) و امرتات (امرداد) {، که جایگاه ویژه‌ای دارند ، سرئوشه sraosha (به پهلوی : سروش srosh) فرشته هاتف ضمیر است که میان آفریننده و آفریدگان واسطه می‌شود ، به آدمیان الهام نیک می‌دهد و انسان را از اعمال بد باز می‌دارد . گاه او را در جزو امشاسپندان قرار می‌دهند. روز هفدهم ماه به نام این فرشته است و یشت یازدهم متعلق به اوست . در مقابل او دیو آیشمه aeshma (به پهلوی اشم Eshm : خشم) می‌باشد.

سروش در روز رستاخیز به حساب کردار مردمان می‌پردازد . از فقراتی از گاهان نیز دخالت سروش در امر جزا و پاداش مردم مستفاد می‌گردد.

آنگاه مرا گفתי ، تو به سوی اشه [asha] آی

وراستی بیاموز

و من فرمان تورا نافرمانی نکردم

و گفתי :

برخیز و بشتاب ، پیش از آن که سروش من بدر آید . و من اندرونم را از پرتو ایزدی روشن نمودم . باشد که : من و پذیرندگان این دین کامروا گردیم .

و به هر دو گروه نیکان و بدان پاداشی بایسته داده شود. [یسنا ۱۲/۴۳]

در ادب پارسی سروش پیک ایزدی و در بردارنده وحی خوانده شده و او را معادل جبریل [روح الامین - روح القدس] دانسته اند . در جشن "سروشگان" ، خروس و بویژه خروس سپید که از ارجمندترین جانوران در نزد ایرانیان به شمار می‌رفته ، نیز گرامی داشته می‌شود. و به بیانی روز گرامیداشت این جانور محبوب در نزد پارسیان نیز می‌باشد . از همین رو بانگ بامدادی که آغاز فریضه نماز صبح نیز می‌باشد ، نماد سروش دانسته شده و حتی گفته میشود نام دیگر نماز صبح ، خروسخوان بوده است . در رساله ارداویراف نامه [= اردای ویراف نامک] که شرح معراج مرد مقدس و موبدی به نام ویراف است ، این سروش پاک ، [سروش پیروز گر] و ایزد آذر است ، که در نخستین شب پذیره وی شده و حقایق عالم دیگر را به وی نشان دادند.

سروش در اشعار پارسی به معنی مطلق فرشته آمده ، همچون این بیت حافظ :

عفو الهی بکند کار خویش

مژده رحمت برساند سروش

واژه های سرودن و سرائیدن و مانند آن بازمانده و از ریشه و بنیان همان سرئوشه اوستایی است و سروش نیز به معنای صوت و آواز است ، که در زبان تازی واژه "هاتف" معادل آن می‌باشد. هر جا در گاهان از این فرشته نامی برده شده با ارج و اهمیتی ویژه و اوصافی همچون مهین و بزرگ از آن یاد شده است .

به سخن ابوریحان بیرونی ، "سروش نخستین کسی است که مردم را برای ستایش پروردگار به زمزمه نمودن فرمان داد." و بر این بیفزاییم که این اسلوب ستایش بعدها در مزامیر داوود (در عهد عتیق) و نوای خوش دم نبی خوانان (حافظان قران) نیز اهمیت و جایگاه ویژه ای یافت . زیباترین توصیفات از سروش مقدس و نیک را می‌توان در «سروش یشت» ملاحظه نمود.

سهروردی (شیخ اشراق)، در کتاب «هیا کل النور» ، روح القدس یا جبرئیل را ملک انسانیت خوانده که برای نوع انسان از لحاظ کلی آفریده شده است . سهروردی از همین ملک در کتاب «تقدیسات» به «سروش» تعبیر نموده است .

در پایان ذکر این نکته خالی از لطف نیست که سروش [سرئوشه] ایزد فرمانبرداری و ایزد صلح دوست گاهان از جهت مقام با مهر [میثرا] برابر است . و حتی به عقیده برخی (همچون گونتتر ، تاریخ ادیان ، ج ۲) سرئوشه همان میثره است ، که به نام دیگری خوانده شده است . البته می‌توان در یک مقاله مفصل تر و با جامعیت بیشتر به جایگاه «ایزد سروش» در نصوص اوستایی و کیش زردشتی پرداخت . بدبختانه به دلیل عدم دسترسی و در اختیار داشتن منابع و مآخذ اکنون معذورم و موضوع را به اختصار برگزار کردم. امید که در فرصتی بهتر با دسترسی به منابع کافی با تفصیل بیشتری بدین موضوع بپردازم . اینگونه باد

دو چکامه در سوگ مانی

...درآمد اوّل

همه این است و جز این نیست که ما می‌گوییم

آنچه ما زمره ی خیلِ علما می‌گوییم

گفته و کرده و اندیشه نیک نیست جز آنچه که ما بهر شما می‌گوییم

باورت نیست؟

بیا و بنگر

گر ز نزدیک همی ترسی، بنگر از دور

پوست آکنده به کاه / اندر باد روی دروازه جندی شاپور

پیکرمانی، زندیق بزرگ آن پیام آور زیبایی و نور

به مناسبت هزار و هفتصدمین سال شهادت مانی در ۲۷۶ میلادی پرینستون،
۱۹۷۶ [م. سرشک] *

* هزاره دوم آهوی کوهی (پنج دفتر شعر)، محمدرضا شفیعی کدکنی، نشر سخن
- چاپ سوم: ۱۳۸۲، صص ۵۰ - ۴۹

درآمد دوم [در پاسخ به دوستی که مهرگان را به من شادباش گفت]

چگونه به طواف تخت جمشید آیم و به یاد مهرگان جشن پرستش میثر شادخواری
کنم

حال آنکه پیکرمانی / زندیق بزرگ

«آن پیام آور زیبایی و نور پوست آکنده به کاه / اندر باد روی دروازه جندی شاپور»

و فریستگان و اسپنگان سرگشته و دور افتاده از خانمان

آواره و سرگردان در جاده ابریشم

[سجاد واعظی] ۱۳۸۵/۷/۷

یادمانی از مانی

سروش مانی

"ای مانی! از من و از خدایی که مرا به تو فرستاده و تو را برگزیده، بر تو درود باد.
خداوند فرموده که تو مردم را به راه راست بخوانی و از سوی او راستی و درستی را مژده
دهی". این سخن که از جانب «خداوندگار فردوس نور» در سن ۲۴ سالگی توسط
فرشته ای به نام «توم» برمانی فرود آمد، اگر چه سرآغاز رسالت «ایزد مهربانی»
محسوب می گردد، اما نخستین وحی نبود. پیش از آن هم در سن دوازده سالگی توم

بر او ظاهر شده بود و او را به دوری از آیین پدر فراخوانده بود. اما پس از وحی دوم بود، که مانی رسماً به تبلیغ آیین و رساندن پیام خود به مردم اقدام نمود. ولادت او در سنه ۲۱۶ میلادی به دوران فرمانروایی اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی در سلوکیه بابل اتفاق افتاد.

مانی به موجب روایات در سن چهار سالگی به طایفه مغتسله در ناحیه میسان - که پدرش در میان آنها و به آیین ایشان می زیست - پیوست و در مدت بیست سال به آیین آنها بر آمد، تا آنکه ادعای تلقی وحی، وی را به جدایی از یاران واداشت. با آغاز نشر دعوت جدید خود را همان فارقلیطی که عیسی مسیح ظهور وی را بشارت می‌داد، خواند. که موج ستیزه جویی و دشمنی مخالفان، به ویژه نصارا - که او را موجب اضلال نو گرویدگان مسیحی می دیدند - به دنبال داشت. مانی جهت ابلاغ پیام و وحی رسالت خویش مسافرت های زیادی به نقاط گوناگون از جمله هند، کوشان و خراسان و ... داشت. در منابع تاریخی روایاتی حاکی از ارتباط او با چین هم موجود است، که نشان از مجاهدت و سعی و کوشش فراوان او در نشر دعوت خویش داشت. شاپور اول (پادشاه ایران و انیران) هم، «دعوت مانی را با کنجکاوی و بی هیچ تلخی تلقی کرد. (۲۴۳). برادرانش مهرشاه فرمانروای میسان و فیروز کوشان شاه که فرمانروای ولایت پارت و باختر بودند، از مانی در نزد وی به نیکی و با اعتقاد یاد کرده بودند. شاپور نیز، با آنکه در آیین پدران خویش تزلزلی نیافت، ظاهراً به ملاحظات سیاسی دعوت جدید را با نظر مساعد نگریست و به مانی اجازه داد در قلمرو وی به نشر تعلیم خویش بپردازد.» (۱)

مانی در زمان حیات خویش آثار و کتاب های فراوانی نوشت و بعدها نیز اقوال و ادعیه و اذکار او، توسط پیروانش به آیندگان منتقل شد. از آن میان می توان به کتاب سابورقان (شاپورگان) اشاره کرد، که برخی اجزای آن در خرابه های تورفان [چین] به دست آمده است. همچنین ارتنگ یا ارژنگ مانی [کتاب الصُور] مجموعه ای مرقع گونه [Album] از صورتها و نقوش مربوط به اساطیر مانوی بود، که آن را جهت طبقات عامه و کسانی که از نویسایی و خوانایی بی بهره بوده اند، تدوین کرد.

سرانجام مانی

«ای خدا حکم تو را که به جهت آن مرا به این عالم گسیل کردی به جای آوردم. اکنون بگذار تا به آرامش نجات پیوندم تا روی دشمنان را نبینم و صدای نیرومند آنها را نشنوم» [مانی] پس از شاپور اول (۲۷۱ م) پسرش هرمز نیز سیاست پدر را در تسامح نسبت به ادیان ادامه داد. او مانی را به نزد خویش فرا خواند و وی را در تبلیغ آیین خود

آزاد گذاشت. اما سلطنت او بیش از یک سال دوام نیافت و برادرش بهرام (ورهران) اول - که هرگز درایت و کاردانی او را نداشت و بازیچه ای بی اراده در دست موبدان و نجبا بود - جای او را گرفت.

«فرجام کار مانی به اصرار موبدان، خاصه کرتیر که به احیای آیین زرتشت و مبارزه با هر گونه بدکیش و بدعت و مخصوصاً با کیش ها و ادیان مخالف اصرار فوق العاده داشت، منجر به توقیف و محاکمه کوتاه چهار روزه وی، و ظاهراً بکلی عاری از تحقیق و بررسی و سپس حبس و آزار وی شد و سرانجام به کشتن و مصلوب کردنش انجامید. داستان پوست کردن او که به قول نولدکه (Noldke) تقریباً در تمام منابع حتی مآخذ ارمنی و سریانی هم مذکور است سابقه خشونت فوق العاده طبقات روحانیان را در تعقیب مخالفان قابل ملاحظه نشان می دهد. اعدام وی زجر و تعقیب شدید پیروانش را نیز در پی داشت و چون مقارن قتل او تعداد بسیاری از اهل ایران و انیران در نواحی مختلف کشور به وی گرویده بودند، وهرام [بهرام] پادشاه ساسانی که به قتل مانی فرمان داده بود عده کثیری از پیروانش را هم به دست آورد و به وسیله موبدان به دست هلاک سپرد.» (۲) «رفتار بهرام با مانی خدعه آمیز، ظالمانه و خلاف مروت بود. اینکه در روایات رسمی بازمانده از منابع عهد ساسانیان - مثل طبری - او را فرمانروایی معتدل خوانده اند. در واقع دیدگاه کسانی را بیان می کند که تسلیم او را در مقابل موبد کرتیر و نجبای پارس در خور تحسین یافته اند. اما محرک او در این تسلیم ضعف و عجز بود که در جنگ و سیاست هم آن را نشان داد.» (۳)

پیام مانی [برخی از تعلیم وی]

تعلیم مانی که تلفیقی از مذاهب گنوسی با آیین های هندی و ایرانی بود اعتقاد به ثنویت را شامل روح و جسم و ضرورت سعی در نجات روح می کرد. در آغاز خلقت دو اصل [یا جوهر] مجزا وجود داشته اند که خیر و شر، یا نور و تاریکی خوانده می شوند. در هر چیزی کمابیش حضوری از خیر و شر است. خیر و شر همواره با یکدیگر در کشمکش بوده اند؛ زیرا آن ذرات خیر یا نور که به اسارت در آمده اند، برای رهایی از چنگال تاریکی بی وقفه تلاش می کنند. در آیین مانوی تأکید فراوانی بر خوردن سبزیجات و پرهیز از گوشت خواری شده است، زیرا سبزیجات به مقدار زیادی حاوی نور هستند. در باب کتاب مقدس (Bible)، مانی آن را حاوی موارد متناقض می دانست و بر این باور بود که متن آن تحریف شده و غیرقابل اطمینان است. مانی عیسای واقعی را رسول نور می خواند و مصلوب شدن او را انکار و آن را متضمن خلط و فریب

می‌شمرد، (به مانند نظرگاه قرآن کریم). برخی قرابت‌های او با تعالیم کلیسا - که رد برخی موارد همچون انکار به صلیب کشیدن مسیح و منسوب کردن تورات به مبدأ ظلمت و ... در تقابل آشکار با اندیشه‌های نویسندگان و آباء کلیسا قرار می‌گرفت - موجب گشت تا آباء مزبور در حق مانی و پیروانش به نشر اکاذیب و اتهامات اخلاقی ناروا پردازند، که جز تعصب و ترس و ناخرسندی ایشان از بسط و گسترش آیین مانوی هیچ گونه مبنایی نداشت. و همین تعصبات و خشم و نفرت‌ها موجب گشت تا مانویّه - علی‌رغم اینکه مردمی ملایم و طالب صلح و آرامش بودند - در قلمرو امپراطوری روم نیز همچون ایران با شدیدترین خصومت‌ها و شکنجه‌ها و خشونت‌های بیرحمانه هواخواهان کلیسا مواجه شوند و در معرض تضییق و آزار قرار گیرند، چنانکه عده فراوانی از ایشان به فرمان امپراطوران مسیحی در گودال آتش افکنده شدند یا آنان را تبعید نمودند. در شرق و سرزمین چین نیز این داستان با کمی درنگ و تأخیر تکرار شد. تا زمانی که او یغورها - که متحدان چین به شمار می‌رفتند - بر سر کار بودند و مانویان از حمایت خاقان اویغور برخوردار؛ آیین مانی در بلاد ترکستان و مغولستان و چین رواجی داشت، زیرا ترکان او یغور برکیش مانی بودند و همین اصرار و پشتیبانی خاقان او یغور سبب شد تا امپراطور چین تأسیس و بنای معابد و صومعه‌های مانوی را برای او یغوری‌های ساکن چین در قلمرو خویش مجاز اعلام کند. این وضع ادامه داشت، تا آنکه در سال ۸۴۰ میلادی تختگاه ترکان او یغور (قربلاساغون) به دست طوایف وحشی گونه قرقیز سقوط کرد و از آن پس در بار چین (۸۴۳ م) هم - که تا آن زمان به ملاحظات سیاسی و رعایت خاطر خاقان‌های او یغور خود را ناچار به تحمل مانویّه در سرزمین چین دیده بود - بنای سنتیزه جویی و طرد و تعقیب مانویّه را گذاشت و بارها پیروان آن از جانب فرمانروایان چین مورد خشونت و آزار واقع شدند. صفحات تاریخ سرشار از خشونت و اذیت و آزار نسبت به دیانات گوناگون و پیروان ایشان می‌باشد. به راستی چه هنگام این صفحات تاریک و ظلمت‌بار - که مرگ انسانیت را فریاد همگان می‌آورد - عبرت انسان و آدمیت خواهد شد، تا مفهوم همزیستی مسالمت‌آمیز پیروان آیین‌های گوناگون را درک کند و به آن جامه عمل بپوشاند؟

تأثیر آیین مانوی بر حیات فردی و اجتماعی پیروان آن

«نفوذ این آیین [مانوی] که خوردن شیر و گوشت را مکروه تلقی می‌کرد سبب شد که قلمرو خاقان اویغور از معیشت شبانی و دامپروری تدریجاً به طور جدی به معیشت کشاورزی روی آورد. کتیبه سغدی بلاساغون که به این نکته اشارت دارد می‌گوید: این

سرزمین که عادات و آداب غریب و وحشی گونه داشت و از دود و خون آکنده بود به کشوری تبدیل شد که در آن مردم از بقولات تغذیه می کنند و کشوری که در آن قتل و کشتار امری رایج و معمول بود به سرزمینی مبدل شد که اقدام به خیر و نیکی در آن مورد تشویق و تقدیر واقع گشت. این تحول طرز معیشت حاصل جالبی بود که از تبدل دین و گرایش به آیین تازه در سرزمین او یغور پدید آمد.» (۴)

یاد مانویان در مصحف شریف

واژه «مجوس» که در قرآن کریم حج (۱۷) در ردیف شرایع توحیدی از آن یاد شده، علاوه بر پیروان زرتشت (زرادشت)، برمانویان [چه پیش از اسلام و چه پس از آن] هم اطلاق می شده و کیش مانوی در عربستان پیش از اسلام پیروانی [حتی در میان قریش] داشته است. شادروان دکتر محمد خزائلی در کتاب «اعلام قرآن» می نویسد: «مراد از مجوس در آیه کریمه پیروان زرتشت است و شاید به پیروان مانی هم ناظر باشد، زیرا آیین مانوی در عربستان پیش از اسلام رواجی داشته و مانویان را اعراب به نام مجوس می شناخته اند.» (۵)

در قرآن مجید الفاظ سمّاعون، صدّیقون، قسّسین و شهداء یادآور مصطلحات مانویان و طبقات گوناگون جامعه مانوی می باشد. جامعه مانوی غیر از رسولان (= فریستگان) دوازده گانه واسقفهای (= اسپنگان) هفتاد و دو گانه و شیوخ (= مهستگان) سیصد و شصت گانه خویش که در طبقات بالای امت وی مرتبه رهبری داشتند و شاید بتوان ایشان را معادل «قسّسین» دانست، شامل دو طبقه عمده از مؤمنان بود:

۱- صدّیقین (گزیده [ویزیدک]) ۲- سمّاعین (نغوشاک، نیوشاک [نیوشندگان]) گروه اول متشرعه و مؤمنان پارسا و برگزیدگان این آیین محسوب می شدند، که انجام ریاضات و مجاهدات دشوار و دوری از ازدواج و عدم گوشت خواری از ویژگی های آنان بود و بیشتر اوقات ایشان به نماز و روزه می گذشت. در حالی که سمّاعین (عوام قوم) موظف به این اعمال نبودند، اما در تصدیق رسالت و تعالیم مانی و تقدیس و بزرگداشت وی به اندازه ی صدّیقان اهتمام نشان می دادند. و اما اکنون قرن ها از فقدان و از دست رفتن مانی پیام آور زیبایی و نور می گذرد، درگذشت مانی در زیر زنجیرهای گران، یادآور مرگ انسانیت و رفتار خشونت بار و دور از تسامح و تساهل انسان ها در برخورد با اندیشه ها و باورهای یکدیگر می باشد. داستان غمناک مانی و پیروان او تنها داستان ظهور و افول یک آیین و شریعت نیست، بلکه به ما این نکته را یادآوری می کند که هنوز انسان ها برای رسیدن به یک زندگی و حیات عاری از خشونت و ستیزه جویی و

تحمّل باورها و عقاید همدیگر به فرصت بیشتری نیاز دارند. و پرسشی که خاطر همه اندیشمندان صلح طلب و مصلحان اجتماعی را به خود مشغول داشته، این است که به راستی جامعه انسانی چه هنگام شاهد این خواهد بود که جنگ و تهمت، دشمنی و کینه جویی، خشونت و انانیت و اینگونه خصال ناشایست جای خود را به صلح و صفا، عطاوت و مهربانی، عشق و محبت و رفتار و برخورد شایسته و زیبا خواهد داد؟

پی افزود:

۱. روزگاران، دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات سخن، چاپ پنجم: ۱۳۸۳، صص ۱۹۷ - ۱۹۶.

۲. در قلمرو وجدان، دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات سروش - چاپ سوم: ۱۳۸۳، صص ۸۲ - ۸۱.

۳. روزگاران، دکتر عبدالحسین زرین کوب، صص ۱۹۸ - ۱۹۷.

۴. در قلمرو وجدان، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ص ۸۵.

۵. اعلام قرآن، دکتر محمد خزائلی، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم: ۱۳۸۰، ص

فصل پنجم: دین های شرقی

دانستنی هایی در باب آیین هندو "بخش نخست"

معمولاً تاریخ دینی هند را به چندین دوره مهم تقسیم می کنند:

- دوره ما قبل آریایی (تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد)

- عصر برهمن گرایی (Brahmanism)، تا اوپه نیشدها (تا ۴۵۰ سال پیش از میلاد)

- دوره کلاسیک (تا ۶۰۰ میلادی)

- دوره میانه (تا ۱۶۰۰ میلادی)

- دوره مدرن (از ۱۶۰۰ میلادی به بعد)

اطلاعات ناکافی و اندکی از دوره ما قبل آریایی وجود دارد، که بیشتر بر پایه تحقیقات و اکتشافات مناطق دره سند و بویژه دو منطقه موهنجو-دارو (mohenjo-daro) و هرپه (Harappa) بدست آمده اند. تجربه دینی ما قبل آریایی بر دوره های بعد از خود تأثیر گذاشت، به گونه ای که نمونه هایی از این تأثیرپذیری را در آیین شیوه و همسرانش، مناسک یگه، ادیان جین و بودا و... مشاهده می کنیم.

- وده ها

تاریخ تدوین وده ها از دوره میان ۹۰۰ و ۱۵۰۰ پیش از میلاد آغاز می گردد. شامل ریگ وده (rig-veda)، سامه وده (sama-veda)، یجوروده (yajur-veda) و اتهروه وده (atharva-veda) که برای اجرای مقاصد آیینی و شامل مناسک قربانی، اصول قربانی، و طلسم های سحر آمیز و... می گردید. بعدها رساله های براهماناها (brahmanas) حاوی جزئیات مراسم قربانی و معانی و تفسیر این مراسم و سایر آداب و تشریفات مذهبی به این مجموعه ها افزوده شدند. سر انجام در سده های هشتم تا پنجم قبل از میلاد او په

نیشدها، در توضیح مفهوم درونی ایمان به این مجموعه‌ها اضافه گردید. مجموعه‌های این نوشته‌ها را با عنوان «وده» (دانش مقدس) می‌شناسیم، که قوانین شرعی اصلی متون مقدس را در سنت رسمی هندو تشکیل می‌دهند.

در میان تعداد فراوان خدایان، ارواح و دیوها در سروده‌های و ده‌ای، چهار خدا به نحو بارزی برجستگی دارند: ایندره (indra)، خدای آب و هوا و جنگاوری؛ ورونه (varuna)، حافظ ملکوتی نظم و اخلاق؛ اگنی (agni)، خدای آتش و سومه (soma) خدای رستنی‌ها. اما در سروده‌های متأخر ریگ وده به گونه‌ای وحدت می‌رسیم، که نمونه بارز آن این چکامه معروف است:

«آن‌ها او را ایندره، میتره، ورونه و اگنی می‌نامند نیز او را گاروتمان (garutman) ملکوتی و زیبا می‌خوانند: حقیقت یکی است، هر چند فرزندگان نام‌های متعددی به او دهند.»

- «آن تو هستی» در نوشته‌های او په‌نیشدی که یکی از دغده‌های اصلی آن دانستن مفهوم درونی تشریفات دینی بود، سرانجام مسأله مفهوم باطنی آیین‌های دینی به مسأله مفهوم درونی تمامی هستی منتهی گشت. مفهوم کلیدی «برهمن» که در اصل به نیروی مقدسی اشاره داشت که در قربانی کردن وجود دارد و واژه «براهمن» نیز با آن مربوط بود (جنبه قداست ذاتی در کاهنان)، نیز با گذشت زمان کاربردی عمیق‌تر و گسترده‌تر یافت. تمام عالم به مشابه یک قربانی در نظر گرفته می‌شد. اگر در ورای کثرت و پیچیدگی آیین‌های دینی، نیروی مقدسی را درک می‌کردند، پس در ورای پدیده‌های پر شمار به نیروی الهی پی می‌بردند که همه چیز را حفظ می‌کند. تمام عالم، به منزله کردار الهی پنداشته می‌شد که از وجود اسرار آمیز برهمن تراویده است. اینگونه تأملات و شهودات به متن اصلی تفکر او په‌نیشدی یعنی جمله مشهور «آن تو هستی» (tat tvam asi) منتهی گردید و این عباراتی است که مدعی است خود باطنی (آتمن) و نیروی مقدس برپا دارنده‌ی کل عالم (برهمن) در اصل یکی هستند. مسأله برابری برهمن و آتمن به زیبایی در حکایت شوتا کتو (svetaketu) و اودالاکا (uddalaka) در "chandoya Upanishad" تقریر شده است. وجود الهی تمام عالم را فرا می‌گیرد، و به طور ابدی در درون فرد یافت می‌شود. بنابراین وجود الهی، خود، متعالی است. با همه این احوال، هر چند عقیده‌ی به وحدت تمامی موجودات، هم‌ظاهری و هم باطنی، در نوشته‌های او په‌نیشدی اهمیت اساسی دارد، این متون مقدس، یک آموزه هماهنگ و یکدست ارائه نمی‌کنند. با اینکه در اندیشه او په‌نیشدی گرایشی

نسبت به اعتقاد به یک خدای واحد وجود داشت، نظر یکسانی نسبت به این امر وجود نداشته است که آیا این خدا باید آفریننده ای شخصی تلقی شود که از عالم و ارواح متمایز است، یا آن که این خدا عالم را در بر می گیرد و با آنچه در ژرفنای خود یافت می شود، یکی است.

- تناسخ

اندیشه تناسخ (انتقال ارواح جاودانی از یک حیات به حیات دیگر) به شیوایی در بهگود گیتا bhagavadgita "سرود پروردگار" تقریر شده است:

"همان طور که فردی لباس های فرسوده اش را از تن به در می کند و تن پوش های نو دیگری (به جای آن ها) می پوشد، روح تجسد یافته نیز کالبد های فرسوده اش را بر می افکند. و وارد کالبد های دیگری می شود. او با شمشیر زخم بر نمی دارد، آتش سوخته نمی شود؛ آب ها نمی توانند او را خیس کنند، و باد نیز نمی تواند او را خشک کند."

روح و جسم هیچ تعلقی به هم ندارند. هم چنان که مار پوستش را عوض می کند، روح نیز جسمش را تغییر می دهد. این جریان تا بی نهایت ادامه خواهد داشت، تا وقتی که با توفیق الهی، روح با خداوند یکی شود، چنان که نور با نور یکی می شود.

در ریگ وده درباره سرنوشت ارواح پس از مرگ هیچ تصریحی به تناسخ و بازگشت ارواح مشاهده نمی شود، بلکه آن چه وعده داده شده، پاداش و نعمت های اخروی برای نیکوکاران و عذاب و رنج برای بدکاران، پس از مصاحبه اعمالشان است. ولی بعدها وقتی اوپه نیشدها نظریه تناسخ را مطرح کردند، شاهد نوعی جمع بین دوباور به ظاهر متناقض، یعنی باور به تناسخ و هم چنین پاداش و کیفر اخروی در بهشت و دوزخ برای ارواح هستیم. به این صورت که بهشت و جهنم به عنوان جایگاهی موقت قلمداد گشت، که مدت توقف در آن بستگی به میزان اعمال نیک و یا بد هر فرد در حیاتش دارد. این نوع حرکت روح در اوپه نیشدها این گونه بیان شده است؛ «... و اما آنان که در دهکده ها سکنی دارند و آیین ها و امور مرسوم را انجام می دهند و به یاری سایر موجودات زنده می شتابند، و از آزار رساندن پرهیز می کنند، صدقه می دهند و به امور خیر می پردازند و زندگی را در ایمان و عشق می گذارند (اما به ثمرات اعمالشان نظر دارند)؛ به هنگام سپرده شدن جسمشان به آتش، از دود گذر خواهند کرد و از آن پس به تدریج از شب و چهارده شبی که ماه رو به نقصان می گذارد و شش ماه از سال که خورشید رو به جانب جنوب دارد گذر می کنند. اما با گذاشتن از شش ماه، ایشان از یک سال کامل عبور

نکرده (یعنی به سعادت نهایی نخواهند رسید)، بلکه از آن جا به دنیای پدران منتقل شده و بعد از فضا به ماه (بهشت) خواهند رسید و در آن جایی که به عنوان پیشکش به وسیله فرشتگان در اولین مراسم نذر پنج گانه به آتش مقدس سپرده شده بودند، به شکل بخار آب مستقر خواهند شد. در این مرحله تا زمانی که از ذخیره ثواب اعمال نیک دوران عمرشان باقی است، در آن جا می‌مانند و پس از آن از طریق ابرها به باران و از باران در خوراکی‌ها به شکل دارو، سبزیجات، بذر و حبوبات و از آن جا به نطفه و جنین انتقال خواهند یافت و بدین سان دوباره متولد شده و چرخه ولادتشان ادامه پیدا می‌کند.»

در اوپه نیشدها درباره کیفیت بازگشت ارواح آمده: «دو دسته از موجودات راه پدران را دنبال می‌کنند. کسانی که رفتار پسندیده‌ای داشته‌اند، در رده اول قرار دارند و پاداش آنان این است که در وضعیت ارزشمندی هم چون یک فرد دانا، جنگجو، بازرگان، دهقان و یا هنرمند به دنیا بیایند. گروه دوم که رفتار ناشایستی داشته‌اند، به شکل پایینی از حیات مثل یک سگ، خوک یا انسانی پست به این دنیا باز می‌گرداند.»

طبق بیان او په نیشدها برای ارواح پس از مرگ دو راه وجود دارد: راه خدایان و راه پدران (راه نیکان). راه خدایان راهی است که بنا به او پنه نیشدها دانایان و فرزندان که در عزلت جنگل‌ها خلوت گزیده‌اند، و بر اثر اعراض از دنیا به واقعیت مطلق نائل آمده‌اند، می‌پیمایند. ارواح این افراد پس از مرگ به رهایی رسیده و از گردونه تناسخ رهایی می‌یابند. راه پدران نیز راهی است که ارواح افرادی که به مقام آزادی و نجات نرسیده‌اند طی می‌کنند، و محکومند بعد از مرگ باز به دنیا باز گردند.

- نظام طبقاتی

نظام طبقاتی در آیین هندو ریشه در دیدگاه آنان در مورد خلقت متفاوت انسان‌ها دارد. طبق آموزه‌های این آیین، افراد جامعه مطابق گوهر درونی شخصی (ورنه) varneh و خانواده‌ای که در آن متولد می‌شوند (جاتی) jati دارای خصوصیات هستند که آن را برای انجام وظیفه‌ای معین می‌کند. بنابراین مبنای افراد جامعه بر اثر کیفیات شخصی و میراث اجدادی و نوعی، یکسان نیستند و هر کدام در مرتبه‌ای قرار دارند. چون هر فرد برای انجام وظیفه‌ای خاص آفریده شده است. در منوسمerti در مورد نحوه خلقت طبقه برهمن و دیگر طبقات اجتماعی آمده است: «در مورد چگونگی پیدایش طبقات اجتماعی، اوپرهمن، کشتربه، ویشیه و شودره را، به ترتیب از دهان، بازو، ران و پای خود خلق کرد.» به این ترتیب منوسمerti با کنایه، به نظام برتری طبقاتی

اشاره می‌کند؛ طبقه برهمن از بالاترین عضو، یعنی دهان و شودره از پایین ترین عضو، یعنی پا، و دو طبقه متوسط هم از اعضای میانی بدن یعنی بازو و ران خلق شده اند. یاری نامه:

۱ - آیین هندو، سیمن و تیمن، ترجمه دکتر علی موحدیان عطار، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۲.

۲ - تجربه دینی بشر (جلد اول)، نینیان اسمارت، ترجمه مرتضی گودرزی، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۳.

۳ - گیتا (بهگود گیتا)، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی، ۱۳۸۵.
۴ - معرفی مکتب های فلسفی هند، ترجمه فرناز ناظر زاده کرمانی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.

دانشتنی هایی در باب آیین هندو " بخش دوم "

آنچه در پی می آید بخش دوم و پایانی مقاله ی "دانشتنی هایی در باب آیین هندو" است. اکنون آن مطلب را با معرفی دو کتاب ارزشمند از "دکتر علی موحدیان عطار" درباره ی "هندوئیسم" پی می گیریم:

۱- آئین هندو نویسنده سیمن و تیمن ترجمه و تحقیق دکتر علی موحدیان عطار
قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۲

۲- ادیان هند نویسنده: دکتر علی موحدیان عطار قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۳

واژه "هندوئیسم" اشاره به سنت پیچیده ای است که از چند هزار سال قبل در شبه قاره هند تکامل یافته و اکنون به صورت اعتقادات و مناسک به غایت متنوع بیش از ۶۵۰ میلیون نفر در آمده است. تنوع چشمگیر و گسترده ای به لحاظ مذاهب و لحظه های مختلف با اشکال متفاوت و متنوع دین ورزی در آیین هندو وجود دارد. اکنون در سر تا سر هند سه مذهب عمده هندویی در کار است: ۱- مذهب شیوه ۲- مذهب ویشنو ۳- مذهب شکتی یا الهه مادر. مذهب برهما اکنون کمتر هوادار دارد. نیز می توان از سوریه، پتهه (یا خورشید پرستان) نام برد، که هر صبح و غروب در برابر خورشید سوریه نیایش می کنند. رنگ به رنگ شدن فوق العاده آئین هندو در طول تاریخ و تنوع بیش از حد آن، نداشتن بنیانگذار و پیامبر، نداشتن اصول دینی مشخص، محور نبودن مفهوم

خدا و نداشتن سازمان روحانیت و ... از جمله عواملی است که سبب شده محققان آیین هندو را بیشتر یک سنت دینی در حال تکامل و نه دینی بسیط و متمایز بدانند. آیین هندو در عمل با ورود آریاییان به هند هویت گرفت. اما پیش از آن بومیان اولیه هند نیز صاحب تمدن، فرهنگ و دیانت نظام یافته ای بوده اند (کشف آثار باستانی در دو منطقه مهنجو-درو و هرپه در ناحیه دره سند این مطلب را تأیید می کند)؛ که از آن با نام "آیین پیش آریایی" یاد می شود.

مرحله دوم از تاریخ دین در هند مربوط به دین وده ای (هزاره دوم پیش از میلاد تا ۵۰۰ پیش از میلاد) است. که خود به سه دوره تقسیم می شود:

۱- دوره وده ها (سمهیتاها): وده مجموعه قابل توجهی از ادبیات دینی است که دگرگونی مهمی در نگرش دینی آن زمان را به نمایش می گذارد. کهن ترین این آثار "ریگ وده" نام دارد. سه اثر دیگر شامل "سامه وده" و "یجور وده" و "آتهروه وده" نام دارد.

۲- دوره براهمنه ها: ویژگی بارز این دوره شعائر گروی، توجه به ریاضت و ظهور آرنیکه ها (متون جنگل) بود.

۳- دوره اوپه نیشدها: در این مرحله از شعائر گروی دور شدند و به تجربه عرفانی و شخصی از حقیقت یگانه روی آوردند.

ده قرن بعدی (از حدود ۵۰۰ پ.م تا ۵۰۰ م) دوران آیین هندوی کلاسیک (یا دروه حماسی) است. خداپاوری شخصی، پیدایی مذاهب سه گانه ویشنو، شیوه و برهما، پرستش در برابر تماثیل و تصاویر، رشد معبد سازی، تدوین حماسه های بزرگ (ایین هاسه ها)، تدوین قانون نامه های دینی، پیدایی مکتب های فلسفی، انشعاب ادیان بودا و جینه و ... از ویژگی های این دوره است. دو حماسه بزرگ را ماینه و مهابهارته (که بها گود گی تا را درون خود دارد) منابع غنی ودایره المعارف گونه دین در این دوره اند. در این عصر با رشد بازرگانی و بازتر شدن جوامع این طبقه از مردم (ویشیه ها: بازرگانان و کشاورزان) صاحب موقعیت های بهتری شدند و طبقه فرمانروایان و جنگاوران (کشتریه ها) نیز نفوذ بیشتری یافتند. این ماجرا به کم شدن نفوذ برهمنان (دینیاران و آموزگاران) انجامید. پیدایی "درشنه ها" یا مکتب های فلسفی هندو از مهم ترین تحولات این دوره است.

- چهار مرحله زندگی یک هندو (آشرمه)

۱- مرحله طلبگی و تحصیل علم

۲- مرحله اقامت در خانه و پرداختن به وظایف قومی و خانوادگی

۳- مرحله اقامت در جنگل و تزکیه

۴- مرحله گدایی و ترک همه تعلقات

چهارمین دوره دین هندو (از قرن ششم تا نوزدهم م) را آیین هندوی میانه می نامند. ویژگی های این دوره عبارتند از: وقوع تنوع و تکثیر در تمام زمینه ها، افول دین بودا و جینه در هند، برپایی پادشاهی های هندو، ظهور شنکره فیلسوف شیوه ای (قرن هشتم م) و بنیانگذار مکتب ادویته ودانته (یا ودانته غیر ثنوی)، ورود مسلمانان به هند و تأثیر عمیق اسلام بر مذاهب و مکتب های فلسفی و عرفانی هند، پیدایش نهضت بهکتی (پرستش عاشقانه خدا) که متأثر از اسلام و عرفان اسلامی بود و ... در چکامه "بها گود گی تا" نیز که خداوندگار کرشنه درباره سه طریق نجات سخن می گوید بر طریق بهکتی (پرستش عاشقانه خداوند) بیش از دو طریق دیگر تأکید و توصیه دارد. دو طریق دیگر عبارتند از: طریق بصیرت enlightenment (یا معرفت kholedgo) (معاذل جنانه) و طریق عمل (به جای آوردن آداب دینی). در میان مکتب های فلسفی هندو که به درشنه ها یا مکتبهای نجات معروفند مکتب "ودانته" گوی سبقت را در رشد و تحول در ربود. "شنکره" که طرفدار طریق معرفت (جنانه) بود نظام فلسفی ادویته (عدم ثنویت) را در مقام شرح اندیشه های اوپه نیشدی تقریر کرد. شنکره بر این تأکید می ورزید که فقط برهمن واقعیت دارد؛ هر چیز دیگری چه جهان پدیدارها و چه احساس فردیت و تشخیص و چه حتی دوه ها (خدایان)، غیر واقعی اند و بلکه به سبب مایا که نیروی اشتباه برانگیز برهمن است واقعی می نمایند. آن گاه که روح آدمی، در اثر مراقبه و بصیرت دریابد که او همان ذات و جوهر برهمن است و هیچ هویت جدایی ندارد با برهمن یکی خواهد گشت چنان که قطره با اقیانوس. صاحب روح فردی (جیوه jiva) آنگاه که به این راز پی برد و بداند که فردیت او توهمی بیش نبوده است به فراغت و آرامش می رسد و جیون موکتی (jivanmukte) یا "زنده آزاد" می شود. راه رسیدن به این منزلگاه جنانه یا طریق معرفت و بصیرت است. اما در قرن دوازدهم. م "راما نوجه" نظام ویشیشثادویته (عدم ثنویت تعدیل یافته) را بنیاد نهاد که در عین پذیرش همانندی نفس با خدا در ذات، معتقد بود نفس فردی خودآگاهی خویش را حفظ می کند و بنابراین می تواند در یک ربط ابدی با خدا موجودیت داشته باشد. راما نوجه که خود یک بهکته، یا پیرو طریق دلدادگی بود در نجاتشناسی قائل به لزوم "لطف" و

عنایت ویژه الهی برای حصول رستگاری بود. مکتب رامانا نوجه را به سبب اعتقاد به این که خدا بندگانش را سیر می دهد "مکتب گربه" می خوانند به این مناسبت که گربه بچه هایش را چند منزل جابجا می کند تا چشم آنها باز گردد.

اتحاد آتمن و برهمن این اندیشه در اوپه نیشدها مطرح شده بود که وقتی سلطه مادیت کاهش یابد خویشتن آدمی (آتمن) خود را همان برهمن و یا متحد با او خواهد یافت.

آموزه سَمساره samsara

سَمساره در زبان سنسکریت به معنای "سیر و سفر" یا "سرگردانی و آوارگی و گیجی" است. نظریه سَمساره را ابتدا اوپه نیشدها مطرح کرده و بسط داده اند. مراد از سَمساره چرخه مداوم تولدهای مکرر است که نفس آدمی تا زمانی که به نجات (موکتی mukti یا مُکشَه moksa) در برهمن دست نیافته در آن گرفتار خواهد ماند. اوضاع و احوال هر کس در هر تولد به واسطه اعمال (کرمه) او در زندگی پیشینش معین می گردد. آموزه "کرمه" می گوید: هر عملی ثمرات اجتناب ناپذیری را به بار می آورد به طوری که موقعیت کنونی فرد در این زندگانی در اثر رفتار او در یکی از تولدهای قبلیش مقدر گشته است. دو مفهوم پایه (گناه) papa و پونیه (ثواب- شایستگی) با اندیشه کرمه مربوط است (عمل و نتایج عمل) با این تفاوت که کرمه شامل ثمرات اعمال خوب و بد هر دو می شود ولی پایه مربوط به شر و بدی ها و پونیه با اعمال خوب مربوط است.

مُکشَه (نجات)

یکی از مفاهیم محوری و جوهری در آیین هندو مکشه (نجات) است که از جمله چهار هدف زندگی هندو به شمار می رود. چیزی که باید از آن نجات یافت سَمساره یا چرخه تولدهای مکرر است. آن بخش نامیرای وجود هر شخص (که هر کدام از مکاتب فکری به نوعی آن را توصیف و تعیین کرده اند) پس از مرگ از بهشت ها و دوزخ های مختلف عبور خواهد کرد تا در آن جا حساب کرمه ای خود را پس دهد و آن گاه دوباره در شکلی که سزاوارش است متولد گردد. این چرخه بدون هیچ فرجامی ادامه می یابد مگر آنکه استحقاق یا موهبت عمری را پیدا کند که در طول آن با مجاهده معنوی یا شفاعت یک گورو و یا عنایت خدا به مکشه دست یابد و به آن وسیله به کلی از چرخه برهد. در پایان مطالعه این دو کتاب ارزشمند را به همه خوانندگان گرامی و علاقه مندان به تاریخ ادیان توصیه می کنم.

رگ وده سمهیتا

رگ وده {Rg Veda} یا «رِگ وده» (دانش ستایش) * کهن ترین اثر ادبی هند و قدیمی ترین سند زنده آیین و جامعه هندو می باشد، که زمان سرایش آن را به هزاره دوم پیش از میلاد می رسانند. به نظر می رسد بخش مهم آن در حدود ۱۲۰۰ ق.م تدوین شده است.

«رِگ وده مجموعه ای از سرود هاست که خطاب به خدایان یا نیروهای الوهی (دوه ها) سروده شده و در مراسم دینی بکار می رفته است. این مراسم بر محور قربانی آتش و استفاده از گیاه مقدسی به نام سومه soma برگزار می شد. از این گیاه نوعی نوشیدنی به دست می آمد که به اعتقاد آنان سبب اعتلای آگاهی می گشت».

واژه وده به معنی دانش و معرفت است. رِگ وده به همراه سامه وده sama veda، یجور وده yajur veda و اتر وده Athar va veda، چهار سمهیتا samhita یا مجموعه مطالب آیینی می باشند.

وده ها را شروتی: shruti می نامند، به معنی آنچه شنیده حکیمان و فرزنانگان باستان است. در میان مذاهب هندوی درباره وده ها دو نظر است: گروهی این مجموعه را بی مؤلف و گروهی دیگر خود خداوند را مؤلف وده ها می دانند. به گمان اینان وده ها به مثابه دانش سرمدی و فوق بشری به خودی خود وجود داشته اند و ریشی ها یا کاشفان وده ها تنها این دانش را کشف و به دیگران منتقل کرده اند.

در رِگ وده با مجموعه ای از خدایان روبرو می شویم که در ارزش و جایگاه با یکدیگر برابر نیستند. اما این چند خدایی سرانجام تحت تأثیر تجرد گرایی به مرحله ای می رسد که در آخرین «ماندالای» رِگ وده گونه ای یکتاپرستی و وحدت وجود نمودار می گردد.

پیش از آنکه سروده های رِگ وده به صورت مجموعه (سمهیتا=samhita) در آید، دینیاران و خانواده های روحانی آن را در حافظه خود نگاه داشته و نسل به نسل این متون را به اخلاف خود منتقل می نمودند.

«رِگ ودا (رگ بید) مشتمل بر ۱۰۲۸ سرود (سوکتا=sukta) است. این سروده ها در ستایش خدایان مختلف است. هفده سرود از ۱۰۲۸ سرود را والکھیلیه (بال کیلا= valakhilya) می خوانند و آن ها را معمولاً بین ماندالای هشتم و نهم قرار می دهند.

بیشتر سروده های رگ وده ستایش هایی است خطاب به خدایان مختلف که از آنها طول عمر و فرزند و گاو و اسب و مال و ثروت و وفور نعمت و باران و شفای بیماران و پیروزی بر دشمنان و محافظت از آزار ارواح پلید و غیر آن در خواست شده است. خدایان در رگ وده - که تعداد آنان به ۳۳ می رسد- به سه دسته آسمانی، جوی یا فضایی و زمینی تقسیم می گردند.

«مهم ترین خدا در قلمرو آسمانی وارونا است که خدای نظم یاریتاست. وارونا اغلب در معیت میترا خدای شب و خدای قرار دادهای اجتماعی است. وارونا و میترا با هم نظم کیهانی و اجتماعی را نمایندگی می کنند.

مهم ترین خدای جوی ایندراست، خدای جنگجویی که با طوفان و رعد و برق نسبت دارد. در قلمرو زمینی، مهم ترین خدایان عبارت اند از «اگنی» خدای آتش، «سُما» خدای نوشابه ای که در مراسم قربانی آتش می نوشند، و «بریها سپاتی» خدای حامی کاهنان».

«بیشتر خدایان ودایی از طبیعت گرفته شده اند. خورشید، ماه، آتش، آسمان، توفان، هوا، آب، سپیده دم، باران و مانند اینها. به نظر می رسد که ایندرا خدای باران و تندر، بیش از دیگران از در سارجی والاتر برخوردار شده است.

در سروده های نیایش خدایان چند قطعه شعر شگفت انگیز وجود دارند. این سروده ها حتی مفاهیم مجردی مانند آسمان و فضا را که چون پرجاپتی prajapati و ورونه شکل خدایی گرفتند، دربر دارند. ورونه پس از اینها به شکل خدای نیک و بد، خدای قانون راست و درست درآمد، پرجاپتی تنها سرور همه آفرینش شد، نیرویی شد که جهان را به گردش در می آورد. حتی ایمان هم خدا شد، سرودهای نیایش شب و جنگل، علاوه بر معنای معنوی که ممکن است با این نوشته های بسیار خاص فهم همراه باشد، به زیبایی های طبیعت حساسیت فوق العاده ای نشان می دهند. سروده های نیایش اوشا usha (سحر) و واک vak (= واژه، سخن) هریک چون شعر شگفت انگیزند».

به ظاهر دو خدای ودایی یکی اندرا (خدای جنگجوی توانا) و دو دیگر ورونا (فرمانروای عالی و برتر اخلاقی) بر دیگر خدایان برتر و در رده اول قرار گرفته بودند. پس از آن دو اگنی و سوما، دو خدای بزرگ ودایی می باشند. سه پنجم سرودهای ریگ ودا در وصف و ستایش اندرا، اگنی و سوما است.

از نظر کثرت سرودها و تکرار نام خدایان در ریگ ودا نیز این سه در ردیف اول قرار می‌گیرند

در رگ وده از چند خدای خورشیدی یاد شده:

۱. ویوسوت (ویوسان): درخشان، قربانی کننده و نام آفتاب بامدادی و خورشیدی. در اوستا: ویونگهونت پدر ییمه یا جم.

۲. سویتری خدایی با موه‌های زرین چون خورشید. خدای بامداد و غروب هنگام.

۳. شکل نهایی و نیرومند و سامان یافته آیین خورشیدی در موجودیت سوریه surya مطالعه می‌شود. او چشم وارونا و میتراست. وی با اگنی و ایندرا سه پسر نیرومند دیائوس و کهن ترین شکل تثلیث ودایی هستند.

سوریه چشم آسمان یا چشم میترا- وارونا است. تیزنگر و از دور بسیار بینا در تمام سرزمین‌ها می‌باشد.

نکته ای که در پایان اشارت بدان خالی از فایده نیست، اینکه سویتری خداوند گار خورشید در سرودهای ودایی- همان نسبتی را در تداخل و توصیف و جدایی و همنگاری با میترا دارد که هورخشته یا هورو خور تابان- خورشید در اوستا با میترا دارد... در اوستا مهر (میترا) خود خورشید نیست، بلکه در نزدیک ترین صورت، انوار و روشنی خورشید است. (خداوند نور یا نورالانوار).

پانوشت‌ها:

۱. آئین هندو، سیمن ویتمن، ترجمه و تحقیق دکتر علی موحدیان عطار، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب- چاپ اول: پائیز ۱۳۸۲، ص ۲۶

۲. گزیده سرودهای ریگ ودا (قدیمی ترین سند زنده مذهب و جامعه هندو) تحقیق، ترجمه و مقدمه دکتر سید محمدرضا جلالی نائینی، نشر نقره، چاپ سوم: تابستان ۱۳۷۲، صص ۵۱-۵۲

۳. دین هندو، سی بل شاتوک، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز ۱۳۸۱، صص ۲۷-۲۸

۴. هندوئیسم، ک.م. سن، ترجمه ع. پاشایی، انتشارات فکر روز، چاپ دوم، ۱۳۷۵، صص ۵۹-۶۰

۵. آئین مهر، هاشم رضی، صص ۴۶۶-۴۶۷، همان، ص ۱۶۷.

* رگ وده - «ریگ وده» - ریگ ودا (رگ بید) و دیگر اوانگاری‌ها همه رایج است. اما به نظر می‌رسد درست‌تر از همه و نزدیک‌تر به تلفظ اصل، "رگ وده" باشد.

بیداری بودا در زیر درخت بودی (۱)

- به یاد ...

این مقاله و سخن را به یاد انهدام و فرو ریختن پیکر (مجسمه) بودا در بامیان (۲) - نماد حضور آیین بودا در سرزمین و تمدن ایران - می‌نویسم، به دست تاریک دلانی که افسوس و صد حسرت که از اسلام، آیین مهر و محبت به جز نامی، دیگر هیچ نیاموخته بودند ...

پس بیا با هم گذری کوتاه به شرق کنیم ... «شرق اندوه نهاد بشری» ... و از پله‌های معرفت بالا رویم ... «پله‌هایی که به بام اشراق، پله‌هایی که به سکوی تجلی می‌رفت» و می‌رود ... و وحدت متعالی ادیان (و شرایع) را به تماشا بنشینیم ... «قرآن بالای سرم، بالش من انجیل، بستر من تورات، و زیرپوشم اوستا، می‌بینم خواب: بودایی در نیلوفر آب» (۳) ...

- مسافر روشنایی

«بودا» بی‌اندکی امید به راه افتاد و هجرتی دوباره آغازید، نه به نبرد خدایان حرص و آز رفت و نه به جنگ خداوندان زور و زر - این همه حقیقت نیست - که مسافر روشنایی بود و به سوی نور می‌رفت تا در پای درخت «بودهی» (Bodhi) به «بودایی» رسید و تصمیم گرفت آنقدر بماند تا بمیرد یا بیابد (۴).

bodhi -

آنی بود، درها وا شده بود.

برگی نه، شاخی نه، باغ فنا پیدا شده بود.

مرغان مکان خاموش، این خاموش، آن خاموش. خاموشی، گویا شده بود.

من رفته، او رفته، ما بی‌ما شده بود. زیبایی تنها شده بود.

هر رودی، دریا، هر بودی، بودا شده بود (۵).

– طریقت بودا در یک نگاه

آیین بودا طریقت درون بینی و از خودگذشتگی است. گوتاما بودا (یا شاهزاده سیدارتا) که در نوشته های اسلامی به نام بوذاسف یا بوذاسف الحکیم معروف است (همچون قصّه بلوهر و بوذاسف)، در قرن ششم پیش از میلاد آیین بودا را به میان آورد، که فرزند خاندان گوتاما که اینک عارف قبیله ساکیا (شاکیامونی) شده بود را، بانی و شارع یکی از بزرگترین ادیان (و طرائق) جهان معرفی کرد. آیینی که در آن کوچکترین توجّه و عنایتی به خدا و ماوراء الطبیعه (به عنوان یکی از مشخصه های اصلی دین) نشده بود و به همین دلیل نامگذاری آن به دین و مذهب یک مسامحه است. متن مقدّس آیین بودایی که حاصل مواعظ و گفت و شنودهای به جای مانده از بودا می باشد، تری پیتاکه (سه سبد حکمت) است: سبد سلوک، سبد تعلیم و سبد آیین برتر. به بیان دیگر زنبیل طریقت، زنبیل حکایات و زنبیل شریعت [نظریه متعالی و یا سبد متافیزیکی]. آیین بودا دارای دو شاخه عمده است: «مهایانه» و «تیره واده»، که این یکی را به نام هینه یانه (گردونه کوچک) در برابر گردونه بزرگ (مهایانه) نیز می خوانند، که البته پیروان آن خود را به این نام نمی خوانند. از تفاوت های مذهب تیره واده با مهایانه اینست که در مذهب «تیره واده» شخص بودا هر چند به عنوان مرشد و هادی مورد تکریم است، اما جنبه الوهیت ندارد (۶).

– تعلیم بودا، طریقت یا شریعت (سخنی از مرحوم زرین کوب)

«تعلیم گوتاما معروف به بودا که خود او نه دعوی نبوّت داشت نه داعیه ی تأسیس شریعت، بیشتر نوعی طریقت بود که استاد و مرشد آن هم برای خود در سلوک آن جز عنوان «بیدار» (= بودا) مرتبه ای قایل نبود، اما شاگردان و پیروان که در تعلیم او طریق نجات را به اعتقاد خود پیدا کردند، در حق او به دیده تعظیم فوق العاده می دیدند و تدریجاً چنانکه همواره کاملان طریق در نزد مریدان تلقی می شوند وی نیز در نظر آن طایفه به عنوان واصل کامل مرتبه تالّه پیدا کرد و با آن که اصل تعلیم او متضمّن قول به الوهیت نبود و نهایت کمالش هم متضمّن وصول به فنای ذات (نیروانا) محسوب می شد، اقوال و احوالش اسوه طالبان کمال تلقی شد، و طریقت او تدریجاً به نوعی شریعت تبدیل گشت که از آن تعبیر به دین بودایی شد...» (۷)

– تعلیم بودا صورت جامع تعلیم بودا، طی چهار حقیقت شریفه (آریا) Arya در موعظه بنارس به وسلیه وی در خطاب به مرتاضان «باغ غزالان» و یاران سابق خویش به بیان آمده است (که یاران وی از آن به «طریق اوسط» تعبیر کردند) و حاصل هفته ها

مراقبه، اندیشه، تأمل و استغراق در زیر درخت انجیری که بعدها شجره معرفت (بودهی) خوانده شد؛ بود. او پس از آنکه از آن همه ریاضت‌های مشقت‌آمیز و تحمل رنج‌های جانکاه طرفی برنست، بر آن شد طریق نجات را در معرفت معنی حیات از طریق مراقبه و اشراق و شهود جستجو کند. او در حال ریاضت و تجرد و سکوت و در حالی که چهار زانو نشسته بود و هیچ حرکتی نمی‌کرد، در زیر شجره معرفت در پی کشف حقیقت و نیل به مقصد بود، تا اینکه پس از چهار هفته مراقبه و تأمل، شب هنگام در پی چندین «واقعۀ» و مکاشفه به روشن شدگی (بیداری) رسید و چهار حقیقت عالی و برجسته را کشف کرد: ۱- هستی و زندگی همه رنج است. ۲- منشأ رنج هواها و آرزوهای سیری ناپذیر نفسانی است. ۳- چون آرزوی نفس زائل شود، رنج به پایان می‌رسد. ۴- سلوک در «طریقت» [راه میانه]، راه زائل ساختن آرزوی نفس می‌باشد.

ارکان هشت گانه طریقت:

۱- ایمان پاک ۲- نیت پاک ۳- سخن پاک ۴- کردار پاک ۵- وسایل معیشت پاک ۶- استعمال آن وسایل در موضع و مورد پاک ۷- خاطر پاک ۸- تفکر پاک - مبانی اساسی مکتب بودا ۱- قانون رنج جهانی یا چهار حقیقت بودایی، که یاد آن گذشت. ۲- زنجیره علل دوازده گانه، که در تحلیل بودا علت و اساس درد و رنج انسان را که در نهایت، جهل و نادانی است، نشان می‌دهد. ۳- نفی روح و شخصیت ثابت ۴- تغییر مستمر همه اشیاء و نفی هر گوهر ثابت ۵- «نیروانه» و وصول به آن

نیروانه مطلوب نهایی و غایت سلوک عارفان بودایی است، اما هیچ تفسیر روشن و صریحی از ماهیت آن در منابع بودایی نیامده است. گفتگو و تفسیر در مورد آن را جایز نمی‌دانند. شاید بتوان آن را حالت سکون و آرامش مطلق دانست، حالتی که همه تمایلات و گرایش‌ها در انسان به صفر می‌رسند. به بیان دیگر، اضمحلال جمیع صور و تعینات است (۸).

- پرستش بودا، یک شگفتی در تاریخ ادیان (دو سخن از نویسندگان ادیان زنده جهان در این باب)

۱- یکی از حقایق قابل توجه تاریخ ادیان این است که چگونه بودا، که در تعلیمات خود هیچ اشاره‌ای به چیزی که موضوع یک پرستش الهی باشد نداشته و بلکه بر عکس با فدا کردن خود در صدد نجات جهان و جهانیان بوده، خود موضوع پرستش و نیایش پیروانش قرار گرفته است (۹).

۲- این یکی از شوخیهای تاریخ است که کسی، پیام اصلی و آخرین کلماتش پیش از مرگ دعوت به یک زندگی اخلاقی و متکی به خود، به عوض هر گونه تکیه و وابستگی به هر نوع وجود الهی بود باید خود در قرون و اعصار بعدی همچون یک بُت مورد پرستش واقع شود به نحوی که تعداد مجسمه هایی که از وی ساخته اند شاید از هر شخصیت دیگری در تاریخ جهان بیشتر باشد (۱۰).

- گوشه هایی از تعالیم بودا در «الملل و النحل» شهرستانی (۱۱)

شهرستانی در کتاب «الملل و النحل» از بودائیان با عنوان «پیروان بدده» [بوداها جمع بد: بودا] Buddhas یاد می کند. در بیان اینکه چگونه می توان به مرتبه «بودیستیه» (بودهی ستوه) Bodhisattva [انسان طالب (راه) حق] رسید، به گوشه هایی از آداب و تعالیم بودایی اشاره می کند: «و به این مرتبه به صبر، و عطیه توان رسید؛ و رغبت کردن در چیزی که واجب باشد رغبت در آن؛ و امتناع و تخلی از دنیا، و شکستن آرزوها و میل ها و لذت ها، و پارسایی از محارم، و رحمت به جمیع خلق؛ و پرهیز از گناهان ده گانه: قتل ذی روح، و حلال داشتن مال مردم، و زنا، و کذب، و سخن چینی، و دشنام، و بذاء، و شناعة القاب، و سفه، و انکار به جزای آخرت. و به استکمال این ده خصلت تمام شود:» ۱- جود و کرم ۲- عفو از بدکار و دفع غضب به حلم ۳- تعفف از شهوات دنیاوی ۴- فکر خلاصی از این عالم فانی، و ذخیره ساختن اسباب التذاذ آن عالم دائم الوجود (اندیشه در رهایی از این جهان ناپایدار به سوی آن جهان جاوید) ۵- ریاضت عقل به علم و ادب، و کثرت نظر در عواقب امور. ۶- قوت بر تصریف نفس در طلب عالیات امور ۷- نرمی سخن، و خوشی کلام با هر فردی. ۸- حسن معاشرت با برادران به آن که اختیار ایشان بر اختیار خود مقدم دارد. ۹- اعراض از خلق بکلی و توجه به حق بکلیت. ۱۰- بذل روح از جهت شوق به حق و وصول به حضرت کریم (بذل الروح شوقاً الی الحق و وصولاً الی جناب الحق)

- یک گمان و یا فرضیه: آیین بودا، آیین توحیدی و آسمانی!

در دو گزاره از مصحف شریف، (نساء: ۱۶۴ و غافر: ۷۸) بدین حقیقت اشارت و تصریح گشته که داستان و سرگذشت همه پیامبران در قرآن نیامده و ماجرای برخی از رسولان بر پیامبر بازگو نشده است. به راستی تعالیم پرمغز و ارجمند آیین بودا نمی تواند سرچشمه ای در آسمان و وحی الهی داشته باشد، که پس از قرن ها هنوز بسیاری از دستورات و آداب و تعالیم آن با شرایع توحیدی (مذکور در قرآن) همخوانی و همنوایی دارد؟ شادروان دکتر محمد خزائلی در کتاب اعلام قرآن این گمان را تقویت

می‌کند و می‌نویسد: در «هند» و «چین» دو تن یعنی بودا و لائوتسه مردم را به توحید دعوت کردند و در ایران زردشت از داعیان آیین توحید بوده است. بودا که نام اصلیش «سید هارتا» بوده و «سکیا» لقب داشته، به اعتبار مقام ارجمندی که در دانش به دست آورده، سزاوار این عنوان [بودا] شده است. قیام وی در مقابل شرک و بت پرستی برهمنان بود. او به مبدأ و مرجع واحدی به نام «نیروانا» قائل شد. در نظر وی همه موجودات در حال تحول و تبدل دائمند و انسان هم دچار ولادتهای متعاقب می‌باشد. آدمی جهت خلاص از ولادتها باید در «نیروانا» فانی و مندمک شود. برای نیل به این مقام گذشتن از مراحل شش گانه ایشار و تقوی و علم و جهد و صبر و احسان لازم است... (۱۲) دکتر محمود بینا در گفت و گو با نشریه هفت آسمان اظهار می‌کند: این یک نگرش ظاهری به بودیزم است که می‌گوید بودیزم فلسفه است و دین نیست. مبحث «نیروانا» Nirvana در واقع اصل یگانه و تعالی الهی را مطرح می‌کند و چون بودا خود را تجلی خلأ و برگرداننده به آن حالت معرفی می‌کند، می‌توان بر آن عنوان «نبوت» را منطبق دانست. توحید آن به اصطلاح، «متافیزیک محض» را داراست. و نبوت آن در یک اسم مستتر است (بودا خود را Shunyamurti یعنی تجلی خلأ می‌خواند) معاد نیز که زندگی پس از مرگ است، لازمه اصل رهایی از چرخه ی زایش و میرش است، و گر نه انسان بعد از رهایی از چرخه ی زایش و میرش به کجا می‌رود؟! چیزی که هست، این دین اسمی برای آن نگذاشته است؛ چرا که مرحله مطلقه حقیقت الهی را با کلام نمی‌شود وصف کرد، بلکه فقط باید هر صفتی را از آن نفی نمود؛ زیرا توصیف، تعریف است و تعریف، تحدید؛ همان گونه که حضرت علی (ع) می‌فرمایند: «و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه» (۱۳)

پانوشت‌ها: ۱- بودا (بیدار، منور، خردمند، حکیم) که نام اصلی وی گوتاما (Gotama) [به زبان پالی] و یا گائوتاما (Gautama) [به سانسکریت] بود، در دامن درخت «بو» (bo) [یا درخت انجیر] به بینایی می‌رسد و حقیقت و راه را پیدا می‌کند. «بودهی» از ریشه Budh - بیدار شدن، آگاه شدن، توجه کردن، شناختن - به معنای روشن شدگی، بیداری و اشراق است. ۲- آیین بودا در شرق ایران، خراسان و به ویژه در نواحی بلخ تا پایان عهد ساسانیان رواج داشت. هیون تسانگ (Hioun tshang) زایر بودایی اهل چین در این ادوار از کثرت راهبان و تعدد معابد و دیرهای بودایی در آن نواحی و از وجود بعضی اشیای متبرک منسوب به بودا در قلمرو یا در خزانه پادشاه ایران روایت می‌کند ... [رک به در قلمرو وجدان، دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات سروش، ص ۱۳۴] ۳- «قرآن بالای سرم» بخشی از چکامه «شورم را» زنده یاد

سهراب سپهری است. ۴- تاریخ و شناخت ادیان (۲)، دکتر علی شریعتی، تهران: انتشار، چاپ هشتم: ۱۳۸۱، ص ۱۳۹ - ۵- هشت کتاب، سهراب سپهری، شرق اندوه، صص ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۶- برای مطالعه و تحقیق بیشتر در آیین بودا می توانید به کتب و رسائل فراوانی که در موضوع تاریخ ادیان نگاشته شده، رجوع فرمائید، همچون: - تاریخ جامع ادیان، جان ناس، ترجمه علی اصغر حکمت - در قلمرو وجدان، دکتر عبدالحسین زرین کوب - ادیان زنده جهان، رابرت ا. هیوم، ترجمه عبدالرحیم گواهی - تاریخ و شناخت ادیان، دکتر علی شریعتی - ادیان بزرگ جهان، هاشم رضی - ادیان و مکتبهای فلسفی هند، داریوش شایگان ۷- در قلمرو وجدان، ص ۱۳۱ - ۸- رک به سه سنت فلسفی (گزارشی از فلسفه های هندی، چینی و یهودی)، ترجمه ابوالفضل محمودی، صص ۴۶ - ۴۲ و ص ۹۳ به بعد ۹- ادیان زنده جهان، رابرت ا. هیوم، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، چاپ دهم: ۱۳۸۰، ص ۱۱۴ - ۱۰- همان، صص ۱۲۱ - ۱۱۲۰ - ۱۱- رک به الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ترجمه خالقداد عباسی، انتشارات اقبال، چاپ سوم: ۱۳۶۱، جلد دوم، صص ۴۳۱ - ۴۲۹ - ۱۲- اعلام قرآن، دکتر محمد خزائی، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم: ۱۳۸۰، صص ۷۰۹ - ۱۳۷۰۸ - وحدت متعالی ادیان در گفت و گو با استاد دکتر محمود بینا، هفت آسمان (فصلنامه تخصصی ادیان و مذاهب)، سال اول، شماره اول: بهار ۱۳۷۸، ص ۱۱

Buddhism

گزارشی از کتاب «آیین بودا در جهان امروز» ال. اس کازینز L.S.Cousins ترجمه و تحقیق علی رضا شجاعی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴

کتاب حاضر ترجمه بخش «Buddhism» از کتاب A New Handbook of Living Religions به سرویر استاری John R.Hinnells استاد مطالعات تطبیقی ادیان در دانشگاه مطالعات شرقی و آفریقایی لندن است. نویسنده بخش بودیزم، ال.اس کازینز خود از بودا پژوهان بنام و دارای تالیفات و مقالات پژوهشی متعدد می باشد، همانگونه که مترجم دانشمند کتاب اذعان نموده اند، ویژگی کلی مجموعه حجیم راهنمای جدید ادیان زنده از آن جمله بخش بودیزم، نشان دادن جنبه های عرفی و مردمی دین است.

نگاه دقیق به آداب و رسوم ادیان و ارائه گزارش عالمانه از مناسک مختلف، پرستش ها، زیارت ها، جشن ها، اعمال دینی روزمره پیروان ادیان و مانند اینها، مقصد اصلی این کتاب است، گرچه برای توضیح و تبیین این اعمال ناگزیر به روشنگری مفاهیم نظری و آموزه های محوری نیز می پردازد.

مقدمه (Introduction)

آیین بودا تاریخی دوهزار و پانصدساله دارد. شاید نتوان دینی همچون دین بودایی با میزان تاثیرگذاری عظیم بر فرهنگ‌های ناهمگون disparate cultures یافت، هم‌چنان که سازش و قوه سازگاری با مقتضیات Adaptability، آشتی با فرهنگ‌های گوناگون و تاثیرگذاری از آداب و رسوم محلی یک ویژگی برجسته آیین بودا است.

نویسنده در مقدمه کتاب رویکرد خود را نخست بررسی سرچشمه مشترک گونه‌های کنونی آیین بودا عنوان می‌کند، که همان آیین بودای هندی باستان ancient Indian Buddhism است، و سپس توصیف جداگانه آیین بودا در سه منطقه مهم جغرافیایی قرن بیستم، هرچند که غایت و هدف فرقه‌های مختلف بودایی یکسان است و آن، تحول شخص و رسیدن انسان به رهایی Liberation، آزادی Freedom و خود به خودی Spontaneity. هدفی که موقوف به تربیت بلندمدت است.

سه سنت بزرگ Three Great Traditions

سه سنت بزرگ آیین بودا از نظر تاریخی historically و جغرافیایی geographically باهم متمایزند:

آیین بودای جنوبی southern Buddhism که اغلب به آیین بودای تیره‌واده Thera Vada مشهور است. نمایندگان سنت مهاییانه نام هینه یانه Hinayana، گردونه کوچک را برای آیین گذاشته‌اند تا بگویند مکتب تیره واده تنها بخشی از پیام و آموزه بودا را دریافته است و آموزه جامع را باید در گردونه بزرگ، مهاییانه یافت، که البته این نام گذاری مورد قبول پیروان آیین بودای جنوبی نیست. بیشترین پیروان این مکتب در پنج کشور (Ceylon) Srilanka، Burma، Cambodia، Laos و Thailand (Siam) و شمار کمتری نیز در Cbina، Vietnam، Malaysia، Bangladesh، India و the United States زندگی می‌کنند.

آیین بودای شرقی (Eastern Buddhism)، در Vietnam، Korea، Japan، China و میان جمعیت‌های گوناگون مهاجر رایج است.

آیین بودای شمالی (Northern Buddhism) که به نام «لائسم» (Lamaism) نیز معروف است و در Tibet، Mongolia، the Himalayas بخش‌هایی از چین، اتحاد جماهیر شوروی سابق و ... رواج دارد.

- جامع نبودن (Incompleteness)

نویسنده به یک ویژگی مهم آیین بودا اشاره می کند، که از دید ال.اس. کازینز نه یک ضعف بلکه حسن آن است و آن جامع نبودن آن است. بنیاد گذار آیین، به جای آن که در همه مسائل وارد شود و در تمام زمینه ها سخن بر زبان بیاورد، توجه خود را به بنیادی ترین مسائل مبذول داشته است. همزیستی ویژگی قابل توجه آیین بوداست. به قول کازینز «شاید حسنش به همین جامع نبودنش باشد که به آن قابلیت انعطاف و سازگاری زیاد با فرهنگ های بسیار متنوع را داده است». [ص ۲۰].

پس از مقدمه، آیین بودا در چهاربخش مورد مطالعه قرار می گیرد: آیین بودای آغازین، آیین بودای جنوبی، آیین بودای شرقی و آیین بودای شمالی.

هینه یانه

هینه یانه {هینایانا} یا گردونه کوچک نامی است که نمایندگان سنت مهاییانه (گردونه بزرگ) بر آیین بودای آغازین نهاده اند، و مورد قبول پیروان آیین بودای آغازین نمی باشد. تعبیر صحیح تر که مورد قبول خود پیروان این سنت نیز می باشد، تیره واده Theravada می باشد. از نظر گاه تاریخی و جغرافیایی بدان آیین بودای جنوبی می گویند، که بیشترین پیروان آن در کشورهای سری لانکا (سیلان)، برمه [میانما]، کامبوج، لائوس و تایلند (سیام) زندگی می کنند. و شمار کمتری نیز در ویتنام، مالزی، بنگلادش، هند، بخش های مرزی چین، ایالات متحده آمریکا و... حضور دارند. در برابر آیین بودای شرقی [رایج در چین، ژاپن، کره، ویتنام و...] و آیین بودای شمالی [رایج در تبت، مغولستان و بخش هایی از چین، اتحاد جماهیر شوروی سابق و رشته کوه های هیمالیا و...].

هینه یانه نامی است که هوا خواهان مهاییانه به آن ها داده اند، اما نام فنی و کهن این مکتب بزرگ، شراوکه یانه Sravakayana است: «راه شاگردان» یا «راه شنوندگان». آیین بودای تیره واده کهن ترین مجموعه متون مقدس بودایی شریعت پالی The Pali Canon را حفظ کرده است. از همین رو شاخه تیره واده را به نام مکتب بودایی پالی می خوانند، زیرا متون پالی را معتبر می دانند. در مقابل آن شاخه مهاییانه را که بیشتر روی اعتبار متون سانسکریت تاکید دارند، مکتب بودایی سانسکریت می خوانند. اختلاف نظر میان استادان بودایی پس از تشکیل سه یا چهار شورا نخستین انشعاب را در آیین بودا به وجود آورد: مکتب هینه یانه (تیره واده) و مکتب مهاییانه. مکتب مهاییانه بر این باور بود

که آموزه‌های بودا برای همه جهانیان است و همه آدمیان می‌توانند از تعالیم او بهره‌مند شوند. اما مکتب هینه‌یانه به شدت نخبه‌گرا بود و معتقد بود که تنها معدودی از افراد بشر می‌توانند حقیقت آیین بودا را دریابند و آن را بیاموزند. انورده پوره Anuradhapura، پایتخت سری لانکا مرکز تعلیم مکتب و ییجّه واده Vibhajjavada، [آموزه جداکننده یا آموزه تمییز دهنده] بود، که بعدها این سنت نام تیره واده را برای خود به کار برد. در نتیجه نام قدیمی‌تر وییجّه واده امروز دیگر به کار نمی‌رود.

نام تیره واده که در آغاز به معنی تعلیم اصلی بود، در مقابل تعلیم مکتب‌های اخیر به «تعلیم پیران» معنا کردند. آنان مدعی ارائه تعلیم دست‌نخورده پیران در سنگه sangha (انجمن) یکدست قدیمی بودند. با اندیشه‌های مه‌ایانه سخت‌مخالفت کردند و سنت‌های مستقل خویش را با سرسختی تمام حفظ کردند. کهن‌ترین مجموعه کتاب‌های بودای سه سبد یا تی‌پیتکه Tri-Pitaka/ Ti- Pitaka خوانده می‌شود که در زبان‌های اروپایی به کانون پالی Pali – canon معروف است. پیتکه سبدی از خیزران بود که کتاب‌ها را در آن می‌نهادند. این سه سبد (= تی‌پیتکه) عبارتند از:

۱) ونیه – پیتکه یا سبد روش، یعنی روش و قانون انجمن رهروان.

۲) سوته – پیتکه یا سبد گفتارها.

۳) ابی‌ذمه – پیتکه یا سبد آیین برتر.

آموزه تیره واده که از متون کانون پالی به دست می‌آید، تعالیم و آموزه‌های آیین بودا را شرح می‌دهد.

این آموزه دارای سطوح گوناگونی است:

۱- گفتار گام به گام: الف: بخش نخست:

دهش (دانه) dana، دستورهای اخلاقی (سیله) sila و آسمان‌ها؛ ب: بخش دوم: زیان‌های شهوت و فایده‌رهایی از آن.

۲- آموزه خاص یا متعالی، یعنی چهار حقیقت شریف: رنج، خاستگاه آن، توقف آن، و راه توقف آن.

یاری‌نامه:

- ۱- ال.اس. کازینز، آیین بودا در جهان امروز، ترجمه و تحقیق علی رضا شجاعی، قم ، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴
- ۲- ع . پاشایی، بودا، تهران، انتشارات فیروزه ، ۱۳۷۴ ، چاپ پنجم.
- ۳- نیانه تی لوکا، سخن بودا، ترجمه ع . پاشایی، تهران ، انتشارات مرکز اسناد آسیایی ، ۱۳۵۷.

دالای لاما Dalai-Lama

رهبر مکتب گلوگپای آیین بودایی تبتی . رهبر روحانی جاذبه دار آیین بودایی تبت ، که از سال ۱۹۵۹ میلادی در هند در حال تبعید به سر می برد . آیین بودایی تبت که با نام "گردونه الماس" یا Yana Vajra بنام است ، خود را مذهب کبیر (لاما) می خواند و شیخ الشیوخ که در نزد پیروان خویش تجسد بودا محسوب است دالای لاما خوانده می شود - یعنی کبیر چون دریا . شخصیت متعالی ، صلح جو و اخلاقی دالای لاما ، جنایات و خشونت های استعماری چین را در سرزمین تبت به نحوی بارز مورد توجه جهانیان قرار داده است .

بهکتی Bhakti

(راه دلدادگی)

عشق به خداوند (love of God)، واگذار کردن و سپردن خود به گورو (guru) و خدای برگزیده [ایشته دوه: خدای برگزیده هر شخص]. آیین هندو میان انواع و سطوح گوناگون بهکتی فرق می گذارد: Guru-bhakti، تسلیم در برابر گورو؛ vaidhi- bhakti ، یک مرحله مقدماتی در مدتی که همه تعالیم و آموزه های (vaidhi) یک گورو برای روش بهکتی پیروی شده اند.

raga- bhakti، یک حال (و حالت) درونی که بهکته (پیرو طریق دلدادگی) تنها به خدا می اندیشد. هر چیز متذکر یک خدا می شود و [همه چیز] وابسته و مربوط به خداست؛ para- bhakti، عشق اعلائی خداوند (the supreme love of God) ، که در آن (جا) هیچ چیز جز خدا و حس آگاهی وحدت [یگانگی و پیوستگی] با خدا یافت نمی شود. Prema- bhakti، عشق بوجد آمده و جذبه ای خدا؛ mahabhava، مشتاقانه و زیاد، دوستی جذبه ای خدوند.

این سه عنوان اخیر، سمت‌ها و معانی مختلف برای حالت یکسان (ویکنواخت) می‌باشند.

Bhakti- marge

راه به سوی معرفت (knowledge) و ادراک (realization- درک و فهم) بواسطه عبادت یک خدای شخصی. The path to knowledge and realization through the worship of a personal god.

- بهکتی مذهب عشق و دلدادگی (devotion)

در دورانی معاصر مکتب «بودا» و «جیین» یک مذهب عشق ظهور می‌کند که مذهب بهاگاواتاست که بر محور پرستش یک خدای شخصی (اکانتیکا دارما ekantika dharma) قرار داشته و بنیانگذار آن (واسودوا کریشنا) بوده است. این مذهب سه اصل ایمانی (دگم dogme) بنیادی داشته که بر آیین برهمایی تأثیر گذاشته و در آن جذب و حل شده است. این سه اصل عبارت بوده از بهکتی یا راه عشق و شوق و ایمان شورآمیز، ویوها (vyuha) ها یا ذوات بها گاوات، و اوتاره ها (avatara) یا تنزلات الهی. به این سه باید تأثیر سروده های تغزلی آلوارها (alvar) یعنی دوازده قدیسی را که در ترانه هایی آکنده از شوق و شور عارفانه، به زبان «تامولی» جلال «ویشنو - نارایانا- واسودوا» را ستایش کرده، اضافه کرد. این سرودها بیان رسای بهکتی است. مذهب بهاگاواتا که پانچاراترا هم نامیده شده، به گفته لاکومب، «ناویژه ترین و نافرقه ای ترین» تبیین خود را در بهگودگی تاجسته است. مذهب گیتا، دو اصل مربوط به پرستش خدای شخصی (اکانتیکا دارما) و عشق (بهکتی) را به آموزش اوپه نیشدها پیوند می‌زند که در شکل بالقوه اوپاسانا (upasana)، در اوپه نیشدها وجود داشت.

با ظهور رامانوجه، فیلسوف ودانتایی و بنیانگذار مکتب عدم ثنویت متعین [یا عدم ثنویت تعدیل یافته]، اصل بهکتی که سرچشمه در تأثیر و نفوذ آلوار داشته، سرانجام در یک نظام فلسفی مبتنی بر تفسیرهای سانسکریت براهماسوترا که با سنت شانکارای بزرگ بیگانه بودند، حل و جذب شد. و بدین سان، سه طریقت رستگاری که در بهگودگی تا نیز منعکس شده، شکل گرفت. (۲)

در سروده بهگودگی تا - که در درون حماسه بزرگ مهابهارته (Mahabharata) جای گرفته است - خداوندگار کرشنه [کریشنا] درباره سه طریق نجات سخن می‌گوید: طریق جنانه (jnana) [معرفت knowledge یا بصیرت enlightenment]، طریق کرمه (عمل) و طریق بهکتی [پرستش عاشقانه خداوند].

«سرتاسر سرود دوازدهم گیتا، به بهکتی اختصاص دارد. گیتا، بهکتی را بر دو طریقت دیگر ترجیح می دهد، زیرا طریقت آنها که بر اصل ناپیدا (آویا کتا) تمرکز و مراقبه می کنند، دشوار است، حال آنکه به قول کریشنا: « آنها که همه اعمالشان بر من تکیه دارد، و هدف ممتازشان من است (مایپتاراها) ، و بر من مراقبه و تمرکز دارند، آنها که اندیشه شان مورد نفوذ من است، من بی تأخیر، نجات بخش آنها از اقیانوس باز زایشها و مرگ خواهم بود.» (۳)

آیین بها گاواتا (bhagavata) طریق محبت و عشق که در دوره حماسی ظاهر شد، بار آورده آیین « بهاگاواتا» است.

این آیین از سنت « واسودوا کریشنا» سرچشمه گرفته، و مبانی آن در رساله «بهگودگی تا» منعکس است. مذهب «ویشنوی» که بعدها یکی از فرقه های مهم کیش هندو شد، بدون شک از همین آیین کهن جدا شده است.

«گارب» مستشرق بزرگ آلمانی تاریخ تکامل این آیین را به چهار دوره مشخص بخش کرده است:

- ۱- ظهور این نحوه تفکر در حایشه نظام برهمنی در سده سوم پیش از میلاد. آیین «بهاگاواتا» که به عبادت کریشنا شاهزاده قبیله « یاداوا» اتکاء داشت، احتمال دارد که از میان «کشتیه ها» [فرمانروایان و جنگاوران] برخاسته باشد.
- ۲- دوره امتزاج و تلفیق آیین « بها گاواتا» با کیش برهمنی. « کریشنا» و « ویشنو» [یکی از خدایان وده ای] یکی شدند و «کریشنا» یکی از مظاهر بزرگ « ویشنو» [تنزل هشتم ویشنو] گردید.

۳- تبدیل آیین « بهاگاواتا» به کیش «ویشنوی»، در سال ۱۲۰۰ میلادی

۴- تکامل آیین « بهاگاواتا » و نظام یافتن آن در مکتب راما نوجه

مبانی و مباحث آیین بها گاواتا

- ۱- اوتاره [یا نزول حق در عالم محسوسات]
- ۲- موهبت و فیض ایزدی. خدا یکی است. او ورای کائنات و هستی ها، فنا ناپذیر ، پناهگاه ابدی و لا یتناهی و نور بی پایان است. ایزد تعالی گاه به علت فیض و موهبت بی کرانه خود ظاهر می شود و عینیت می پذیرد تا گناه آدمیان را

بزداید و آنان را از عذاب دردناک روزگار برهاند. کامل‌ترین این مظاهر ایزدی در شخص « کریشنا » تحقق یافته است.

۳- فرضیه مظاهر چهارگانه که احتمالا متأثر از مبحث « امشاسپندان » بوده باشد

۴- در کیش بها گاواتا روح جزئی از خدا است ، ولی عین آن نیست. ارواح فردی و جهان مادی، با وصف این که از لحاظ ماهیت و کیفیت از خدا متمایزند، اما در عین حال جزئی از آن هستند. این نحوه تفکر منجر به آیین « عدم ثنویت متعین و نسبی » مکتب « رامانوجا » (Ramanuja) گردید.

۵- طریق محبت و عشق

اوپه نیشدها تنها به دو طریق معرفت (جنانه) و عمل (کرمه) اشاره کرده بودند و به محبت و عشق و عبادت و التهاب و جذب مجذوبین حق چندان توجهی مبذول نمی داشتند و راه معرفت و ژرف اندیشی و کوشش طاقت فرسای روح ریاضت جورا به سایر راههای عبادی ترجیح می دادند. آیین بها گاواتا طریق محبت را برگزید و توجه محض به ذات ستودنی [بها گاوات: ستودنی] یعنی « کریشنا » را امن‌ترین راهها انگاشت. در این طریق عابد باید یکتاپرست باشد، طلب آخرت و وصال با خدای یگانه و معبود ازلی را بر همه چیز مقدم شمرد و تمام خواسته های خود را تسلیم خواسته های حق کند تا خداوند فیض و عنایت خود را بدو ارزانی دارد.

۶- طریق کردار و عمل نیز منجر به نجات و آزادی می گردد، به شرط آن که انسان کار را بدون قصد انتفاع انجام دهد و با رسیدن به مقام وارستگی و رستگاری از کردار و آثار آن بی نیاز گردد. عابد وارسته و پیرو طریق سرسپردگی باید تمامی کارها و افکار خویش را نثار حق کند تا خداوند فیض خویش را بدو ببخشد و چراغ فرزانی را در دل عاشق بیفروزد.

۷- مبحث معاد و بقای جاودانی روح (۴)

- نهضت بهکتی

نهضت طریق عشق در جنوب هند به وجود آمد و پیروان این طریق را «آلوار» یا عابدین و مجذوبین مستغرق در محبت ایزدی می گفتند. مبانی طریق عشق در سرودهایی مملو از شوق عرفانی و مشحون از احساسات رقیق و آکنده از مهری بی آلایش

منعکس است. این سرودها سراسر جنوب هند را که کشور تامیل زبان بود فراگرفت و آن چنان شور و هیجانی به پا کرد که منشا الهام بخش یک سلسله از دانشمندان بزرگ نظیر «رامانوجه» و غیره گردید. طریق محبت که در آغاز به صورت آیین «بها گاواتا» و سپس به شکل مذهب «ویشنوی» درآمد و در سرودهای «آلوارها» متجلی شده بود، صورت قاطعی یافت و مبانی آن با کتب مقدس و اساسی کیش برهمنی درهم آمیخت و هم آهنگ شد و سرانجام به کوشش رامانوجه در یک مشرب فکری شگرف نظام یافت.

(۵)

بهکتی، که صرفاً جریانی از حرمتگزاری و توجه همراه با خویشتن داری نسبت به خدا بود، به وسیله شاعران دلداده تامیلی، آلوار های ویشنوی و ناین مارهای شیوه ای، مبدل به نهضتی گشت که همه را به تجربه ای پر حرارت و وجد آور فرا می خواند. این قدیسان شاعر، از قرن هشتم تا دهم میلادی، در جنوب هند، معنویت پر حرارت خویش را در قالب سروده ها و غزل هایی برای ویشنو و سپس شیوه، اما نه به زبان سنسکریت بلکه به زبان تامیلی، تبیین نمودند. گفته اند که در نظر آنان، بهکتی (دلدادگی و سرسپاری)، نه راهی به سوی رستگاری بلکه پایان راه و خود نجات است.

این رویکرد جدید در درون مذهب ویشنوی در متن سنسکریت بها گوته پورانه (در حدود قرن نهم م.) منعکس بود و منبع الهام عظیمی برای کرشنه بهکتی (دلدادگی به کرشنه) در شمال گشت. فرقه های زیادی سر بر آوردند و انبوهی از شاعران نازک طبع و عاشق پیشه با به کار گیری زبان های محلی، همچون هندی، مراتی، گوجراتی، و بنگالی احساسات مذهبی خویش را عرضه کردند، و به این ترتیب برای اولین بار میلیون ها نفر را قادر ساختند تا به طور مستقیم از میراث های معنوی بهره مند گردند.

دلدادگی و سرسپاری به دیگر اوتاره مهم ویشنو، یعنی رامه، ظهور پر قوتی در اثر مهم تولسی داس (قرن شانزدهم م.) یعنی رامه چریته مانسه (دریای اعمال رامه) که یکی از محبوب ترین آثار در شمال هند است، یافته است (۶)

بها گوته پورانه

Bhagavata purana، یا بها گوتم Bhagavatam، به معنای «پورانه دلدادگان یگانه متعال [ویشنو]»، مشهورترین و متاخر ترین بخش پورانه های هیجده گانه است. تالیف آن را در قرن دهم م. می دانند و به ویا سه یا پسرش شوکه دوه نسبت

می دهند. بسیاری بها گوته پورانه را به خاطر زبان حماسی و مایه های عمیق فلسفیش هم شأن بهگودگی تا و اوپه نیشدهای می شمارند.

در این متن حقایق دینی را در قالب داستان هایی در وصف سادوها (زاهدان)، رشی ها (عارفان)، پادشاهان و دلدادگان ویشنو بیان کرده اند. پیروان مکتب ویشنو آن را مقدس می شمارند. (۷)

بهگودگی تا

گر چه در اوپه نیشدها به طور غیر مستقیم و به صورت اوپاسانا (عبادت) به طریق عشق (بهکتی) اشاره ای شده بود، اما میتوان طریق عشق را مبحث کاملاً جدیدی دانست که «گیتا» از آن سخن می گوید و آن را بر دیگر راهها ترجیح میدهد، زیرا از این راه زودتر میتوان به نتیجه رسید و به معبود وصل شد.

«بهگودگی تا سه طریق برای رسیدن به مکشه [نجات از سمساره یا چرخه تولدهای مکرر] ترسیم می کند: طریق عمل (کرمه)؛ طریق روشن بینی (جنانه)؛ و طریق پرستش عاشقانه (بهکتی). از آنجا که عمل (کرمه) خود نوعی بند است، در این راه باید زهد ما متوجه ثمره اعمال گردد. درمّه را باید پی گرفت و عمل را باید بی غرض و بدون دلبستگی به نتیجه انجام داد، و این گونه ترک ورزی راهی است به سوی آزادی.

طریق جنانه، یا روشن بینی، به جنبه دیگر مسئله می پردازد. آنچه آدمی را از فهم این که چه چیزی واقعی و چه چیزی غیر واقعی است، به ویژه درباره ساحت نامیرای خودش، باز میدارد، اویدیا (avidya)، یعنی «شناخت یا درک غلط»، یا مایا (maya)، یعنی «فریب»، است. انسان به وسیله فنون مختلف یوگا و تعمق به روشن بینی دست می یابد و با آن واقعیت را درک و غیر واقعیت را ترک می کند، و خود نامیرای خویش را باز می شناسد، و در نتیجه به آزادی نایل می شود. «طریق پرستش عاشقانه» یا بهکتی را سنت های خدا باور پیشنهاد می کنند. در این راه، «ترک ورزی» عبارت است از «خویش را تماماً به خدا تسلیم کردن». این طریق همچنین مستلزم «یاد مدام» پروردگار از راه عبادت ها، مراقبه، نیایش و تکرار نام اوست.

البته، سنت های خدا باور چنین نیست که نجات را صرفاً وابسته به مجاهده انسان بدانند. کسانی که خدا را به محبت و لطف سرشار می شناسند، برای نجات چشم به لطف او دارند تا بار گران گناه از دوش آنان بردارد و به سلامت از اقیانوس وجودشان به در برد؛ از این رو، در نظر برخی «لطف خدا» بر کرمه فایق خواهد آمد. (۸)

نزول و ظهور حق در عالم کون و فساد، از مباحثی است که گیتا آن را مطرح می نماید. «کرشنه» ارباب ران «ارجونه» کشتیه سلحشور قبیله پاندوها ظهور نور ایزدی در عالم محسوسات و در واقع همان حق است که در عالم صغیر ظاهر شده است. در همین رابطه کرشنه به ارجونه می گوید: هرگاه پایه «درمه» سست شود و عدم عدالت طغیان کند، آنگاه من خویش را در این عالم می آفرینم. [گیتا ۷/۴]

«طریق وصال به حق بر دو قسم است. یکی آن است که حق را در بعد تنزیهی اش چون برهمن دریابیم و به حکمت و اشراق نائل آییم و برهمن را مبدا جمله کائنات و منشا همه مظاهر و پدیده های جهان بشمار آوریم و طریق دیگر راه انس و الفت و تماس و ارتباط با «جنبه خصوصی» حق است و این طریق محبت و عشق است. مدح و ستایش سرودهای «ریگ وده» و عبادت (upasana) «اوپه نیشدها» و التهاب و جذبه نیایش عارفانه عارفانه آیین «بها گاواتا» سرانجام تلفیق یافتند و در «بهاگودگی تا» منجر به آیین و طریق عشق گردیدند.

باکتی (bhakti) [بهاکتی] از ریشه باج (bahaj) مشتق شده و غرض از آن خدمت به خداوند است. تمام فصل دوازدهم «گیتا» مربوط به همین طریق عشق است.

«ارجونه» سوال می کند: کدام یک از دسته ها در یوگا مستقر تر شده اند، آنهایی که تو را عبادت میکنند یا آنهایی که اصل فناپذیر و ناپیدا را می پرستند؟ «کرشنه» پاسخ میدهد: «آنهایی که تمام توجه ذهنی را به من معطوف می سازند و قرار ابدی می یابند و با ایمان راسخ مرا می ستایند، آنها به نظر من در «یوگا» مستقرتر هستند، آنهایی که فقط به عبادت اصل «ناپیدا» اشتغال می ورزند با اشکالات بسیاری مواجه می شوند، چه اتصال به این اصل دشوار است، «ولی آنهایی که همه کارها را به من واگذار میکنند و مرا هدف ممتاز قرار میدهند (matparah) و با مراقبه بی همتایی غرق در مشاهده من می گردند. (dhyayanta) و مرا می ستایند، من آن هایی را که ذهنشان متوجه من است، بزودی از دریای «سمساره» و مرگ می گذرانم و ناجی آنها می شوم».

در این بند، «گیتا» طریق عشق را به طریق معرفت ترجیح داده است، نه اینکه طریق عشق بر راه معرفت مقدم باشد، بلکه به نظر «گیتا» از این راه زودتر میتوان به نتیجه رسید و وصول به معبود از این راه آسان تر است. راه عشق و محبت طریقی است که در آن عابد روی به معبود خود آورد و بکوشد تا با او یکی بگردد. و بین او و حق الفت و انسی برقرار بشود.

عابد سعی کند که همه چیز را با دیده یکرنگی و تجانس بنگرد، نه از کسی تنفر داشته باشد و نه اندوهی به دل خود راه بدهد، عطش تمایلات خود را فرو نشاند، خوب و بد را یکسان ببیند. و دلش آکنده از مهر و ترحم بگردد. خود آگاهی رامهار کند و به مقام تنزه برسد و حواس و ذهن خود را بر روی خداوند متمرکز کند و با معبود دلخواه خود خلوت گزیند و از او مدد بطلبد و او را شهریار خویش و سرور خود بیندارد. خویشتن را در برابر اراده حق تسلیم کند و از او آرامش باطن بجوید و روح و دل و روانش را مملو از رایحه معبود بگرداند و مستغرق در تفکر او شود. آن گاه عنایت و فیض الهی بدو روی آورد و او را در تاریکی شب گمراهی، به ساحل ایمنی و روشنایی هدایت کند.

« گیتا » می گوید: به علت ترحم به آن هایی که به من روی می آورند من که در قلب همه آنها پاسداری می کنم، با چرخ گیتی افروز معرفت حجاب نادانی شان را معدوم می سازم.

شنکره [شانکارا] در تفسیر این بند میگوید: « چراغی که به معرفت [تفکیکی بین شاهد و مشهود] آراسته باشد وسوخت آن را عشق پاک تامین کند و آتش آن بواسطه نسیم مراقبه ای که متوجه من (کرشنا) است بیفزود و فتیله آن از آگاهی ممتازی زاده شود که بر اثر تحقق پذیرفتن فضائل اخلاقی، پاک شده است.

در حس باطنی که عاری از خواطر دنیوی است، قرار گیرد و در قرارگاه بسته ذهنی که پاکیزه از خواطر، و وارسته از حواس است، جای گیرد.

و به نور معرفت درستی که بار آورده تمرین دائمی مراقبه و تمرکزی نیروی ذهنی است، منور گردد.

انسان باید با خلوص هر چه تمامتر به سوی حق روی آورد و او را قبله گاه حاجت و بارگاه امید بداند و معجزه طریق عشق و محبت در این است که فیض و موهبت ایزدی از غناء طبع خود همچون باران محبت و مهر بر دل سالک فرو می چکد و بقول « گیتا » هر که خدای خود را عبادت کند اگر هم گناهکار باشد آرامش ابدی می یابد و اگر انسان یک گام به سوی حق بردارد، حق ده گام به سوی او برخواهد داشت. هر آن گونه که آدمیان مرا نیایش کنند من نیز به همان گونه آرزوی آنها را بر می آورم. آدمیان از هر سو در راه من گام برمیدارند. اگر آدمی توانایی ریاضت و معرفت را نداشته باشد می تواند در دامن حق پناه جوید، چه این راه برای همه باز است و هر بنده و مخلوقی خواه

برهمن ممتاز، خواه شودرا، خواه خردمند و خواه نادان، چه پرهیزکار و چه گناهکار می تواند به معبود ازلی پناه برد و او را با خلوص نیت بستاید و عبادت کند و از عنایت فیض الهی برخوردار شود و به همان مقامی برسد که فرزنانگان رسیده اند....

یکی از مهمترین مبانی طریق عشق این است که در «گیتا» خداوند هم از لحاظ واقعیت نامتناهی و بعد تنزیهی در نظر گرفته شده و هم آن را ناظم و محمل و اساس کائنات و موجودات و مبدا کلیه صور جهان می داند، و هم آن را به صورت دوست و مرشد و مهربانی تصور می کنند که به صورت « کریشنا » ظهور می یابد و شریک و همدم اندوه و شادی « ارجونا » می شود و او را در بحرانی ترین ساعات زندگی یاری می کند. خدایی که هم دوست عزیز و مهربانی است که می توان بدو در مواقع سخت زندگی، پناه برد و از او مدد طلبید و هم شهریار بی همتایی است که چون خورشید در آفاق و انفس می درخشد، و هم مرشد بی مانندی است که در کنار عابد می ایستد و آنی از ارشاد مریدش غفلت نمیورزد، مرشدی که با تعلیمات آسمانی خود، راه رستگاری و نجات ابدی را می آموزد.» (۹)

بهگودگی تا «یک اوج بلند عرفان هندی به شمار است، و آنچه را عرفان اوپانیشاد فاقد آن است و آن عبارت از عشق و عمل است این اثر به عرفان مزبور هدیه می کند. بها گواد گیتا که ظاهراً در سالهای بین آغاز قرن اول قبل از میلاد و قرن سوم بعد از آن به نظم آمده است و تاریخ دقیق تصنیف آن روشن نیست چاشنی عشق و عمل را به مائده زمینی عرفان هندی می افزاید، و هر چند حاصل تعلیم آن به نحوه بارزی مضبوط و منسجم نیست اساس آن هم ابهام زیادی ندارد، و به همین سبب از قدیم در تقریر آرای فلسفی و عرفانی هندوان، هم یک متن مقدس و هم یک مرجع موثق محسوب شده است، و ابوریحان بیرونی هم در تحقیق ماللهند مکرر مذاکرات بین ارجونا (Arjuna) شاهزاده هندی با کریشنا را، که به صورت گردونه ران شاهزاده، تجسد یافته است و در کنار صحنه نبرد روی می دهد، در تبیین این معانی نقل می کند.

در این سخنان که طی گفت و شنود بین ارجونا و کریشنا لطایف عرفان مطرح می شود البته تعلیم اوپانیشاد کنار گذاشته نمی شود، بلکه تقریر و ایضاحی می یابد. در واقع بهاگواد گیتا شور و حراراتی در خور ایمان آمیخته به عشق (بهاکتی) bhakti به تعلیم اوپانیشاد می بخشد و برای کسانی که شیوه نظری تقریر اوپانیشاد نمی تواند قلب آنها را به شور آورد مایه خرسندی و موجب سکون می گردد. و این رزمنامه پر عمق را

برای عنوان خویش که نغمه خداوند (بها گواد گیتا) خوانده می شود شایسته نشان می دهد.

خدایی که این نغمه ترجمان حقیقت و ذات اوست خدای عارفان اوپانیشاد و اصحاب وجود است که در تعلیم آنها هر چه هست خداست. کریشنا که در قصه بها گواد گیتا نخست گردونه ران شاهزاده ارجونا است و سپس به صورت اصلی خود که تجسم ویشنوست بر وی نمایان می گردد، در طی مفاوضات خود که هم قبل و هم بعد از تبدیل خود با ارجونا دارد، در این باب سخنان جالبی در خطاب به این جنگجوی پرهیزگار می گوید که کاشف از این جنبه وحدت وجودی است. از جمله یک جا با بیانی که شایسته یک غزل مولاناست از زبان کریشنا می گوید: « در سراسر این جهان وسیع هیچ چیز برتر از من نیست، تمام جهانها قرار و آرام در من می یابند چنانکه دانه های مروارید در یک رشته قرار و آرام می یابند، طعمی که در آب زنده هست منم، نوری که در آفتاب و ماه هست منم سه عطر پاکی که از خاک برمی خیزد منم، و فروغ روشنی که از آتش بر می آید منم، حیات هر چه حیات دارد منم، از ازل من منشا حیات ابدی بوده ام، هوش هوشمندان منم، و زیبایی زیبارویان هم منم». (۷: ۱۰-۷)

جای دیگر می گوید: « من هم قربانی هستم هم هدیه، هم فدیة هستم و هم گیاه فدیة، کلام مقدس منم، طعام مقدس منم، آتش مقدس منم، آن نیازی هم که به آتش می کنند منم، من پدر این جهانم، حتی منبع وجود پدر هم منم، من مادر این عالم هستم و آفریدگار همه نیز منم، من عالی ترین چیزی هستم که باید شناخت، طریق تزکیه، لفظ مقدس «أم» om و مجموع هر سه ودامنم « (۹: ۱۷-۱۶)...

در باب اهل ریاضت (جوک) [yogi] خاطر نشان می کند که تنها با رهایی از این خواهشهای نفسانی است که وی با کل عالم هماهنگی می یابد و به بهجت و سرور واقعی و عاری از دغدغه نایل می آید، آنگاه مرد، به قول کریشنا: « خود را در دل کاینات و تمام کاینات را در دل خودیش مشاهده می کند سه وقتی مرا در همه و همه را در من مشاهده کند آنگاه من هر گز از او جدایی نمی گزینم و او هم هرگز از من جدا نمی شود. آن کس که با « عشق» یگانگی دارد، چنین کس در هر جا باشد بحقیقت در وجود من جای دارد» (۶: ۳۱-۲۸).

با این همه اگر همه چیز در اوست، او در همه چیز محدود نیست، و او وعاء اشیاء هم نیست. سر حقیقت او هم که نزد نااهلان تناقض گونه یی دارد از همین جاست. کریشنا به ارجونا می گوید: « تمام این عالم که مرئی است از وجود نامرئی من پدید می آید،

تمام کاینات قرارشان در من است اما قرار من در آنها نیست، در حقیقت آنها هم در من قرار نمی یابند، پس این راز مقدس را که به من تعلق دارد دریاب، من منبع همه کاینات وجودم، من تمام آنها را حفظ می کنم اما در آنها قرار ندارم « (۹: ۵-۴).

بدین گونه نشان می دهد که در عین اتصال با عالم از عالم جداست. می گوید: « خداوند گار عالم و رای کار عالم و و رای کار عالمیان است ، همچنین و رای حاصل کار آنها ست، اما کار طبیعت جریان خود را دارد « (۵: ۱۴). پیداست که اینجا کریشنا مظهر برهما هم هست. به جنگجوی جوان که در پیکار نفس تردید دارد خاطرنشان می کند: « دل تنها بر من ببند ، و عقل خود را به من بسپار، آنگاه بحقیقت در وجود من خواهی بود» (۱۲: ۸) .

و راه یگانه یی را هم که به خدا منتهی می شود چنین به وی ارائه می کند: « تنها با عشق است که انسانها می توانند مرا مشاهده نمایند، مرا بشناسند، و به سوی من بیایند (۱۱/ ۵۴).

پیداست که طالب حق تا به عشق - که آنجا هر چه غیر است اخلاص عمل را مشوب می کند- روی نیارد سلوک وی از رسم و راه عوام که درنیایش خویش فقط ناظر به کسب فواید و نیل به ثبوت مانده اند امتیاز نمی یابد، و بدین گونه است که آیین هندو با وجود استغراقی که در خرافات عامیانه خویش دارد با بها گواد گیتا طریقی برای عروج به قله عرفان قابل تصور در آن آیین پیش روی خود می گشاید.» (۱۰)

آموزه های رامانوجه

اهمیت رامانوجا [رامانوجه] در تاریخ معنویت هند در این است که وی می کوشید، تا به آیین ستایش ویشنوئی که در سرودهای عرفانی « آلوارها » (۱۱) به شیوه ای شاعرانه نمایان شده بود، نظارم ببخشد و این نحوه تفکر ویشنوئی را در قبال یکتا پرستی مطلق شانکارا که کوچکترین توجهی به طریق عشق و محبت مبذول نمی داشت به صورت یک مکتب فلسفی و نظری در بیاورد. (۱۲)

« شنکره (sankara) [۷۸۸ م. تا ۸۵۰ م.] که طرفدار طریق معرفت (جنانه) بود، نظام فلسفی ادوایته (advaita) ، یا عدم ثنویت ، را در مقام شرح اندیشه های اوپه نیشدی تقریر کرد...

به طور خلاصه، شنکره بر این تاکید می‌ورزید که فقط برهمن واقعیت دارد، هر چیز دیگری، چه جهان پدیدارها، و چه احساس فردیت و تشخیص، و چه حتی دوه‌ها (خدایان) غیر واقعی اند، و بلکه به سبب مایا، که نیروی اشتباه برانگیز برهمن است، فقط واقعی مینمایند. آن‌گاه که روح آدمی، در اثر مراقبه و بصیرت، در یابد که او همان ذات و جوهر برهمن است و هیچ هویت جدایی ندارد، با برهمن یکی خواهد گشت، چنان که قطره با اقیانوس. (۱۳)

در قرن دوازدهم م. رامنوجه نظام دیگری به نام ویشیشتادویت، یا عدم ثنویت تعدیل یافته، بنیاد نهاد که، در عین پذیرش همانندی نفس با خدا در ذات، معتقد بود نفس فردی خودآگاهی خویش را حفظ می‌کند، و بنابراین می‌تواند در یک ربط ابدی با خدا موجودیت داشته باشد. این نظام جدید رامنوجه در اندرون مکتب ودانته راه را برای خداآوری، و به ویژه برای مکتب ویشنوی، باز و آغازین نیروی جنبش الهیات هندوی را برای مکاتب بعدی تامین کرد، مکاتبی که پایه گذارانش اشخاصی همچون مدهوه (madhva) قرن سیزدهم م. (نیمبارکه nimbaraka) (قرن چهاردهم م. و لَبَهه (vallabha) قرن شانزدهم م. و چیتنیه Caitanya) (قرن شانزدهم م.)، بودند. اینها همگی پیرو و طرفدار طریق بهکتی، از طرق سه گانه نجات، به شمار می‌رفتند. (۱۴)

نهضت قدیسان (اولیا)

«نهضت دیگری که اهمیت فراوانی در تاریخ دیانت هندو یافته است نهضت معلمان قدیس است. سنت‌ها (sants)، که بیشترینشان از طبقه‌های پایین بودند، نظام طبقاتی و همه اشکال دینی برون‌گرا، چه در اسلام و چه هندو، را رد می‌کردند. آنها مروج نوعی دین درون‌گرا بودند که اساس آن توجه دائمی و عشق به خدایی شخصی بود که هیچ وصفی نداشت. کبیر، ریداس و دادو، که همگی در قرن پانزدهم و شانزدهم م. می‌زیستند، سه مرشد شاعر مسلک بودند که هر کدام خط سیر طویلی را بنیان نهادند و تا کنون فرقه‌های متعددی به نام آنها شکل گرفته است. از جمله این فرقه‌ها، که پایه گذارش را با عنوان گورونانک، (Guru nanak) یاد می‌کند، همان فرقه ای است که بعدها به آیین سیک (Lsikh) متحول شد. (۱۵)

کبیر (kabar)

«کبیر کودک رها شده ای بود که در دامان یک خانواده تهیدست مسلمان بالید و از رامانده برهمین و همچنین از صوفیان مسلمان کسب فیض کرد. هر چند هرگز درس نخواند اما به اصول و اصطلاحات دو مذهب واقف بود. از طریق پارچه بافی امرار معاش می کرد. او را میتوان ازدلدادگان و رهروان طریق بهکتی برشمرد. سعی او بر آشتی دادن مسلمانان و هندوان و جمع کردن آنها بر محور پرستش عاشقانه خدا و به دور از جمود بر شیوه های خاص مناسک و اعتقادات انحصار گرایانه بود و در این راه از هر دو جانب فشارهایی را تحمل کرد. در اشعار او، که بیانگر آموزه هایش هستند، مضامین صوفیانه و شیعی، و تاثیرات شاعران و عارفان مسلمان، مثل مولانا، سعدی و عطار مشهود است. در جهانشناسی از وحدت وجود موج و دریا، طبقات آفرینش و نظریه نه سپهر دم می زد. در نجاتشناسی، طریق بهکتی (دل سپردن به خدا و پرستش خالصانه او) را توصیه می کرد و مناسک و عبادات ظاهری، چه هندویی و چه اسلامی، را بی حاصل می دانست. تناسخ، بت پرستی، قربانی، ذکر و ورد، نظام طبقاتی و ... را مردود می دانست و از آنها نهی کرد. کتاب او «بیجک» نام دارد. صدها شاگرد گرد او جمع آمدند و امروز مذهب او میلیونها پیرو دارد. پیروان او هر ساله در «کبیر چورا» و «مگهر» جمع می شوند تا یاد او را گرامی دارند.» (۱۶)

بهکتی در آیین بودا

برای مدتی طولانی پس از مرگ بودا، هیچ تجسمی از پیکره بودا وجود نداشت بنابراین راهبان تصمیم گرفتند تا با نمادهای خاص تداعی کننده بودا، نظیر چیزی شبیه جای پای او، یا درختی که در زیر آن به روشنگری دست یافته بود، بودا را تجسم بخشند....

به تدریج گرایش های دیگری در کردار و اعمال تجربه دینی، پیکر تراشی بودایی را به شیوه ای کاملاً متفاوت تحت تاثیر قرار داد. اشتیاق شدید ناشی از پاکبازی شخصی در راه بودا، که بهکتی نامیده می شود، گسترش یافت. بهکتی، پرستش عاشقانه بودا و بوداهای گذشته و آینده به اشتیاقی منتهی گشت تا مستقیماً بدین موجودات تجسم بخشد. بنابراین، در سده نخست قبل از میلاد، تندیسهایی از بودا رواج یافت.... این تحولات هنری صرفاً ظاهری نبودند. آنها تاثیر عمیق تجربه دینی بهکتی را نشان میدهند.

بهکتی به نیازی که بودایی عامی معمولی و نیز راهبان متعدد در ارائه ترجمانی از رویکرد دینی پرستش موجود برتری را احساس می کردند، پاسخ می داد. گسترش دین مبتنی بر پرستش عاشقانه در برابر مقررات درونگرایی مراقبه آرامش بخش قرار می گرفت که تا آن زمان برای طریق بودایی بسیار مهم تلقی می شد. ظهور بهکتی با تحولات فلسفی بخصوصی همراه شد. این دو نیرو در کنار هم دین بودا را متحول ساختند و منجر به رشد به اصطلاح گردونه بزرگ یامهایانا (Mahayana) در دین بودا گردیدند... (۱۷)

تصور انتقال ارزش از یک بودی ستوه یا بودا به نحوی به تجربه ای مربوط می شود که در ادیان دیگر به عنوان « لطف و مرحمت » نامیده می شود. این تجربه بیانگر احساس عاشقی جانباخته است که متکی بر وجود قدسی است که او را می پرستد و نجات از سوی آن وجود قدسی ناشی می گردد و نه از تلاشهای فرد جانباخته.

فرد نیایشگر هنگامی که با شکوه فراگیر و مقدس خدوندی روبه رو می شود که او را عاشقانه می پرستد، هیچ کار نمی تواند بکند جز آنکه به حقارت خویش پی برد. او آگاه است که رستگاری از تلاشهای ناقص او برای رسیدن به بهشت به دست نمی آید بلکه نجات او در گرو لطف خداوند است... (۱۸)

طریقه بهکتی (یک نگاه تحقیقی)

بسط آیین جین و بودا و هم چنین نفوذ دین اسلام به سرزمین هند، آیین هندوی سنتی را، که قسمت اعظم ساکنین سرزمین هند را تشکیل می دادند، بسیار تحت تاثیر خود قرار داد. ظهور طریقه بهکتی (که به صورت بهکتی Bahagti نیز تلفظ می شود) را می توان محصول همین تاثیر گذاری قلمداد کرد. البته طریقه بهکتی سابقه طولانی در فرهنگ هندویی داشته است، ولی آن چه مسلم است نفوذ صوفیان مسلمان و گسترش آموزه های آنان، زمینه را برای گسترش این طریقه فراهم آورد.

طریقه بهکتی یکی از سه طریق نجات در آیین هندو است. طبق تعالیم آیین هندو سه طریقه نجات (مکشه) وجود دارد : طریقه عمل (کرمه مارگه karma marga) ، طریقه معرفت (جنانه مارگه jnana marga) و طریقه سوم نیز طریق محبت یا بهکتی مارگه (bhakti marga) ، است طریقه بهکتی نخستین بار توسط آوارها (۱۹) در قرن هفتم میلادی در مناطق جنوبی هند، در سرزمین تامیل ها (tamil) به اوج شکوفایی خود رسید. اما بعد از مدتی به تدریج از طریق ایالات کرنتا که (

Karnataka) و مهاراشتره (maharashtra) به مناطق شمالی و شرقی هند نیز راه یافت و باعث گسترش آیین ویشنویی در آن مناطق شد.

طریقه بهکتی به معنای مسلک عشق یا محبت است در این طریقه، فرد عابد با محبت خالصانه و ایمان صادقانه، خدایی خاص را نیایش می کند. در این مسلک آن چه مورد تایید است عشق خالص فرد عابد نسبت به خدای معبود است، نه رعایت مراسم و آداب مذهبی خاص. از این رو پیروان این طریقه خود را، چنان هندوهای سنتی، در قید و بند آداب و رسوم پیچیده آیین هندوی باستانی مقید نمی کنند. در مسلک عشق مهم این است که فرد سالک نفسانیت وجود خود را فدای عشق محبوب الهی خود سازد و در معبد و یا در خانه، آن خدا را پرستش و با او راز و نیاز کند.

طریقه بهکتی در کتاب بهگودگی تا (bhagvad gita) آسان ترین راه وصال حق شمرده شده است، هنگامی که ارجونه از کرشنه می پرسد: از آنان که از طریق عمل و محبت تو را می پرستند و آنان که ذات لا یموت متعال را می پرستند کدام یک را می توان در یگه (۲۰) (yoga) برتر شناخت. کرشنه پاسخ می دهد: آنان که روی دل در من کرده و با عشق تمام و ایمان کامل مرا می پرستند در یگه برترند. قبل از این بند، در بهگودگی تا روش های مختلف رهایی از زنجیر تعلقات مادی بیان شده است، یعنی: کرمه یگه (راه عمل) karma yoga ، جنانه یگه (راه معرفت) jnana yoga و هتیه یگه (راه ریاضت) hatha yoga بیان شده است.

در این بین روش دیگری نیز به نام بهکتی به روش های سابق افزوده شده است. البته نمیتوان روش بهکتی را در عرض دو روش سابق قلمداد کرد. طبق بیان بهگودگی تا، بهکتی مشخصاً بدون توجه به روش های دیگر، به عنوان بهترین طریقه وصال حق معرفی شده است چرا که در این روش فرد عابد در پی هیچ گونه نفع شخصی، حتی در حد یکی شدن با برهمن یا رهایی (moksha) نیز نیست. بلکه صرفاً عشق محبوب الهی، که در مسلک بهکتی معمولاً کرشنه (krshna) (یکی از تجلیات ویشنو) است، غایت و هدف او را تشکیل می دهد. بنیان طریقه عشق بر هفت پایه اساسی استوار است:

۱- توجه دائمی یا مکرر دل

۲- ایمانی کامل (paraya sradhya)

۳- به مظهری قابل تجسم و تصور از خدا (اوتاره)

۴- توکل یا به عبارتی واگذاری امور به او

۵- خدای محبوب را کمال مطلوب، غایت و مقصود اصلی از نیایش‌ها و ریاضت‌های خود قرار دادن

۶- به اراده خدای محبوب درباره خویش راضی بودن

۷- که در نهایت، ثمره این تلاش دست یافتن به حیات ابدی و فنا در خدای محبوب است.

طریقه بهکتی را می‌توان در مقابل سه دسته دیگر در نظر گرفت:

اول، کسانی که همواره بر عمل خویش تکیه می‌زنند. در مسلک عشق فیض و لطف خدای محبوب است که سالک را می‌رهاند، نه مجاهدت و ریاضت‌های او

دوم، آنان که به جای مظهری قابل تصور (اوتاره) به پرستش ذات مطلق لا یدرک و لا یوصیف خدا می‌پردازند. طبق آموزه‌های بهگودگی تا کسانی که برای وصال حق، به روش‌های دیگری غیر از بهکتی نیز متوسل می‌شوند، می‌توانند به کمال مطلوب نائل گردند. اما طریقه بهکتی برترین و عملی‌ترین راه‌ها به شمار می‌آید. در نهایت، سومین گروهی که طریق بهکتی در مقابلشان قد علم می‌کند کسانی هستند که از اعمال خویش هدفی غیر از رضای حق را می‌طلبند. چرا که در طریقه بهکتی صرفاً رضای خدای محبوب هدف غایی و نهایی سالک دلداده است، نه چیز دیگر.

این مکتب مفاهیم پیچیده الهیاتی را مطرح نمی‌کند، بلکه در این مسلک خداوند صرفاً آفریدگاری بسیار محبوب است. به این ترتیب ترویج آیین بهکتی موجب تحول بزرگی در مفهوم الوهیت در آیین هندوی سنتی شد. با این حال جریان بهکتی نیز نتوانست از تحول و تجزیه شدن در امان بماند.

تقریباً از قرن پانزدهم میلادی به بعد پیروان آیین بهکتی در نحوه نگرش و باور به ماهیت وجود الهی به دو دسته بزرگ تقسیم شدند: سگونه بهکتی (sagun bhakti) و نیرگونه بهکتی (nirgunbhakti). در سگونه بهکتی خدایی دارای تشخص و دارای صفات (with attributes) پرستش می‌شد. پیروان این شاخه از بهکتی، بیشتر تجسمات الهه ویشنو (اوتاره‌ها)، بالاخص کرشنه و رامه را محور توجه و تمرکز اصلی خویش قرار می‌دادند. این شاخه از بهکتی توسط بزرگانی مانند: چیتنیه (ghaitanya)، ولبها چاریه (vallabhacharya)، سورداس (surdas) و تولسی داس (Tulasidas) بنیان نهاده شد. در این فرقه دو بدعت اساسی گذاشته شد که باعث جدایی آنها از هندوهای سنتی و اصولگرا (orthodox Hindu) گشت: نخستین

بدعت آنان عدم تمایز میان طبقات مختلف در روابط اجتماعی و انجام مراسم آیینی، و نیایش در کنار یکدیگر، و دیگری، ملتزم نبودن به قرائت وده (Vedas) ها و به کار بردن زبان سنسکریت در متون مذهبی بود. آنها بیشتر در نیایش های خود از زبان محلی ساده و عوام فهم استفاده می کردند. این در حالی است که این دو بدعت کاملاً در تضاد مستقیم با تفکر سنتی جدایی طبقاتی هندویی و هم چنین لزوم قرائت متون باستانی وده به زبان سنسکریت در آیین های مذهبی، و التزام به آموزه های آن بوده است.

پیروان دومین جریان بهکتی، که نیرگونه بهکتی نامیده می شد، خدایی غیر شخصی و مطلق را می پرستیدند. این فرقه تحت تعالیم عده ای از مصلحین هندو که به نام سنت ها (sants) شناخته می شدند به وجود آمد.

کسانی مانند: نامدو (namdev)، کبیر (kabir) و روی داس (ravidas) از مهم ترین سنت هایی بودند که به عنوان پایه گذاران اصلی نیرگونه بهکتی قلمداد می شوند. علاوه بر این، مهم ترین تفاوتی که آموزه های این عده از مصلحین با رهبران سگونه بهکتی داشت این بود که، تعالیم سنت ها از آن چه رهبران سگونه بهکتی مطرح می کردند رنگ و بوی افراط گرایانه تری داشت. طبق آموزه های آنان نه تنها آموزه های سنتی، آداب و مناسک قدیمی آیین هندو در نهایت ملتزم بودن به قیود نظام طبقاتی بی مورد و بی فایده قلمداد میشد، بلکه حتی سرسپردگی و اظهار عجز و عبودیت نسبت به خدایان آیین هندو نیز مورد انکار قرار می گرفت. در حالی که در آموزه های سگونه بهکتی، کرشنه که یکی از الهه های هندو است، به عنوان خدای یکتا مورد پرستش بوده است.

شاخص ترین آموزه های سنت ها را می توان به دو دسته الهی و اجتماعی تقسیم کرد: طبق آموزه های الهی سنت ها، پروردگار جهانیان یکی و تنها حقیقت محیط بر همه مخلوقات است.

آنان با آن که خداوند را با نام های هندویی مانند رام، گویندا، یا هری می خواندند، در عین حال از اسامی که همراه با فرهنگ اسلامی وارد سرزمین هند شده بود، مانند خدا، رحمان و الله نیز استفاده می کردند، سنت ها با اینکه در نیایش هایشان خداوند را به صورت مذکر مورد خطاب قرار می دادند، ولی در اعتقاد آنان خداوند اصولاً فاقد هر نوع صورت و جنسیتی بوده است. طبق تعالیم سنت ها اوتاره ها به شدت مورد انکار قرار می گرفت. در نیتجه مراسم نیایش (puja)، سفرهای زیارتی (tirath yatra) و

یا ریاضتی که برای جلب توجه این اوتاره‌ها انجام می‌شده، بیهوده و بی‌ثمر تلقی می‌گشته است.

از طرف دیگر سنت‌ها در زمینه آموزه‌های اجتماعی، مانند رهبران سگون بهکتی، دو باور رایج هندوئی را به شدت نفی می‌کردند؛

نخست مرجعیت و ده‌ها به عنوان تنها منابع آیینی، و دیگر وجود نظام طبقاتی در جامعه و تمایز میان ورنه و جاتی (۲۱)، و هم چنین جایگاه خاص برهمنان در انجام مراسم دینی، از جمله اموری بود که سنت‌ها با آن‌ها مبارزه می‌پرداختند (۲۲)

بهکتی یا راه عشق و محبت

از سه راه دینی هندو راه شناسایی (جنیانیه) خشک و سخت به نظر می‌آید، و راه کار (کرمه) هم اغلب در انحصار دسته‌ای خاص بوده است، پس شگفت‌آور نیست که بکتی (بهکتی)، راه عشق و محبت، در میان مردم رواج بیشتری یافته باشد. زبان دینی این آیین، عشق و پرستش و ایمان به والاترین یار است، تا به برترین تجربید. این مکتب اندیشه‌چندان سر و کاری با پیچیدگی‌های الهیات ندارد و در مقایسه با تعلیمات اوپه نیشدها، سانکیه، یا ادویتیه و یدانته، کمتر پیچیده است. در این آیین خدا آفریدگاری بس محبوب است و نهضت بکتی بیش‌تر به سرشاری دینی راه یافته است تا به تفکرات آرام درباره برهمن سرشار کننده‌ی همه.

نهضت بهکتی بیشتر در پیرامون دو خدا، ویشنو و شیوا، تمرکز یافت. چنین به نظر می‌رسد که شیوا خاستگاه آریایی نداشته باشد. در وداها چند سرود، گو این که نسبتاً کم‌اند، در نیایش ویشنو می‌توان یافت. به طور کلی پذیرفته شده است که رواج او در میان مردم بسته به همانی او با یکی از خدایان نا آریایی بوده است. از این رو چنین به نظر می‌رسد که نهضت بهکتی ریشه‌های نا آریایی داشته باشد و در واقع پدمه پورانه padmapurana بکتی را ساخته‌ی سرزمین دراویدی می‌داند. شک نیست که برهمنان دیری با نهضت بکتی دشمنی می‌کردند، چرا که این نهضت وزنی به آداب دینی باستانی نمی‌نهاد و به تقسیمات کاست اعتنایی نمی‌کرد و این، برهمنان را خشمگین می‌ساخت. ولی بعد خود این نهضت به نسبت از آیین‌های دیگر به اندیش‌تر شد، و برهمنان بی‌شماری به آن گرویدند... تردیدی نیست که در میان مکتب‌های گوناگون بکتی (بهکتی) ویشنوه‌ها و شیوه‌ها از همه برجسته‌تر بودند. همراه با این دو جریان است که اصولاً انگیزه‌ی عاشقانه‌ی بکته‌های هندو جاری گشته است. (۲۳)

سخن آخر

- جنبش بکتی (بهکتی) که بر سراسر هندپنجه گسترده و در طول اعصار، به زندگی میلیون‌ها انسان، اعتبار اخلاقی و ارزش عطا کرد، دو هدف داشت. این جنبش در وهله نخست، اعتراضی به صورت گرایی در مذهب و برون گرایی در پرستش بود. می‌کوشید این حقیقت را به انسانها بیاموزد که مذهب، ماجرای است که سراسر ذهن و روح را در بر می‌گیرد و فقط مسئله شعایر و تشریفات و حتی اصول دین و عقاید در میان نیست.

ثانیا این جنبش، کوشش پاکدلانه گروهی از مردان خدا بود که می‌خواستند هندوان و مسلمانان را با یکدیگر آشتی دهند و به آنها بنمایانند که در مسائل اصلی، تفاوت چندانی میانشان نیست، شعار آنها، عشق و خدمت بود.

رهبران این جنبش، در همه نقاط هند ظهور کردند. آنها، پیام خود را بیشتر به مردم عادی خطاب می‌کردند و با پرهیز از زبان دانشمندان، به لهجه‌های خود آنان، با ایشان سخن می‌گفتند. بسوه، بنیانگذار مکتب لینگه، سیدرها، قدیسین ویشینوه و شیوه در جنوب، کبیر، نانک، چیتنیه، توکارام و گروهی دیگر در شمال، مذهب بکتی (بهکتی) یا پرستش عاشقانه را تدریس و تبلیغ می‌کردند. خدای بعضی از آنان مطلق بی‌صفت و بعضی دیگر، خدای دارای صفات مانند رامه و کریشنه را می‌پرستیدند، ولی همه آنها یکتاپرست و یا موحد بودند و زهد و ایمانشان، آکنده از عاطفه بود. آنها معتقد به تزکیه قلب از همه امیال دنیوی و تسلیم اراده انسانی به خواست الهی بودند. همه آنان بر آن بودند که برای راهنمایی شاگردان در راه دشوار خودشناسی، آموزگاری لازم است. آنها نیاز چندانی به کتابهای مقدس و راهبان دانشمند احساس نمی‌کردند و آیین پرستی روزه، زیارت، و شمایل پرستی و اسباب پیچیده پرستش را تقبیح می‌کردند.

در مسائل اجتماعی، بر برابری ذاتی همه انسانها تاکید و از نظام طبقاتی اعراض داشتند.

آنها در فلسفه التقاطی خود، عناصر صوفیگری و ویدانته را درهم آمیخته، همه جزئیات را به کنار گذاشتند و همه اعمالی را که به نظرشان بی‌حاصل یا محرک می‌آمد، محکوم کردند. ایمان ساده آنها بر اساس عشق به خدا و انسان استوار بود و زندگی همراه با سرسپردگی‌شان، نوعی فلسفه حیات به وجود آورد و نمونه اندیشه بلند و زندگی ساده ای شد که سرچشمه فرهنگ عامه هندیان در طول اعصار میانه تاریخ هند گشت. (۲۴)

پانویست ها :

the rider encyclopeda of eastern philosophy and religion, p 32

- ۱- شایگان ، داریوش، آیین هندو و عرفان اسلامی، ترجمه جمشید ارجمند، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، چاپ دوم: ۱۳۸۴، ص ۳۸۶
- ۲- همان ، ص ۳۸۸
- ۳- شایگان ، داریوش، ادیان و مکتب های فلسفی هند، جلد اول، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم: ۱۳۸۳، ص ۲۱۴- ۲۲۰ [با تلخیص و تصرف]
- ۴- همان، ص ۲۱۹- ۲۲۰ با اندکی تصرف
- ۵- سیمن ویتمن، آیین هندو، ترجمه و تحقیق علی موحدیان عطار، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول: پاییز ۱۳۸۲، صص ۴۹-۵۰
- ۶- همان، ص ۴۹
- ۷- همان، صص ۶۶-۶۷
- ۸- ادیان و مکتب های فلسفی هند، جلد اول، صص ۳۳۸- ۳۴۲
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین، در قلمرو وجدان، تهران: انتشارات سروش، چاپ سوم : ۱۳۸۳، صص ۱۵۱-۱۵۴.
- ۱۰- کلمه آلوار اشاره به دوازده مرد مقدس است که سرودهای آنان (prabandha) در مدح و ثنای « ویشنو» سروده شده است. (ادیان و مکتب های فلسفی هند، جلد دوم، ص ۷۹۱).
- ۱۱- ادیان و مکتب های فلسفی هند، جلد دوم ، ص ۷۹۱.
- ۱۲- سیمن ویتمن، آیین هندو، ترجمه و تحقیق علی موحدیان عطار، صص ۴۵-۴۶ مترجم دانشمند در پاورقی کتاب در توضیح و تبیین این مطلب می آورد: در این نگرش روح فردی (روحی که در اثر مایا برای خود فردیتی جدا از خدا و دیگر موجودات می بیند) جیوه [jiva] نامیده می شود. توهم حاکم بر جیوه سبب می شود تا او خود را ذی نفع یا متضرر، شاد یا غمگین ، خرسند یا ناخرسند ، ببیند، درحالی که آتمن، یا خویشتن واقعی او، از همه این ها فارغ است . این حقیقت را با مثال دو پرند بیان می کنند که بر درختی نشسته اند،

یکی آرام و بی دغدغه و دیگری در تکاپوی خوردن و لذت بردن. این یکی سخت درگیر سود و زیان و غم و شادی است، و اولی در بهجتی خاص می نگرد که چیزی از این امور به او نمی رسد. زیرا اصلاً « من » و « او » این وجود ندارد. صاحب روح فردی، جیوه، آن گاه که به انی راز پی برد و بداند که فردیت او توهمی بیش نبوده است به فراغت و آرامش میرسد و جیون موکتی، (jivanmukti) یا زنده آزاد، می شود. در اندیشه ادویته و دانته راه رسیدن به این منزلگه جنانه یا طریق معرفت و بصیرت است.

۱۳- همان کتاب، صص ۴۷-۴۸

دکتر علی موحدیان عطار در این باب در پانوش کتاب می نویسد :

Visistadvaita (ویشیشتادویته)، این نام برگرفته از ویشیشتا، به معنای « مخصوص یا متمایز » و ادویته ، به مفهوم « عدم ثنویت » است مولفه های اصلی تعلیم رامنوجه عبارت است از :

واقعی بودن جهان، نفس ها، و خدا (برخلاف ادویته و دانته که بجز خدا همه چیز را موهوم می شمرد)؛ وابسته بودن جهان و نفس به خدا، مستقل و غیر وابسته بودن خدا؛ آفریدن خدا جهان را از بدن لطیف خود، با تبدیل آن به بدن محسوس و مادی (به این ترتیب جهان مادی و نفوس، بدن تعین یافته خدا تلقی می شوند)، محفوظ ماندن تمایز وجودی موجودات از خدا، حتی پس از نجات (مکشه)، دراین این که جزئی از کل بدن او، و به منزله صفات اویند؛ شخصی بودن وجود برهمن (یعنی در عین حال که « هر چه هست اوست » رابطه نیز دارد). لازم به ذکر است که اندیشه عدم ثنویت تعدیل یافته، یا به تعبیر دقیق تر « تمایز یافته » ابتدا از سوی یموناجاریه، نویسنده ویشنویی، مطرح و سپس به وسیله رامنوجه بسط داده شد.

رامنوجه که خود یک بهکته، یا پیرو طریق دلدادگی بود در نجاتشناسی قائل به لزوم « لطف » و عنایت ویژه الهی برای حصول رستگاری بود. مکتب رامنوجه را ، به سبب اعتقاد به این که خدا بندگانش را سیر می دهد، « مکتب گربه » می خوانند، به این مناسبت که گربه بچه هایش را چند منزل جابجا می کند تا چشم آنها باز گردد.

۱۴- همان ، صص ۵۲-۵۳

۱۵- همان ، ص ۵۳

۱۶- نینیان اسمارت، تجربه دینی بشر، جلد اول، ترجمه مرتضی گودرزی، تهران: سمت، چاپ اول: ۱۳۸۳، صص ۱۸۳-۱۸۵ با تلخیص و تصرف

۱۷- همان کتاب، صص ۱۸۶-۱۸۷

۱۸- Alvars، عده‌ای از سنت‌های وایشناوا (vaish nava) از اهالی ایالت تامیل در جنوب هند، که بین قرون هفتم تا نهم میلادی می‌زیستند. آنان خداوند را به عنوان موجودی برتر با سرودن اشعار عرفانی می‌ستودند و همواره به دنبال کسب لطف و عشق او بودند. آنان خداوند را با نام‌های مختلفی مانند نارایانا، رامه، کرشنه، و... می‌نامیدند. [آنان به نظام طبقاتی هندویی اهمیتی نمی‌دادند؛] تا آنجا که یکی از مهم‌ترین آنها که نام مالوار (namma lvar) نام داشت از طبقه شودره (shudra) بود.

۱۹- Yoga- واژه یگه از ریشه یوچ است در اصطلاح معنی این واژه قطع مراتب نفسانی و ذهنی و عقلانی است. مطابق فلسفه یگه این مراتب نفسانی را، که موجب آشفتگی است، باید خاموش کرد تا متعاقب آن اتحاد عالم و معلوم میسر گردد. این واژه در گیتا بارها و به اشکال مختلف آمده است. البته مفهوم آن در گیتا به مفهوم قطع مراتب نفسانی نیست، بلکه مفهوم آن اتصال به بارگاه ایزدی است.

۲۰- Varna & jati، ورنه واژه‌ای است سنسکریت به معنای رنگ و در اصطلاح به طبقات اجتماعی اطلاق می‌شود. تفاوت اصلی آن با جاتی این است که، جاتی ناظر به نژاد و خاندان فرد است، اما ورنه ناظر به پیشه غالب و کارکرد اجتماعی شخص است که معین‌کننده طبقات اجتماعی وی خواهد بود. در آیین هندو ورنه‌های چهارگانه عبارتند از: برهمنان، کشتیه‌ها، ویشیه‌ها و شودره‌ها.

۲۱- روحانی، دکتر سید محمد، آیین سیک و رابطه آن با اسلام و آیین هندو، صص ۵-۲ (چاپ نشده).

۲۲- ک.م. سن، هندوئیسم، ترجمه ع. پاشایی، تهران: انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵، صص ۱۱۳-۱۱۹ (با تلخیص و اندکی تصرف)

۲۳- هیئت نویسندگان زیر نظر سروپالی رادا کریشنن، تاریخ فلسفه شرق و غرب (جلد اول: تاریخ فلسفه شرق) ترجمه خسرو جهانگیری، ویراسته ع. پاشایی،

تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، چاپ دوم: ۱۳۸۲، صص ۵۲۶ - ۵۲۷

رابطه یوگای ورزشی با مکتب یوگا

- اشاره

الف - Yoga ، واژه یگه [یوگا]^۱ از ریشه یوج است . در اصطلاح معنی این واژه قطع مراتب نفسانی و ذهنی و عقلانی است . مطابق فلسفه یوگا این مراتب نفسانی را ، که موجب آشفتگی است ، باید خاموش کرد تا متعاقب آن اتحاد عالم و معلوم میسر گردد. (۲)

ب - دو اصطلاح yoga (یگه) ، که در فرهنگ ما به یوگا شهرت یافته است ، و yuga (یوگه) را نباید با هم یکی گرفت . اولی به معنای «مهار خویش به خدا سپردن» و «طریق اتحاد» با اوست ، اما دومی اصطلاحی است برای عصرهای چهارگانه ای که عالم از ابتدای شکفتگی تا اضمحلال طی می کند.^۳

ج - یوگا [به معنای مهار کردن قوای یک شخص به منظور تسلط بر آن ها] از بزرگ ترین دستاوردهای هنداست ، اما آیا یوگای قدیمی یا مکتب فلسفی یوگا همان چیزی است که امروزه در مراکز ورزشی سراسر دنیا و از جمله ایران ، با نام یوگا تعلیم می دهند ؟

این مقاله ضمن بحث تفصیلی از مکتب یوگا و ارائه توصیفی کامل از ابعاد و جنبه های گوناگون این درشنه راست باور ، به یوگای ورزشی نیز می پردازد و رابطه آن را با مکتب یوگا به عنوان یک درشنه (دستگاه فلسفی هندو) مورد بررسی قرار می دهد.

«از مفاهیم محوری و جوهری در آئین هندو ، مبحث مکشه (نجات - رهایی و آزادی) است ، که از جمله چهار هدف زندگی هندو بشمار می رود . چیزی که باید از آن نجات یافت سمساره یا چرخه تولدهای مکرر است . آن بخش نامیرای وجود هر شخص (که هر کدام از مکاتب فکری به نوعی آن را توصیف و تبیین کرده اند) پس از مرگ از بهشت ها و دوزخ های مختلف عبور خواهد کرد تا در آن جا حساب کرمه ای خود را پس دهد و آنگاه دوباره در شکلی که سزاوارش است متولد گردد. این چرخه بدون هیچ فرجامی ادامه می یابد مگر آن که استحقاق یا موهبت عمری را پیدا کند که در طول آن ، با مجاهده معنوی ، یا شفاعت یک گورو ، و یا عنایت خدا ، به مکشه دست یابد ، و به آن وسیله به کلی از چرخه برهد. عموماً سمساره را طاقت فرسا و با صفت دوهکمه

(duhkha) [مایه غم و غصه] یاد می‌کنند. مکشه و راه دستیابی بدان، در طول بیش از دو هزار و پانصد سال یکی از عمده‌ترین دلمشغولی‌های هندو بوده است. یکی از قدیمی‌ترین روش‌های تحصیل مکشه عبارت از سنیاسه (sannyasa)، یا «ترک» است. در این روش، تارک دنیا (سنیاسی) sannyasi از خانه و زندگی، اجتماع، و دنیا و بندهایش دست می‌کشد. سنیاسی از راه این ترک ورزی، و معمولاً با تن دادن به ریاضت‌های سخت و انجام گونه‌های خاصی از تمرین روحی، که امروزه عموماً آن را به یوگا می‌شناسند، سعی می‌کند یک جیون موکته (jivan mukta)، یا «زنده آزاد» گردد.^۴

ه - تفاوت یوگای قدیمی با یوگای غربی [ورزش یوگا]

خیلی از «خانه‌رها کرده‌ها» به این جا رسیدند که رهایی در عمل کار بی‌نهایت مشکلی است. بعضی مردم از طریق مطالعه و مدیتیشن به موکشه می‌رسیدند، اما دیگران حس می‌کردند که به چیز بیش‌تری احتیاج دارند. طبیعت انسان‌ها را در چنان چنگ و چنبر محکمی نگه می‌داشت که برای رها شدن از آن به مجاهده بیش‌تری نیاز بود. این امر بعضی خانه‌رها کرده‌ها را به توسعه‌ی تربیتی [به اسم یوگا] کشاند که حالا در سراسر جهان در تالارهای مدیتیشن و سالن‌های ورزش به آن عمل می‌کنند. یوگا از بزرگ‌ترین دستاوردهای هند است، و به تکامل یافته‌ترین شکل‌اش، مسلماً اول در حلقه‌های پیروان سانکیه طراحی شده بود که پوروشه را از بند طبیعت آزاد کند. این یوگای قدیمی خیلی متفاوت از آن یوگایی است که غالباً امروزه در غرب تعلیم می‌دهند. یک ورزش اروبیک نبود و به مردم راه ریلکس شدن، سرکوب کردن اضطراب بیش‌از حد، یا احساس بهتری به زندگی داشتن را یاد نمی‌داد - بلکه کاملاً برعکس بود. یوگا حمله‌ی نظام‌مند به من بود، برنامه‌ی سختی که در طی یک دوره‌ی دراز زمانی به خواننده یاد می‌داد که دانستگی معمولیش را با خطاها و فریب‌هایش به آخر برساند، و کشف وجدآمیز پوروشه را جایگزین آن کند.^۵

و - فلسفه یوگی یا روش جوکیان به عقیده هندوان، دستیابی به حقیقت یا اتحاد با خدای توانا از طریق یوگا (یوغ نهادن) حاصل می‌شود.

یوگا به ریاضت‌های سخت و طاقت فرسا دلالت می‌کند و معمولاً با نشستن آرام و پیوسته به شکل چهار زانو و همراه تامل انجام می‌گیرد، اما شیوه‌هایی دیگر نیز معمول است، مانند ایستادن، وارونه ایستادن، خم شدن و آویختن دست‌ها و زیستن بر روی تختی که در سراسر آن میخ‌های تیزی سربرآورده است. این عملیات چه بسا برای ده

ها سال ادامه یابد و با مشقت هایی دیگر مانند پیش رو نهادن آب و تشنه به سر بردن همراه باشد.

حبس دم به گونه ای است که بر اثر تمرین های سخت تنفس کاهش می یابد و یوگی در طول سال به چند نفس بسنده می کند. همچنین ضربان نبض و سایر کارهای بدن را می توان با یوگا در اختیار گرفت. در همه این حالات بدن شیوه های تازه ای را بر می گیرند و زنده می ماند. چه بسا یک یوگی را به مدت شش ماه دفن کنند و پس از این مدت قبر او را بشکافند و او را بیرون آورند و با یک بار تنفس زندگی را از سر گیرد.

با آنکه هدف از ریاضت وصول به حقیقت است، ریاضت های شاق = گاهی کشف و کراماتی را در پی دارد. یوگی (Yogin) معمولاً آن امور را مانع کمال خود می داند و بسیار می شود که به آن خوارق عادت ابداً توجهی نکند و از اظهار آن روی بگرداند. ضمناً با اینکه اصل آن خوارق ممکن است، انسان هوشمند و فرزانه نباید تمام خواننده ها و شنیده های خود را در این باب باور کند و به آنها معتقد شود.

دانشمندان مغرب زمین به تکرار، آزمایش های علمی گوناگونی روی یوگیان انجام داده و واقعی بودن برخی از این حالات را به اثبات رسانده اند. از جمله یک هیات علمی فرانسوی به رهبری دکتر بروس (Brosse) در ۱۹۳۶ تحقیقات و آزمایش هایی در باب حبس دم یوگیان انجام داد و دستاوردهای خود را منتشر کرد.^۶

۱۱ طریق وصول به این دانش بازداشتن حواس و تمرکز هوش و مراقبه است. برخی از متفکران هندی در این راه قطع کامل فعالیتها و حرکات دماغی و جسمانی را لازم شمرده اند، چه ریشه کن ساختن آمال و هوسها متوقف بر قطع فعالیت های دماغی است و این یکی مستلزم از میان بردن فعالیت های جسمانی. هر فعالیت بدنی یک فعالیت و تحریک دماغی را ایجاد می کند و بالعکس. بنابراین سالک باید از این گونه جنبش ها بضرورت کفایت ورزد و خود را با ریاضت ها خو دهد و در این راه چندان پیش رود که حتی فعالیت های تنفسی را هم به حداقل محدود سازد. دارا شکوه می نویسد که مرشدوی ملاشاه به مرتبه ای در ریاضت رسیده بود که پس از نماز عشا حبس دم می کرد و هنگام نماز بامداد نفس را فرو می گذاشت، (رساله حق نما، ص ۱۰). این است یوگا به معنایی که پاتا نجالی در یوگا سوترا آورده است. یوگای بودایی نیز تقریباً بر همین مبنی استوار است. در آئین بودایی سمادی عبارت است از متمرکز ساختن اندیشه در یک نقطه چنانکه هیچ گونه انحراف و تشتتی حاصل نشود. سالک

باید در گام نخست خاطر خود را از احساس تنفر در برابر لذات فانی دنیا چون غذا و شراب و غیره لبریز سازد و به عنوان شر اجتناب ناپذیر به اندک مایه از طعام که سد رمق تواند کرد بسنده نماید. آنگاه توجه دائم پیدا کند که همه اجزای پیکر او از چهار عنصر آب و خاک و باد و آتش فراهم آمده و تن خود را چنان ببند که لاشه ای در دکان قصابی . در گام سوم باید خاطر به ذکر فضایل و مناقب بودا [او بودی ستوه ها] بگمارد، و همواره مرگ و پایان جهان را بیاد آورد، و چشم دل به مراقبه باز دارد، و از عقباتی که وسیله تطهیر است درگذرد، و به جاهایی که تن های مردگان را می سوزانند سربزند، تا آفاتی را که تن در معرض آن است مکرر به چشم ببیند، و پلیدی و زشتی آن را دریابد ، و نیک بیندیشد که تن چه زنده و چه مرده همان است، و چنان سازد که حس نفرت و اشمئزاز او همه اجزای تن را فرا گیرد. این نخستین مرحله مراقبه بودایی است که مایه انصراف خاطر از جسم تواند شد....^۷

ه - یوگا راهی به سوی آزادی

آنچه آدمی را از فهم این که چه چیزی واقعی و چه چیزی غیرواقعی است ، به ویژه درباره ساحت نامیرای خودش باز می دارد ، اوید یا (avidya) ، یعنی «شناخت یا درک غلط»، یا مایا (maya) ، یعنی «فریب» است .

انسان به وسیله فنون مختلف یوگا و تعمق ، به روشن بینی دست می یابد و با آن ، واقعیت را درک و غیر واقعیت را ترک می کند ، و خود نامیرای خویش را باز می شناسد ، و در نتیجه به آزادی نایل می شود.^۸

ی - یوگا - سانکهییه

تاکید عمده سانکهییه بر مباحث ما بعدالطبیعی و دغدغه اصلی یوگا ، مباحث علم النفس و ارائه راههای عملی برای تسلط بر نفس است.^۹

جفت مکتب سانکهییه ، یوگا است . این دو «آن چنان باهم شبیه هستند که بیش تر مطالب هر یک از آن دو مکتب از نظر دیگری معتبر است و تفاوت های اصلی بین آن دو اندک است ؛ یکی این که سانکهییه الحادی و یوگا خدا باور است ؛ زیرا وجود یک خدای متعال (ایشوره) را مفروض گرفته است ؛ دوم این که ، براساس مکتب سانکهییه تنها راه رهایی ، معرفت ما بعدالطبیعی است و حال آن که یوگا برای فنون مدیتیشن^{۱۰} اهمیت چشم گیری قائل شده است .^{۱۱} که به وسیله این فنون و یک سری اعمال و انضباط های

سخت ارادی ، تمامی خواهش ها به صفر می رسند و جسم به طور کامل تابع روح می شود و روح فردی خلوص خود را باز می یابد و با روح کیهانی متصل می گردد.

(حدود قرن دوم ق . م) پتنجلی مکتب یوگا را بنیاد نهاد . وی برای وصول به رهایی و گریز از رنج ، طریقتی را وضع کرد که دارای هشت مرحله بود :

۱- کف نفس یا پرهیز ؛

۲- مراعات و انجام فرایض ؛

۳- آداب نشستن به حالت خاص ؛

۴- ضبط دم ؛

۵- ضبط حواس ظاهر و باطن ؛

۶- تمرکز اندیشه ؛

۷- مراقبه و استغراق .

در نتیجه عمل به این شیوه ، و سلوک در این طریق ، شخص از رنج های پنج گانه ؛ یعنی جهل ، احساس شخصیت ، شهوت و دل بستگی ، نفرت و بیزاری و عشق به زندگی ، که هر شخصی را در بند کرده است ، آزاد می شود.^{۱۲}

کلیات

۱۱ بررسی های عرفان هندو بدون اشارت به طریقه «جوک» (یوگی) که در بها گواد گیتا (۵: ۲۴) نیز ریاضت وی موجب نیل به نیروانه و اتصال و اتحاد با خدا خوانده می شود، ناتمام خواهد بود . این طریقه که اصحاب آن جوکیان نام دارند ، عرفانش مبنی بر آن است که طالب نجات باید جسم را به قوت انواع ریاضات در زیر «یوغ» روح فردی ، و روح فردی را در زیر حکم روح جهانی مهار کند، و ماخذ نام آن نیز همین معنی است - جوک یعنی یوغ . البته طریقه یوگا در هند سابقه طولانی دارد و در اکثر مذاهب قوم حتی آیین بود و مذهب جین هم هست و ریشه آن به اوپانیاشادها و حتی وداها هم می رسد ، اما مبانی و اصول آن به صورتی مضبوط و منسجم بنا بر مشهور به وسیله حکیمی از اهل هند ، نامش پاتنجلی (patanjali) ، تنظیم و تقریر شد و ظاهراً بعد از او در کتابی موسوم به جوکا سوترا (Yoga-sutra) که به او منسوب است جمع و تدوین گشت . در باب احوال پاتنجلی تقریباً هیچ اطلاع موثقی در دست نیست، حتی درباره تاریخ عصر او

هم اختلاف است. بعضی او را متعلق به دو قرن قبل از میلاد می‌دانند و برخی به قرن سوم و حتی پنجم میلادی منسوب داشته‌اند. کتاب پاتنجلی از امهات کتب مربوط به عرفان هندوست و ابوریحان بیرونی هم آن را به عربی نقل کرده است و نسخه اش باقی است.

در کتاب پاتنجلی در باب مراتب سلوک در طریقه «یوگا» ریاضتهای هشت گانه ای توصیه می‌شود که شامل: اجتناب از شهوات (Yama - یاما)، رعایت انضباط (Niyama - نیاما)، جلوس به وضع مربع با ترتیب خاص (Asana - آسانا)، احتباس و تنظیم تنفس (Prana-Yama - پرانا یاما) همراه با تکرار ذکر خفی به لفظ «ام»، اعراض از توجه به مدرکات حسی و حس (Paraty hara - پاراتی‌ها) به نحوی که سالک فقط ناظر به درون باشد، تمرکز فکر (Dhara - na - دهارانا) چنانکه جز به یک چیز نیندیشد، مراقبه (Dhayana - دیانه) به نحوی که حصر توجه به امر واحد او را از توجه به ماسوی فارغ و بکلی غافل و بیخبر سازد، و بالاخره استغراق مطلق (Samadhi - سمادی) به مرتبه‌یی که حتی هر اندیشه واحد مرحله سابق را نیز از خاطر می‌برد و در چنین حال می‌تواند بدون هر واسطه‌یی با آنچه موضوع علم است به نحو بلاواسطه اتحاد و ارتباط یابد، می‌گردد. این ریاضت‌ها در واقع فقط ناظر به این امر است که نفس از تاثیر عالم خارج و توالی احوال و حوادث و تسلسل علت و معلول امور فارغ گردد و در آن مرحله ممکن است سالک مرتاض به جایی برسد که از قید عالم حس و محدودیت‌های آن رهایی یابد و غرایب کرامات (Siddhi - سیدهی) تا حدی نظیر آنچه صوفیه در باب مشایخ خود نقل کرده‌اند از وی سر بزند. هر چند اظهار چنین غرایب و کرامات هم نزد آنها غالباً ناروا تلقی می‌شده است و از این حیث هم حال آنها به حال مشایخ صوفیه که اظهار کرامات را مستحسن نمی‌دانسته‌اند شباهت دارد.

طرفه آن است که طریقه جوک برخلاف بعضی فلسفه‌های رایج عصر ظهور خویش منکر وجود خدا نیست، مع هذا مطلوب جوکیان از این سلوک پرمشقت و ریاضات دشوار، که آنها را با هیات ژولیده و عریان و لاغر و استخوانی و حالت تفکر و استغراق نزد ناظران و سیاحان بی‌خبر و عاری از کنجکاوی به «دسته‌یی از ولگردان» که در اطراف شهرها و در کوچه و بازار پرسه می‌زنند مانند می‌کند و به هر حال وجود و وفور نسبی آنها هنوز هم در سراسر هند غلبه فقر و گرسنگی و بیکاری و بیکارگی حاکم بر آن سرزمین را به نحو بارزی نمایان می‌دارد، اتصال و ارتباط با «خداوند» نیست، هدف ایشان تصفیه و تجلیه باطن و رهایی از موانع و قیودی است که نیل به معرفت

حضور را به جهت وجود شواغل حسی برای انسان ناممکن می کند، و از اینجاست که این شیوه ریاضت نفسانی، با حاصل جالبی که احياناً با آنچه امروز تحلیل روانی می خوانند بی شباهت نیست، بیشتر نوعی فلسفه مرتاضانه تلقی می شود یا عرفان اهل ریاضت.^{۱۳}

پتنگلی به پنج حالت ذهنی معتقد است که عبارتند از: معرفت راستین (پره مانه)، خطا (ویپریایه)، تصور بی موضوع (ویکلپه)، معرفت در خواب بی رویا (نیدرا)، و یادآوری (سمریتی) از میان اینها، اولی وسیله نیل به حقیقت است و به این دلیل دارای اعتبار منطقی است. بقیه عواملی روانی و فاقد ارزش منطقی اند.^{۱۴}

یوگا منجر به مسک و اداره فعالیت پنج گانه ذهنی می شود. تغییرات مداوم فکر که نفس خود را با آن یکی می پندارد، خلوص و رهایی نفس را خدشه دار کرده است. این یکسان پنداشتن منوط است به جهل نخستین (اویدیا) که جوهری مثبت است و خود را به صورت معرفت های نادرست جلوه گر می کند. نفس، بدین سان، تحت افسون اویدیا، فانی را ابدی، ناسره را سره، رنج را شادی و غیر نفس را نفس می پندارد. به خاطر نفوذ اوست که نفس احساس می کند با «بودی» همانی دارد، بستگی و عداوات را می افزایشد و سرانجام دچار اشتیاق به زیستن و وحشت مقاومت ناپذیر از مرگ می شود. اینها امیال و آلودگیهایی هستند که ظهور حیات معنوی را دشوار می کنند. برای رهایی از این درد تریاقهای مختلفی به صورت انضباط های ذهنی و اخلاقی و نیمه روانی وجود دارد. تمام این انضباط ها، برای تحصیل کنترل بر نفس و جسم تجویز شده اند. می توان به پری کرمن ها یا انضباط های مزکی اشاره ای داشت. این اصول عبارتند از ایجاد عشق و دوستی به خوشبختان، شفقت به پریشان حالان، احساس شادی در ترفیع معنوی مرد پارسا و یکساندلی نسبت به گناهکاران. و نیز انضباط های مقدماتی نظیر بی آزاری، صداقت، امانت، پرهیز جنسی، و نداشتن آرز به مال و منال لازمند. در این میان، بی آزاری مهم تر و اساسی تر از همه است. انضباط های دیگر را باید با ملحوظ داشتن این فضیلت اساسی اعمال کرد. مثلاً، حقیقتی که منجر به آزار شود، شبه حقیقتی بیش نیست. تمام این اعمال گوناگون و مراحل انضباط به منظور نیل به سمادی، یعنی آرامش فکری تجویز شده اند. سمادی بر دو گونه است: سم پرجنیاته که منجر به درک تفاوت عددی و عملی نفس و فکری شود، و اسم پرجنیاته، که طی آن حتی این ادراک هم به عنوان یک واقعه فکری از میان می رود و نفس به آزدیش نایل می آید و طبیعت روح خالص را باز می یابد.

سرانجام باید گفت که تاکید فراوانی بر عدم تمایل و گسستگی شده است. طلبه معنوی باید بی ارزشی چیزهای دنیا را دریابد و خود را از قید مقاصد دنیوی برهاند. مهمترین عدم تمایل ترک تعلق به تجربه خجسته تمیز بین نفس و غیر نفس است، زیرا این شرط اساسی بازیافتن آزادی غایی است. عدم تمایل بدون روشنگری، دام و تله‌ی بیش نیست.^{۱۵}

۱۱ تربیت اخلاقی در یوگا مانند دین بودا در مراحل هشت گانه طریق یوگا خلاصه می‌شود. سالک باید خویشتن‌داری، رعایت انضباط، جلوس به طرز معین، تنظیم تنفس، ترک محسوسات و مدرکات، تمرکز، مراقبه و تفکر و خلسه و استغراق مطلق را تمرین کند. اولین مرحله، خویشتن‌داری به تربیت اخلاقی اشاره دارد. در اینجا تعهد اخلاقی، فی‌نفسه، هدفی تلقی نمی‌شود، بلکه به عنوان بخش ضروری تربیت نفس در نظر گرفته می‌شود. انضباط به ریاضت و آداب و اعمال دینی مربوط می‌شود که فراتر از مقتضیات معمولی اخلاقیات پیش می‌رود. ریاضت کشتی در رها کردن شخص از امیال [انفسانی] مهم است و از این راه او را آماده می‌کند تا به نگرشی مستقل در مورد عالم پیرامون خود دست یابد.

سومین و چهارمین «مرحله» به تمرینات جسمانی (Hatha-Yoga) اشاره دارد که راهی برای نیل به آرامش و بصیرت تلقی می‌شود. جلوس در وضعیت معین مستلزم نوعی حرکت‌های نرمش است که در وضعیت‌های مختلفی که بدن احتمالاً به خود می‌گیرد، انجام می‌شود.

این حالات از وضعیت چهار زانوی معمولی شروع می‌شود، حالتی که هندیها به طور سنتی آن گونه می‌نشینند. تنظیم تنفس، نرمشهای مشابهی برای دستگاه تنفسی است، بعضی از نتایج آن، مثلاً در آرام نمودن تنفس و ضربان قلب قابل توجه است. اینکه چنین تمریناتی در طریق یوگا گنجانده شده حاکی از این پنداشت است که چگونه حیات جسمانی و روحانی به نحو تفکیک‌ناپذیری درهم تنیده شده‌اند.

«مرحله» بعدی، یعنی ترک محسوسات و مدرکات، مستلزم توانایی مسدود کردن محرکات حسی بیرونی از طریق تصورات ذهنی است، هر چند آگاهی از پدیده‌ها همچنان باقی می‌ماند: تمرکز با مراقبه و تفکر بر روی موضوعاتی همچون آتش، قلب، ویشنو و غیره آغاز می‌شود: مقصود از تمرکز کردن بر آنها جلوگیری از تمامی تفکرات دیگر است، و این فرایند تا اندازه‌ای شبیه جانای بودایی در چهار مرحله نخستینش است. مراقبه مانند آخرین مراحل جانا است.

سرانجام ، فرض بر آن است که تحت عنوان خلسه ، سالک از طریق به کارگیری فنون مذکور ، در ژرفای جذبه به نوعی معرفت متعالی نایل آید. در این مرحله ، سالک تفاوت اساسی میان روح جاودانی و حالات فکری و جسمانی را که با آن درگیر بوده ، تشخیص می دهد. بنابراین ، او آزادی را به دست می آورد و در هنگام مرگ ، روح در حالت انزوا ، بدون تغییر به حیات خود ادامه خواهد داد و دیگر تولد مجدد وجود نخواهد داشت . همچون فرقه بودایی «تیره واده» جستجوی اصلی در یوگا ، جستاری درونی است : یوگا حالتی عرفانی را به ارمغان می آورد که از درجات رفیع آگاهی حاصل شده است.^{۱۶}

- تمرین جاناها (jhanaha) یا مراحل مراقبه در آئین بودایی

نخست راهب به محلی آرام می رود و روی زمین می نشیند ، شیئی را مقابل خود قرار می دهد تا بر روی آن تمرکز کند. چنین وسیله ای (که از نظر فنی بنام kasina شهرت دارد) ممکن است گلی آبی ، تکه گردی از گل رس ، یا شی ساده دیگری باشد. بدین نحو پس از آماده شدن ، وی می تواند وارد چهار مرحله مراقبه در قلمرو صور شود ، که همین نحوه تفکر ، خود منجر به [عالم] عاری از صور می شود. فرض کنید او یک گل آبی را در نظر بگیرد . آنگاه وی صرفاً حواس خود را بر رنگ و شکل خاص آن متمرکز می کند و از ماسوای آن عاری می گردد. به علاوه ، او سعی می کند ، چشمانش را ببندد و آن را تصور کند. این کوشش در خارج کردن تمامی پنداشت ها و انگاشت های دیگر ، با عظمت است ، به نحوی که در نخستین مرحله ، رهرو از این کوشش آگاهی دارد . اما برای رسیدن به تسلط بیشتر ، به دست آوردن تمرکز بدون کوشش ضروری است . این مرحله دوم است . باری ، در آگاهی رهرو سه عنصر باقی می ماند : در نیل به مراد خویش او از احساس خلسه ، سعادت مندی و حواس جمعی برخوردار است . دو عنصر نخستین در مراحل باقی ماندن در قلمرو صور ، حذف می شوند، زیرا هنگامی که حالت وجد متوقف می گردد ، چنان شعفی می تواند به یاس منتهی شود و یکی از اهداف تفکر ، فراهم آوردن آرامش کامل است . بعد از این چهار مرحله از قلمرو صور (علت این نامگذاری آن است که آنها مستلزم کاربرد وسیله ای هستند که به عالم خارجی تعلق دارد) راهب وارد مراحل عالیتري می شود. ابتدا هر چیز را آن گونه می پندارد که گویا فضایی نامحدود است. گویی ، او جهان را از تمامی اشیایش خالی می کند و فضای خالی را تجسم می نماید. سپس حتی این انگاره ظریف از حقیقت بیرونی را از خود دور می سازد و حقیقت را تنها به صورت آنچه آگاهی را در بر می گیرد ،

درک می‌کند. اما حتی این تصور نیز مستلزم پنداشت چیزی است. بنابراین در مرحله سوم مراقبه‌های «بی‌صور» [احواس خود را] بر قواعد «هیچ چیز وجود ندارد» [لاشیئی] تمرکز می‌کند. سرانجام به مرحله «نه ادراک نه غیر ادراک» می‌رسد. به عبارت دیگر، این قلمروی از آگاهی است که مانند ادراک یا تفکر نیست: هیچ شیء محدودی وجود ندارد که در حیطه آگاهی رهرو وارد شود. اگرچه این امر کاملاً شبیه خواب بدون رویا نیست، زیرا راهب بیدار و هوشیار است. او نه به صورت عادی درک می‌کند و نه ناهوشیار است. این مراحل مراقبه شاید به ما کمک کنند تا آنچه را قرین نیل به آگاهی محض است حداقل به صورتی مبهم بفهمیم؛ این مراحل به ماهیت تجربه‌های عرفانی اشاره دارند که طی آنها قدیس بودایی می‌پندارد که با قلمرو متعالی «نیروانه» تماس مستقیم یافته است.^{۱۷}

تاریخ

ما اسم خانه‌ها کرده‌هایی که یوگا را توسعه دادند نمی‌دانیم. یوگا با اسم پتنجلی (Patanjali) همراه بود که «یوگا سوتره‌ها» را در قرون آغازین میلادی نوشت. اما پتنجلی این اعمال را اختراع نکرد، و این‌ها به راستی بسیار دیرینه سال بودند. بعضی دانشمندان معتقدند که شکلی از یوگا را شاید ساکنان بومی هند، پیش از آمدن قبایل آریایی، تکامل بخشیده باشند. اسم بعضی از فنون یوگا، خصوصاً تمرینات تنفس، در اوپه‌نیشدهای کهن آمده است و در آئین‌های ودایی به آن‌ها عمل می‌کردند. اما یوگا، هر طوری که شروع شده باشد، تا قرن ششم بخش جالفتاده‌ی چشم‌انداز معنوی هند شده بود. برهمن‌ها، خانه‌ها کرده‌های درست اندیش ودایی، و فرقه‌های به اصطلاح بدعت‌گزار به آن عمل می‌کردند. گروه‌های مختلف صورت‌های مختلف یوگا را توسعه بخشیدند، اما روش‌های پایه‌یی، چنان‌که وصفش در یوگا سوتره‌ها آمده، اساسی بودند.^{۱۸}

واژه سنسکریت یوگا از ریشه yuj به معنی «پیوستن» و «مهار کردن» یا «یوغ» yoke گرفته شده که بر واژه لاتینی iungere و iugum واژه فرانسوی joug و غیر اینها نیز تاثیر نهاده است. در دین هندی واژه یوگا، عموماً، برای نامیدن هر شیوه زاهدانه و هر روش مراقبه‌ای به کار می‌رود. شکل کلاسیک یوگا، درشنه darsana (نظریه، مکتب، که معمولاً و البته به نادرست، به «دستگاه فلسفی» ترجمه شده است) خوانده می‌شود، که پتنجلی آن را در کتاب یوگه سوتره yoga sutra خود به تفصیل شرح داده است. برای فهم جایگاه یوگا در تاریخ فکر هند، آشنایی با این «دستگاه» لازم

است. البته ذکر این نکته لازم است که در کنار یوگای کلاسیک اشکال بی شماری از یوگای فرقه ای، عوامانه (جادویی)، و همچنین غیر برهمنی از قبیل اشکال بودایی و جینی آن نیز موجود است. پدید آورنده یوگه درشنه شخص پتنجلی نیست و همان طور که خودش اقرار می کند، او فقط سنت های مهارتی و اعتقادی یوگا را ویرایش و یکپارچه کرده است (یوگا سوتره ۱ : ۱). در واقع، اعمال یوگایی در محافل باطنی عرفا و اهل سر هندی مدت ها قبل از پتنجلی هم شناخته شده بود و او از میان این اعمال، آنهایی را نگاه داشت که در طی قرون به قدر کفایت محک خورده بودند.

پتنجلی خود در به وجود آوردن چارچوب نظری و زیربنای ما بعدالطبیعی که برای چنین مهارت هایی فراهم آورد، کمترین نقش را داشت. او صرفاً به رئوس کلی فلسفه سانکیه پرداخته، آن را با یک خدانشناسی نسبتاً صوری وفق داده و بر ارزش کاربردی مراقبه ارج بیشتری نهاده است. مکتب یوگا و مکتب سانکیه آن قدر شبیه یکدیگرند که بیشتر نظریاتی که برای یکی معتبر شناخته شده، برای دیگری نیز دارای اعتبار است. به برکت وجود پتنجلی، یوگا که یک سنت عرفانی و زاهدانه بود، به یک دستگاه فلسفی سازمان یافته تبدیل شد.

قدیمی ترین تفسیری که از یوگه سوتره به دست ما رسیده یوگا باشیه اثر ویاسه (قرن هفتم تا هشتم میلادی) است، که واپسیتی میشره (قرن نهم میلادی) در کتاب تتوه ویشاردی خود تعلیقاتی بر آن نگاشته است. این دو اثر که برای فهم یوگه سوتره لازم اند، با دو اثر در قرون بعدی تکمیل شدند. در ابتدای قرن یازده، شاه بوجه (Bhoja) شرحی بر آن نوشت به نام راجه مار تنده که به دلیل آشنایی او با برخی اعمال یوگایی، بسیار سودمند است، و در قرن شانزدهم ویجنیانه بیکشو در رساله برجسته اش بنام یوگه وارثیکه تعلیقی بر متن ویاسه نوشت.^{۱۹}

خود اصطلاح یوگا بامعناست. به معنی «یوغ بستن» است. این واژه یی بود که آریایی های ودایی برای وصف یوغ بستن حیوانات بارکش به گردونه های جنگی پیش از تاخت و تاز به کار می بردند. جنگاورها مردهای یوگا بودند. آنها شبیه دیوه ها بودند، که دائماً در حرکت و مدام درگیر کارهای نظامی بودند، اما اسوره ها کاتن آسان در خانه می ماندند. اما تا قرن ششم مردهای تازه ی یوگا درگیر فتح فضای درون بودند، آن ها به جای پرداختن به جنگ خود را وقف عدم خشونت کردند. یوگا مساوی بود با تاخت و تاز به دل ناهوشیار یا ندانسته، که این علت ریشه یی خیلی از دردهای ما بود. پتنجلی پنج و ریتی vritti («انگیزه، کشش» ایا، «ورطه») بر می شمارد که ما را اسیر

خود می‌کنند: نادانی، حس من ما، شهوت، بیزاری و دام این زندگی ناپایدار. این غرایز، با انرژی پایان ناپذیر و بی‌نظام شان یکی بعد از دیگری پیدا می‌شوند یا رو می‌آیند. این‌ها اساس بشریت ما بودند و، بنابر عقیده یوگی‌ها، چنان عمقی [در وجود ما] داشتند که برخلاف آن چه آموزگارهای سانکیه تصور می‌کردند، نمی‌شد آن‌ها را با عمل ساده ی دانش محو کرد. ما عمیقاً مشروط و مقید بودیم به آن چه یوگی‌ها آن را واسنه‌ها (vasana) می‌خواندند، یعنی احساس‌های نیمه‌هوشیار که هر آن چه را که خاص شخصیت فردی بود تولید می‌کردند. این‌ها نتیجه ی وراثت و کرمه ی زندگی‌های گذشته و حال بودند. خیلی پیش‌تر از آن که فرویدو یونگ جست و جوی جدید علمی را در زمینه ی روان توسعه دهند، یوگی‌های هند کند و کاو و تحلیل در عالم ندانستگی یا ناهوشیار را با نیروی بی‌سابقه یی شروع کرده بودند. این‌ها وریتی‌ها و واسنه‌هایی بودند که می‌بایست از میان بروند، «سوزانده شوند». فقط آن وقت است که خود می‌تواند خود را از پریشانی زندگی روحی‌اش جدا کند، رنج طبیعت را دور بریزد، و شادمانی موکشه را تجربه کند. و این کار بزرگ پهلوانانه فقط با نیروی روحی محض حاصل می‌شد.^{۲۰}

- سانکهییه و یگه [یوگا]

مکتب سانکهییه جهان را مشتمل بر پرکریتی (prakriti) یا ماده، و تعداد بی‌شماری نفس یا پوروشه (purusa) می‌بیند، که گویی در ماده جای داده شده‌اند، و از آنجا که موجود دچار تناسخ در نهاد خود قرین درد و رنج است، هدف هر نفس، آزاد گشتن از تجدید حیات و از عالم دنیا است.

نظام سانکهییه به نظام یگه پیوست، و بر آن شدند که نفس فردی، تنها از طریق فنون گوناگون تامل ورزیدن، به مشاهده تفاوت میان ذات خویش و ذات ماده لطیف و کثیف، که عالم و موجود زنده روانی - جسمانی را می‌سازد، نایل خواهد آمد. (در فلسفه هندو آگاهی را اغلب فراتر از عوامل زیستی و روانی سازنده فرد انسانی می‌دانند.) در عین حال که کیهان‌شناسی سانکهییه و یگه شباهت بسیار دارند، یگه پروردگار یا خدایی را اصل قرار می‌دهد که در عمل به اندازه آن نفس یگانه که هرگز در چرخه تجدید حیات مستغرق نگشته است خلاق نیست، و لذا به مثابه الهامی برای اندیشمندان طالب آزادی عمل می‌کند. اصل کیهان‌شناختی سانکهییه را گونه‌های و یشنوبی خداپرستی به کار گرفته‌اند تا به وسیله آن چگونگی صدور عالم از خدا را توضیح دهند. این نظام، «گونه»‌ها یا عناصر سه‌گانه را، که در مزاج‌های مختلف به تبیین

طبیعت اشیا و اشخاص کمک می کند، در ماده فرض می نماید. (۲۱) «در گیتا آمده است که سانکیه و یوگه یکی هستند و فقط نادانان آن دو را متفاوت می شمارند. مفهوم سانکیه و یوگه از نظر گیتا هر چه باشد، اگر آنها را به معنی دو انضباط بگیریم، مصداق پیدا می کند. یوگه، در واقع، سانکیه عملی است. اساس فلسفی یوگه مشابه سانکیه است. تفاوت موجود را ورود مقوله دیگری، یعنی خدای شخصی، ایجاد می کند که به وسیله پتنجلی در یوگه – سوتره آمده است. به این دلیل آن را سانکیه خداپرستانه می نامند. یوگه، با اعتقاد به خدایی برونی، مشکل شروع جریان تحول را پس از تجزیه متناوب جهان حل می کند. این خداست که جریان دنیوی را متوقف و نیز سیر تحول بعدی را آغاز می کند. (۲۲) «سانکیه» (samkhyā) و «یگه» (yoga) در گیتا گاهی مترادف اند و گاهی معنی متمایز از هم دارند. شنکره در تفسیر فصل دوم می گوید: طبیعت واقعی آتمن را در اینجا سانکیه می گویند چه آتمن فاقد فعل و عادی از هر گونه تغییر و تبدیل است. در حالیکه مراد از «یوگا» انجام دادن اعمالی است که راه را برای وصول به آزادی و نجات هموار می سازد. یعنی اعمالی که مبنی بر شناسایی خوب و بد باشد و آتمن را از جسم جدا بداند. کلمه سانکیه در «گیتا» معانی گوناگونی به خود گرفته است. یکی از معانی آن «راه معرفت و خرد است که به موجب آن آدمی به معرفت آتمن و حقایق معنوی شاعر می گردد و به ناپایداری عالم واقف می شود و حق را ما و رای این عالم می انگارد. «کریشنا» در فصل پنجم می گوید: «کودکان سانکیه و یگه را از هم جدا می شمارند و نادانیان، هر آن کس که به یکی از این دو بگردد از میوه هر دو بهره مند می گردد.» در اینجا «سانکیه» و «یگه» بترتیب اشاره به طریق وارستگی از اعمال و طریق انجام دادن اعمال است، بدین معنی که هر آن کس که در راه خویششن شناسی همت گمارد و از واقعیت درون خود و قوف حاصل کند، دیگر پای بند اعمال و کارهای دنیوی نخواهد بود و چشم داشتی به ثمره کارهای خود نخواهد داشت. از سوی دیگر «گیتا» می گوید: هر آن کس که به یوگا بگردد و روحش پاک و پاکیزه گردد و بر نفس خویششن غالب بشود و حقیقت خویششن را در باطن همه موجودات دریابد، اگر عملی هم انجام بدهد آلوده نخواهد شد و با اینکه می بیند، می شنود، می بوید، می خورد و راه می رود، با این حال از گزند همه این فعل و انفعالات در امان است و در حین عمل منزله از پلیدیهای آنست و مانند نیلوفری است که بر آب بنشیند و تر نگردد ... (۲۳)

مفهوم «سانکیه» در گیتا بیشتر به معنی خرد و دانش آمده، با این حال دو اصل فاعل و منفعل فلسفه «سانکیه» – که پایه جهان شناسی این مکتب است – تارو بود

فلسفی گیتا را تشکیل می‌دهد و در گیتا همواره به دو اصل روح (پوروشه) و ماده پرکریتی بر می‌خوریم.

- فلسفه و طریقت «یوگا» در «بهگود گیتا»

«گیتا» کلمه «یوگا» معانی گوناگونی دارد، ولی مفهومی کلی آن به نظر «داسگوپتا» از همان ریشه (yoga, yuj) یعنی پیوستن و مربوط ساختن، مشتق شده است و چون پیوستگی به امری مستلزم گسستگی با امر دیگر است، اینست که ارتباط و پیوست با «یوگا» منجر به جدایی از تعلقات و قیود عالم می‌گردد، توضیح آن که تجرد از عالم ماده و ضمائم آن، نوعی گسستگی در مقابل پیوستگی به عالم معنی تعبیر می‌شود. (۲۴)

در «گیتا»، «یوگا» به مفهوم حذف و قطع مراتب نفسانی نیامده، بلکه مفهوم آن اتصال و پیوست به بارگاه ایزدی است که از طریق روش‌های مختلف رهایی از زنجیر تعلقات مادی، یعنی: کرمه یگه karma yoga (راه عمل)، جنانه یگه yoga jnana (راه معرفت)، هتیه یگه hatha yoga (راه ریاضت) و بهکتی یگه bhakti yoga (راه محبت و طریقه عشق)؛ تحقق می‌یابد. در اینجا به فرازهایی از کتاب بهگود گیتا، که در آن از یگه و طریقت یوگی‌ها سخن رفته - اشاره ای کوتاه می‌کنیم:

- ای ارجونه، با کنار گذاردن هر گونه دلبستگی به موفقیت یا شکست، وظیفه خود را در تعادل انجام ده. چنین تعادل ذهنی یوگا خوانده می‌شود. (۴۸/۲)

«پرابهوپادا» در شرح کاملی که بر تمام آیه‌ها و عبارت‌های بهگود گیتا نگاشته، در ذیل این عبارت می‌نویسد:

کریشنا به آرجونا توصیه می‌کند که در یوگا عمل نماید. منظور کریشنا از یوگا چیست؟ منظور از یوگا، تمرکز فکر بر متعادل (خداوند)، از طریق کنترل کردن حواس است؛ حواسی که همواره ایجاد اضطراب و آشفتگی می‌نمایند. (۲۵)

- کسی که همانند لاک پشتی که اعضای بدنش را به درون لاک خود جمع می‌کند، می‌تواند حواسش را از اشیای مورد حس پس بکشد، دارای معرفت کامل است. (۵۸/۲)

آزمون یک یوگی، عابد یا روح‌خودشناخته این است که او قادر است حواسش را طبق اراده خود کنترل کند. این وجه تمایز یوگی از افراد عادی است... حواس به

مارهای سمی تشبیه می شوند ، زیرا آنها می خواهند بسیار آزادانه و بدون قید و بند عمل نمایند . یوگی یا عابد باید بسیار قوی باشد تا همانند یک مارگیر ، بتواند آنها را مهار کند . (۲۶)

- دیگران که علاقه مند از طریق تسلط بر ذهن و حواس به خود شناسی نائل آیند ، عملکردهای تمام حواس و هوای زندگی را به منزله هدایایی به آتش ذهن مهار شده تقدیم می کنند . (۲۷/۴)

برخی با تعهد به سوگند و پیمان های سخت ، با قربانی کردن اموال خود و دیگران با انجام ریاضت های شدید ، با تمرین یوگای هشتگانه یا با مطالعه وداها برای پیشرفت در دانش متعادل ، به آگاهی و روشنایی می رسند. (۲۸/۴)

و باز هم عده ای دیگر تمایل دارند از طریق قطع عمل تنفس درجذبه و خلسه قرار گیرند ؛ بدین طریق که با تقدیم حرکت هوای برون رونده به هوای درون رونده و به عکس به تمرین می پردازند و بدین سان سرانجام با متوقف کردن کامل عمل تنفس به حالت جذبه می رسند و در آن باقی می مانند . برخی دیگر که عمل خوردن را تقلیل می دهند ، هوای برون رونده را به عنوان قربانی به خود آن تقدیم می کنند. (۲۹/۴)

پرابهوپادا می نویسد : ماخذ آن روش یوگایی که پتنجلی مطرح کرده اینجاست . در یوگا - سواترای پتنجلی روح دارای اسامی پراتیاگ - آتما و پاراگ - آتما می باشد . مادام که روح به کامجویی و ارضای نفس دلبستگی دارد ، پاراگ - آتما و به مجرد آنکه نسبت به لذات حواس دلبستگی خود را از دست بدهد ، پراتیاگ - آتما نامیده می شود . روح در معرض فعالیتهای ده نوع هوا (نیرو) قرار دارد که درون بدن عمل می کنند که این امر به وسیله عمل تنفس درک می شود . روش یوگای پتنجلی به انسان می آموزد که چگونه عملکردهای این هواها یا انرژیها را با فنون خاصی تحت اختیار در آورد تا بدین وسیله بتواند به صورت مطلوب و مساعدی از آنها در جهت تهذیب روح از دلبستگی های مادی استفاده نماید . بر اساس این روش یوگا رسیدن به پراتیاگ - آتما که خود داری و امتناع از فعالیت در ماده است هدف غایی است ...

روش یوگا برای کنترل تنفس ، پرانایا ما خوانده می شود و در آغاز با آساناهای مختلف هاتها یوگا تمرین می گردد . تمام این روش ها به منظور مهار کردن و تحت اختیار در آوردن حواس و پیشرفت در معرفت روحانی توصیه شده است . این تمرین شامل کنترل هواهای درون بدن است تا حرکت هواها را دردو جهت مخالف در آن واحد

مقدور سازد. هوای آپانا پایین می‌رود و هوای پرانا بالا می‌رود. پرانا یا ما - یوگی به تمرین تنفس در جهت مخالف می‌پردازد تا این جریانات هوا در پوراکا (تبادل و توازن) خنثی شوند. تقدیم هوای برون رونده به هوای درون رونده، رچاکا خوانده می‌شود و هنگامی که هر دو جریان هوا کاملاً متوقف گردد گفته می‌شود که شخص در کومبهاکا - یوگا قرار گرفته است. یوگی با تمرین کومبهاکا - یوگا قادر می‌گردد که طول عمر را به منظور برخورداری شدن از فرصت بیشتری برای نیل به کمال معرفت روحانی افزایش دهد. یوگی خردمند علاقه مند است بدون آنکه در انتظار فرصت زندگی بعد باشد، در زندگی کنونی خود به مرحله کمال نائل آید. یوگیها با تمرین کومبهاکا - یوگا طول عمر را برای سالهای بسیار زیادی افزایش می‌دهند. (۲۷)

- آن که وظایف خود را بی‌اندیشه سود و پاداش انجام دهد سنیاسی (متجرد) و یوگی راستین است ...

ای فرزند پاند و مقام ترک (سنیاسا) بحقیقت همان یوگا است.

چه؛ کسی از طریق یوگا نتواند رفت جز آنکه هوسهای خود را ترک کند.

و آن را که رهرو منزل یوگا و طالب تصفیه باطن باشد عمل یگانه راه است.

ولی چون به این مقام رسید از عمل فارغ آید.

و به مرحله سکون و آرامش مطلق برسد.

و براستی آنگاه به اوج یوگا (yogaradha) توان رسید.

که به محسوسات یا به اعمال تعلقی در میان نماند و هوسها دور ریخته شود ...

هر که نفس خود را رام و آرام ساخته باشد.

در سرما و گرما و رنج و شادی و عزت و خواری بر یک حال بماند.

و آنکه از راه علم و شهود خرسندی دل پیدا کرده و از تشویش درون رسته

و حواس را رام خود کرده است؛

آن که پاره ای کلوخ یا سنگ یا زر در برابر او یکسان است.

چنین مرد که به حق الیقین رسیده باشد یوگی نامیده می‌شود.

آن که یا رو یاور و دشمن و بی طرف و آشنا و بیگانه و پارسا و ناپارسا همه را به یک چشم ببیند بزرگ باشد.

یوگی باید مدام دل در حق گمارد و رخت در کنج تنهایی کشد
و اندیشه و تن رام گرداند

و از بند آرزو و تشویش مال دنیا فارغ آید.

پس آنگاه در زمینی پاک و هموار ، که نه چندان بلند و نه چندان پست باشد، قدری
گیاه مقدس بریزد.

و پوست آهوئی بر روی آن بیندازد.

و آن را به جامه ای بپوشاند.

و بر آن بنشیند.

پس روی دل به سوی حق کرده

لگام حس و اندیشه را به دست گرفته

از بهر تصفیه درون ، همت بر یوگا گمارد.

وی باید تن و سر و گردن را راست نگه دارد و تکان نخورد

و چشم بر نوک دماغ دوزد و پیرامون خود را ننگرد.

و با دلی فارغ و مطمئن چون مردان مجرد روی از شهوت بگرداند

و خیال از دیگران بپردازد.

و همه ذکر و فکر خود در من گمارد.

یوگی با دلی رام و خاطری آرام

به آرامش و صفا ، به نیروانای برین ، رسد ؛

آرامش و صفائی که در ذات من است.

یوگا با بسیار خواری و کم خواری حاصل نیاید.

خواب بسیار یا خواب اندک تو را به یوگا نرساند.

آن که در خوراک و آسایش و کار و کوشش و خواب و بیداری اندازه نگه دارد
یوگا را مایه دفع غم و ملال خواهد یافت.

و چون اندیشه کسی رام شود و از کشش هوسها آزاد گردد و در جان قرار یابد
همه وقف خدا گردد و آن را یوکتا نامند.

مرد یوگی که اندیشه خود را از همه بریده به مراقبه نفس پردازد،
چون چراغی است در جایی محفوظ که باد در آن کارگر نیفتد.
و شعله اش را نلرزند...

براستی راحت کامل آن یوگی را رسد

که دل وی آرام تمام یافته باشد

و آتش هوسهای او فرو نشسته .

چنین است مرد و اصل به حق که از هر رنگ آزاد است.

یوگی که از رنگ نیک و بد آزاد و دائم در مراقبه باشد

به آسانی به سرور بیکران وصال حق رسد.

و در آن مقام که دل در مراقبه گماشته است

همه چیز را یکسان بیند.

و خود را در همه و همه را در خود یابد ...

و چنین است که یوگی با کوشش مدام و تصفیه درون در جریان زندگیمهای مکرر
بتدریج به کمال می رسد و به غایت مطلوب واصل می شود.

پس ای ارجونه یوگا پیش گیر

که یوگی از تارک دنیا برتر است

و از مرد دانش اندوز برتر است

و از مرد عبادت پیشه برتر است.

و از میان یوگیان آن که روی دل در من کرده و دل در نیایش من بسته باشد
والا ترین آنان است.^{۲۸} (گیتا - گفتار ششم با تلخیص)

- خدا در مکتب یوگا

بر خلاف مکتب سانکهایه ، مکتب یوگا خدا باور است . از آنجا که تسلیم و اخلاص در برابر خداوند بخشی از انجام یوگا و یکی از راه های نیل به سمادی - یوگا (توقف و بازداشتن ذهن) است ، بنابراین دارای سودمندی و ارزش عملی ویژه بسیار مهمی می باشد.

مکتب یوگا خدا را «شخص متعالی و برتر» (supreme person) می داند که بر فراز همه روح ها و نفس ها بوده و از همه نقص ها و کاستی ها بری و منزه می باشد. او «وجود کاملی» (perfect Being) است ازلی و ابدی که بر همه چیز و همه کس قاهر و چیره می باشد. خدا توانا و دانای مطلق است ...

خدا روح جاودانه ای است که بر دامن کبریایی اش لکه نقص و عیب نتواند نشست و نیز تنها اوست که از تحمل نتایج و ثمرات اعمال خویش مصون می باشد. ذات او کامل ، بی همتا و منزّه از هر نقص و کاستی است. او درباره همه چیز علم کامل و تام دارد. و چون دانش او درباره حقیقت امور عالم به کامل ترین حد است ، پس فقط او توانا ترین کس برای اداره جهان می باشد که همین که چیزی را بخواهد و یا درباره آن بیندیشد ، انجام می شود . او یگانه «فرمانروای متعالی» (supreme Ruler) است که معرفت بی منتها ، قدرت بی کران و هدف های حکیمانه اش او را از هر کس و هر چیز دیگر متمایز و متغایر می سازد و شایسته چنین منزلتی قرار می دهد.^{۲۹}

مکتب یوگا معتقد است که والا ترین و برترین موضوع تفکر برای نیل به مشاهده و تجلی نفس (realization - selfe) ، خداست ...

در فلسفه یوگا وجود خدا چنین اثبات می شود : هر چه ذو مراتب باشد باید دارای حد اعلا هم باشد . از آنجا که علم و معرفت هم ذو مرتبت و متدرج است پس باید حد اعلا بی داشته و چیزی به نام علم محض و معرفت تام وجود داشته باشد.

آن کس که دارای این علم و معرفت و دانایی مطلق می باشد خداست.

تکوین و تکامل جهان از هم بسته شدن پوروشه و پرکریتی آغاز می شود و با گسسته شدن این دو از هم جهان از هم می پاشد . ولی نه این هم بستگی و نه آن

گسستگی میان پرکریتی و پوروشه به طور طبیعی و خود به خود روی می دهد. پس باید یک وجود متعالی باشد که بتواند این دو رابطه (پیوستگی و گسستگی) میان پرکریتی و پوروشه را بر طبق شایستگی و استحقاق اخلاقی روح های فردی (individual souls) ایجاد کند.^{۳۰}

- ورزش یوگا

الف) تنزل دستگاه فلسفی یوگا به ورزش

آیا یوگا یک مکتب و آموزه روحانی ، متافیزیکال و فراروان است یا یک ورزش فیزیکی و یا هر دوی آنها ؟ جسم مادی چه جایگاهی در مکتب یوگا دارد؟ چیزی که هست این که در مکتب یوگا به هر دو جنبه تمرینات و ریاضت های جسمانی و روحانی توجه و عنایت شده ، اما هدف مکتب یوگا ، همچون دیگر ادیان و مکتب های فلسفی هند رسیدن به مکشه (نجات - رهایی و آزادی) است ، خلاصی روح فردی از قید ماده و جمله رنج های جهان ، اتصال با روح کیهانی و رسیدن به مرحله زنده آزادی . و برای رسیدن به این مهم ، حتی توصیه به انجام ریاضت های دشوار و طاقت فرسا شده ، چیزی که یوگای ورزشی فاقد آن است.

یوگای غربی یا ورزشی یک شکل کاملاً تنزل یافته و سطحی و گزارشی ناقص و گاه کاملاً متغایر و متضاد با آموزه های این مکتب و درنهایت نماینده برخی از مراحل هشت گانه یوگا است . هدف ورزش یوگا نه حذف و قطع مراتب نفسانی و ذهنی و عقلانی [بنابر تعریف پتنجلی] ، و نه پیوست و اتصال به معبود ازلی است ، آن گونه که بهگود گیتا می گوید .

[شاید بتوان گفت] در عصر مدرنیته و پسا مدرن ، با تکیه بر اصل سودمندی ، از برخی از ادیان ، مکتب های فلسفی و سنن معنوی شرق نیز سودجویی شد و آموزه های معنوی خاور زمین در شکل یک کالا و ابزار به جهان معرفی شد. اینجاست که شاهد تنزل یوگا به یک ورزش و روشی برای رسیدن به آرامش موقتی و سطحی هستیم ، همان گونه که ذن [یکی از مکاتب بودایی مهیانه] ، دیانه (مراقبه - مدیتیشن) و غیره نیز با این دگرگونی مفهوم و جایگاه مواجه گشت .

مثال دیگر ، مقایسه «زائر» و جهانگرد دیروز - که سفر برای او حکم سیر و سلوک داشت - و توریست امروزی که هدف او سودجویی ، معیارهای اقتصادی و در نهایت عامل آلودگی فرهنگی و دگرگونی ارزش های معنوی مشرق زمین است.

ب- سخنی از استاد داریوش شایگان

«هنگامی که یک [مرد دین] برای اثبات ارج بی همتای آیه های قرآنی از فروید و مارکس مدد می جوید : هنگامی که دمکراسی و اسلام دو کفه یک ترازو می شوند : هنگامی که نماز ورزش می شود و پاکی نیز بهداشت و روزه به رژیم غذایی تقلیل می یابد ، ماشه ای از مبتذل ترین صورت های غرب زدگی را می بینیم و از این دست در زندگی روزمره ما بسیار است. ولی جهل به غرب فقط منحصر به ما نیست ، جهل به غرب جزئی از تقدیر تاریخی آسیاست. هنگامی که هندوان کتابهای متعدد درباره مکتب های فلسفی خود می نگارند و می کوشند با استفاده از مفاهیم غربی چون «رئالیسم» ، «ایدئالیسم» ، «ابژکتیویته» (objectivite) و «سوپرکتیویته» (subjectivite) مبانی مهم فکر هندو و بودایی را توضیح دهند و با استناد به کار خاورشناسان – که در مجموع کارشان غربی کردن تفکر آسیایی بوده است- اصول تفکر خود را در قالب مقولاتی بریزند که هیچ سنخیتی با تفکر اصیل آنان ندارد ، مگر نه اینست که مرتکب همان خطائی می شوند که می توان غرب زدگی نام نهاد ، هر چند این غرب زدگی نسبت به صور مبتذل تر آن ، عالمانه و فاضلانه باشد. یا هنگامی که جوکی های سیار به این سو و آن سوی اروپا و امریکا روانه می شوند و دم از «مراقبه متعالی» (Transcendental meditation) می زنند و با کیسه ای پر از فرمول های رستگاری ، خلق الله را به آداب جوک دعوت می کنند و با سرودن اباطیلی چند درباره معنویت هندو و آراستن آن به جامه ای از اصطلاحات غربی ، مردم را به طریقتی می خوانند که نفسش در اصل احتراز از هر گونه اطوار نمایشی بوده است، مگر نه اینست که دچار همان جهلی هستند که می توان غرب زدگی نامید ؟^{۳۱}

ج – تفاوت طریقت یوگا با یوگای ورزشی از نگاه یک نویسنده ایرانی

با اینکه بیشتر کتاب های منتشر شده در ایران یوگا را به عنوان یک ورزش روایت و ارائه می کنند ، اما با این حال در میان حتی ورزشکاران و هنرجویان هنرهای رزمی ، کسانی بخوبی توانسته اند میان این دو تفکیک قایل شوند.

نخستین نمونه را در کتاب «سی کیموشین» : بازگشت به هسته های تجربیدی ابرآگاهی در هنر رزمی، با هم می خوانیم :

«در ارتباط با تمرینات فیزیکی می توان عامل «زمان» را به عنوان یکی از شاخص های پیشرفت در نظر گرفت ولی در خصوص آموزش های روحی این شاخص باید حساسیت خود را در ذهن هنرجو از دست بدهد.

تمامی دستاوردهای عالی ذهن به توانایی آن در کانونی شدن بستگی دارد. جهت نیل به نتایج درخشان، همت و بردباری لازم است. عدم استقرار یک نظم دایمی در پی گیری برنامه تمرینی مربوط به تمرکز، بازده تمرین را پائین می آورد. یکی از تفاوت های مهم آموزش های فراروان و تمرینات فیزیکی در کیفیت اجرای آنها است. در مورد اول باید بسیار بطیء و کند پیش رویم مانند حرکت یک لاک پشت، اما در مورد دوم ضرب آهنگ سریع تر است. عجله هنرجو در نتیجه گیری از تمرینات فراروان اغلب موجب دلسردی زودرس وی می گردد. نباید این دو نوع آموزش را با هم قیاس کرد. از این رو افرادی که سیستم هایی چون یوگا را ورزش می دانند سخت در اشتباه اند. در یوگا یا سایر سیستم های طریقتی نظیر، اعتقاد بر اینست که در ابتدا حاکمیت جسم بر روح به حکم غرایز، بسیار زیاد است، لذا هر نوع آموزش که برای بعد روحانی در نظر گرفته شود، بی نتیجه می ماند. در ابتدا باید روی جسم متمرکز شد و با انجام تمرینات فیزیکی خاص از حاکمیت و نفوذ بیش از حد آن بر روح بکاهیم. پس از آن هر تمرینی که برای بعد روحی اتخاذ گردد، موجب تعالی حال و مقام پرتوجو می گردد. نوع نگاه به جسم در یوگا و سایر طریقت ها با نوع نگاه آن در ورزش کاملاً مغایرت دارد: در ورزش، هدف بهبود کاربرد فیزیولوژیک بدن است. در حالی که در یوگا، هدف، استقرار صحیح نادی ها (کانال های انتقال انرژی) تصفیه آنها جهت انتقال بهتر انرژی و نیز آزاد کردن قفل های انرژی (گرانتهی) در مکان هایی است که در بدن گرایش به تشکیل شدن دارند (مثلاً: در موقعیت مفاصل و ...). «هاتایوگا» که مفصلاً در خصوص تمرینات فیزیکی، جایگاه و اهمیت آن در رشد استعدادهای معنوی بحث می کند، فقط یکی از سیستم های هشت گانه یوگا محسوب می شود.^{۲۲}

د- دفاع از یوگای ورزشی [از یک منظر]

از یک جنبه و منظر می توان از یوگای ورزشی پشتیبانی نمود و آن را یک صورت متعادل و میانه از مکتب یوگا دانست، که در پی برآوردن و تامین نیازهای انسان امروزی است، بدون آن که بر جنبه های غیرانسانی و یا ضد انسانی مکتب یوگا تاکید نماید و یا بشر امروزی را از زندگانی این جهان و جریانات زندگی دور نماید.

«یوگای مکتب «پاتانجالی»» خاصیت غیر انسانی و حتی ضدانسانی دارد و مبتنی بر روشی افراط آمیز در زمینه ریاضت است و کوچک ترین توجهی به احتیاجات طبیعی انسان نمی کند و می خواهد غول های اساطیری و ابر مردان زنده آزادی که از طریق ژرف اندیشی و درون نگری و خویشتن کاوی ، کلیه مراتب ذهنی و نفسانی خود را منهدم ساخته اند و دیگر در بند و قید هیچ چیز نمی باشند ، پیروانند ... زنده آزاد در مکتب یوگای «پاتانجالی» آدمی است که بر فراز اخلاقیات بشریت عادی و ورای ارزش های جاری سیر می کند که با عواطف انسانی و عشق و محبت کوچک ترین ارتباطی ندارد ، بلکه بسان قهرمانان و غول های اساطیری ایست که در سر حد وصف ناپذیر بین هستی و نیستی ، و در تناقض حیات و مرگ قرار می یابند و به دنیا مرده و به عاقبت زنده اند و به همین جهت می توان این صفت متناقض حال آنها را «زنده آزاد» نام نهاد.^{۳۳}

ریاضت طاقت فرسا و یک جانبه مکتب یوگای پتنجلی ، حتی مورد تایید کتاب بگود گیتا نیز نیست و گیتا - همان گونه که بخش هایی از آن را آوردیم - تعریف خاص خود را که مبتنی بر اعتدال و هم آهنگی بین نیروهای حیات و پرهیز از افراط و تفریط در امور است از یوگا ارائه می دهد . گیتا بر طریق عشق (bhakti) ، پای می فشرد و این نکته را گوشزد می کند که صرفاً از خلوت گزینی و ترک دنیا کمال تحقق نمی یابد. «خلاصه کلام این که ، اسلوبی را که شکل کلاسیک یوگا توصیه کرده شامل تعداد زیادی از شیوه های گوناگون (جسمنی ، روانی و عرفانی) می شود که به تدریج یوگی را از جریانات زندگی و قواعد رفتار اجتماعی منفک می کند. انسان این جهانی در جامعه زندگی می کند ، ازدواج می کند ، خانواده تشکیل می دهد ؛ اما در مقابل ، یوگا انزوا و خویشتن داری را تجویز می کند. به جای تحرک مداوم ، یوگی آسنة را تمرین می کند ، برخلاف تنفس ناموزون و رهاشده ، او پرانایامه را تمرین می کند و برای جریان آشفته زندگی روحی- روانی ، یوگی به وسیله «تمرکز بر یک نقطه» ، پاسخی مهیا می سازد و از این دست. اما هدف تمام این تمرین ها یکسان بوده ، و آن واکنش نشان دادن علیه خصلت های دنیوی ، عرفی و حتی بشری است. نتیجه نهایی ، حالتی متعالی ، هر چند متناقض نما ، از وجوداست . اسم پر جنیاته سمادی به «کسب معرفت» از روح خود سر (پوروشر) تحقق میبخشد ، یعنی ، رهایی ، آزادی و خصوصاً آگاهی لازم برای رهایی مطلق را مهیا می سازد.^{۳۴}

دنایای مدرن جنبه‌های نظری و فلسفی مکتب یوگا را به کنار می‌نهد، ریاضت‌های دشوار و سخت را حذف می‌کند و یوگا را به شکل یک ورزش به علاقمندان معرفی می‌کند و از فواید حالات و آساناهای یوگا و تمرینات تنفسی و تفکری و ورزش‌های جسمی آن بهره‌مند می‌شود. برای یک هنرجوی یوگای ورزشی، جهان‌شناسی، معرفت‌شناسی و نجات‌شناسی مکتب یوگا چه سود و فایده‌ای دارد؟ او در پی انعطاف و هماهنگی بدن و رسیدن به آرامش ذهنی و روحی است، اما او هرگز نمی‌خواهد روح فردی را از قید ماده برهاند و مکشه برای وی غایت نیست.

ه. ارائه برخی توصیفات از یوگا

برای تأیید این نظر که میان مکتب یوگا و ورزش یوگا - که صورت تنزل یافته و سطحی و گزارش ناقصی از مکتب یوگاست - تفاوت از زمین تا آسمان است، اشاره به برخی دیدگاهها و توصیفات که از یوگا شده، خالی از فایده نیست.

این توصیفات را از کتاب‌های منتشر شده در ایران که نوعاً از اقبال خوبی نیز در فروش برخوردارند می‌آوریم: «سرهنک راجان می‌گوید: کشش ورزش و حرکات مختلف یوگا راحت‌ترین و بهترین راه برای آرامش در ورزشکاران می‌باشد، در اکثر ممالک برای اینکه ورزشکار خسته را برای مسابقه فوری دیگر آماده کنند و خستگی او را برطرف سازند از حمام سونا و ماساژ استفاده می‌کنند. در صورتی که می‌توانند خود را با یک یا چند حرکت یوگا و تنفس عمیق تا حد اعلاء آرامش دهند.»

مرتضی مدرس چهاردهی می‌گوید: یوگا جسم را نیرو و روح را طراوت می‌بخشد و این ورزش موانع و اشکالات حساس بدنی، که ممکن است سیر تکامل روح را به تعقیب بیندازد، حذف کرده و از میان بر می‌دارد و روح بر زیبایی جسم حکومت می‌کند.

بهالندر اسنیک رئیس سابق فدراسیون بازی‌های آسیایی در مورد فلسفه یوگا می‌گوید: به عنوان یک سیستم شخصی، برای میزان و تنظیم جسم و روح هیچ تمرین دیگری یا رای برابری با یوگا را ندارد. یوگا علاوه بر اینکه یک تمرین بدنی ایده‌آل است، اکثر مردم می‌توانند آن را به عنوان مقاصد معینی مورد استفاده قرار دهند. مثلاً جهت معالجه چندین بیماری، برای برطرف کردن تنش‌های روانی و غیره معالجه طبیعی از طریق فعالیت ویژه بدنی و رژیم‌های کنترل شده غذایی، یوگا همانا عنصر اصلی به شمار می‌رود.^{۳۵}

این نظرات ، و دیدگاههای مشابه آن که در کتاب های منتشر شده با عنوان یوگا مشاهده می شود ، بخوبی تفاوت یوگای ورزشی را با آموزه ها و اهداف مکتب یوگا نشان می دهد : خاموشی کامل حیات ذهنی و روانی و انهدام کامل شخصیت ذهنی و روانی انسان ، سکون مطلق ، انفصال از دنیا ، پرورش و رعایت انضباطات شدید اخلاقی ، رهایی فرجامین و ... مواردی است که در اظهارات نویسندگان و کارشناسان ورزش یوگا دیده نمی شود و اصولاً هدف آنها ، این نیست . راه مکتب «یوگا» از آغاز پیدایش روشی معکوس در قبال جریان طبیعی حیات بوده است . پتنجلی در کتاب یوگه سوتره (۱۵): (۲) به ما یادآوری می کند که : «از دید حکیم همه چیز رنج است.» رهایی از رنج ، غایت تمام ادیان و مکتب های فلسفی هند است.تنها راه کسب آزادی و رهایی ، کناره گرفتن از جهان است .

- حالات مختلف یوگا (آسنه ها)

«مبحث حالات یوگا (asana) عضو سوم آداب هشت گانه یوگا است.» پاتانجالی درباره این حالات می گوید که آنان باید استوار و مطبوع باشند. این حالات مختلف جسمانی جزو «هاتها یوگا» [هتیه یگه] است ، یعنی یکی از شعب یوگا که مربوط به ورزش های جسمانی مخصوص است که بوسیله آن ، سالک بر اعضای بدن خود تسلط کامل می یابد و از آنان برحسب میل و اراده خود استفاده می کند. علت اینکه در رساله «پاتانجالی» به این حالات چندان توجهی نشده ، اینست که این حالات را فقط حضوراً از مرشد می توان آموخت و اصولاً نحوه فرا گرفتن آنان مستلزم دستور حضوری مرشد ورزیده ایست. در غیر این صورت نه فقط این حالات مترتب بر سودی نخواهند بود بلکه احتمال می رود که عوارض سوئی نیز از قبیل تپش قلب و تشنجات روانی و تشنجات عصبی عارض گرداند، از این رو ارشاد مرشد ضروری است.»^{۳۶}

«همین که آموزگار [یوگی] قانع می شد که طالب در یمه دوری از محرمات] و نی یمه [انجام واجبات] مسط شده ، آماده است که اولین عمل خاص یوگیانه را بیاموزد ، که آسنه یا «نشستن» بود. او می بایست هر بار ساعت ها چار زانو بنشیند ، با پشت راست و در وضعیتی کاملاً بی حرکت. این کار اول راحت نیست و گاهی بیش از حد دردناک است. حرکت ، نشانه ی موجودات زنده است. هر چیزی که می جنبد زنده است . حتی موقعی که خیال می کنیم آرام نشسته ایم ، باز در حرکت مدامیم : پلک می زنیم ، جایی مان را می خارائیم ، این پا را روی آن پا می اندازیم . و سرمان را در جواب به محرکی می چرخانیم. حتی در خواب این پهلوی آن پهلوی می شویم . اما

یوگی در آسنه می‌آموزد که پیوند میان دل / جان و حواسش را ببرد. او چنان بی حرکت است که بیش تر مثل مجسمه یا گیاه به نظر می‌رسد تا انسان. در روزگار قدیم، آریایی‌ها از اسوره‌ها خوش شان نمی‌آمد، چون که این‌ها تمام روز را در خانه می‌نشستند. حالا مردهای تازه‌ی یوگا ساعت‌ها در یک جا می‌نشستند، بی هیچ نشان حیات. (۳۷) «حکمت این حالات بنا به عقیده پاتانجالی رهایش از هر گونه کوشش جسمانی و مشاهده (حقایق) لایتناهی یا به تعبیر دیگر استغراق روح، درکنه حقایق لایتناهی است. مراد از رهایش از هرگونه کوشش، اجتناب ورزیدن از خستگی و کوفتگی و کوشش جسمانی است، زیرا با توسل به این حالات خاص، یوگی آرامش و قرار به جسم خویش می‌بخشد و تشنجات را به حداقل می‌رساند، بدان حد که جسم دیگر برای یوگی کوچک‌ترین ممانعتی درراه تمرکز معنوی ایجاد نمی‌کند.

در آغاز ریاضت، انجام دادن این حالات بسیار مشکل است، ولی با تمرین مداوم، جسم رفته رفته به قالب‌های حالات مختلف در می‌آید و با اندک همتی تسلیم اراده مرتاض می‌گردد. حالت مراقبه و توجه ذهنی هنگامی تحقق می‌یابد که یوگی دستخوش تشنجات جسمانی نشود و از طرف دیگر خاموشی جسم هنگامی به اوج کمال خود می‌رسد که روح غرق در مشاهده و مراقبه حقایق لایتناهی گردد، بدانسان که یوگی به قول «واجاسپاتی میشر» در این حالت دیگر کوچک‌ترین توجهی به جسم نداشته و غرق در مشاهده حقایق لایتناهی می‌شود. این تمرین‌های یوگا در واقع دگرگونی نظام عادی حواس و خنثی کردن تمایلات متضاد آنان است. بدینسان ذهن دیگر تحت تاثیر جسم نیست و این اولین قدم در راه بازداشتن حواس از دنیای خارج و تجرد روحانی است. «پاتانجالی» می‌افزاید یوگی با انجام دادن این پرهیزکاری‌ها و واجبات، کشمکش اضداد را فرو می‌نشاند. و از گزند اضدادی که به تن ناتوان آدمی روی می‌آورند، تجرد حاصل می‌کند و با اختیار کردن ثبات و سکون مطلق، خویشتن را مبدل به علم جمادی می‌سازد. حالات یوگا اولین گامی است که یوگی در راه گریز از درجه انسانیت بر می‌دارد و بمدد آن خویشتن را بی حرکت و ساکن همچون درخت، یا تمثال و مجسمه و یا موجودی اساطیری می‌گرداند و بدانگونه که تمرکز نیروی معنوی در سطح ذهن، قرار و ثبات خارق‌العاده‌ای ایجاد می‌کند به همان گونه نیز «آسانا» تمرکز نیروی جسمانی‌ای به وجود می‌آورد که بواسطه آن جسم از پراکندگی اعضا و احوال خود بدر می‌شود و در محل و وضعی خاص قرار می‌یابد و از حرکت طبیعی و جنبش فطری خویش دست بر می‌دارد و سکون مرگ بار عالم جمادی را به

خود می گیرد . گفته شد که یوگا روشی غیر انسانی و حتی ضد انسانی است . حالات طاقت فرسای یوگیان دلیل بارز براین بعد فوق انسانی «یوگا دارشانا» است . (۳۸)

- بی توجهی یوگای ورزشی به «یمه» و «نی یمه»

آسنه ها یا حالات بدنی یوگا - که عبارت از نظم و سامان دادن به بدن به منظور پرورش اندامی نیرومند و خوش بنیه و خدمت گزار روح است - جایگاه ویژه ای در یوگای ورزشی دارد، هر چند که هدف و فلسفه آن با مکتب یوگا بسیار متفاوت است و یا به تعبیری هدف مکتب یوگا و یوگی ها از انجام آسنه ها ، بسیار برتر و والاتر از آن چیزی است که کتاب های یوگای ورزشی می گویند ، که در بخش گذشته بدان اشاره شد . اما در کتاب ها و مقالاتی که در باب یوگا در ایران و خارج از ایران منتشر شده و ما از آن با عنوان یوگای ورزشی یاد کرده ایم ، یادکردی ازدو اصل آغازین از اصول هشت گانه یوگا ، با نام «یمه» : خودداری و پرهیز ، و «نی و یمه» : پرورش ؛ دیده نمی شود . دست کم تأکیدی که بر حرکات بدنی و سپس تا حدود کمتری بر اعمال تنفسی ، هدایت حواس ، تمرکز ذهنی و مدیتیشن شده ، در مورد دو اصل مبارزه با نفس و بهسازی نفس دیده نمی شود. البته در این میان موارد نادری نیز دیده می شود ، که اشارتی هر چند کوتاه به این دو اصل مهم داشته اند . به عنوان مثال صمد ولیزاده - که از اساتید هنرهای رزمی شرق محسوب می گردد - در کتاب فلسفه و آموزش یوگا (صص ۴۳ - ۵۵) به مراحل هشتگانه یوگا پرداخته است . غرض اینکه هر یک از این مراحل هشت گانه مکتب یوگا کیفیت کیمیایی خاصی دارد و پتنگلی آنها را بر طبق سلسله مراتب تکامل روح وضع کرد تا سالکان طریقت ، بتدریج و مرحله به مرحله این مراتب را بپیمایند و سرانجام خویشتن را از امواج ذهنی رها بگردانند و به رهایی - آزادی (Liberation) برسند ، رهایی از دلبستگی ها و تعلقات زندگی و آزاد شدن از چرخه زاد و مرگ و رسیدن به کمال و رستگاری . «اما یوگی اول می بایست یک دوره ی دراز آمادگی را بگذرانند . به او اجازه نمی دادند که هیچ یک از اعمال یوگیانه را انجام دهد مگر آن که پرورش اخلاقی دامنه داری را به کمال رسانده باشد . طالب با رعایت یمه ها «منهیات» شروع می کرد . در صدر این فهرست اهیمنسا بود ، که «بی آزاری» و رنجه نداشتن است . یوگی نباید موجودات دیگر را بکشد یا آزار کند ؛ او حتا نمی بایست پشه یی را بکشد یا به دیگران حرف نامهربانانه بزند . دوم ، از دزدی منع شده بود برای این که نمی توانست هرچه را که می خواست ، هر وقت که می خواست ، داشته باشد ، یا بگیرد ؛ او فقط می بایست غذا و پوشاکی را که به او می دادند ، بی اعتراض قبول کند ،

بی‌اعتنایی به مال و منال را در خود بپرورد. سوم، نباید دروغ بگوید، بل که همیشه باید راست بگوید، و حقیقت را تحریف نکند و مثلاً واقعه‌یی را آب و تاب ندهد و خود فریبی نکند. بالاخره، باید از رابطه‌ی جنسی و مشروب خوردن بپرهیزد، که با این کار دلش تیره و نیروهای تن و جاننش که در این سیر معنوی به آن‌ها احتیاج دارد سست می‌شوند. این برنامه‌ی مقدماتی به تسلط بر بعضی انضباطات جسمی و روحی (نی‌یمه) هم نیاز دارد. طالب باید خود را تا حد وسواس پاک نگه دارد؛ باید آموزه - درمه‌ی گورویش را مطالعه کند؛ و باید آرامش را بپرورد که خلق و خوی او شود، باید با همه، به دور از آن چه در درونش احساس می‌کند، به مهر و ادب رفتار کند. (۳۹)

میرچالیا در مقاله «یوگا» که آن را در دایره‌المعارف دین (encyclopedia of religion) به سر ویراستاری خود، نگاشته، می‌نویسد: «دو گروه نخستین اعمال، یعنی یمه و نی‌یمه، مقدماتی اجتناب‌ناپذیر برای هر نوع ریاضت به شمار می‌آیند. «محرمات» یا «یمه» (اینها هستند: ۱- اهیمنسا (پرهیز از خشونت) ۲- ستیه (پرهیز از دروغ) ۳- استیه (پرهیز از دزدی) ۴- بر همه چریه (پرهیز از فعالیت جنسی) و ۵- اپری گرهِه (پرهیز از طمع). این محرمات سبب ایجاد حالت یوگایی دقیقی نمی‌شوند، اما در فرد خبره حالت تطهیری ایجاد می‌کند که فرد نا آشنا به این امور به این حالت دست نمی‌یابد. در کنار یمه‌ها، شخص یوگی بایستی نی‌یمه را هم انجام دهد، یعنی همان مجموعه‌های پی‌درپی از واجبات که مربوط به جسم و روان است. پتنجلی می‌نویسد: «تظافت، سکوت، ریاضت، مطالعه مطالب ما بعد الطبیعه یوگا و کوشش برای این که ایشوره (خدا) را علت العلل تمام فعالیت‌هایش بداند اموری هستند که واجبات را تشکیل می‌دهند (یوگا سوتره ۳۳: ۲). بدیهی است که دشواری‌ها و موانعی در طی انجام این فعالیت‌ها به وجود می‌آیند؛ دشواری‌هایی که بیشتر آنها به وسیله ضمیر ناخودآگاه ایجاد شده‌اند. سرگشتگی برخاسته از شک خطرناک‌ترین مانع است. برای غلبه بر این سرگشتگی، پتنجلی القاء تفکر متضاد آن را توصیه می‌شود (یوگا سوتره ۳۳: ۲). در هم شکستن خواطر با تحقق معرفتی سازنده و خالص امکان‌پذیر است. با انجام این اعمال، نه تنها یوگی در تسلط یافتن بر اموری که از آنها تبری جسته بود موفق می‌شود، بلکه نیرویی جادویی کسب می‌کند که به مراتب ارزشمند از تمام آن امور است. برای مثال کسی که استیه را به خوبی انجام دهد، می‌بیند که تمام امور ارزشمند به سمت او می‌آیند (یوگا سوتره ۳۷: ۲). (۴۰)

- آسنه و پرانایامه :

«به طور خاص مهارت های یوگایی با آسنه ، حالت بدنی مشهور مرتاضان هندی، شروع می شود . آسنه استحکامی استوار به بدن می بخشد ، در عین حال فعالیت جسمانی را به حداقل کاهش می دهد و سرانجام یکسره آن را حذف می کند . آسنه نخستین مرحله ملموس است که تحت تاثیر نظریه برداشتن قیود نابجا از منزلت انسانی قرار دارد . آسنه ، نسبت به ساختار بدن ، یک اکا گرتا به حساب می آید ، بدین معنی که در آسنه بدن متمرکز در وضعیتی واحد است . بدینسان ، شخص به درجه خنثا شدن کامل حواس می رسد ؛ و حجاب جسم ، دیگر مانع آگاهی نمی شود . علاوه بر اینها ، میل به وحدت و یکپارچگی مشخصه بارز تمام اعمال یوگایی است . همچنین هدف از این اعمال ، تعالی (یا امحاء) جایگاه انسانی است که با سرپیچی از تسلیم شدن در برابر تمایلات غریزی به دست می آید .

مهم ترین ، ومطمئنا منحصر به فرد ترین مورد از این «خود داری های » یوگایی ، تنظیم تنفس (پرانایامه) و امتناع از نفس کشیدن به شیوه اکثریت مردم ، یعنی نفس کشیدن ناموزون است و پتنگلی این امتناع را چنان که در ذیل می آید ، تعریف می کند : «پرانایامه حبس کردن (Viccheda) حرکات دم و بازدم است و این بعد از تحقق بخشیدن به آسنه ها به دست می آید (یوگه سوتره ۴۹ : ۲) . او از «حبس» یعنی نگه داشتن تنفس ، صحبت می کند . اگر چه ، پرانایامه با ایجاد آهنگ تنفسی ، که تا حد امکان آهسته است ، شروع می شود اما این هدف نخستین آن است .

اشاره ای در تفسیر بوجه (بر یوگه سوتره ۱ : ۳۴) معنی عمیق تر پرانایامه را آشکار می سازد : «تمام کارکردهای اعضاء و جوارح بدن ، موقوف به کارکرد تنفس اند . به عبارت دیگر ، پیوندی دایمی میان تنفس و آگاهی در عملکرد هر عضو وجود دارد و وقتی تمام کارکردهای اعضاء و جوارح به حالت تعلیق در می آیند ، تنفس به متمرکز شدن آگاهی بر موضوعی واحد ، تحقق می بخشد .» این ارتباط ویژه آهنگ تنفس با حالت های خاص آگاهی ، که بدون شک از زمان های دور توسط یوگیان تجربه و مشاهده می شده ، به عنوان ابزاری برای وحدت بخشیدن به آگاهی آنها بوده است . یوگی می تواند با کند نمودن تنفس خود ، به طور منظم و گام به گام ، در برخی احوال که در بیداری خارج از دسترس هستند ، نفوذ کند (به ویژه حالاتی از آگاهی که مختص خواب می باشند) . البته نفوذ در اینجا ، به معنی تجربه در حالت وضوح کامل است .

روان شناسی هندی چهار وجه از آگاهی را (در کنار فانی درخود) بر می شمرد : آگاهی روزانه ، آگاهی در خواب با رویا ، آگاهی در خواب بدون رویا و آگاهی جذبه ای .

از طریق پرانایامه ، یعنی با طولانی کردن هر چه بیشتر دم و بازدم (نظر به این که هدف از این عمل دستیابی به طولانی ترین فاصله و وقفه ممکن بین دمرحله تنفس است .) ، یوگی می تواند تمام ابعاد آگاهی را تجربه کند . برای افراد ناوارد ، بین این ابعاد مختلف یک ناپیوستگی وجود دارد و شخص به طور ناخود آگاه از حالت بیداری به حالت خواب گذر می کند . اما یوگی بایستی پیوستگی آگاهی را تحت کنترل خود داشته باشد ؛ یعنی با اراده و آگاهی ، به هر یک از این حالات راه یابد . اما هدف اصلی پرانایامه معتدل تر از این است و در حقیقت فایق آمدن بر آهنگ تنفس است که به وسیله هماهنگ کردن سه «لحظه» تنفس یعنی دم (پورکه puraka) ، نگه داشتن دم (کومبکه kumbhaka) و بازدم (رچکه recaka) هوای استنشاق شده محقق می شود. این سه لحظه باید هر یک در فاصله زمانی یکسانی انجام شوند. تمرین سبب می شود که یوگی بتواند آنها را به طور قابل ملاحظه ای طولانی نماید.

یوگی در آغاز نفس را به مدت ۱۶/۵ ثانیه نگاه می دارد ، سپس ۳۳ ثانیه ، پس از آن ۵۰ ثانیه و بعد تا ۳ دقیقه و ۵ دقیقه و تا آخر ، نفس را حبس می کند . [البته مهارت های تنفسی مشابهی برای پیروان دائو ، عزلت گزینان مسیحی و مسلمانانی که اهل تامل و تعمق اند نیز شناخته شده است ؛ رک : الیاده ، ۱۹۶۹ ، ص ۵۹ تا ۶۵.^{۴۱}

- رابطه ی آسنه ها و پرانایامه با سلامت بدن و تندرستی

«مکتب یوگا سلامت و پرورش بدن را یکی از ستون های اصلی نیل به تمرکز فکر دانسته و دستورهای فراوان و مفصلی درباره آن ارائه کرده است و نیز قواعد پرشماری برای نگاهداری و پاسداری از انرژی حیات و تقویت و پاکسازی بدن تجویز و توصیه نموده است .»

این آسنه ها شیوه های کارساز و موثری برای داشتن وضعیت بدنی مناسب و حفظ سلامت آن به دست می دهند و می توانند بدن را در مقابل بسیاری از بیماری ها و عارضه ها و کاستی ها محافظت کنند و به ویژه سیستم عصبی را زیر کنترل درآورند و مانع از اخلاص گری بدن در ذهن شوند.

پرانایامه ، نظم بخشیدن و قاعده مند کردن نفس کشیدن است. این دستور به معنای وقفه (suspention) در فرایند تنفس است که یا پس از بیرون دادن هوا و یا پس از فرو بردن آن صورت می گیرد و یا اینکه صرفاً نفس حیات بخش (vital breath) را حبس کردن (retention) می باشد. تفصیل این کار را باید از متخصصان فن آموخت .

امروزه دانشمندان علم پزشکی تمرین های مربوط به نفس کشیدن را برای تقویت قلب و بهتر شدن فعالیت های آن مورد تایید قرار داده اند. البته آنها پیاده روی و کوه نوردی آرام را برای بهبودی بیماران قلبی تجویز می کنند، لیکن هدف توصیه مکتب یوگا، تمرکز بخشیدن به ذهن از راه کنترل تنفس می باشد. زیرا بنا به باور این مکتب، تنفس کنترل شده برای حفظ قدرت، ثبات و استحکام هم بدن و هم ذهن مفید و ضروری است. پیروان مکتب یوگا معتقدند که ریتم فرایندهای تنفسی بر روی نوسان های ذهنی اثر می گذارد و ذهن ناخودآگاه به دم و بازدم هوا در سینه، متوجه و منصرف می شود، به همین سبب نمی تواند به تمرکز ادامه دهد. از این رو باید فرایند تنفس را متوقف کرد تا در حالت تمرکز ذهن، اختلال و قطع و وصلی روی ندهد. بنابراین ضروری است که یوگایی با تمرین و ممارست در کنترل تنفس خود، بیاموزد که نفس خود را برای مدت طولانی حبس کند تا بدین وسیله بر درازای زمان تمرکز ذهنی اش بیافزاید.^{۴۲}

پانوشت ها :

۱- در این مقاله Yoga را گاه به همان صورت مشهود «یوگا» و گاه به صورت یگه و یا یوگه تلفظ می کنیم، زیرا فارسی نوشت یکدستی از نام ها و واژگان سنسکریت و پالی و ... در کتاب ها و ترجمه های فارسی وجود ندارد.

۲- رک به :

شایگان، داریوش، ادیان و مکتب های فلسفی هند، امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم ۱۳۸۳، جلد اول، ص ۳۰۶

۳- توضیح دکتر علی موحدیان عطار در پانوشت کتاب آئین هندو، ص ۶۸ می باشد، که نشانی کتاب در شماره بعدی ملاحظه می گردد.

۴- سیمن و یتمن، آئین هندو، ترجمه و تحقیق دکتر علی موحدیان عطار، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول، پائیز ۱۳۸۲، صص ۶۵-۶۶

۵- گکرن آرمسترانگ، دگرگونی بزرگ، بر گردان ع.پاشایی و نسترن پاشایی، تهران: فراروان، چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ۲۲۸

۶- توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، تهران، سمت، چاپ هشتم، ۱۳۸۵، ص ۳۶

۷- گیتا (سرود خدایان)، ربا مقدمه ای درباره مبانی فلسفه و مذاهب هند ، ترجمه محمدعلی موحد ، تهران : خوارزمی ، چاپ سوم ، ۱۳۸۵ ، صص ۴۶-۴۷

۸- آئین هندو ، ص ۶۷

۹- سه سنت فلسفی : گزارشی از فلسفه های هندی ، چینی و یهودی ، ترجمه دکتر ابوالفضل محمودی ، قم ، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ، چاپ اول ، ۱۳۷۸ ، ص ۳۰ [مقدمه مترجم]

۱۰- «مدیتیشن» (meditation) به معنای تفکر ، تأمل و مراقبه معنوی و عبادی است که در مکاتب هندی و به خصوص مکتب یوگا اهمیت فراوان داشته و از طریق انجام تمرین و ریاضت های خاصی مثل ضبط حواس و کنترل تنفس و با هدف تسلط بر قوای جسمانی و کنترل نیروی دماغی انجام می پذیرد. [یادداشت استاد دکتر ابوالفضل محمودی]

۱۱- Eliade mircea, Yoga, p.7

۱۲- سه سنت فلسفی ، صص ۳۳-۳۴ [مقدمه مترجم دکتر ابوالفضل محمودی]

۱۳- زرین کوب ، عبدالحسین ، در قلمرو و وجدان ، تهران ، سروش ، چاپ سوم ، ۱۳۸۳ ، صص ۱۵۵-۱۵۶

۱۴- رادا کریشنان ، سروپالی ، تاریخ فلسفه شرق و غرب : جلد اول : تاریخ فلسفه شرق ، ترجمه خسرو جهاننداری ، تهران ، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، چاپ دوم ، ۱۳۸۲ ، ص ۲۵۸

۱۵- همان ، ص ۲۶۱

۱۶- اسمارت ، نینیان ، تجربه دینی بشر : جلد اول ، ترجمه مرتضی گودرزی ، تهران ، سمت ، چاپ اول ، ۱۳۸۳ ، صص ۲۲۱-۲۲۲

۱۷- همان ، صص ۱۶۲-۱۶۳

۱۸- دگرگونی بزرگ ، صص ۲۲۸-۲۲۹

۱۹- الیاده ، میرچا ، یوگا ، ترجمه احمد شاکرنژاد ، هفت آسمان (فصلنامه تخصصی ادیان و مذاهب) ، سال نهم ، شماره سی و ششم ، زمستان ۱۳۸۶ ، صص ۹۸-۹۹

۲۰- دگرگونی بزرگ ، ص ۲۲۹

۲۱- زمینه های بحث فلسفی در ادیان : آئین هندو ، نینیان اسمارت ، ترجمه علی موحدیان عطار ، قم ، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب ، چاپ اول ، ۱۳۸۵ ، صص ۱۶-۱۷

۲۲- تاریخ فلسفه شرق و غرب : تاریخ فلسفه شرق ، ص ۲۶۰

۲۳- شایگان ، داریوش ، ادیان و مکتب های فلسفی هند، جلد اول ، تهران ، امیرکبیر ، چاپ پنجم ، ۱۳۸۳ ، ص ۲۹۷ ، صص ۳۰۰-۳۰۱

۲۴- همان ، صص ۳۰۶-۳۰۷

۲۵- آ.چ. بهاکتی و دانتا سوامی پرابهوپادا، بها گاواد-گیتا همان گونه که هست ، ترجمه فرهاد سپاهیپوش و بزرگمهر گل بیدی و الهه فرمانی ، تهران ، انتشارات دانش جاودان ، چاپ چهارم ، ۱۳۸۶ ، ص ۱۲۷

۲۶- همان ، ص ۱۳۷

۲۷- همان ، صص ۲۳۷-۲۴۰

۲۸- گیتا (بهگود گیتا) ، ترجمه محمدعلی موحد ، صص ۱۱۰-۱۲۰

۲۹- چاترجی سی . و داتاد ، معرفی مکتب های فلسفی هند ، ترجمه فرناز ناظرزاده کرمانی ، قم ، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب ، ۱۳۸۴ ، صص ۵۷۱-۵۷۲

۳۰- همان ، ص ۱۵۵

۳۱- شایگان ، داریوش ، آسیا در برابر غرب ، تهران ، امیرکبیر ، چاپ چهارم ، ۱۳۸۲ ، صص ۵۲-۵۳

۳۲- صومعه سرایی ثابت ، شهیداد ، سی کیموشین ، تهران ، انتشارات آرمان رشد ، چاپ اول ، ۱۳۸۴ ، صص ۲۷-۲۸

۳۳- ادیان و مکتب های فلسفی هند ، جلد اول ، صص ۳۰۹-۳۱۰

۳۴- هفت آسمان (شماره سی و ششم) : مقاله یوگا ، میرچالیاده ، ترجمه احمدشاکر نژاد ، ص ۱۰۷

۳۵- ولیزاده ، صمد ، فلسفه و آموزش یوگا «فلسفه یوگ» ، تهران ، نگرش روز ، چاپ سوم ، ۱۳۷۹ ، صص ۲۳-۲۴

۳۶- ادیان و مکتب های فلسفی هند ، جلد دوم ، صص ۶۷۴-۶۷۵

- ۳۷- دگرگونی بزرگ ، صص ۲۳۰-۲۳۱
- ۳۸- ادیان و مکتب‌های فلسفی هند ، جلد دوم ، صص ۶۷۵-۶۷۶
- ۳۹- دگرگونی بزرگ ، ص ۲۳۰
- ۴۰- هفت آسمان ، شماره سی و ششم ، ص ۱۰۱
- ۴۱- همان ، صص ۱۰۲-۱۰۳
- ۴۲- معرفی مکتب‌های فلسفی هند ، صص ۵۶۶-۵۶۷

فصل ششم: تقریب ادیان و مذاهب

تقریب ادیان و مذاهب - تأملاتی در باب «گفت و گوی میان ادیان»

اشاره:

دین خدا، واحد و شرایع (راه‌ها) بسیار و گوناگون است. این مطلبی است که از قرآن کریم (شوری: ۱۳) مستفاد می‌گردد. حقیقت دین یکی است و آن طاعت و فرمانبرداری خداست و غایت شریعت نیز رسیدن به دین خدا و امر وی. شریعت، راهی روشن و روشنگر است که متشرعان و پایبندان به آن راه (شرعه) را به مقصد می‌رساند. همانگونه که دین برای خداست و از خداست، تشریع کننده شریعت و شارع مقصد نیز خداست. کریمه یاد شده دین حق را واحد و شرایع (اصلی) را پنجگانه معرفی می‌کند که آن وحی بر پیمبران پنجگانه اولوالعزم است. در این کریمه، راه یکتاپرستان و موحدان از مشرکان جدا گشته و تأکید و سفارش شریفه مذکور بر این سخن استوار و گرانسنگ است که: دین را [که دارای حقیقتی واحد است] بر پا دارید و در آن از یکدیگر جدا نشوید. اگر چه درجات چندگانه وحی را نمی‌توان منکر بود و امتیاز وحی رسول گرامی اسلام (ص) را که با «او حینا» از آن یاد شده ادر برابر وصی و وصینا: سفارش [نباید از نظر دور داشت، زیرا که شریعت قرآن آخرین و پربرترین شرایع مقدس الهی تا پایان زمان تکلیف است.

راز تفاوت شرایع

اگر چه پنج شریعت (نوح، محمد، ابراهیم، موسی و عیسی) نشأت گرفته از «دین» و جویبارهایی جاری از یک سرچشمه می‌باشند و به همین جهت در اصول مبانی عقیدتی و اخلاقی یکسانند، و از نظر لب، یک حقیقت می‌باشند و آن تسلیم بودن محض در برابر خداوند است، اما تفاوت‌ها و اختلافات میان شرایع نیز غیر قابل انکار است. گرچه این تفاوت‌ها و اختلافات موردی است و نه فراگیر و کلی؛ گو این که هر یک از ادیان الهی، تجلی وحی الهی در زمان خاص بر فردی خاص می‌باشد. قرآن کریم، یک راز این تفاوت‌ها را آزمایش و آزمون مکلفان معرفی می‌کند (مائده: ۴۸).

همان گونه که اصل دین خود ابتلا و آزمون است، تعدّد شرایع نیز آزمایش و آزمونی دیگر است. اگر خدا می خواست شریعت قرآن را از آغاز تا انجام برای تمامی مکلفان قرار می داد. اما از کریمه یاد شده مستفاد می گردد که تعدّد شرایع ربانی برای آزمون مکلفان است و نه تنها برای تکامل شریعتشان. همان گونه که تدبیر و پابندی به شریعت و راهی از دین، در آغاز آزمایش است، انتقال و جابجایی از آن شریعت و راه به راهی دیگر که نسخ شریعت آغازین است، نیز امتحان و ابتلایی دگر است و چه آزمون سخت و دشواری!

مدّعی ما که آن را از گزاره های الهی برداشت نمودیم، این است که «زمینه فکری و کشش عقلانی» حکمت تعدّد شرایع نیست و نمی تواند باشد، زیرا اگر این گونه باشد، باید برای عقلانیت امروز و تمدن قرن حاضر نیز شریعتی متناسب با اندیشه و کشش عقلانی حاضر بیاید، زیرا عقل و اندیشه عرب جاهلی کجا و عقلانیت و اندیشه ورزی دنیای امروز کجا. اینجاست که پرسش مهمی در باب تکامل دین و شریعت و قبض و بسط معرفت دینی به ذهن تبادر می کند، که طرح آن در مجال و مقالی دیگر میسر خواهد بود.

گفت و گو با اهل کتاب، یک اصل قرآنی

از نگاه و نظرگاه قرآن کریم شرایع توحیدی دارای آموزه های مشترک و نقطه های همسو و هماهنگ فراوانی می باشند، که زمینه را برای یک گفت و گوی علمی، آزاد، سازنده و به دور از هر گونه خشونت و بر مبنای حق گرایی و آزاد اندیشی میان پیروان آن فراهم می کند. عنایت و توجه به آموزه های مشترک و حیاتی حقیقی، بخش زیادی از ستیزه جویی ها میان شرایع و متشرعان را برطرف می کند و با همگامی در عقیده های همسان، اختلافات میان ایشان به نحو فراوانی کاسته می شود. این سخن را نیز نباید انکار کرد، که قرآن کریم در آیات فراوانی از عملکرد و باورها و اعتقادات اهل کتاب انتقاد می کند، اندیشه های ایشان را نقد می کند و گاه ایشان را نیز سرزنش می کند که چرا با آمدن شریعت کامل، ره انکار می پویند، حق را می پوشانند و حقیقت را کتمان می کنند؟ و به تعبیر مولانا:

نام احمد نام جمله ای انبیاست چون که صد آمد، نود هم پیش ماست

اما نباید فراموش کرد، که این نقدها و انتقادات نیز خود بر مبنای گفتگوی سازنده و در حقیقت بخشی از گفتگوست، و تلاشی برای رسیدن به حق و حقیقت. تلاشی که هرگز خشونت و تحمیل آراء و اندیشه ها آمیزه آن نگشته و تنها عنایت به سخن گفتن بر مبنای حکمت، موعظه و اندرز نیکو و جدال به احسن بوده است.

از نگاه قرآن کریم (زمر: ۱۸ - ۱۷) بشارت و مژده نیک و فرجام خوش از آن کسانی است که به سخن گوش فرا می دهند و بهترینش را پیروی می کنند. اینانند که خدایشان راه نموده و اندیشمندان خالص و خردمندان واقعی ایشانند. از این روست که اکراه و فشار و تحمیل عقیده و باور در اندیشه قرآنی جایگاهی ندارد، اگر چه قرآن کریم از بیان شفاف مواضع خود نیز هراسی ندارد.

از جمله آیاتی که نمایانگر رابطه صلح آمیز و آشتی جویانه اسلام با پیروان سایر شرایع است، آیه ۶۴ سوره آل عمران است که می فرماید:

ای اهل کتاب! فراسوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، در آیید که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را همتای او نپنداریم و برخی از ما برخی دگر را خدای و پروردگار خود نگیرد ... پس اگر از این پیشنهاد رویگردان شدند، بگویید شما شاهد باشید که ما بی چون و چرا تسلیم خدا هستیم. حقیقت دین چیزی جز تسلیم محض در برابر خدا نیست و این تنها چیزی است که خداوند در قرآن کریم التزام عملی به این اصل را از مسلمانان می خواهد. در صورت رویگردانی اهل کتاب از گفتگو این تنها چیزی است که مسلمانان، اهل کتاب را بر آن گواه می گیرند و آن تسلیم در برابر فرمان خدا و بس. دیگر نه زور و خشونت است، نه تحمیل فکر و اندیشه و نظر است و نه چیز دیگر. تنها دعوت به راه پروردگار است (نحل: ۱۲۵)، آن هم با حکمت و فرزانگی و اندرز نیکو؛ سخن گفتن با نیکوترین شیوه و زیباترین طریق. این اسلوب از آیات عنکبوت: ۴۶ و بقره: ۱۳۹ و بسیاری آیات دیگر نیز به روشنی مستفاد می گردد. تا آن جا که مشرکان نیز از شنفتن محروم نیستند و زیر پوششی از رحمت و عطوفت قرآن کریم هستند، همچون این کریمه توبه: ۶ و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده، تا سخن خدا را بشنود، سپس او را به مکان امنش برسان...

همزیستی مسالمت آمیز؛ معنایی مورد قبول از پلورالیسم

پلورالیسم دینی را می توان به معانی گوناگونی تفسیر کرد، همچون پراکندگی اجزای حقیقت در ادیان گوناگون و یا حقانیت و اعتبار همه ادیان که این دو معنا مورد توافق و قبول همه اندیشمندان اسلامی نیست، و مخالفان آن کم هم نیستند. اما یک معنا از پلورالیسم است که صبغه عملی هم پیدا می کند و بر خلاف دو معنای گفته شده صرفاً نظری و اندیشه ای نیست و آن همزیستی مسالمت آمیز است: پیروان ادیان گوناگون علیرغم تفاوت بینش ها، گرایش ها و مناسک، در کنار یکدیگر با مسالمت زندگی کنند و از حرکت های افراطی و خشونت آمیز که مخل صلح، امنیت جوامع بشری و احترام متقابل است، بپرهیزند.

در فرهنگ اسلامی، چنین معنایی از پلورالیسم همواره مورد توجه و پذیرش بوده و دست کم این معنا و تفسیر از پلورالیسم دینی هرگز مخالفی ندارد. براساس این تفسیر پیروان شرایع گوناگون، اگر چه تنها شریعت و راه خود را کامل و حق بدانند و دیگران را بر باطل؛ اما این اندیشه هرگز در زندگی عملی ایشان که مبتنی بر مدارا، تحمل و مسالمت طلبی و صلح جویی است، تأثیر نداشته و به همین جهت خشونت و نزاع پیروان هر شریعت با دیگران محکوم است. تنها راه صحیح، مباحثه، مذاکره و سخن گفتن است.

فصل هفتم:

عرفان و تصوف

اخلاق و عرفان در اندیشه ابن سینا

شیخ الرئيس ، حجه الحق ، امام الحکماء ، بوعلی سینا مظهر و نماینده تام و کامل روش فلسفی استدلالی مشائی است . آثار فلسفی مرحوم شیخ رئیس همچون شفا ، اشارات ، نجات ، دانشنامه علائی ، مبدا و معاد ، تعلیقات ، مباحثات و عیون الحکمه سراسر حکمت مشاء است . اما ان چنان که معروف است او در اواخر عمرش تمایلات عرفانی پیدا کرد و گرایش های عرفانی خود را در کتاب ((اشارات و تنبیهات)) بخوبی نشان داد .

گفتار سوم اشارات و تنبیهات به تصوف و عرفان می پردازد . او در سه نمط پایانی کتاب اشارات حقایق اشیا را از جهت کشف و شهود بررسی و تحقیق می کند و علوم و دانش های اهل تصوف ، اصطلاحات صوفیه ، درجات عارفان و حالات ایشان را به گونه ای دقیق تقریر می نماید . همچنین کتاب مذکور که نزدیکی ابن سینا را به حکمت مشرقی نشان می دهد پیوند ، تالیف و تلفیق عرفان و فلسفه را به گونه ای زیبا سامان دهی می کند ، چنان که می توان او را پیشرو و اسوه حکما و عرفای پس از وی همچون شیخ شهاب الدین سهروردی (شیخ اشراق) دانست ، کاری که در فلسفه صدر المتألهین (حکمت متعالیه) به اوج کمال می رسد . داستان ملاقات و روابط دوستانه شیخ رئیس با مشایخ صوفیه از جمله ابو سعید ابوالخیر صوفی بنام خراسان از تمایلات عرفانی ابن سینا و قرابت روحانی وی با متصوفه خبر می دهد . رساله حی بن یقظان و سلامان و اقبال او که بعدها مشوق شیخ اشراق برای تصنیف آثاری از این دست شد تلاش دیگری برای بیان اندیشه های بلند عارفانه و تلفیق حکمت و فلسفه با عرفان می باشد این مقاله گذری کوتاه به کوچه باغ های اخلاق و عرفان در اندیشه ابن سینا می باشد .

اخلاق

ابن سینا رسائل فراوانی در بحث اخلاق نگاشته است. در زندگی عملی نیز شخصیتی مودب و بزرگوار بود و آثار عظمت و ادب در نوشته های او هویداست. گرچه مولف کتاب اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید در داستان ملاقات شیخ الرئیس و ابی سعید بیانی مبالغه آمیز در برتری ابی سعید بر مرحوم شیخ الرئیس داشته، _ همانگونه که در مباحثات شیخ ابی سعید با دیگر دانشمندان و عارفان و مشایخ صوفیه نیز این لحن مبالغه آمیز پیداست، اما آنچه که معروف است اینست که ابوسعید ابوالخیر از مرحوم شیخ می خواهد تا رساله ای در زمینه تهذیب و تزکیه نفس برای وی بنگارد که او نیز چنین کرد. شیخ الرئیس رساله ای نیز به نام ((عهد)) دارد، که بخش های مهمی از آن، ارائه راههای اخلاقی و فنی است. در رساله ای دیگر که رساله عملیه اوست (عهد عملی) می گوید، عهد کردم که عالمی از عوالم عقلی بشوم. همان چیزی که در تعریف حکمت و فلسفه آورده اند: { صیرورة النفس عالما عقليا مضاهيا للعالم العینی } . او سپس خلاصه ای از دستور العمل های اخلاقی را برای تسلط نفس بر بدن بیان می کند. از نخستین کارهای سالکان طریق اخلاق کم خوردن، کم خوابیدن، کم سخن گفتن، تنها بودن و ذکر مدام است. اوانسان متعهد را از نزدیک شدن به خمر ((میگساری)) بر حذر می دارد: عهد این است که انسان متعهد لب به مشروب نزند، لا تلهیا و لا تشغیا و لا تقویا { نه برای میگساری، نه برای تقویت و نه برای شغایابی } . در زندگینامه بوعلی مسطور است که هرگاه برای وی مشکلی علمی پیش می آمد به جامع شهر می رفت و پس از خواندن نماز حل مشکل خود را از خدا می خواست و بدین سان معماهای علمی بر او گشوده می شود. درباره موسیقی و نیاز انسان به شنفتن آوای زیبا و بویژه الحان قرآنی بوعلی بحثی را در نمط نهم اشارات کرده و آن جا گفته که سالک احتیاج به حسن صوت دارد، چیزی که او از آن به عنوان ((نغمه رخیمه)) (صدای نرم و آرام) یاد می کند. این نغمه باید تهی از لهُو و لعب و جنبه ماورای طبیعی داشته باشد. شاید بیشترین نمود این سخن را در شنیدن آوای دل انگیز وحی با صوت زیبای قاریان بتوان جستجو نمود. در باب بحث در جسمانی یا روحانی بودن معاد نیز مرحوم شیخ رئیس اوج اخلاق دینی خود را نشان می دهد و می گوید گرچه عقل و اندیشه من تنها توان اثبات معاد روحانی را دارد، اما شریعت خاتم پیامبران از معاد جسمانی نیز سخن گفته و فرموده صادق مصدق برای ما حجت است. این بیت شعر منتسب به او، از کمالات اخلاقی مرحوم شیخ حکایت می کند:

تا بدانجا رسید دانش من - که بدانم همی که نادانم

عرفان

مرحوم شیخ هم چنان که استاد مسلم منطق، فلسفه، پزشکی و دانش های متداول روزگار خود بود در تبیین مقامات عارفان هم گوی سبقت را از همگان ربود و حتی از خود جماعت متصوفه نیز عمیق تر و دل پذیر تر بدین موضوع پرداخت، کسی که در سیر و سلوک حرکت می کند، باید حرکتش مطابق نظم کل جهان باشد، این اصل مورد پذیرش همه سالکان کوی حق است. ولی هر کس براساس جهان بینی خاص خود، حرکت و سیر و سلوکی دارد. ابن سینا در نمط هشتم کتاب اشارات از ابتهاج و سرور موجودات بر حسب کمالات و مراتب خاص آن ها سخن گفت. در نمط نهم، از مقامات عارفین و درجاتی که بدان ممتاز گشته اند سخن می گوید. به سخن امام فخر رازی که در بیشتر ابواب و مطالب کتاب اشارات با نگاهی منتقدانه و در مقام رد به اقوال ابن سینا نگریسته، او نمط نهم را مهم ترین و با ارزش ترین مطالب کتاب اشارات دانسته است، زیرا ابن سینا در آن علوم و معارف صوفیه را به نحوی مرتب نموده است که پیش از او کسی چنین نکرده و پس از او نیز کسی بر آن نیفزوده است بر خلاف آن چه که به اذهان مردم عادی پیشی می گیرد که خوشی های برتر و واقعی همان خوشی های حسی است، اما خردمندان صاحب کمال به برتری لذات باطنی بر لذات حسی واقفند حال که چنین است پس سخن تو درباره لذتهای عقلی چگونه خواهد بود، نظیر سعادت که فلاسفه برای نفس کامل انسان پس از فنای بدن اثبات می کنند. لذت در حقیقت دریافتن و رسیدن به چیزی است از آن جهت که نزد دریافت کننده، کمال و خیر است. مرحوم شیخ رئیس در نمط هشتم که نخستین گفتار در عرفان و تصرف است، به اثبات دو مطلب مهم می پردازد:

۱_ اثبات لذت عقلی

۲_ تبیین برتری لذات عقلی بر لذات حسی.

لذات حسی تغییر پذیر و دگرگون شدنی است در حالی که لذات عقلی ثابت و زوال ناپذیر است. لذات حسی محصور و معدود است در صورتی که لذات عقلی نامحدود و نامتناهی است. لذات عقلی به متابعت از ادراکات خود به کنه معقولات و اشیا تعلق دارد، در صورتی که لذات حسی به ظواهر اشیا است. مرحوم شیخ رئیس در ادامه نمط هشتم به انواع لذایذ عقلی که برای عارف پرهیزکار (آن که در عقل عملی به مرتبه کمال رسیده باشد و از علایق و شواغل جسمانی رهیده باشد) پیش از مغارقت نفس از بدن حاصل می شود، اشاره می کند. روح عارف با آنکه در زندان بدن است، گاهی چنان در جبروت الهی مستغرق می شود که از همه چیز جز او غافل می شود.

سخن پایانی ابن سینا در نمط هشتم را بنگرید : ((هرگاه به چیزها با دقت نگاه کنی ، برای هر چیز جسمانی کمالی خواهی یافت که مخصوص آن است . و در او عشق ارادی یا طبیعی به سوی آن کمال خواهی یافت . و وقتی که از آن دور باشد یک شوق طبیعی یا ارادی به طرف آن دارد ، ابن رحمتی از عنایت نخستین است به نوعی که بدان گونه عنایت است)) . ابن سینا در آغاز نمط نهم ((فی مقامات العارفين)) زاهد ، عابد و عارف را تعریف می کند . زاهد کسی است که از متاع دنیا و طیبیات و خوشی های آن اعراض کرده است . عابد کسی است که بر انجام عبادات همچون نماز و روزه و مانند آن مواظبت دارد . اما عارف آن است که اندیشه خود را به سمت قدس جبروت متوجه ساخته و پیوسته از پرتو انوار حق در ضمیر خود ، مستفیض باشد . در بیان احوال طالبان حق مرحوم شیخ رئیس این نکته را نیز می افزاید که گاهی این سه عنوان (زهد ، عبادت ، عرفان) در برخی اشخاص با یکدیگر ترکیب و جمع می شوند . مثلاً یک فرد در آن واحد ممکن است هم زاهد و هم عابد باشد . و حتی زهد و عبادت عارف با غیر عارف یکسان نیست . زیرا زهد ورزی و عبادت غیر عارف برای کسب پاداش و در واقع نوعی معامله است ، اما زهد عارف تنزه از چیزهایی است که او را از حق و استغراق در مشاهده جمال حق باز می دارد .

ابن سینا در ادامه نمط نهم در یازده فصل مقامات عارفین را شرح می دهد : نخستین منزل سیر و سلوک عارفان را ((اراده)) می خوانند ، نوعی شوق و رغبت که در اثر برهان عقلی یا ایمان قلبی در انسان پدید می آید و در نتیجه سر و باطن او به عالم قدس حرکت می کند تا به روح اتصال برسد . پس از مرحله اراده که آغاز پرواز است ، سالک به ((ریاضت)) نیازمند است هدف عالی از ریاضت نیل به کمال حقیقی و از میان برداشتن موانع خارجی و داخلی ، تلطیف درون و آماده ساختن آن برای پذیرفتن امور الهی است . اندیشه لطیف و عشق عقیف (پاک) که شمایل معشوق و نه سلطان شهوت در آن فرمان براند ، بدین هدف یاری رسان است . هرگاه اراده و ریاضت ، مرید را به حدی رسانید ، پاره ای ((خلسه)) ها (ربایش ها) برایش پدید می آید . نوری بر قلبش طلوع می کند که سخت لذیذ است و به سرعت می گذرد . این حالات را عارفان ((اوقات)) می نامند و اگر در ریاضت پیش رود این حالات بیش تر هویدا می گردد . عارف انقدر در این کار پیش می رود ، تا آنجا که این حالات در غیر حالت ریاضت نیز گاه به وی دست می دهد . بسا که یک نگاه ، روح او را به آستان قدس متوجه سازد . کار به جایی می رسد که نزدیک است حق را در هر چیز و همه چیز بنگرد . این حالات بسا که آرامش عادی او را به هم می زند ، اما کار مجاهدت و ریاضت به آنجا می کشد که ((وقت)) تبدیل به ((سکینه)) می گردد و آرامش همیشگی حاکم

می شود . و آن برق جهان (جهنده) به شعله ای تابان تبدیل می گردد . عارف در ادامه مسیر استکمال تبدیل به وجود ((حاضر غایب)) می شود . در میان جمع است ، اما دلش در حالت اتصال با آستان حق است . این حالت اتصال به حضرت حق که در آغاز گاهگاهی و غیر اختیاری است تدریجا به امری اختیاری و تحت ضبط و کنترل وی در می آید . سپس این رتبه پیش می رود و کارش به خواست او متوقف نمی گردد ، زیرا هر چه را می بیند پشت سرش خدا را می بیند . هر چند که ملاحظه و نظر او برای اعتبار (عبرت و تنبّه به اشیاء) نباشد . پس برای او انصراف از ما سوی الله و توجه کلی به ذات حق پیدا می شود و در آن حال ، استقرار می یابد ، در حالی که بیخبران در پیرامونش گرد آمده اند . وقتی که ریاضت به نیل تبدیل شد و سالک به حق واصل گردید ، درون او آئینه حق می گردد و لذات عالی بر او فرو می ریزند . هنگامی که به خود می نگرد و وجود خویش را حقانی و ربانی می بیند ، فرح و انبساط به وی دست می دهد . در این هنگام میان دو نظر مردد است : نظری به سوی حق و نظری به خویشتن ؛ مانند کسی که در آینه می نگرد و گاه در صورت منعکس در آینه دقیق می شود و گاه در خود آینه که آن صورت را منعکس ساخته است . در مرحله بعد ، ((خود)) عارف نیز از نظرش پنهان می گردد . در آن حال تنها ((جناب قدس)) { حضرت حق } را می بیند .

این آخرین درجه سلوک به سوی حق است که درجه وصول تام نامیده می شود . ابن سینا پس از فراغ از درجات سلوک می خواهد نشان دهد که همه درجات پیش از وصول نسبت به درجه وصول ناقص هستند و رهایی کامل با وصول کامل میسر است . نمط های پایانی کتاب ارزشمند اشارات سرشار از لطایف دقیق عرفانی است و در این مقال مختصر مجالی برای پرداختن به همه این سخنان بلیغ عارفانه فراهم نیست . سخن را با گفتاری از خود مرحوم شیخ الرئیس بوعلی سینا به پایان می بریم . عرفان از تفریق (جدا سازی ذات از شواغل) ، نفی (تکاندن و دست بر افشاندن بر آثار آن شواغل) ، ترک (رها کردن همه چیز) و رفض (در گذشتن) آغاز می شود ؛ و در جمع عمق پیدا می کند که عبارت است از جمع شدن صفات برای ذات مرید صادق ، و به واحد ختم می شود و آنگاه ماندن و ایستادن است .

یاری نامه :

- ۱_ اشارات و تنبیهات (شیخ الرئيس ابوعلی سینا) ، ترجمه و شرح دکتر حسن ملک‌شاهی ، انتشارات سروش _ ۱۳۶۸
- ۲_ آشنایی با علوم اسلامی (کلام _ عرفان _ حکمت عملی) ، استاد مرتضی مطهری ، انتشارات صدرا ، چاپ پنجم ۱۳۶۷
- ۳_ تفسیر موضوعی قرآن کریم (مبادی اخلاق در قرآن) ، آیت الله جوادی آملی ، نشر اسراء چاپ سوم _ ۱۳۷۹

یکتایی عرفان و تصوف

عرفان و تصوف گرچه تفاوت های ظریفی دارند اما ماهیت ان دو یکی است و می توان ان دو را مترادف هم قرار داد . اینکه بخواهیم عرفان را رو به جلو و تصوف را ایستا بدانیم ، یک برداشت ذوقی و فاقد موازین علمی است . دوستانم را به مطالعه کتاب " ارزش میراث صوفیه " مرحوم زرین کوب دعوت می کنم که در سراسر کتاب عرفان و تصوف به هم آمیخته شده و یکی دانسته شده است . در ادبیات ما عرفان و تصوف همیشه کنار هم آمده . ایا مولوی و عطار و بایزید و ابوسعید و ... خود از متصوفه به شمار نمی روند ، یا آنان از بکاربردن اصطلاح تصوف برای پیران طریقت ابا داشته اند ؟ بنده پس از پرسش یکی از دوستان در باب یکتایی یا دوگانگی عرفان و تصوف بسیاری از کتابهای مرتبط با حوزه تصوف و عرفان را دیدم و به همان نظر سابقم مبنی بر یکتایی عرفان و تصوف رسیدم . گرچه در طول تاریخ مفهوم و تعریف و گستره اینها قدری دچار تغییر و دگرگونی شده اما در کل ماهیت این دو یکی است ، تا آنجا که مرحوم سیدحیدراملی در قرن هشتم از یکتایی تصوف و تشیع سخن رانده با انکه می توانست بجای تصوف واژه عرفان را بکار ببرد . مخصوصا که ایشان وابستگی حزبی و فرقه ای به گروه خاصی از متصوفه هم نداشته و عرفان و تصوف را از منظر معرفت شناختی ان بررسی می کرده است . در آثار متصوفه و عرفای نامدار ، هم به انان صوفی گفته شده و هم عارف . هم از زبان خودشان و هم نویسندگان کتاب های عرفان و تصوف . ضمنا عرفا و صوفیه هم مثل خیلی از جریانات فکری و دینی بهرحال اشتباهات و خطاهایی داشته اند و یا گروهها و فرقه هایی از انها نقطه ضعف هایی از خود نشان داده اند اما نمیتوان بطور کلی و یکجا این میراث ارزشمند جهان اسلام را کوبید و یا متهم به ایستایی کرد. نویسندگان خبره و متخصص در رشته عرفان و تصوف هم این دو اصطلاح

را مکرر با هم و در کنار هم و مترادف با هم آورده اند که میتواند سرمشق ما باشد. مثل مرحوم دکتر زرین کوب - دکتر سید حسین نصر - دکتر شفیعی کدکنی - علامه حسن زاده املی - استاد صمدی املی و مثلاً دکتر شفیعی کدکنی، کتاب قلندریه در تاریخ و یا کتابهای مرتبط با تصوف و عرفان ایشان را بخوانید یا ارزش میراث صوفیه مرحوم زرین کوب یا مصاحبه دکتر نصر در نشریه هفت آسمان و آثار استاد حسن زاده املی و ... آنها در جایای کتبشان عرفان و تصوف را با هم آورده اند و چرا نیاورند در حالی که موضوع آنها یکی است و تنها این دو اصطلاح ناظر به نظری و عملی بودن این علم دارد و یا یکی ناظر به جنبه اجتماعی و فرهنگی آنان (تصوف) و دیگری ناظر به جنبه معرفت شناختی این علم شریف (عرفان) است ولی در نفس الامر و ماهیت این دو یکی هستند و گرنه بازید یکجا صوفی و یکجای دیگر عارف خوانده نمی شد و می توانم از این نمونه ها برای شما فراوان بیاورم. تاریخ تصوف و عرفان روشن است. درباره انتقاد حافظ از صوفیه باید بگویم حافظ به چه طیفی انتقاد نکرده و در آن دنیای پراشوب به که حمله نبرده؟ اری همه گروهها و طیف های فکری در آن زمان دچار انحطاط و نیازمند به نقد همچون حافظی بودند ...

وحدت وجود از نگاه "شنکره" و "ابن عربی"

در مطالعه تطبیقی و بررسی مقایسه ای، شناخت و فهم یک دیدگاه از نظرگاه های عالمان و دانشوران آن دیدگاه بررسی می شود. و مواضع خلاف و وفاق در پرتو مقایسه بخوبی فهم و تبیین می شود. این امر به دانشور و محقق امکان می دهد تا یک نظرگاه واحد را از چند دریچه و با چند نظریه ی گونه گون مطالعه کند و بتواند تفاوت ها و شباهت ها را در نظریات معرفت شناسی و معرف شناسان بخوبی درک کند. شناخت دیدگاه ها در پرتو مقایسه و تطبیق به فهم بیش تر و عمیق تر آن دیدگاه کمک می کند. وحدت وجود، نظریه ایست که از دیرباز در بیشتر مکتب های عرفانی و فلسفی مطرح شده و با تقریرات گوناگون در صدد تبیین رابطه خدا با جهان هستی است.

در یک تقریر ساده وحدت وجود، رابطه میان خدا و جهان را یکسانی و همسانی می داند، چیزی که در تعبیرات اوپه نیشد ها با گزاره "آن تو هستی" بیان شده و همواره بر اتحاد آتمن (نفس جزئی) و برهمن (خدا- نفس کلی) تا کید شده است. برهمن یگانه حقیقت و حقیقت یکتاست و حقیقت دیگری جز او وجود ندارد. جهان محسوس توهمی بیش نیست که از آن با عنوان "مایا" (maya) تعبیر شده است. گفته می شود که اندیشه وحدت وجود، بسی دیرباب و دشوار فهم است و بیشتر دیدنی و شهودی است تا

گفتنی واستدلالی. شنکره (۷۸۸م. تا ۸۵۰م.)، که بر طریقه [یگه- مارگه] معرفت [جنانه] پای می فشرد، نظم فلسفی- عرفانی ادوئته (advaita) یا عدم ثنویت را در شرح آموزه های اوپه نیشدها پدید آورد. در فرهنگ اسلام و وحدت وجود به گونه ای گسترده و به عنوان یک جهان بینی ژرف و عمیق نخست بار در نوشته های محیی الدین عربی چهره نمود. ابن عربی گرچه بنیان گذار مکتب وحدت وجود نیست و در آثار پیش از وی نیز نمونه ونمود هایی برای این اندیشه می توان یافت، اما بی هیچ تردید گستراننده بزرگ این مکتب و به تعبیر عبد الرحمن جامی " رهبر سالکان طریقه وحدت وجود " کسی نیست جز وی. از وحدت وجود چندین گونه گزارش و تقریر شده، که می توان به این سه نمونه اشاره کرد: الف- هستی، حقیقتی یگانه و یکتاست و هیچ گونه کثرت وتعدد و چندگانگی در او راه ندارد (= وحدت شخصی وجود) و این هستی ناب (= صرف) و یکی ویگانه، همانا هستی خداوند است، که یکی هست و هیچ نیست جز او؛ باقی همه موهوم ومخیل باشد. دیگر پدیده ها هیچ پایه و مایه ای ندارند، بلکه نیست ها یی هست نما و خواب و خیال، وهم، نمایش و سایه هایی هستند، که به چشم و دید ما راستین و هستی دار می نمایند، اما به راستی بهره ای از هستی ندارند.

ب- هستی گرچه حقیقتی یگانه و یکتاست، خویش را در چهره ها، جلوه ها و اطوار گونه گون فرا نموده و از این رو به تعبیر قرآن کریم (بقره: ۱۱۵)، به هر سوی که روی کنید، آنک روی خدا.

ج- در جهان هستی تنها یک هستی اصیل مستقل واقعی وجود دارد [خداوند]، و دیگر هستی ها عین ربط و وابستگی و پیوند به او، و جلوه ها و مظاهر اویند. به تعبیر مولانا: ما عدم هاییم هستی ها نما تو وجود مطلق و هستی ما (۱) آن چه که از این تقریرها و مقایسه آن ها با هم به چشم می آید، اینست که نمی توان مرز مشخص و تفکیک روشنی بین این سه گزارش، ترسیم نمود، در نهایت هر سه رودخانه به یک نقطه واحد می رسند، جز آنکه برخی از این گزارش ها اندیشه پذیرتر و برخی دیگر بسیار تند و تیز و بی پرده، پرده از حقیقت برداشته اند. کثرت واقعیتهای ندارند. هستی، موهوم است و غیر خدا در دو جهان هیچ نیست. در کتاب های فلسفه و بویژه پیروان حکمت متعالیه نیز این پرسش ها مطرح گشته، که آیا در جهان خارج، وحدت محض حکمفرماست و کثرت یک امر پنداری وفاقد واقعیت است [نظر برخی از صوفیه]، یا آن که کثرت محض بر عالم حاکم است و وحدت یک امر مجازی و موهوم [حکمای مشاء]، و یا آن که نوعی کثرت همراه با وحدت، و وحدت آمیخته با کثرت واقعیت خارج را تشکیل می دهد، و کثرتی که بر وجودهای خارجی حکمفرماست، به نوعی وحدت باز

می گردد [نظریه صدرالمآلهین]، (۲) که آن را به حکمای ایران باستان نیز پیوند داد و این نظر را به ایشان منتسب نمود آن چنان که مرحوم دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب ارزش میراث صوفیه اشاره می کند، «مذهب ابن عربی بر اصل وحدت مبتنی است، یعنی بر این فکر که وجود امریست واحد که حق است و آنچه ما سوی خوانده می شود دیگر وجود حقیقی و مستقل ندارد...» (۳) وجود حقیقتی است واحد و ازلی این وجود واحد ازلی هم البته خداست و بدین گونه عالم خود وجود مستقل حقیقی ندارد، وهم و خیال صرف است و وجود حقیقی یک چیز بیش نیست.

استاد شنکره [شانکارا]، که او را مهم ترین و بزرگترین مفسر و پرچم دار مکتب و دانته، می دانند، در سال ۷۸۸ میلادی پا به عرصه هستی نهاد و علی رغم عمر بسیار کوتاه خود [۳۲ سال]، آیین و نظام فلسفی او با نام «ادویته» (advaita) : یکتاپرستی مطلق عاری از ثنویت، منشأ بیشترین الهام و نفوذ در تاریخ تفکر هندو گشت. «بطور خلاصه، شنکره بر این تأکید می ورزید که فقط برهمن واقعیت دارد؛ هر چیز دیگری، چه جهان پدیدارها، و چه احساس فردیت و تشخص، و چه حتی دوه ها (خدایان)، غیر واقعی اند، و بلکه به سبب مایا، که نیروی اشتباه بر انگیز برهمن است، فقط واقعی می نمایند. آن گاه که روح آدمی، در اثر مراقبه و بصیرت، دریابد که او همان ذات و جوهر برهمن است و هیچ هویت جدایی ندارد، برهمن یکی خواهد گشت، چنان که قطره با اقیانوس.» (۴)

شنکره مطلق گرایی روحانی و وحدانیت را تعلیمات اساسی اوپه نیشدها دانست. «اوپه نیشدها می گویند که برهمن، همه چیزها است؛ او حقیقت حقیقت است؛ و آتمن و برهمن یکی هستند. این سخنان را می توان به صورت تحت اللفظی و یا به شکل تمثیلی درک و به همان سان توجیه کرد. شنکره جزو متفکرانی بود که آن ها را به صورت تحت اللفظی درک می کرد. او بین آتمن و برهمن (فرد و مطلق) یگانگی بر قرار کرد، و از آن جا که در اوپه نیشدها واقعیت فقط از آن برهمن است، او مدعی شد که جهان مادی دارای واقعیتی از آن خویش نیست. جهان مادی فی حد ذاته، توهمی و مضاف بر برهمن بود. وجود دنیا، وجود برهمن بود. ولی اگر برهمن تنها واقعیت است، چرا و چگونه دنیای کثرت از او صادر شده است؟ پاسخ او این است که جهان مادی منوط به تعلقات یا ملحقات برونی (اوپادی ها) است که خود آن ها توهمی بوده و منوط به مایا هستند. جلوه برهمن در لباس فرد متناهی (جیوه) نیز منوط به ملحقاتی است که به وسیله مایا آفریده شده اند.» (۵)

ابن عربی نیز در تبیین حدوث کائنات، اشاره می کند که، وجود البته حقیقتی واحد است و حدوث و تعدد و تکثر ندارد. این حقیقت واحد عبارت از همان ذات حق است که ازلی است، و عالم در واقع وجود حقیقی ندارد. نمود و نمایش و وهم صرف است و وجود واقعی مختص ذات حق است. به عقیده ی محیی الدین، این حقیقت واحد که وجود حق است دارای یک «تجلی ازلی» است که ابن عربی آن را فیض اقدس می خواند و عبارت می داند از تجلی ذات الهی در صور جمیع ممکنات.» (۶)

به نظر ابن عربی «وجود حقیقتی است واحد الا اینکه آن را چون از لحاظ «مظاهر» آن بنگرند متعدد و متکثر بینند و اشکال گونه گون را «خلق» گویند، اما وقتی آن وجود واحد را از لحاظ ذات و حقیقت بنگرند و آن وحدت را عین حق دانند و به این اعتبار در نظر ابن عربی عالم که خلق است هر چند مساوی و عین حق نیست، اما از حق نیز جدا نیست چنان که حق هم از خلق جدا نیست و در بیان همین معنی است که می گوید: سبحان من خلق الاشياء و هو عینها.» (۷)

وحدت وجود، یا تساوی آتمن و برهمن، که آن را اساس آموزه های اوپه نیشدی دانسته اند، در وده ها و آثار دوره حماسی نیز ریشه ها و بنیان های محمکی دارد. در سروده های ریگ وده، این شعر معروف را می خوانیم: آن ها او را ایندرا، میترا، وارونا و اگنی می نامند، نیز او را گاروتمان ملکوتی و زیبا می خوانند: حقیقت یکی است، هر چند فرزندگان نام های متعددی به او دهند. [Rig-veda I, ۱۶۹]. مبحث وحدت وجود در بهگود گیتا نیز با تفضیلات فراوان بحث شده است. کریشنا در جایایای این رساله، تأکید می کند که «جز من ای ارجونا چیزی نیست.» ...ای ارجونا، جان همه هستی منم. اول و میانه و آخر هر چیز منم.... عباراتی همچون «تو همانی»، «این آتمن همان برهمن است»، «تمام این عالم برهمن است، جهان فانی است و نه غیر او» و مانند آن در اوپه نیشدها این حقیقت را فریاد می زنند که خالق و مخلوق و آفریننده و آفریدگار در اصل یکی است و بین این دو دوگانگی نیست و نمی تواند باشد. شنکره [شانکارا] در ابیاتی که در راه آزادی و نجات [مکشه] سروده، می گوید: «نفس خویش را خاموش کن، بر حواس خود تسلط یاب. خویش را در کنه واقعیت ممتازی که در اعماق دل نیز متجلی است معدوم ساز. هنگامی که با برهمن یکی گردی، تاریکی هایی که از ازل بر اثر نادانی، سایه بر دلت افکنده بودند در آنی ناپدید خواهند شد. آنچه ورای نظام طبقاتی و معتقدات خانوداگی است، آنچه نه صورت دارد و نه شکل، آنچه که بر فراز نیکی و بدی است، آنچه ورای زمان و مکان و حواس است، آن برهمن است و تو همان برهمنی.» (۸)

پانویست ها:

- ۱- برای مطالعه بیشتر رک به: عرفان در غزل فارسی، دکتر سید محمد راستگو، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، صص ۶۱-۸۵
- ۲- برای نمونه این مباحث را در کتاب های نهیة الحکمة اثر علامه طباطبائی و دروس فلسفه، تألیف علی شیروانی (صص ۶۱-۷۱) ببینید.
- ۳- ارزش میراث صوفیه، دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران: امیر کبیر، چاپ یازدهم: ۱۳۸۲، ص ۱۰۹
- ۴- آیین هندو، سیمن و یتمن، ترجمه و تحقیق دکتر علی موحدیان عطار، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۴۶
- ۵- تاریخ فلسفه شرق و غرب (جلد اول: تاریخ فلسفه شرق)، هیئت نویسندگان زیر نظر سرو پالی رادا کریشنان، ترجمه خسرو جهاننداری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۲، صص ۲۹۳-۲۹۴
- ۶- ارزش میراث صوفیه، ص ۱۱۹
- ۷- همان کتاب، ص ۱۲۰
- ۸- چکامه به نقل از کتاب ادیان و مکتب های فلسفی هند، استاد داریوش شایگان، جلد دوم (صص ۸۷۳-۸۷۴) آورده شد.

- الهام شیخ اشراق

امروز بعد از ظهر یک لحظه بر خاطر امدم که برای امسال حتما مطلبی هرچند کوتاه به مناسبت روز بزرگداشت شیخ شهاب الدین سهروردی بنویسم. اما تاریخ دقیق آن را نمی دانستم. به تقویم مراجعه نمودم و در عین ناباوری مشاهده نمودم فردا دوشنبه هشتم امرداد روز بزرگداشت شیخ شهید در نظر گرفته شده است و گویی این جرقه و الهامی بوده که مرا یک لحظه به یاد این حکیم بزرگوار اشراقی و فیلسوف نورانی انداخته است ... "سهروردی <شیخ اشراق>" آغازگر و احیاگر حکمت فهلوی (مغانی _ خسروانی)

دوشنبه هشتم امرداد روز بزرگداشت شیخ شهاب الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق - شیخ مقتول و شیخ شهید است. حکمت اشراقی جست و جوی یک راه تازه

برای نیل به معرفت و یا کشف یک نظام معرفتی - عرفانی بسیار عمیق و دقیق است که ریشه در حکمت مشرق زمین و بویژه حکمت و اندیشه فرزندگان ایران باستان همچون اشو زردشت - جاماسپ - فرشوشتر - بوزرجمهر و ... دارد. نزد حکیم بزرگوار آنچه اصل و منشا کل اشیا و کائنات به شمارست "نور قادر" است. نور که ظهور و تجلی صفت ان می باشد خود روشن و بی نیاز از تعریف است. نور نخستین به ذات خویش قائم و مبدا تمام حرکات عالم از گونه فیض و اشراق است. حکمت او همچون حکمت صوفیه مبتنی بر ذوق و کشف و حاصل تجرید از بدن و مشاهده حقایق با کمک عنایات ربانی است. وی که به علم حضوری و حصولی با اقامیم نور آشنایی کامل داشته خمیره فلهوین را از اصحاب خانقاه دریافت کرد و به پشتوانه ان خمیره به اقامه براهین فلسفی و پژوهش در آثار و اخبار زردشتی پرداخت. هرچند به علت عدم دسترسی کامل به منابع مزدیسناپی پروژه عظیم او قدری ناتمام ماند و با مرگ و شهادت وی در اوج شکفتگی و جوانی، پی جویی و کشف حکمت راستین بر دوش فرزندان ایران زمین گذاشته شد، هرچند که تاکنون گامهای بلندی در راهی که او آغازگر و گشایشگر ان بوده برداشته نشده است. از یادگارهای ارزشمند فرزانه مغانی مشرب می توان به حکمت الاشراق - مطارحات و مقاومات (به تازی) و آواز پر جبرئیل - رساله عشق - صغیر سیمرغ - روزی با جماعت صوفیان - عقل سرخ - فی حاله الطفولیه - لغت موران و ... (به پارسی) اشاره نمود. تفاوت کار حکیم اشراقی با متصوفه و عرفا در اینست که او پس از دریافت خمیره فلهوین از اصحاب خانقاه به اقامه براهین بر مطالب عرفان پهلوی و تتبع آثار قدیم ایرانی پرداخت. و حکمت راستین و جاودان خرد ایران باستان را به مشتاقان معرفت و اندیشه شناساند. چنانکه امروز یکی از منابع و مراجع مهم در فهم و تفسیر لطایف نصوص اوستایی (و بویژه گاهان) یادگارهای این حکیم والامقام است ...

سجاد واعظی ۱۳۸۶/ ۵/۷ خورشیدی

فصل هشتم:

مقالات دینی (عمومی)

مطالعه تطبیقی رفتار خوارج و قرمطیان دیروز با القاعده امروز

خوارج نماینده تحجر و قرائتی خاص از دین مبین اسلام محسوب می گردند، تحجری که به خشونت فوق العاده آن هم در حق مسلمانان منجر شد. قرمطیان گرچه خود را از قید شریعت رهانیده بودند و هیچ تقیدی به انجام فرائض و مناسک و شعائر دینی نداشتند، اما خشونت ها و دریا های خون به راه انداختن ایشان در کتب تاریخی مسطور است و باز هم خشونت ها و جنایت هایی که بیشتر دامن مسلمانان را فراگرفت. در جهان امروز هم شاهد حرکت های خشونت بار و تروریستی از جانب کسانی هستیم که خود را منتسب به دین اسلام می دانند و این اعمال و رفتار را نمادی از ایمان و سرسپردگی راستین خود به آموزه های اسلام می پندارند. جالب است دامنه جنایات این گروه ها که اکنون در سراسر دنیا به «القاعده» نامبردارند، گرچه بسیاری از غیرمسلمانان را نیز در کام مرگ فرو برده است، اما از عامه مسلمانان هم در این خشونت ها و حرکات تروریستی کم کشته نشدند. مشاهده وضعیت کشورهای عراق، پاکستان و برخی سرزمین های آفریقایی و انفجارهای اسپانیا و نیویورک هر ناظری را به حیرت وامی دارد که چگونه فردی راضی می گردد که خود و بسیاری افراد را به یک باره در کام مرگ فرو برد، آن هم افرادی که بیشترین ایشان غیرنظامی و بی علاقه به مسایل سیاسی هستند. اعمال و حرکت های تروریستی و انتحاری القاعده و دیگر گروه های مشابه ایشان که افراط و خشونت و قتل مسلمان و غیرمسلمان را آرمان خود دانسته اند، روز به روز در کشورهای اسلامی و غیراسلامی بیشتر و بیشتر می گردد و این وظیفه و رسالت اندیشمندان معتدل و صلح دوست اسلامی را سنگین تر می کند تا به یک مواجهه علمی – عملی همه جانبه با این منتسبان به اسلام دست بزنند و پرده از باطن رسوای این جماعت بردارند.

خوارج

خوارج با مسلمانان درافتادند و بهترین مردم را در زمان شان به شهادت رساندند، و او علی (ع) بود. چه کسی علی (ع) را کشت، آیا دشمنان اسلام او را به شهادت رساندند؟ نه... هرگز، او را مردی به شهادت رساند که شب را به نماز برمی خاست و روز را به روزه گرفتن می گذراند. او عبدالرحمن ابن ملجم خارجی بود، کسی که خلیفه دوم هنگامی که عمروبن العاص حاکم مصر از وی یک مربی قرآن درخواست نمود تا برای مردم قرآن بخواند، او را به مصر فرستاد. عمر در نامه ای که برای عمروبن العاص فرستاد، گفت: مردی شایسته به نزد تو فرستادم. او عبدالرحمن بن ملجم است که او را برای تو برگزیدم و به خاطر تو از وی برای خودم صرف نظر نمودم، هنگامی که به نزد تو آمد، او را گرمای بدار، و برای او خانه ای قرار ده تا در آن برای مردم قرآن بخواند. عبدالرحمن بن ملجم در مصر بود تا این که حرکت خوارج آشکار شد. ابتدا در یمن و سپس در مصر ظاهر شدند. و شروع به انتشار افکار و اندیشه های خود در مصر کردند. اینگونه بود که توانستند در عبدالرحمن بن ملجم تاثیر بگذارند. زیرا او با آنکه انسان کثیرالصلاح و پرعاطفه ای بود، اما از حیث دانش و فهم و آگاهی بسیار کم مایه بود و او کناره گیر و منزوی شد، پس امر از آنجا که باید می آمد، به سراغ او آمد و او بهترین انسان ها علی بن ابی طالب (ع) را به قتل رساند. هنگامی که او را برای اجرای قصاص می بردند، به افراد پیرامون خود گفت: مرا یک بار نکشید، بلکه مرا قطعه قطعه کنید و اعضايم را در برابرم بگذارید تا خود بنگرم که چگونه اعضای بدنم در راه خداوند قطعه قطعه می شود!

دعوت خوارج در میان مردمان باقی ماند و آنان پیوسته اما مخفیانه به نشر افکار و اعمال خود مشغول بودند. حتی حضرت امیرالمؤمنان در فرازی از نهج البلاغه به یاران خود توصیه فرموده بودند که پس از من با خوارج درگیر نشوید و آنان را به خود واگذارید، اما این اشعار «عمران بن حطان» خارجی را بنگرید که چگونه قاتل علی (ع) را ستایش می کند و از او تجلیل می کند:

یا ضربه من تقی ما ارادها

الا لیبلغ من ذی العرش رضوانا

انی لا ذکره حینا فأحسبه

اوفی البریه عنداله میزاننا

(مقاتل الطالبيين، ابوالفرج اصفهانی ۳۸)

بنازم ضربت آن مرد شجاع و باتقوا را که جز رضای خدا از زدن آن ضربت منظوری نداشت. هنگامی که او را یاد می‌کنم چنین می‌اندیشم که او در پیشگاه خداوند کردارش از همه بهتر و کفه اش سنگین تر باشد. ابوالفرج اصفهانی (مؤلف کتاب معروف الأغانی) در کتاب مقاتل الطالبیین خود پس از نقل این اشعار می‌گوید: دروغ گفته است. خداوند هر دوی آنان - یعنی ستایش کننده (عمران بن حطان سدوسی) و ستایش شده (ابن ملجم) - را لعنت و عذاب کند. سرانجام چنین تدین غلوآمیز این خواهد بود که انسان آنچه را که زیبا نیست، زیبا می‌بیند. نتیجه دین ورزی احساسی و سطحی خوارچ که از عقل و تفکر و ادراک صحیح تهی بود، کشتار غیرنظامیان و کمر بستن به ایجاد رعب و وحشت در میان مسلمانان شد. آیا در جهان امروز اعمال گروه های تروریستی معروف به القاعده که لکه ننگی بر دامن اسلام و موجب شرمساری هر مسلمان اندیشمندی گشته اند، چیزی جز همان حرکت خوارچ را در صدر اسلام تداعی نمی‌کند؟

قرامطه (قرمطیان)

اما فرقه قرامطه، که به قول مرحوم زرین کوب در کتاب در قلمرو وجدان (صص ۲۳۶-۲۳۷)، «خشونت فوق العاده قرامطه که اعمال آنها یادآور خوارچ بود موجب وحشت و نفرت عامه مسلمین از آنها شد»، چه کسانی بودند؟ قرامطیان گروهی از اسماعیلیه (سبعیه) بودند که با قول به دوام امامت محمد بن اسماعیل قائل به نسخ شریعت و جایز دانستن اباحه شدند و با پیروی نکردن خلافت فاطمی در مصر، مستقل باقی ماندند. دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب روزگاران (ص ۵۰۸) می‌نویسد: «پیشروان فرقه اسماعیلیه غالباً امامت را بعد از امام جعفر صادق (۱۴۸) خاص محمد بن اسماعیل می‌دانستند و او را صاحب شریعت می‌خواندند و مدعی بودند که شریعت او نسخ شریعت جاری است. از این رو باب اباحه را که لازمه نسخ شریعت موجود بود مفتوح کردند و برای اقامه دعوت خویش قتل مخالفان را جایز و حتی لازم شمردند و بدینگونه مثل خوارچ، مایه خوف و نفرت عام واقع شدند.» در میان گروه های اسماعیلی قرامطه در قتل مخالفان و اشاعه خوف و وحشت در سرزمین های اسلامی و تاخت و تاز به کاروان های مسافران و قوافل حاج جنایات هولناکی را در تاریخ به نام خود ثبت کردند. دیگر گروه های اسماعیلی مانند یاران حسن صباح، تنها به قتل و ترور مخالفان خود بسنده می‌کردند و با مردم عادی کاری نداشتند، اما خشونت های قرامطیان به رهبری افرادی همچون ابوسعید جنابی و پسرش ابوطاهر سلیمان مردم عادی و

غیرنظامیان را نیز شامل شد. برخی از اقدامات توجیه ناشدنی و ناپسند قرامطه و به ویژه قرامطیان بحرین، از قبیل نسخ شریعت محمدی، حمله به کاروان های حجاج، تصرف و هتک حرمت حرمین شریفین و انتقال حجرالاسود به احسا (یالحسا) مرکز حکومت قرامطیان بحرین، سبب راه افتادن موج تبلیغات منفی بر ضدشیعیان شد، با آنکه آنان با شیعه (امامیه) هیچگونه نسبتی نداشتند و حتی با خلفای فاطمی مصر نیز درگیر و معارض بودند و خود از فاطمیون مستقل می دانستند. قرامطه در سال های فعالیت خود، به خاطر اقدام به قتل حاجیان و نقل حجرالاسود به بلاد خود چنان منفور عام بودند که مخالفان، آنها را از هر فرقه دیگر برای عالم اسلام زیانمندتر و خطرناک تر می شمردند. اینکه برخی نویسندگان نهضت قرامطه را تلاش ایرانیان برای بازگشت به کیش باستانی و آداب و رسوم ملی دانسته اند، پنداری دور از حقیقت به نظر می رسد، زیرا نخست اینکه آنان ایرانی نبودند و بیشتر آنها را اعراب و نبطی های نواحی جنوب عراق تشکیل می داد، که به مخالفت با خلافت بغداد برخاسته بودند، اما آتش مخالفت شان پیش از آنکه به بنی عباس برسد، مردم بیگناه و غیرنظامی را در خود سوزاند و سبب تحکیم بیشتر خلافت عباسی گشت. دوم آنکه هیچگونه تجانسی بین عقاید و اعمال قرامطه با عقاید و رسوم ایرانی و زرتشتی نمی توان یافت. گرایشات زندگی و قول به تأویل هم آموزه های آنان را در مقابل دین زرتشتی قرار می دهد، که اینگونه تمایلات نزد زرتشتی ها امری منفور تلقی می گشت.

رسالت انسان مسلمان در جهان امروز صلح، دوستی و مدارا، وحدت اسلامی و همزیستی دینی و مسالمت آمیز، اولویت دینی هر انسان مسلمانی را در جهان پر آشوب کنونی تشکیل می دهد. دعوت مسلمانان و شیعیان به مماشات، معاشرت نیکو و مدارا با مخالفان، خوش خلقی و ملایمت، خوش رویی، مهرورزی، ملاطفت و نگاه احترام آمیز به دیگران در جایای احادیث و سخنان اهل بیت دیده می شود. در منابع روایی، سخنان فراوانی از امامان شیعه نقل شده که در آنها به رعایت اصول اخلاقی نظیر رفق، مدارا، حلم، حسن خلق، چشم پوشی از عیوب دیگران، خیرخواهی، ... و دوری از تعصب های سیاسی، مذهبی و ... تاکید شده است. نگاهی به اعمال و حرکت های گروه القاعده که بدبختانه خود را مدافع واقعی اهل سنت و جماعت می دانند و کشتار و از بین بردن شیعیان را نیز از اولویت های اصلی رفتاری خود دانسته اند، همه ما را موظف می کند که حساب اینان را از برادران اهل سنت جدا بدانیم و ضمن تحکیم وحدت و همدلی با هم کیشان مسلمان خود، به گفت و گو و مدارا و همزیستی مسالمت آمیز با همه مردم دنیا روی بیاوریم، تا بتوانیم جامعه ای صلح جو و صلح دوست از خود در انظار جهانیان

به نمایش بگذاریم. تروریست های القاعده هیچ نسبتی با اسلام ندارند. آنان به کشتار مردم یا ربودن ایشان دست می زنند. به انفجار بمب و نارنجک در اماکن عمومی اقدام می کنند، به هواپیماربایی دست می زنند و آتش افروزی می کنند. حرکات اینگونه گروه های افراطی خشن، بیشتر به اعمال راهزنان و گروه های بزهکار شباهت دارد. در پایان ذکر این نکته ضروری است که ترور و تروریسم جرم و جنایتی است که در مخالفت آشکار و صریح با تعالیم و مقاصد شریعت است. اعتدال و میانه روی مبنای آیین اسلام و راه پیامبر و پیشوایان دین محسوب می گردد. حرکات تروریستی ادامه راه و تفکر فرقه خوارج در صدر اسلام است و برقراری و نهادینه کردن میانه روی و اعتدال و رفق و مدارا در همه امور یک واجب شرعی.

تروریسم و راهکارهای مقابله با آن (از منظر دین)

ترجمه و تحقیق : سجاد واعظی

اشاره: این مقاله به بررسی دیدگاه های اندیشمندان و نویسندگان سعودی در مقابله با تروریسم و دعوت به میانه روی [پس از حادثه ۱۱ سپتامبر] می پردازد.

در بخشی از سرمقاله نشریه «الارهاب» آمده است: پرسشی که طرح آن لازم به نظر می آید این است که برخی از جوانان ما شکار اندیشه های گمراه و باطلی گشته اند، که منافای با تعالیم و میانه روی آیین حنیف ما دارد. به راستی سبب انحراف این چنین جوانان - هرچند که شمارشان اندک است - چیست و چه انگیزه ای آنان را به غلو و زیاده روی و طغیان می کشاند و به اعمال تخریبی و میدارد، اقداماتی که چهره اسلام را زشت و تاریک می کند؟ چگونه می توانیم جوانانمان را از همان خردسالی از خطر درافتادن در این اندیشه های ناراست پاسبانی کنیم؟ این مطلب همچون آفتاب روشن است که اسلام خشونت و دست زدن به اعمال تروریستی را حرام می داند، ... بنابراین مواجهه با این پدیده نامبارک تنها وظیفه نیروهای امنیتی نیست، بلکه یک مسئولیت اجتماعی و همگانی است، که همه افراد جامعه باید بر آن قیام کنند... هدف ما یکی است و آن پاسداری جوانانمان از گمراهی فکری و نگهبانی سرزمینمان از خطر تروریسم و دفاع از عقایدمان در برابر آنان که درباره ما بد می اندیشند... (الارهاب، ص ۵)

حادثه ۱۱ سپتامبر [صرف نظر از اینکه کار چه گروه یا افراد و یا جریاناتی بود و کدامین دست ها در پشت پرده آن را سازماندهی و رهبری کرد] و علیرغم همه آثار منفی که بر تحولات جهانی گذاشت و روند برخورد فرهنگ ها را شتاب بخشید، اما

خالی از نتایج سودمند هم نبود. صرف نظر از مواضع اندیشمندان مسلمان در تقبیح تروریسم و ابراز انزجار از رفتارهای خشونت بار، دولت ایالات متحده آمریکا هم با فشار بر دولت های خاور میانه- که بیشتر آنها فاقد دموکراسی و نظامی مبتنی بر آراء مردم بودند- آنها را مجبور به اعمال یک سری اصلاحات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نمود. در عربستان سعودی با روی کار آمدن ملک عبدالله میانه رو در رأس قدرت این روند شتاب بیشتری به خود گرفت.

شعار بیست و هفتمین دوره مسابقات بین المللی قرآن کریم کشور عربستان (مهر ۱۳۸۴) که اینجانب خود در آن شرکت داشتم و با حضور تعداد زیادی از قاریان و حافظان بین المللی از سراسر دنیای اسلام، اروپا و استرالیا و برگزار شد، « با هم ، برضت تروریسم» بود. در آن دوره مجلات و بروشورهای فراوانی را در میان شرکت کنندگان توزیع کردند که این عبارت در بالای آن به چشم می خورد: «مواجهه با ارهاب (تروریسم) یک مسؤولیت دینی و ملی». چنانکه صالح آل الشیخ وزیر شؤون اسلامی، اوقاف، تبلیغات و ارشاد مملکت سعودی در سخنرانی خود در مراسم اختتامیه (حفل ختامی) بر محور مبارزه با تروریسم، اهمیت وسطیت، اعتدال و میانه روی و تقبیح ترور سخن گفت. تقبیح خشونت و محکومیت تروریسم در کشوری که به نظر می رسد قشری نگری و خشک اندیشی موج می زند، و تفکر حاکم بر آن پیشینه ای تاریخی در گرایش به خشونت علیه مخالفان دارد، محصول حوادثی همچون ۱۱ سپتامبر و انفجارات چندی که در طی سال های اخیر در عربستان واقع شده، می باشد. (نمونه آن انفجار در شهر ریاض در تاریخ ۱۴۱۶/۶/۲۰ هـ ، انفجار خبر در تاریخ ۱۴۱۷/۲/۹ هـ، انفجار در ریاض در تاریخ ۱۴۲۴/۳/۱۱ هـ، انفجار در ریاض در تاریخ ۱۴۲۵ هـ و ...). نتیجه آن همگامی و همراهی متفکران عالمان سعودی با دولت و مقامات عالی رتبه سعودی در مبارزه فراگیر علمی و عملی با ارهابیون بود. گوشه هایی از واکنش مقامات سعودی به حوادث تروریستی در داخل و خارج از عربستان

تروریسم [ارهاب] انحراف فکری و حاکی از فساد اندیشه است. « هیات کبارالعلماء» هرگز به گروه فسادگر اجازه نخواهیم داد اندیشه کژ و ناراست خویش را پیاده کند و امن و آسایش وطن را به مخاطره بیندازد. «فهد بن عبدالعزيز، پادشاه سابق کشور عربستان».

امیر عبدالله بن عبدالعزيز از انفجاراتی که در عصر یازدهم ربیع الاول در ریاض اتفاق افتاد، به عنوان دلیلی قاطع بر بزهکاری و خون آشامی تروریست ها و دوری آنان از

ارزش های اسلامی، انسانی و اخلاقی یاد کرد. «الارهاب، ۱۴۲۵هـ، ص ۸». تروریسم داخل سرزمین های ما شده است.

تروریست ها با اسلام هیچ گونه نسبتی ندارند. «سلطان بن عبدالعزيز»

همه فرزندان این سرزمین دست واحدی هستند برضد تروریسم و تهدید امنیت وطن «نايف بن عبدالعزيز» تروریست ها افساد گران در زمین و کسانی هستند که با خدا و رسولش به کارزار و جنگ پرداخته اند «صالح آل الشيخ». صالح بن عبدالعزيز آل الشيخ وزیر شؤون اسلامی، اوقاف، تبلیغات و ارشاد مملکت سعودی تأکید کرد خطر تروریست هایی که خون های محترم و بی گناه را می ریزند و با اعمال تخریبی امن و آسایش انسان ها را به مخاطره می اندازد، برای اسلام و اهل آن از خطر مشرکین و کفارهم بیشتر و هولناک تر است. زیرا آنها از همان جایی که مردم احساس امنیت می کنند بر مردم وارد می شوند و به کشتار ناگهانی آنان دست می زنند عملی ناروا و ضد انسانی که در تضاد و تقابل آشکار با اهداف و مقاصد شریعت است، شریعتی که خود داعی حفظ امنیت و سفارش فراوان بر پاسبانی خون ها، اموال، آبرو و نوامیس مسلمانان دارد.

نظرگاه اندیشمندان، متفکران و نویسندگان سعودی

«هیات کبارالعلماء» در تاریخ ۱۳/۲/۱۴۱۷ هـ پس از وقوع انفجارات تروریستی در شهر «خبر» نشست فوری در شهر طائف برگزار کرد و بیانیه ای صادر کرد، که برخی از نکات مهم این بیانیه بدین شرح می باشد:

۱. در این انفجارات، هرآنچه را که اسلام برای آن مصونیت و حرمت قرار داده، مورد تعرض و هتک واقع شده: هتک حرمت جان های بی گناه و معصوم، هتک حرمت اموال، هتک حرمت امنیت، آرامش و زندگی انسان هایی که آرام و بی دغدغه و بدون اضطراب در خانه های خود آرمیده اند و روز و شب را بدون ترس و لرز و دلهره می گذرانند، و هتک و پرده دری مصالح اجتماعی که همگان در حیات خود به آن وابسته اند و چه جرم و جنایتی بالاتر از اینکه حرمت هایی را که خداوند برای آن مصونیت و تقدس قائل شده است، شکسته شود و خوف و تشویش و ترس و در دل مسلمانان و کسانی که در میان آنان زندگی می کنند، افکنده شود؟

۲. حرمت غیر مسلمانانی که در میان مسلمانان زندگی می کنند و با ایشان مراوده و تعامل و عهد و پیمان دارند، همچون مسلمانان واجب است. همانگونه که رسول گرامی

اسلام فرمود: «کسی که به کشتن هم پیمان خود دست می زند، هیچگاه بوی بهشت به مشام او نخواهد رسید». پاسبانی از جان و مال آنانکه در میان مسلمین زندگی می کنند و در امان اسلام می باشند، واجب است، و تعرض و آزار و اذیت ایشان و دست درازی به حقوق آنان جایز نیست، چه رسد به کشتار و ترور آنان که گناهی بس بزرگ [کبیره] و نابخشودنی است.

۳. اسلام و مسلمانان راستین از اینگونه حرکات ناپسند بیزار و بر مبنای نصوص قرآنی آن را محکوم می کنند. اینگونه اعمال که از اندیشه های گمراه و ناراست سرچشمه می گیرد هیچگونه ارتباطی به اسلام و مسلمانان ندارد... . سعود بن عبدالله بن طالب در مقاله «جنون الارهاب» با اشاره به آیات قرآنی در محکومیت ترور و کشتار نفوس بیگناه و حرمت فساد در زمین و رد اندیشه کسانی که فسادگری خود را اصلاح می پندارند، از همه علما و متفکرین اسلامی دعوت می کند به نقد و تبیین اندیشه گروهی که آنان را «گروه گمراه» می خواند، بپردازند. پایان مقاله متضمن یک گفتار جالب است که اندیشه را باید با اندیشه پاسخ گفت، تا حق و حقیقت برای مردم روشن شود.

عبدالعزیز بن محمدالحمدان درمقاله ((خطوره العنف والارهاب)) به خلق عظیم، نرم خویی و مهربانی حضرت محمد (ص) اشاره می کند و همه مسلمانان را به تأسی و پیروی از آن حضرت فرا می خواند. بر مسلمانان واجب است نرمی و مدارا، مهربانی و خوشخویی را در همه امور با خود همراه و رفیق کنند. گشاده رویی، صدق و صفا و محبت، نرمخویی و پرمهری از ویژگی های ممتاز و اختصاصی پیامبر اسلام بود، تا بدان جا که درسخت ترین شرایط و لحظات همچون غزوه احد که آن وجود پاک والهی به شدت زخمی شد و سرودندانش شکسته شد به ایشان گفته شد: آیا بر مشرکان نفرین و لعن نمی فرستی؟ اما آن حضرت - که آینه رحمت و رفق و مدارا بود - فرمود: خدایا قوم من را هدایت کن، زیرا ایشان نمی دانند. مرد بزرگ هرگاه که به آفاق کمال اوج می گیرد و به جایگاه های بلندی رسد، سینه او گشاده می گردد و بردباری او افزون می گردد. پوزش و عذر مردم را می پذیرد و برای اشتباهاتشان چاره و گریزی می جوید. نرمی و مدارا در چیزی نبود مگر آن که آن را آراست و بدان زیبایی داد، و برعکس خشونت و نزاع در هر چه باشد، چهره های زشت و تیره بدان می بخشد. رفق و مدارا در هر چیزی ستودنی است، همانگونه که در حدیث نبوی وارد شده: ((خداوند نرمی و ملایمت را در هر چیزی دوست دارد.)) مدارا و خوش رفتاری هرگز پشیمانی و ندامت در پی ندارد.

پیامبر به یکی از یاران خود فرمود: در تو دو خصلت است که خداو رسولش بسیار آن را دوست دارند: حلم و بردباری، وقار و تحمل. پس ای مسلمانان بر تو واجب است که در سلوک و رفتار و دعوت دیگران به راه حق، از خود نرمی و مدارا، تحمل و شکیبایی نشان دهی. مبادا که عجله کنی. زنه از گرایش به خشونت و شدت عمل. «با فرزاندگی و اندرز نیکو مکلفان رابه راه راهوار پروردگارت دعوت کن و با آنان بانیکوترین شیوه مجادله نمای» (نحل: ۱۲۵)

((به برکت رحمتی از خدا برایشان نرم خو و پر مهرشده و اگر تند خو و سخت دل بودی همواره از پیرامونت پراکنده می شدند. پس از آنان درگذر و برایشان پوشش بخواه...)) (آل عمران: ۱۵۹)

خداوند در داستان ارسال موسی و هارون به نزد فرعون فرمود: پس برای فرعون سخنی نرم بگوئید، شاید تذکریا بدیا بهراسد. (طه: ۴۴)

برخی از مردم (نادان) جنایت و ایجاد ترس و رعب در میان مومنان را (جهاد) می پندارند و کشتار مردم را مقصود و هدف دین می دانند. این همان فهم خطا و نادرست و اندیشه گمراه است، همچون خوارج. کسانی که درباره دین اینگونه می اندیشند خارج شدگان از دین می باشند. اسلام حقوقی رابه غیر مسلمانان در دولت اسلامی اعطا کرده و آن رابه رسمیت شناخته است. مسلمانان خردمند تروریسم را با همه جلوه ها و اشکالش رد می کند. خشونت و زیاده روی در قول و عمل را انکار می کند و اتخاذ این مظاهر و بکارگیری روش های خشونت آمیز را که امنیت و آرامش مجتمعات انسانی رابه خطر می اندازد، به شدت تقبیح می کند. سلمان بن محمد العمری در مقاله «الزهور ترفض الارهاب بالفطره» می نویسد: حتی کودکان و خردسالان و نونهالان هم با فطرت سلیم و پاک خود می توانند دریابند و کشف کنند که تروریسم (ارهاب) خطا و جنایتی است که با هر فطرت و سرشت سالم در تنافی و تضاد است، و هیچ خرد منصفی آن را نمی پذیرد و هر آن کس که دارای قلب مهربان و آکنده از محبت است هرگز به جانب آن میل و خواهشی ندارد. مخصوصاً اینکه ترور و کشتار ناگهانی انسان ها با تعالیم و مبادی اسلام هم مخالفت صریح و آشکار دارد. اگرچه عقول خردسالان و نونهالان وجوه و دلایل تحریم ترور و تروریسم در فقه اسلامی را درک نمی کند، اما صرف مشاهده خرابی ها، ویرانی ها و خون های ریخته شده و آنچه از دردها و رنج ها و اشک ها برجای مانده کافی است تا جماعت کودکان به گناه و جنایت و گمراهی اندیشه مرتکبان اعمال تخریبی پی ببرند و الا چگونه انسان خانه اش را آتش می زند و آیا خردمند می پذیرد که برادر، فرزند و یا

همسایه اش را بکشد؟ آیا کافی نیست برادران دینی و وطنی خون های مسلمانان را از ریخته شدن به دست کسانی که خود را منتسب به اسلام می کنند، حفظ کنند؟ خرد خرد خردسالان به راحتی این مطالب را در می یابد و زشتی ترور و گمراهی تروریست ها را درک می کند؛ آیا به راستی کسانی که این جرائم زشت را مرتکب می شوند قادر به درک آنچه خردسالان آن را درک کردند هستند؟ آیا آنان که به تروریست ها و کردار ناصوابشان میل و گرایش نشان می دهند، می توانند این درسی را که اطفال آن را بخوبی یاد گرفتند، فراگیرند و آن بیزاری از کشتار نفوس انسانی و گرفتن جان های معصوم تروریسم هدر دادن نعمت امنیت و آسایش است، و تجاوزی علیه انسانیت انسان می باشد. دکتر عبدالله الجبرین در گفتگویی اعلام داشت: مسلمان واقعی هرگز جرأت بر ریختن خونی یا غارت مالی یا کشتن نفس بیگناهی و حتی آزار و اذیت مسلمانی ندارد. ترویست ها سست ایمانانی هستند که به وطن خود خیانت نمودند و چهره دینشان را با کردارشان زشت و تیره نمودند. همچنین عبدالرحمان الدرویش در مصاحبه ای اعلام کرد: غیرمسلمانانی که در سرزمین های اسلامی زندگی می کنند، از حقوقی مساوی با دیگر مسلمانان برخوردارند و هیچگونه فرقی با دیگران ندارند. خون ایشان محترم و جان و مالشان در امان است. باید به گونه ای با آنان تعامل داشته باشیم، که به حقیقت اسلام معرفت پیدا کنند و به جانب آن بگرایند. سعدالبریک نیز بر این نکته تاکید می کند که مستامنون (غیرمسلمانانی که در سرزمین های اسلامی زندگی می کنند) در سایه امنیت اسلامی قرار دارند و کسی حق تعرض به ایشان ندارد.

شیخ محمد بن حسن بن عبدالرحمان آل الشیخ در مقاله ای با اشاره به مفاسدی که اربابین (تروریست ها) به بار آورده اند، می نویسد: مفسدین با دست زدن به عملیات انتحاری بین کشتار نفوس انسانی و کشتن خود جمع کردند، در حالی که بر مبنای آیه ۲۹ سوره نساء خدا کسانی را که به خودکشی دست می زنند، به عذاب دردناک تهدید نموده است. پس روزگار کسانی که به کشتار دیگران دست می زنند، معلوم است.

فالح الصغیر در گفتگویی اظهار می کند: آیا کشتار مسلمانان و ایجاد رعب و وحشت در دل افراد جامعه و تجاوز به حقوق انسان ها «جهاد» است؟! دکتر محمد بن سعد الشویعر در مقاله ((غموض الارهاب)) می نویسد: ارباب (ترور) به کار گرفتن خشونت یا تهدید به خشونت است، برای برانگیختن خوف و ترس و بیم. تروریست ها به کشتار مردم یار بودن ایشان دست می زنند. همانگونه که به انفجار بمب و نارنجک در اماکن اقدام می کنند، به هواپیما ربایی دست می زنند و آتش افروزی می کنند. تروریست ها اهداف مختلفی

را دنبال می کنند، که عمده آن رسیدن به یک سری اهداف سیاسی مشخص و معین می باشد. اعمال آنان با گروه های بزهکاری و راهزنان (قطاع الطرق) شباهت های زیادی دارد، از حیث ترساندن مردم و مباح دانستن جان و مال و ناموس آنان و بکارگیری خشونت و عنف. سپس به گستردگی تعاریفی که از واژه ارباب (ترور) شده، اشاره می کند و فهرستی از آیات و روایات در محکومین کشتار ناگهانی انسانهای بیگناه می آورد.

به هر حال سخن در این باب بسیار است و انگیزه ما اشاراتی مختصر به برخی از مقالات و مصاحبه ها و سخنرانی های متفکران و نویسندگان سعودی در مواجهه با تروریسم بود، بلایی خانمانسوز که در سال های اخیر در سرزمین امن ((مملکت عربی سعودی)) نیز وارد شد، که به چند مورد آن اشاره کردم (و متأسفانه هم اکنون در برخی از کشور های دنیا از جمله عراق شاهد این مصیبت خانمانسوز هستیم). حادثه ۱۱ سپتامبر نیز که در بسیاری از رسانه های غربی به مسلمانان تندر و نسبت داده شد، همه اندیشمندان و نویسندگان متعهد اسلامی را بر آن داشت تا ساحت اسلام و مسلمانان را از اینگونه حرکات خرابکارانه و تروریستی مبرا بدانند و بیان کنند که ترور تروریسم جرم و جنایتی است که در مخالفت آشکار و صریح با تعالیم و مقاصد شریعت است. وسطیت و اعتدال مبنای آیین اسلام و راه پیامبر و پیشوایان دین محسوب می شود. حرکات تروریستی ادامه راه و تفکر فرقه خوارج در صدر اسلام است و بر قراری و نهادینه کردن میانه روی و اعتدال و رفق و مدارا در همه امور یک واجب شرعی.

سخن را با آیه شریفه (مائده: ۳۲) و سخنی از لسان الغیب حافظ به پایان می بریم:

... هر کس کسی را جز به جزای کشتن یا فسادی در زمین بکشد چنان است که گویی همه مردم (انسانیت) را کشته و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمامی مردمان را زنده کرده است.

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت، با دشمنان مدارا

((حافظ))

منابع ماخذ:

۱-الارهاب، وزارة الشؤون الاسلاميه و الاوقاف و الدعوه و الارشاد

۲-الوسطیة،وزاره الشؤون الاسلامیه و الاوقاف والدعوه والارشاد

۳-الوسطیةو الاعتدال ،صالح بن عبد العزیز بن محمد آل الشیخ ، الرياض ، ۱۴۲۵هـ

اندیشه اعتزالی

«مرتکبان کبایر نه مؤمن هستند و نه کافر، بلکه فاسقند و فسق درجه ای است میان ایمان و کفر.» این اندیشه که به «منزله بین المنزلتین» نامور گشت و نخستین بار از سوی «واصل بن عطا» - که او را بنیانگذار مذهب کلامی معتزله می دانند - عنوان شد و منجر به کناره گیری (اعتزال) او از مجلس درس حسن بصری شد، را سر آغاز ظهور اندیشه اعتزالی در آغاز قرن دوم هجری دانسته اند. این سخن و اندیشه که بعدها یکی از اصول پنج گانه مکتب معتزله خوانده شد، مرتکبان کبایر را نه کافر و مشرک (سخن خوارج)، نه مؤمن فاسق (سخن بیشتر مسلمانان آن روز) و نه منافق (سخن حسن بصری) می دانست، بلکه بر این باور بود کسی که مرتکب گناه کبیره ای شود نه مؤمن نامیده می شود و نه کافر (تنها فاسق است) و اگر بدون توبه از دنیا برود، عقوبت او قطعی و جاودانه خواهد بود. با آنکه فرقه معتزله در طی زمان به مکتب های متعدّد تجزیه شد، پنج قول هست که در تمام این مکتب ها ملاک اعتزال و مایه اشتراک است و آن را «اصول خمس» می خوانند. این پنج اصل، که بعدها نزد تمام فرقه های معتزله «جهت جامع» تلقی گشت، عبارت بود از:

۱- منزله بین المنزلتین، که یاد آن گذشت. ۲- توحید: تمام طوایف معتزله بر این باور بودند که حضرت «حق سبحانه و تعالی قدیم است، و قدیم بودن خاص ترین صفات ذاتی اوست و نفی کنند صفات قدیم را و گویند حق تعالی صفات قدیم ندارد...» (رک به الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، صص ۶۶ - ۶۹)، البته حق این است که معتزله معتقد به عینیت صفات با ذات خداوند بوده و در این مسأله با شیعه امامیه هم اندیشه بوده اند، نه اینکه صفات کمال را از خداوند نفی کنند. بلکه می گفتند: صفات خداوند غیر ذات او نیست یعنی خداوند عالم و قادر و حیّ و سمیع و بصیر «بذاته» است. این صفات زاید بر ذات نیستند. از این قول که متضمن تنزیه خداوند از تشبیه و تجسید بود، به توحید تعبیر می شد. ۳- عدل: معتزله همچون امامیه عدل الهی را بر پایه اصل حسن و قبح عقلی تفسیر کرده اند و به همین سبب این دو مذهب کلامی را «عدلیه» نیز می نامند. لازمه قول به عدل، نفی مذهب جبر و متضمن قول به قدر بود، یعنی قدرت انسان بر فعل و هم بر ترک آن. اراده انسان در انتخاب فعل - خوب و بد - آزاد و در حقیقت آدمی خالق و آفریننده افعال خویش است و موافق کردار خود،

در آخرت مستحق ثواب و عذاب می شود. سخنی که در اینجا ذکر آن ضروری به نظر می آید، این است که تنها در مبحث اختیار انسان که معتزله قائل به تفویض شده اند، شیعه امامیه دیدگاهی دیگر دارد که آن را «نه جبر و نه تفویض، بل امر بین الامرین» می خواند. از دیدگاه شیعه انسان در کارهایی که نسبت به آنها مسؤولیت و تکلیف دارد، مختار است و نظریه جبر با عدل و حکمت الهی منافات دارد و مردود است. ولی نظریه تفویض نیز که برای قدرت خداوند و مشیت و عنایت او محلی از اعراب قایل نیست - با توحید در ربوبیت و عمومیت قدرت الهی سازگاری ندارد و پذیرفته نیست. درست است که انسان مجبور نیست و اراده و قدرت او در انجام افعال وی مؤثر است، ولی این اراده و قدرت و تأثیر، وابسته به مشیت و عنایت خداوندی است. فعل انسان هم به قدرت خدا استناد دارد و هم به قدرت خود او، و این دو نسبت در طول یکدیگرند و نه در عرض هم، در نتیجه هیچگونه معارضه ای با یکدیگر ندارند.

۴- وعده و وعید: وجوب وفای به وعده (وجوب ثواب در باب نیکوکار) به حکم عقل مورد قبول هر دو مذهب معتزله و شیعه است. ولی بیشتر معتزله عمل به وعید (واجب بودن عذاب درباره گناهکار که بی توبه مرده باشد) را نیز واجب دانسته اند، به خلاف شیعه امامیه و دسته ای از معتزله با نام «تفضیلیه» که عمل به وعید را واجب نمی دانند. ۵- امر به معروف و نهی از منکر: این اصل یکی از احکام ضروری اسلام و مورد قبول همه مذاهب اسلامی است، اما معتزله با اصل قرار دادن آن خواسته اند اهتمام خود را نسبت به آن نشان دهند. از مبانی مهم معتقدات معتزله قول به سلطه عقل و قدرت آن در معرفت نیک از بد هست، در موردی که شرع سخنی از آن نگفته باشد. معتزله می گفتند از صفات و خواص هر چیز خوبی و بدی آن در نزد عقل آشکار است و این تمیز خطا از صواب برای همه میسر می باشد. پس ملاک خوبی و بدی تنها امر و نهی شرعی نیست. از دیگر آراء معتزله نفی رؤیت خداوند و قول به خلق قرآن بود، که آن را از اصل توحید استنباط کردند و در هر دو مسأله با مخالفت شدید «شاعره» مواجه گشتند و البته با تأیید شیعه (نفی ابدی رؤیت خدا - حدوث قرآن). اصل حسن و قبح عقلی یکی از اساسی ترین اصول فکری معتزله است. در روش کلامی معتزله طریق نقل متکی بر عقل است و ناسازگارهای احتمالی میان ظواهر نقلی و اصول قطعی عقل را از راه تأویل ظواهر نقلی برطرف می شود. بدین جهت اصل «تأویل» یکی دیگر از اصول تفکر معتزلی را تشکیل می دهد. این دو اصل (حسن و قبح عقلی و تأویل) در کلام امامیه نیز پذیرفته است. با این تفاوت که معیار تأویل در مذهب شیعه ارجاع متشابهات به محکومات است، و هر گونه احتمال بی آنکه شاهی از وحی داشته باشد، پذیرفته نیست.

مذهب معتزله در طول حیات خود، مشاهیر و متکلمان برجسته ای تربیت کرد که از آن جمله می توان به واصل بی عطا، عمر و بن عبید، ابوالهذیل علف، ابواسحاق ابراهیم بن سیار (نظام)، ابو سهل بشر بن معتمر، ابو عثمان عمر و بن بحر جاحظ، قاضی عبدالجبار همدانی، ابوالحسین بصری و ... اشاره کرد.

اشتباهات معتزله و پایان کار ایشان مذهب معتزله به دلیل حرمتی که برای عقل و تفکر عقلی قایل بود به سهم خود خدمات ارزشمندی به تمدن علمی اسلامی عرضه کرد. اشتباه بزرگ رهبران فکری این مذهب در این بود که در عصر مأمون و پس از آن به طور کامل در اختیار دستگاه حکومت عباسی قرار گرفتند و با رقیبان مذهبی خود - به ویژه اهل حدیث و حنابلہ - برخوردی خشن و کاملاً سیاسی نمودند. و این امر سبب شد که پس از به قدرت رسیدن متوکل عباسی - که شرایط به نفع اهل حدیث و حنابلہ و به ضرر معتزله تغییر کرد - و تداوم سیاست جانشینان وی زمینه ی انقراض معتزله و برچیده شدن بساط این مذهب نیرومند کلامی فراهم آید. بدون شک انقراض این مذهب که به معنی غلبه ظاهرگرایی بر عقل گرایی در جهان تسنن بود، خسارت جبران ناپذیری نصیب فرهنگ و تمدن اسلامی نمود، هر چند که جریان عقل گرایی و اندیشه عقلی و بالاخره فلسفه، در شیعه راه خود را بی وقفه ادامه داد و از این آفت تا حدود زیادی به دور ماند. مرحوم دکتر عبدالحسین زرّین کوب نیز در کتاب وزین «در قلمرو وجدان» (ص ۲۴۳) به این مطلب اشاره می کند و می نویسد: عکس العمل اهل سنت و حدیث تدریجاً مذهب معتزله را از بین برد و این امر - با آن که برخلاف آنچه بعضی محققان ادعا کرده اند معتزله را آزاد اندیشان اسلام نمی توان خواند - در ایجاد نوعی رکود فکری در قسمتی از قلمرو اسلام بی تأثیر نبود.

احمد امین مصری نیز (در کتاب ضحی الاسلام، ج ۳، صص ۲۰۷ - ۲۰۲) درباره خطای سیاست زدگی معتزله و خسارتی که از شکست آنان عاید مسلمین شد، گفته است: شکست معتزله و پیروزی محدثان بر آنان به مصلحت مسلمانان نبود، اگر چه بهتر این بود که معتزله به همان روشی که در عهد منصور داشتند، ادامه می دادند و بازیچه حکومت عباسیان نمی شدند، در این صورت مخالفت آنان با اهل حدیث می توانست به نفع مسلمانان باشد، ولی با شکست معتزله، فرهنگ جامعه تحت تأثیر اهل حدیث قرار گرفت و موجب جمود فکری و توقف علمی مسلمانان شد.

منابع و مأخذ جهت مطالعه بیشتر: ۱- الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، انتشارات اقبال ۲- تاریخ مردم ایران، دکتر عبدالحسین زرّین کوب، انتشارات

امیرکبیر ۳- در آمدی بر علم کلام، علی ربانی گلپایگانی، انتشارات دارالفکر ۴- در قلمرو وجدان، دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات سروش ۵- معارف و معاریف (ج ۹)، سیدمصطفی حسینی دشتی، ذیل واژه معتزله ۶- زمینه های تاریخی پیدایش اندیشه اعتزالی، دکتر ۱۰. نصر حامد ابو زید، ترجمه سهند صادقی بهمنی، فصلنامه نامه فرهنگ (شماره ۵۸)، زمستان ۱۳۸۴.

کنکاش در یافتن علت نخستین (خدا)

پرسش: تمام آنچه را که در جهان هستی مشاهده می کنیم، علتی دارد. اگر زنجیره ی علت ها را دنبال کنیم سرانجام به نخستین علت می رسیم، که آن را "خدا" یا علت العلل می نامیم. به نظر میرسد که این سلسله به جایی نرسد. علت خدا چیست و چه کسی خدا را آفریده است؟ اگر هر چیز باید علتی داشته باشد، ناگزیر از جستن علتی برای خدا هستیم. زیرا خدا موجود است و هر موجودی خواه نا خواه باید علتی داشته باشد؟

پاسخ:

۱- مفاد اصل علیت این نیست که هر موجودی باید علتی داشته باشد، تا بگوییم چون که خداوند موجود است نیازمند به علت است.

۲- مفاد اصل علیت: هر گاه معلولی در خارج تحقق یابد، نیازمند به علت خواهد بود و هیچ موجودی نیست که وصف معلولیت را داشته باشد و بدون علت به وجود آمده باشد.

۳- ملاک احتیاج به علت چیست؟

نتیجه این بحث تعیین موضوع برای اصل علیت خواهد بود. اندیشمندان اسلامی سه گونه پاسخ بدین پرسش داده اند که در همه ی آنها این اصل مشترک وجود دارد که هر موجودی نیازمند به علت نیست، بلکه موجودی که وصف معلولیت داشته باشد و روزگاری در بوطه عدم بوده و حال "بود" شده است.

الف- متکلمین: هر موجود حادثی نیازمند به علت است، یعنی موجودی که روزی نبوده است و حالا بود شده است. در حالی که خداوند قدیم است، یعنی نمی توان زمانی را تصور کرد که خداوند نبوده باشد.

ب- فلاسفه: هر موجود ممکن نیازمند به علت است (امکان ماهوی)، یعنی موجودی که نسبت او به وجود و عدم یکسان باشد، به عبارت دیگر در ذات و ماهیت خود امکان هستی و نیستی را توأماً دارد. در حالی که خداوند واجب الوجود است (ونه ممکن الوجود)، و چیزی به نام ماهیت (تساوی نسبت به وجود و عدم) در خدا راه ندارد. ماهیت او همان وجود اوست.

ج- حکمت متعالیه (صدرالمتألهین): هر موجود فقیری نیازمند به علت است (فقر وجودی)، به عبارت دیگر ملاک و مناط احتیاج شیء به علت، فقر وجودی اوست. در حالی که خدا غنی بالذات است (یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله، والله هو الغنی الحمید). از نگاه ملاصدرا معلولیت و وابستگی معلول، ذاتی وجود ان است و وجود وابسته هیچگاه مستقل و بی نیاز از علت نخواهد شد. ملاصدرا به خوبی و روشنی در تقریر "برهان صدیقین" این مطلب را به اندیشه های روشن و صاف منتقل می کند، که اگر در راس سلسله مراتب وجود، موجود بی نیاز و بی نهایت کاملی نمی بود سایر مراتب هم تحقق نمی یافت. زیرا سایر مراتب، عین ربط و تعلق هستند و اگر بدون مرتبه اعلا وجود، تحقق یابند لازمه اش این است که غنی و بی نیاز از ان باشند.

یاد نامه مرگ

مرگ واقعیتی است که همه انسان ها روزی به پیشوازاو خواهند رفت و یا او به پیشوازاو خواهند آمد. به نظر می رسد برای این گزاره نتوان حتی یک مخالف پیدا کرد، گر چه در تعریف مرگ و جهان پس از مرگ اختلاف هست و راه مکتب های الهی و مادی در این جا از هم جدا می شود. پذیرفتن این حقیقت که دنیا سرای سپنجی و گذراست و هر کس بالاخره روزی جام مرگ را خواهد نوشید برای برخی دشوار است گر چه از ان گزیری و گریزی نیست. بنابراین گام نخست پذیرفتن حقیقت و واقعیت مرگ است. از نگاه بنده با پژوهش در آیات قرآنی شاید بتوان مرگ را این گونه تعریف کرد: جدا شدن روح انسانی و بدن مثالی از بدن مادی و انتقال به سرای دیگر. البته که می توان در این تعریف مناقشه نمود؛ مثلاً شاید نتوان از آیات قرآن کریم یاد کردی از "بدن مثالی" یافت و یا حتی می توان گفت در قرآن تصریحی به "روح" به عنوان یک موجود مجرد که پس از مرگ باقی می ماند نشده است. بسیاری از متکلمان نیز که این جماعت همیشه در پی اثبات دین و آموزه های دینی با یاری جستن از دو روش عقل و نقل هستند، در وجود روح مناقشه کرده اند. چیزی که در آن تردیدی نیست این است که بدن مادی ما که پس از مرگ فانی و متلاشی می شود دگر باره در روز رستاخیز به اراده

و قدرت خداوند موجودیت خود را باز می یابد و زنده می شود و لزوماً نیازی به وجود یک گوهر ماندنی به نام روح برای تبیین معاد نیست. اینجاست که گروهی از متکلمان با این اندیشه که معاد نوعی اعاده معدوم است، قائل به جواز اعاده معدوم شدند مسأله ای که در فلسفه امتناع آن را بدیهی و یک حکم فطری دانسته اند. در واقع متکلمان - دست کم گروهی از ایشان - در صدد تبیین این نکته بودند که اعتقاد به معاد و زندگی در سرای دیگر نسبت و رابطه ای با پذیرش روح به عنوان یک گوهر مانا ندارد. "این عده وجود روح را به عنوان موجود مجردی که پس از مرگ باقی می ماند منکر بودند و می پنداشتند سراسر وجود آدمی جسمانی و مادی است، انسان با فرا رسیدن مرگ از بین می رود و خداوند این انسان از بین رفته را در معاد دوباره موجود می گرداند و بنابراین معاد در واقع اعاده معدوم می باشد. فلاسفه در پاسخ بدیشان گفتند: مرگ انسان به معنای نابودی انسان نیست زیرا حقیقت و شخصیت انسان را بدن مادی وی، که در زمین دفن می گردد و اجزای آن متلاشی و متفرق می شود تشکیل نمی دهد؛ بلکه حقیقت آدمی گوهر مجردی است که برای همیشه باقی و پایدار می باشد. انسان با فرا رسیدن مرگ نابود نمی شود بلکه از نشئه ای دیگر منتقل می گردد. مرگ برای انسان جز رهایی روح از قفس تن و انتقال از این جهان به عالم دیگر نیست و معاد چیزی نیست جز تعلق جدید همان روح زنده به بدن." (۱)

مرحوم علامه سید محمد حسین طباطبایی در کتاب بدایه الحکمه می فرمایند: مسأله عمده ای که موجب اعتقاد متکلمین به امکان و جواز اعاده معدوم شده، این است که ایشان گمان کرده اند معاد، که از ارکان اساسی ادیان حقه الهی است از قبیل اعاده معدوم است. در پاسخ باید گفت: مرگ نوعی تکامل است نه زوال و نابودی (انّ الموت نوع استکمال، لا انعدام و زوال). (۲)

به هر تقدیر باور داشت و اعتقاد به زندگی پس از مرگ، آرامشی برای همه ما به همراه خواهد داشت که دیگر خود را محدود به این سراچه زود گذر نکنیم. مرغ باغ ملکوت، نیم از عالم خاک. به تعبیر رسول اکرم (ص) چند روزی مهمان این دنیاییم و البته مهمان رفتنی است. به خلاف این دیدگاه که دنیا آخرین مرز آفرینش است و فرای آن چیزی نیست. اما از سویی دنیا گریزی و نکوهش دنیا نیز عملی ناپسندیده است، هم چنان که "به چشم ارادت نگاه در دنیا کردن"؛ به سخن حکیم ناصر خسرو: نکوهش مکن چرخ نیلوفری را / برون کن ز سر باد خیره سری را. دنیا کشت زار و کشت گاه آخرت است و آن چه برای همه ما می ماند راستی و درستی است. یاد مرگ نیز گامی

در جهت زدوده شدن غبارها و زنگارها از دل ها خواهد بود، تا روزی که به پیشواز او خواهیم رفت. البته: و نترسیم از مرگ ...

پی افزود:

۱- دروس فلسفه، علی شیروانی، قم، دارالعلم، چاپ اول، ۱۳۷۴، صص ۱۱۳-۱۱۴

۲- رک به: بدایه الحکمه، بخش اول: مباحث کلی وجود، فصل دوازدهم: فی امتناع اعاده المعدوم بعینه.

پنجاه پرسش برای آنکه می خواهد محاسبه نفس خویشتن کند

۱. آیا به دید و بازدید گورها رفتی و ویران کننده خوشی ها را به یاد آوردی و توشه ای برای آن سرای آماده ساختی؟

۳. آیا از خشم و کین دوری گزیدی و با آن کس که بر تو لغزش نمود، بردبار بودی؟

۳. آیا درست کردن بدی ها و اصلاح عیوبت تو را از پرداختن به بدی های دیگران بازداشت؟

۴. آیا با نفس خود به جهاد و مجاهدت پرداختی، تا از تقوا پیشگان به شمار آیی و از سستی و کاهلی در پرستش پروردگار دوری کردی؟

۵. آیا قلب و دلت خاشع و فروتن گشت و چشمانت برای خدا اشکبار گشت، آن هم در تنهایی و دوری از مردمان؟

۶. آیا همه توان و تلاشت را در دعوت و فراخواندن نوجوانی یا جوانی به راه خدا به کار بردی؟

۷. آیا در زندگی ات کوشا بودی، در اینکه از زیاده روی و اسراف در مباحات بپرهیزی و از دیگر سو در کمالات و شایستگی ها اغراق بورزی؟

۸. آیا اوقات و ساعاتت را از تباهی نگاه داشتی و دانش را طلب کردی و چیزی از آیات و سخنان پیشوایان دین را از بر کردی؟

۹. آیا درود و سلامت را بر همه - چه آنکه وی را می شناسی و چه آنکس که او را نمی شناسی - فاش و نثار کردی، در حالی که دهانت خنده رو و کلامت پاکیزه بود؟

۱۰. آیا به والدینت نیکی کردی و پیوند خویشی را استوار نمودی یا به دیدار برادر دینی ات شتافتی؟
۱۱. آیا هنگام شنودن خبری خوش به پاس سپاس از حضرت دوست سجده کنان به خاک فرو افتادی؟
۱۲. آیا به گیرانه نور و نماز پناه جستی، آنگاه که اندوه ها بر تو فرود آمد و خاطرت پریشان گشت؟
۱۳. آیا به سازش و آشتی دادن میان برادران دینی ات مبادرت ورزیدی و از خود آغازیدی، به دوستی و برادری با آنان که از ایشان بریدی؟
۱۴. آیا بر فقرا تصدق کردی یا کاری نیک و شایسته - بی مزد و منت - انجام دادی به ویژه صدقه جاریه؟
۱۵. آیا به تمام قرارها و وعده هایت در موعد آن پایبند بودی، تا از دورویان به شمار نروی؟
۱۶. آیا به معروف فرمان دادی و از منکر بازداشتی؟
۱۷. آیا در راه خدا و برای خشنودی وی روزی را روزه گرفتی، به ویژه دوشنبه و پنجشنبه؟
۱۸. آیا ساعتی با خانواده و نزدیکان نشستی و آنان را به سوی خدا دعوت نمودی و به ایشان آموختی، آنچه را که برای ایشان سودمند افتد؟
۱۹. آیا به دیدار بیماری رفتی و برای بهبودی و تندرستی او به درگاه خدا نیایش نمودی؟
۲۰. آیا چیزی از اندوه اسلام را به دوش گرفتی و از آنچه بر سر مسلمانان در سراسر دنیا می رود، آزرده و متأثر گشتی؟
۲۱. آیا به زیارت خانه خدا مشتاق و بر انجام «حج» و «عمره» آرزومند بودی، تا پیش از مرگت این دو عبادت را به جای آری؟
۲۲. آیا مشتاق و حریص بودی، بر مژده دادن مسلمان، به آنچه که مایه نشاط و شادکامی وی است و داخل کردن شادی و شادمانی در قلب و اندرون وی؟
۲۳. آیا همه نمازهایت را به جماعت گزاردی و بر صف اول محافظت کردی؟

۲۴. آیا چیزی از کتاب خدا را با درنگ و اندیشه و تدبّر خواندی؟
۲۵. آیا بر انجام نوافل و تعقیبات نماز مواظبت و نگهبانی داشتی؟
۲۶. آیا خدا را با راستی و صدق و صفا خواندی و فروتنانه و با خواهش و اصرار به سوی او زاری لابه نمودی، در حالی که یقین به اجابت داشتی؟
۲۷. آیا در نماز فروتن و فرمانبردار گشتی و به نبرد با شیطان پرداختی و اندیشه های بد و ناراست (وساوس) را از خود دور کردی؟
۲۸. آیا بر خواندن ذکرهای بامدادی و شامگاهی و دعاهای زمانی و مکانی محافظت و پاسبانی داشتی؟
۲۹. آیا در خوردن، پوشیدن، معامله کردن، و در همه کارهای از سمت راست او با دست راست [آغاز نمودی؟
۳۰. آیا از همنشینی با عاصیان گنه پیشه سرباز زدی مگر برای دعوت و ارشاد ایشان؟
۳۱. آیا بر مسواک زدن مداومت داشتی خصوص هنگام وضو و نماز؟
۳۲. آیا پیش از خواب به محاسبه نفس خود پرداختی و به خواب رفتی، در حالی که دلت تهی از رشک و حسد بر مردم بود؟
۳۳. آیا در همه حال پروای خدا را داشتی و در کارهای اخلاص تامّ و تمام [برای وی] نشان دادی؟
۳۴. آیا با مؤذن [اذان را] تکرار کردی، تا شفاعت رسول خدا را کسب کنی؟
۳۵. آیا از زیاده روی در خوراک، سخن، نگاه، خواب، آمیزش و خنده دوری کردی؟
۳۶. آیا زبانت را از حرام به ویژه غیبت باز داشتی؟
۳۷. آیا دیدگان خود را (از دیدن عورت های دیگران) فرو نهادی و گوشت را از آنچه خدا حرام کرده، بازداشتی؟
۳۸. آیا از خدا استواری و پایداری بر دین، داخل شدن در بهشت و فردوس برین و رهایی از آتش را درخواست نمودی؟
۳۹. آیا خدا را بر نعمت اسلام، تندرستی، مال و فرزند سپاس گفتی؟

۴۰. آیا بر خدا توکل کردی و او را به کمک طلبیدی و کارت را بدو سپردی؟
۴۱. آیا در نهانی و تنهایی برای دیگری دعا کردی؟
۴۲. آیا با مردم فروتن بودی و تا آنجا که در تاب و توانست بود، به یاری ایشان شتافتی؟
۴۳. آیا در آفرینش الهی اندیشیدی و در ملکوت و حقیقت آسمان ها و زمین و هر چیزی که خدا آفرید تفکر و نظر کردی؟
۴۴. آیا در آنچه از اندوه، سختی، رنج و غم، ماتم و مصیبت به تو رسید، تنها سوی خدا به دادخواهی و شکایت برخاستی و از شکوی نزد دیگران دوری نمودی؟
۴۵. آیا زمانی که خدای بزرگ تو را به میهمانی خویش فرا خواند، معنای درست این ضیافت را دریافتی و شناختی و همه رفتار و اعمال خویش را با اخلاص و خلوص همراه ساختی؟
۴۶. آیا هنگامی که در ماه فرود آمدن قرآن، دروازه های بهشت بر تو گشوده شد، از خدای خویش خواستی که دیگر هیچ گاه آن ها را بر تو نبندد؟
۴۷. آیا در بهار قرآن از خدای خویش خواستی تا توفیق تلاوت، تدبّر و عمل به آیات کتابش را به تو ارزانی کند و فضل و کرمش را بر تو فرو بارد؟
۴۸. آیا هنگامی که عبارت قرآن را می خواندی، از خدای خویش خواستی که تو را به اشارات، لطائف و سپس به توفیق مجاورت معصوم به حقائق آن نیز رهنمون کند؟
۴۹. آیا آن هنگام که به پا داشتن قسط و تقسیم عادلانه به زیان خودت و یا نزدیکانت بود، باز هم بر آن - به گونه ای شایسته و بایسته - پایدار و استوار بودی؟
۵۰. و آیا آن گاه که دانستی خدا بر تو احاطه دارد، گواه بودن خدا بر تو کافی نبود (که دست از کردار ناصواب برداری).

آیت الله سیدمصطفی حسینی دشتی

آیت الله سیدمصطفی حسینی دشتی از دانشمندان و عالمان بنام جنوب هستند که دایره المعارف بزرگ اسلامی در ده جلد بزرگ با نام "معارف و معاریف" و شروح و ترجمه های نغز ایشان بر کتب حوزوی همچون کتاب سیوطی، منطق مظفر، حاشیه ملاعبدالله و ... بخشی از کارنامه علمی این بزرگوار است. به لطف خدا تا چند ماه آینده

هم برگردان فارسی ایشان از قرآن کریم تقدیم مشتاقان کلام وحی خواهد شد . حقیر که سالیانی است توفیق شاگردی ایشان را داشته و در علوم مختلف اسلامی از محضر ایشان بهره مند گشته ام ، از نزدیک شاهد زحمات فراوان این عالم بزرگ جنوب در کار این ترجمه بوده ام . امیدوارم ترجمه فارسی قرآن کریم به کوشش ایت الله سیدمصطفی حسینی دشتی با استقبال مطلوب مردم شریف جنوب و نخبگان و مسوولان فرهنگی همراه باشد. ضمن آن که ترجمه فارسی ایشان نخستین ترجمه قرآن یک محقق جنوب در این حوزه است ... از ویژگی های ایشان برخورد صمیمانه ، خودمانی و برادرانه با مردم و جایگاه مردمی و محبوب ایشان در استان بوشهر می باشد . حقیر یاد و خاطره ایشان را هرگز فراموش نمی کنم و از درگاه خداوند برای ایشان طول عمر ، سلامت و تندرستی آرزو می کنم .

فصل نهم:

گوناگون

دریانوردان سیرافی و تجربه تعامل فرهنگی

گزارشی از کتاب "سیراف شهر گفت و گوی فرهنگ ها"

نویسنده: سید قاسم یا حسینی

بوشهر: انتشارات شروع، ۱۳۸۴

رسم بر آن است تا از تاریخ معنایی به ذهن متبادر گردد که آن را تاریخ سلاطین، حاکمان، پادشاهان و خلفاء نام نهاده اند. این نامگذاری لوازمی نیز داشت، از جمله اینکه محور حاکم بود و خلیفه. دیگران اگر شانی می یافتند و نقش شان در تاریخ رنگ هستی به خویش می گرفت از جهت ایفای نقشی بود که به پیرامون محور سلطان می گردید. البته این نیز امری طبیعی بشمار می رفت، تاریخ نگاری عملی پرهزینه و وقت گیر بود که جز با پشتیبانی های پادشاهان و خلفا میسر نمی گردید. بنابراین مورخان کتب خویش را علاوه بر آنکه در نام پیش کش حاکم می کردند در محتوا نیز اعمال و دوران او را به شرح می نشستند. خوشبختانه گونه های دیگری از تاریخ نگاری وجود دارد که کمتر از ویژگی های گونه اول برخوردار است و آن شرح حال مردمان و آرزوها و حماسه هایشان است. شرح تجارت و داد و ستد و جنگ هایشان و خلاصه سخن پیرامون مردمی می گردد که سایه سنگین حاکم کمتر مجال شنیدن و دیدن او را میسر ساخته است، هرچند تعدادشان اندک است. نگاشته های تاریخی گرچه قدمتی طولانی دارد جلوه هایی از آن را می توان به شکلی آشکار در سفرنامه های گذشتگان پی گیری نمود اما عصر جدید و پیشرفت های مهم باستان شناسی زمینه بررسی و کنکاش همه جانبه را در این باب مقدور کرد. امروزه به مدد حفاری های فراوان اطلاعات با ارزشی حاصل گردیده که علاوه بر راستی آزمایی سخنان گذشتگان معلومات جدیدی را به عرصه تاریخ آورده است. در هر صورت فهمیدن این رو که پدران و اجداد ما چگونه

زیسته اند و آن زیست بر چگونه اندیشه و داد و ستدی مبتنی بوده است، خود فی نفسه یکی از فوائد مطالعه تاریخ است.

در این میان، تک شهرنگاری های تاریخی از این رو که آن شهر را به افراد از سایر شهرها و مردمان به مطالعه می نشیند دارای اهمیت ویژه و دقتی خاص می گردد. ایران بزرگ در تاریخ خویش درخشش و افول شهرهای فراوانی را به نظاره نشسته است، که زمانی مرکز داد و ستد و یا پایتخت فرهنگی و حتی سیاسی سرزمین ایران بوده اند، امروز اما گردو غبار خستگی از فراموشی تاریخی را بر چهره دارند. این شهرهای باستانی را نباید تنها از جهت تجارتی که در آن رخ می داد ملاحظه نمود چرا که همین تجارت خود منشا تبادل فرهنگی را فراهم می ساخته است. بازرگانانی که به آنجا می آمده اند حامل فرهنگ و تمدن کشور مبدا و چون از آن خارج می شده اند فرهنگ مقصد با خویش به سوغات می برده اند. بازرگانان آن شهر نیز متقابلاً چنین می کرده اند. یکی از این شهرهای باستانی ایران که اتفاقاً بر کرانه خلیج فارس نیز واقع گردیده، شهر سیراف است که شاپور دوم ساسانی (۳۷۹-۳۱۰ م) آن را برای حراست از مرزهای آبی ایران در خلیج فارس و نظارت بر آن احداث کرده بود.

این مقاله سعی بر آن دارد از نگاه استاد سید قاسم یاحسینی در کتاب «سیراف شهر گفت و گوی تمدنها (فرهنگ ها)» علاوه بر آشنایی با نگاه این استاد فرزانه نگاهی به تاریخ سیراف که امروزه آنرا بندر طاهری می خوانند بیاندازد. کتاب «سیراف شهر گفت و گوی تمدنها» یا "فرهنگ ها" در یک مقدمه و سه بخش سامان یافته است. مقدمه نگاه کوتاهی به سیراف شناسی و زمینه های آن افکنده است. سیراف در روزگار ساسانیان و در قرون اولیه اسلامی، از جمله پر رونق ترین و پر رفت و آمدترین بنادر تجاری ایران و جهان در کرانه های شمالی خلیج فارس به شمار می رفته است. ناخدایان و ملوانان سیرافی، در خلیج فارس، دریای عمان و اقیانوس هند دریانوردی می کرده و با هند، چین و آفریقا رابطه مستقیم تجاری و بازرگانی داشته اند. سیراف در دامن خود، دهها ناخدا، عالم مذهبی، فقیه، زبان دان، پزشک، قاضی، شاعر، متکلم و سیاستمدار پرورانیده که نام و آوازه آنان در اغلب کتاب های اعلام، جغرافیا و تواریخ دوران اسلامی آمده است. گزارشهای باستان شناسی درباره سیراف همانطور که مولف کتاب می گوید از چهار دهه تجاوز نمی کند. شرف تقدم در این گزارشها را البته باید برای استاد احمد اقتداری قائل شد که علاوه بر انتشار کتاب خلیج فارس در سال ۱۳۴۵ برای نخستین بار در اثر ابتکاری و به یادماندنی خود با عنوان "آثار شهرهای باستانی

سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان" در سال ۱۳۴۸ خورشیدی در تهران، فصل مفصلی را به سیراف اختصاص دادند و با توأم کردن کار میدانی و کتابخانه ای کوشیدند تاریخ قدیم شهر سیراف را بازآفرینی کنند. پس از ایشان دکتر غلامرضا معصومی کمر همت بست و با نگاه یک آرکولوژیست و باستان شناس گزارش مفصل و مستندی درباره سیراف (بندر طاهری) ارائه داد. معصومی عضو هیئت حفاری "دکتر دیوید وایت هاوس" بود و در کتاب خود به طور گسترده ای از حفاری ها و کاوش های وی سود برد و توانست معمای قبرهای سنگی سیراف را برای همیشه حل کند. تلاشهای حفاری و باستان شناسی البته به همین جا ختم نمی شود. شرح مفصلی از این گزارشها را می توان در مقدمه کتاب مشاهده نمود.

بخش اول کتاب با عنوان «حیات فکری سیاسی سیراف در چهار قرن اول هجری» به هجوم مسلمانان به نواحی جنوبی ایران و از جمله سیراف و تعاملی که پس از آن میان اهالی سیراف با مسلمانان برقرار گردید، اختصاص دارد. نویسنده در این بخش روایت بلاذری در فتوح البلدان را مورد استفاده قرار داده که در نوع خود جالب توجه است. این روایت نشان از آن دارد که مردم سیراف تا چه مقدار مقاومت در خویش نشان داده اند. اهالی سیراف در این حمله به دژ سوریانچ پناه می بردند و مقاومت آنان، هفته ها به طول می انجامید. اعراب پس از هفته ها جنگ کاری از پیش نمی برند. فضیل بن زید رقاشی که خود در آن نبرد حاضر بوده است روایت خود در این نبرد را بنام آنچه بلاذری در فتوح البلدان آورده است اینگونه بیان می دارد:

«ما شهر شهریانچ (سیراف) را یک ماه طولانی در محاصره داشتیم و هرروز می پنداشتیم که آن را فتح خواهیم کرد. روزی اهل شهر با ما نبرد کردند و ما به لشکرگاه بازگشتیم». داستان فتح شهر نیز جالب توجه است. رسم تازیان بر آن بود تا از کسانی که جان سالم به در می بردند به عنوان برده استفاده می کردند و در لشکر کشی ها و جنگ های خود ناجوانمردانه بردگان را به عنوان جنگجو وادار به نبرد با هم کیشان و هم وطنان خود می کردند. در میان لشکریان تازی، برده ای ایرانی بود که او را به زور به جنگ مردم سیراف آورده بودند. و او که خاطره تسخیر استخر و کشتار گسترده پس از آن را به یاد داشت، به ترفندی دست زد تا شاید از کشتاری دیگر جلوگیری کرده باشد. او از سوی اعراب امان نامه ای به تیر کرد و آن را به درون دژ فرستاد. سیرافی ها نیز که از نبرد طولانی مدت خسته شده بودند، به امان نامه پاسخ مثبت دادند. اعراب در جواب گفتند: ما چنین نکرده ایم بلکه فلان برده چنین کرده است. پاسخ سیرافی

ها، به نوعی پایان مجادله کلامی و نبرد جنگی بود. ما آزاد و برده را در سپاه شما تشخیص نمی دهیم. عبدالله بن عامر فرمانده سپاه به ناچار پیکی به مدینه فرستاد و از عثمان بن عفان خلیفه سوم (۳۵-۲۳ ه) نظرخواهی نمود. جواب عثمان نیز حاوی پیامی برای پایان جنگ و تسلیم سیرافی ها بود: «برده مسلمان از مسلمانان و ذمه اش همچون ذمه ی ایشان است.»

بخش دوم کتاب که در واقع باید به نوعی آنرا بخش اساسی کتاب به شمار آورد، خود از دو فصل تشکیل شده است. فصل اول سفرنامه سلیمان تاجر سیرافی را بازخوانی می نماید و فصل دوم به اخبار الصين و الهند ابوزید سیرافی اختصاص دارد که در دوره ای پس از سلیمان تاجر سیرافی می زیسته است. البته گزارشهای ابوزید محدود به چین و هند نیست و سریلانکا را هم در بر می گیرد. درباره سلیمان که ظاهراً در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری می زیسته است اطلاعات دقیقی در دست نیست، تنها می دانیم که کتابش را در سال ۲۳۷ ه / ۸۵۱ م به پایان رسانیده است. کراچکوفسکی پژوهشگر لیتوانیایی که بیشترین مطالعه را در باب نوشته های جغرافیایی جهان اسلام به عمل آورده اینگونه نظر خود را درباره سلیمان بیان می کند: «سلسله قصه پردازان معروف با «سلیمان تاجر» آغاز می شود که درباره وی چیزی نمی دانیم جز اینکه قصه هایش به حدود سال ۲۳۷ ه / ۸۵۱ م باز می گردد و بارها به منظور تجارت به سوی هند و چین رفته است.»

بنابراین باید سلیمان را در راس حلقه ای از سفرنامه نویسان دانست که درباره شرق و غرب عالم مطالبی نوشته اند. سفرنامه هایی چون: ابن فضلان (۳۱۰ ه)، ابودلف (۳۴۱ ه)، ناصر خسرو قبادیانی بلخی (۴۴۴ ه)، مارکوپولو (۶۹۷ ه). ابن بطوطه (۷۶۵ ه) و درباره صادرات و واردات بندر سیراف مطالبی نگاشته شده که می تواند زمینه تجارتی - بازرگانی میان این بندر مهم و دیگر بنادر شرق را نشان دهد. واردات به سیراف از هند و چین عبارت بوده از: عنبر، نارگیل، نیشکر، موز، عود، کافور، طلا، نقره، یاقوت، خیزران، عاج، آبنوس، صندل، فلفل و انواع عطرها، داروها و ادویه. ظرف چینی نیز وارد می شده است. احتمالاً کاغذ نیز از این موارد بوده است. در خود سیراف سفره های بسیار خوب و پارچه های کتان ساختنی می شد. و بازار مهمی برای خرید و فروش مروارید بوده است. این موارد بعدها بوسیله اصطخری معروف به کرخی، جغرافی دان معروف ایرانی نیز (۳۴۶ ه) در کتاب «المسالك و الممالك» مورد تاکید قرار گرفت. بندر سیراف یکی از بنادر مهم «راه ادویه» نیز بوده است. این بندر در مسیر راه

ادویه ، فلفل و دارچین هندوستان، صمغ خوشبو و گیاهان معطر و جوز بویا ، کندر ، مر و امثال آن که برای بخور و مصارف تشریفات معابد و کاخ ها مصرف می شده، بوده است که پس از تخلیه در انبارهای گمرک سیراف از راه فیروز آباد به سرزمین پارس ، اصفهان ، خراسان ، آذربایجان و از آنجا به ارمنستان ، گرجستان و روم و سواحل دریای مدیترانه حمل می شده است .

از سفرنامه سلیمان بر می آید که طرح قبلی برای نگارش این کتاب نداشته است . از این رو سفرنامه اش آشفته و پراکنده است و دارای روال منطقی خاصی نیست . و بیشتر به یک جنگ یا کشکول می ماند تا یک سفرنامه واقعی ، مایه هایی از غلو ، اغراق و تا اندازه ای افسانه پردازی در گزارشها و خاطراتش از سفر قابل ملاحظه است . سلیمان از زنی حکایت می کند که بر مالدیو سلطنت داشته . البته طبق معمول سلیمان بلافاصله به مسائل بازرگانی می پردازد . «شاه این جزیره ها یک زن است . در این جزیره ها عنبر به مقدار زیاد وجود دارد و قطعاتی از آن عنبر مانند گیاه است ...».

سیلان ، جزایر ناشناخته در اقیانوس هند ، مملکت زایج یا بار سرزمینهایی است که سلیمان در فاصله هند تا چین طی کرده است . مقصد نهایی مسافران از بندر سیراف به چین بندر کانتون بوده است که در میان سیرافی ها به خانفوا شهرت داشته است . سلیمان در چین و هند علاوه بر مسائل بازرگانی به پدیده های دیگر هم برخورد کرد . که می توان اثری از آن را در سفرنامه دید. نحوه پوشش مردان چینی و هندی که البته بر حسب طبقات اجتماعی متفاوت بوده است . مسائل زنان ، بهداشت فردی و عمومی ، خوراک ، غذا و شراب ، آموزش و پرورش ، دین ، صنایع دستی ، واحد پول که طبعاً اولین چیزی بوده است که سلیمان با آن سر و کار داشته ، سیستم مالیاتی ، حیوانات ، رفتار شاهان ، سپاه و لشکریان ، تقویم هندی ، مرتاضان یا جوکیان هندی و ... از مواردی است که گزارشهایی از آن در سفرنامه سلیمان تاجر سیرافی وجود دارد .

فصل دوم کتاب ، به ابوزید سیرافی و کتاب او «اخبار الصين و الهند» اختصاص دارد در عین اینکه ابوزید شاهی بر زوال و انحطاط سیراف نیز بوده است . ابوزید احتمالاً در نیمه دوم قرن سوم هجری در سیراف متولد شده است . از نوشته او روشن می شود که او از نوجوانی به قصه های دریانوردان علاقه مند بوده است . و احتمالاً به هنگام مجالست با ایشان نکاتی یادداشت می کرده و یا لااقل به ذهن می سپرده است. ابوزید با ابوالحسن علی بن حسین مسعودی مورخ قرن چهارم هجری آشنا بوده و با او در سفری که به نواحی جنوب ایران داشته است ملاقات کرده است.

مسعودی در این باره در مروج الذهب می گوید: «ابوزید حسن بن زید سیرافی که به سال (سیصد و سه) که از سیراف بیرون شده و به بصره اقامت گرفته بود در بصره به من گفت و این ابوزید عموزاده مزید بن ابرد بن بستاشه فرمانروای سیراف بود و اهل تحقیق و دقت بود.» (مروج الذهب، ترجمه پاینده، ج ۱، ص ۴۳۱).

در این باره که آیا ابوزید به هند و چین سفر کرده است و یا تنها به ذکر خاطرات دیگران در این باره پرداخته البته اختلافی به چشم می خورد اما در هر صورت باید بپذیریم که این سفرنامه برخلاف سفرنامه ی سلیمان به دقت سامان یافته است. چنانکه ذکر شد اثر سلیمان و نیز ابوزید عنوان مشخصی نداشته است. این کتاب بعدها به دست غربی ها افتاد و چاپی انتقادی از آن در اروپا صورت گرفت با عنوان «سلسله التواریخ» و با عنوان فرعی «اخبار الصين و الهند» منتشر شد. ابوزید گزارشهای جالبی را از شبه قاره هند و جزایر آن از سیلان و جاوه تا لکه و سرنندیب (سريلانكا) ارائه کرده است. سرزمین خمر (کامبوج) نیز یکی از سرزمینهای مورد توجه ابوزید بوده است. ابوزید گرچه درباره ادیان هندی نیز به گفتگو پرداخته اما این بخش از سخنان او معمولاً همراه با دقت نیست. آفریقا و سرزمین های غربی یکی دیگر از دغدغه های ابوزید است. بلاد زنگبار (= تانزانیا)، حبشه و ... از این نمونه است.

گزارشهای ابوزید از چین اما از دقت بیشتری برخوردار است. این دقت گاه تا بررسی شیوه قتل در چین و شیوه کار روسپیان پیش می رود. بررسی اقتصاد چین در قرن نهم که همراه بوده است با حکمرانی سلسله تانگ و رونق اقتصادی که در آن دوران وجود داشته است از دیگر موارد چین شناسی ابوزید است. بررسی مسائل بهداشت، اخبار شاهان، اصول قضاوت در دادگاههای چین و ... تقریباً تصویر کاملی از چین از نگاه ابوزید سیرافی به دست می دهد. در باب ادیان و مذاهب هندی مطالعه و تحقیق در باب این واژه ها و اصطلاحات به فهم و تصحیح گزارش های گزارش گرانی همچون ابوزید سیرافی و دیگران کمک می کند، همچنان که آقای سید قاسم یاحسینی کتاب ارزشمند ادیان و مکتب های فلسفی هند تالیف دکتر داریوش شایگان را پیشنهاد داده اند، گو این که در روایت امثال ابوزید سیرافی تمییز دقیق و روشنی میان آیین هندو (هندوئیسم)، بودیسم، جینیسم و ... دیده نمی شود. در حالی که در جامعه هند در عین تكثر و فراوانی فرقه های مذهبی و مکتب های فلسفی، مرزها و مرزبندی ها روشن بود.

از جمله این اصطلاحات که آشنایی با آن برای فهم و تصحیح مطالب مورخان، سیاحان، راویان و گردشگران ضروری می نماید، می توان به این موارد اشاره نمود: وده ها، کاست (لون)، اهیمنسا، برهما، شیوه، ویشنو، لینگا، کرمه، سمساره، موکشه، نیروانه، آئین جین و دو فرقه آسمان جامگان و سفید جامگان، بودا و تری پیتکه، فرقه های بودایی و ... در این رابطه کتاب ارزشمند "تحقیق ماللهند" اثر ابوریحان بیرونی "با همه دیرینگی تالیف ان یک منبع مهم و مرجع محسوب می گردد. در باب ادیان چین و خاور دور (کره و ژاپن)، نیز می توان به ادیان هماهنگ (The religions of Harmony)، نیاپرستی و کهنات، قربانی، روحانیت و شمنیزم، پادشاهان و دین، کنفوسیوس، لائوتسه، ادیان خارجی در چین (همچون مانویت، زردشتی گری، مسیحیت)، نفوذ آئین بودا در میان مردم چین، کره و ژاپن، ادیان بومی ژاپن (شین تو) و کره، ... اشاره نمود.

استاد سید قاسم یاحسینی در پایان بازخوانی انتقادی کتاب «اخبار الصين و الهند» سیراف را شهر تعامل فرهنگ ها و شهر آشتی فرهنگ ها در کرانه شمالی خلیج فارس در گذشته تاریخی ایران زمین می داند، شهری که پیشتاز همزیستی فرهنگ های متنوع و گوناگون در جنوب ایران بوده و با شهرها و کشورهای مهم جهان روز در دوران شکوفایی خود ارتباط دریایی و تجاری و بالاخره فرهنگی داشته است، مناطقی همچون زنگبار، حبشه، مصر، مالزی، اندونزی، سری لانکا، مالاکا، چین، تبت و شبه قاره هند و ستان و ...

بخش سوم و پایانی کتاب دو مقاله تاریخی در باب سیراف و دریانوردان سیرافی است:

۱- ناخدایان نامور سیرافی (بر پایه کتاب عجایب الهند تالیف ناخدا بزرگ شهريار رامهرمزی)، که کتاب خود را در سال ۳۴۲ ه ق (۹۵۳ م.) تالیف کرده است.

در این کتاب اسامی و خاطرات و روایات زیادی از جاشوها و ناخدایان سیرافی به چشم می خورد، همچون: محمدبن بابشاد سیرافی، احمدبن منیر ناخدای سیرافی، ابوالحسن سیرافی، ابوزهر برختی سیرافی، ناخدا انشر توای سیرافی، ناخدا ابوعباس سیرافی، ابوالحسن علی بن شادان سیرافی، یونس تاجر سیرافی، داربزن سیرافی، محمد پسر مسلم سیرافی، راشد غلام سیرافی، عبدالله بن جنید سیرافی، سبای سیرافی، و ... در پایان این مقاله نویسنده خاطرنشان می کند، که گرچه کتاب عجایب الهند پر از قصه ها و افسانه های دریایی و اغراق و بزرگ نمایی است، اما در مجموع

حاوی اطلاعات واقعی و مفید نیز می باشد. در باب مطالعات سیراف شناسی کتاب عجایب الهند را باید مکمل کتاب «اخبار الصين و الهند» به شمار آورد.

۲- افلاطون و دریانوردان سیرافی؟! عنوان دومین مقاله فصل سوم کتاب است، که نویسنده آن را تراژدی پژوهش های تاریخی در ایران می خواند! و به بررسی این پرسش می پردازد که آیا افلاطون در کتاب جمهوریت خود از دریانوردان سیرافی یاد کرده است یا خیر؟ نویسنده پس از مراجعه به کتاب مذکور و همچنین مجموعه آثار این حکیم یونانی یادی از سیراف و ملوانان و دریانوردان سیرافی در آن مشاهده نمی نماید. این اشتباه و نقل قول خطا را بسیاری از نویسندگان بدون مراجعه به اصل کتاب افلاطون مرتکب شده اند، در حالی که افلاطون در قرن چهارم پیش از میلاد می زیسته است، حال آنکه سیراف در قرن چهارم میلادی به کوشش شاپور دوم ساسانی بنا شده است. نویسنده محقق و ارجمند فهرست فراوانی از منابع و مآخذ مهم را در پایان کتاب خود آورده، که حاکی از مطالعه و تحقیق فراوان ایشان می باشد، گو این که منابع اصلی و مرجع در حوزه تاریخ اسلام و سرزمین های اسلامی به زبان عربی است و پس از آن زبان های اروپایی بسیار در این رابطه راهگشا خواهد بود.

برای محقق و پژوهشگر پرکار و پرتلاش آقای سیدقاسم یاحسینی بهروزی و توفیقات بیشتر آرزو می کنیم.

گور دختر

اشاره: مقاله حاضر به تبیین و توضیح یکی از فرضیات و اراء محققان و دانشمندان در باب اثر باستانی گور دختر در استان بوشهر می پردازد: گور دختر نمادی از ایزدبانوی اناهیتا. و این لزوماً به معنای تایید این نظرگاه از سوی راقم این سطور نخواهد بود.

خاستگاه ایرانیان کجاست؟ پرسشی است که نمی توان بدان پاسخی قطعی و متقن داد. مگر نه این است که گزاره های تاریخی ظنی اند و لاجرم مفید قطع و یقین نیستند. اخیراً گروهی از پژوهشگران در اصل مهاجرت آریایی ها نیز تشکیک کرده اند.

اما آنچه در تاریخ مشهور است و گزاره ها و شواهد تاریخی بر آن گواهی می دهد، این است که اقوام آریایی ظاهراً از اواخر هزاره دوم تا اوایل هزاره نخست، در امتداد دو کرانه شرقی و غربی دریای مازندران و جنوب روسیه به صورت مهاجم و مهاجر در جستجوی چراگاه و سکونت گاه وارد فلات ایران شدند. از میان آریایی ها گروه پارسیان جنوب ایران را محل سکونت خود قرار دادند. گرچه پرشیا (Persia) پارس، پیشتر نامی بود که جنوب

و بخشی از جنوب، خاور ایران را در بر می‌گرفت، اما یونانیان و رومیان نام این قسمت را به تمام امپراتوری ایران زمین دادند. بنا بر شواهد تاریخی و الواح یافته شده در شوش (پایتخت تمدن عیلامی)، پارس‌ها حدود ۶۸۵ پیش از میلاد در سراسر سرزمین عیلام سکونت داشته‌اند. در آن زمان پارس بخشی از قلمرو عیلام به شمار می‌رفت. عیلام (کوهستان و کشور طلوع خورشید) بندر باستانی لیان (نام تاریخی بندر بوشهر) را در خود داشت که به معنای سرزمین آفتاب درخشان بود. پارس‌ها به رهبری هخامنش حکومت محلی خود را تشکیل دادند.

«چیش پیش» فرزند و جانشین هخامنش پادشاه انشان که بعدها وارث ایالت پارس شد، قلمرو خود را بین دو فرزندش آریارمنه و کوروش اول تقسیم کرد. کمبوجیه اول، فرزند کوروش اول با دختر استیاگس پادشاه مادی ازدواج کرد. حاصل این ازدواج کوروش بزرگ بود که پس از برکنار کردن پادشاه ماد (استیاگس) با تصرف پاسارگاد در ۵۵۵ پیش از میلاد سنگ بنای نخستین و بزرگترین امپراتوری را در تاریخ بنیان نهاد، امپراتوری بزرگ پارس.

بوشهر: بوشهر که نام لیان تاریخ کهن و دیرپای این سرزمین را به یاد ما می‌آورد از مراکز مهم تمدن ایلامی و سپس هخامنشی، سلوکی، اشکانی و ساسانی به شمار می‌رفت و توانست در همه این ادوار، جایگاه تاریخی خود را حفظ کند. این دروازه بزرگ دریایی ایران به مناسبت موقعیت سیاسی - جغرافیایی ویژه و برجسته اش همواره مورد تاخت و تاز بیگانگان، همچنین محل تردد اقوام و ملل گوناگون بوده، بنابراین در طول تاریخ مرز واقعی تبادل فرهنگ‌های متنوع انسانی بوده است.

گوردختر: از آنجا که پیشینه گور دختر (در استان بوشهر) را به نیاکان و اسلاف کوروش می‌رسانند، این پرسش مطرح می‌شود آیا کوروش و جانشینان او در این سرزمین آثاری بر جای گذاشته‌اند؟ در پاسخ می‌توان به سه اثر مهم تاریخی اشاره کرد: ۱- کاخ کوروش در یک کیلومتری جنوب غرب برازجان در محلی به نام چرخاب، در حوالی تپه باستانی «تل مر». ۲- کاخ هخامنشیان در دشتستان (روستای جتوط) معروف به کاخ «سنگ سیاه». ۳- کاخ هخامنشیان در دشتستان (روستای درودگاه) موسوم به «بردک سیاه».

محل گور دختر در منطقه کوهستانی پشت پر (بزپر) قرار دارد، ناحیه‌ای که در حال حاضر جزو شهرستان دشتستان می‌باشد. این ناحیه در گذشته بخشی از بلوک دشتی بوده است. اگر به منابع قدیمی و معتبری همچون فارسنامه ناصری و آثار عجم، رجوع

کنیم مخصوصاً نقشه ای را که مؤلف آثار عجم مرحوم "محمد نصیر فرصت شیرازی" تهیه و نگاشته است، بنگریم، مناطقی همچون بوشکان، طلحه، فاریاب، تنگ ارم، خون، کلمه، ده رود و خلاصه پشتکوه [بهارستان] را جزو بلوک دشتی می بینیم. وجود قلعه محمدخان دشتی در «دهرود علیا» شاهی بر این مطلب است. اینجانب در وقف نامه های قدیمی و تاریخی که در اداره اوقاف و امور خیریه دشتستان موجود است نیز این مطلب را مشاهده نمودم. (مناطقى همچون طلحه، دهرود و فاریاب منتسب به دشتی بودند). به نظر می رسد تغییرات و تبدلات مرزهای جغرافیایی در طول تاریخ امری طبیعی باشد، همان گونه که خورموج در گذشته ناحیه ای در بلوک دشتستان بوده و در فارسنامه ناصری آن را با نام «خورموج دشتستان» می خوانیم، که بعدها ضمیمه بلوک دشتی شد. به هر حال در منابع تاریخی دوره قاجار و پیش از آن دشتی و دشتستان دو بلوک مستقل و جدا از هم بوده اند، اما آنچه که مهم است، توجه به این نکته است که دشتی و دشتستان هر دو پیکره ای واحد و یادگاری پر افتخار از همین سرزمین هستند.

گور دختر در فهرست آثار تاریخی کازرون - در جزوه و بروشوری که از سوی اداره میراث فرهنگی کازرون (فارس) تهیه شده بود، بنای تاریخی گور دختر در فهرست آثار تاریخی کازرون قرار گرفته بود. به ظاهر علت آن، نزدیکی این منطقه و بنای تاریخی، با شهر کازرون می باشد و گر نه در همان جزوه اشاره شده بود که بنای گور دختر در محدوده جغرافیایی استان بوشهر قرار دارد. متأسفانه گروهی از نویسندگان و مورخان ما نیز از دیرباز در لغزشی آشکار محل گور دختر را که در منطقه کوهستانی پشت پر (بزپر) استان بوشهر قرار دارد، به ناحیه ای دیگر منسوب کرده اند. دکتر "باستانی پاریزی" در کتاب خاتون هفت قلعه (ص ۱۹۰) می نویسد: گور دختر در جنوب حسن آباد جره فارس است. همین نویسنده در کتاب کوروش کبیر (ذوالقرنین) (صص ۱۴۱ - ۱۴۲) محل گور دختر را در ناحیه سرمشهد فارس پنداشته است، که البته خطا و مسامحه یی آشکار است.

نکات قابل ذکر درباره گور دختر - ۱- بنای گور دختر در دشتی سرسبز و باریک قرار دارد که چارسوی آن را کوههای بلند و مرتفع در بر گرفته اند. آب و هوای آن در فصل زمستان سرد و در تابستان نسبتاً معتدل است. این بنا از یادگارهای دوره هخامنشی است که یک باستان شناس بلژیکی به نام «لویی واندنبرگ» در سال ۱۳۳۹ خورشیدی آن را کشف می کند. ۲- واندنبرگ کاشف این بنا معتقد است که گور دختر قبر «چیش پیش» یا کوروش اول (جد کوروش کبیر) می باشد. بنای گور دختر بسیار به آرامگاه

کوروش کبیر در پاسارگاد شباهت دارد. این آرامگاه در شکل و هیأت عیناً قبر کوروش کبیر است با یک تفاوت ناچیز از جهت مقیاس ابعاد. به تعبیری می توان آن را نسخه اول قبر کوروش نامید. قبری که در دوره های اسلامی به مقبره سلیمان، گور مادر سلیمان، مشهد مادر سلیمان و ... معروف بوده است. ۳- برخی از نویسندگان این گونه می اندیشند که آرامگاه کوروش کبیر در پاسارگاد، تقلیدی از بنای گور دختر است. نگاه، دقت و جستجویی عمیق ما را به حقیقتی بزرگتر و فراتر از این نگرش، نزدیک می کند که این بناها هر دو نمادی از معبد ناهید و الهه آناهیتا (خدای آب و باران، فرشته حافظ رودخانه ها، آب ها و چشمه سارها) می باشند. محل بنای گور دختر را دخمه دو دختر هم می نامند که همان دایه دختر می باشد. ایرانیان قدیم، معابد خود را بیشتر در قله های کوههای بلند ساخته بودند و ستایش ایزدان در همین معابد انجام می شده است. معابدی که بیشتر آنان بر بلندیاها و نقاط صعب العبور قرار داشته و از جنبه تقدس و عبادتی برخوردار بوده اند، ضمن آنکه این بناها با توجه به موقعیت طبیعی دژهای دفاعی معتبری در برابر یورش دشمنان و قتل و غارتگری آنان بوده است. ستایش و یا پرستش ناهید [آناهیتا]، خدای آب و آبادانی و حاصل خیزی و تولید نیز معمولاً در همین معابد بزرگ که اغلب بر بلندی ها ساخته می شده، انجام می گرفته است.

۳- درباره آناهیتا: شاید آن گونه که محققان و پژوهشگران درباره میترا [mitra] میثر، مهر ایزد روشنایی و پیمان، جنگ و پیروزی که دارنده دشت های فراخ و نگاهبان سرزمین های آریایی است - مطالعه کرده اند، به «آردوی سورا آناهیتا» Aredvi sura Anahita آوردی سورا آناهیتا یا ردوی سورا آناهیتا - که آب و برکت را نصیب دشتهای پهناور و گسترده پارس نموده - نپرداخته اند. پرستش و ستایش آناهیتا (ناهید) یک جریان دینی بسیار کهن می باشد، که سال ها بعد در اندیشه دینی شاهان هخامنشی و سپس ساسانی نیز بخوبی خود را نمایان می سازد.

«نیبرگ» معنای آناهیتا را «آبدار زورمند نیالوده» می داند. «آبان یشت» اوستا در ستایش فرشته آب، ناهید است و هم «آبان نیایش» در ستایش این فرشته است. واژه «آردویسورا آناهیتا» که نام کامل ناهید است مرکب از جزء «آرد» به معنی بر آمدن و فزودن و بالیدن است. سور به معنی قوی و قادر - و در سانسکریت به معنی نام آور و دلیر است. آناهیتا مرکب از جزء «ا» (حرف نفی) و «آهیت» (چرکین و پلید) و روی هم به معنای پاک و بدون عیب و دور از پلیدی است. زیرا آناهید، ایزد موکل و سرپرست آب ها و سرچشمه مینوی آب هاست. آبان نیایش که از آن سخن گفتیم، نیایشی است ویژه

آب که در اوستا با نام های «آبزور نیایش» و «آبزور بُن» نیز خوانده شده است. روز دهم هر ماه که آبان نام دارد، «آبان نیایش» خوانده می شود. این نیایش در روز و معمولاً در کنار رودها و جویبارها و آب های روان خوانده می شود:

می ستایم آب را که آفریده اهورامزداست. ستایش می کنم تو را، ای آردویسور آناهیتا، می ستایم تو را که نمایا نگاه همه ی آبهای پاک و درخشانی و نمازت می گزارم برای خشنودی اهورامزدا که آفریده اش هستی ... پیروستیم اهورامزدا ی فرهمند و روان اراده را، و بستاییم همه ی آب های پاک را که داده ی اهوراست و آن ایزد بزرگ را که آب های مزدا داده را زیر گام دارد و سرپرست است ... آناهیتا ایزد نگاهبان آب و فرشته انوشت و زیبایی - که یونانیان او را «آرتمیس آنائیتیس» خوانده و لقب الهه عصمت و عفت یونانی را بدو داده بودند - را می توان با «ایشتر» ربه النوع سومری، آفرودیت Aphrodite الهه یونانی [دیانا در روم] و الهه «کیرشه» در ایلام مقایسه و تطبیق نمود.

در کتیبه های هخامنشی از زمان اردشیر دوم (۴۰۴ - ۳۵۸ ق. م.) به بعد آناهیتا اهمیت خاصی یافته و ستایش او را در این کتیبه ها می بینیم. «نیایش آناهیتا و میترا که او در معابد رسم کرد و نام آنها را در کتیبه ها در ردیف اهورامزدا قرار داد، از علاقه شخصی او به این دو ایزد حاکی بود. آناهیتا در معبد خویش در پاسارگاد جان او را از سوء قصد برادرش کوروش حفظ کرده بود و میترا این برادر را به خاطر پیمان شکنی سزا داده بود.» [روزگاران، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ص ۱۱۹]. اما روشن است که چنین آیین و عقیده ای نمی توانست به یکباره از سوی اردشیر دوم هخامنشی انتشار داده شود، مگر آنکه پیش از او زمینه رواج و انتشار این آیین (ستایش آناهیتا) فراهم آمده باشد. از همین روست که ما ستایش آناهیتا را یک جریان دینی بسیار کهن می دانیم که گوشه هایی از آن در اوستا کهن ترین نامه مقدس ایران باستان بازتاب یافته است.

اردشیر دوم در کتیبه گنج نامه همدان می گوید: «این اپدانه Apadana را به خواست اهورامزدا، آناهیتا [ناهید] و مثره mithra (مهر) ما ساختیم. همچنین در کتیبه شوش می گوید: «به خواست اهورامزدا، (آناهیتا) و مثره من این اپدانه را ساختم».

«اهورامزدا، آناهیتا و مثره مرا نگاهدارند». ستایش و پرستش «ناهید» در زمان ساسانیان نیز اهمیت خاصی داشت. در آیین خانوادگی خاندان ساسانی که خود زمان های بس دراز دارای مناصب عالی دینی بودند - نیایش آناهیتا یک سنت و رکن اساسی

بود. این اهمیت آنجا آشکار می گردد که بدانیم خاندان ساسانی و بانی این سلسله، خود از موبدان و خادمان معبد ایزد آناهیتا بوده اند.

۵- دکتر سید جعفر حمیدی در کتاب استان زیبای بوشهر (صص ۱۸۸ - ۱۸۹) می نویسد: گوردختر یا گبر دختر یا دختر زردشتی یا به لهجه محلی گوردختر محلی است در روستای «پشت پر» یا «بزپر» در بیست و چهار کیلومتری «تنگ ارم» در پشتکوه دشتستان. کوشک اردشیر، تنگ خزانه و بسیاری مناطق باستانی در محدوده دشتستان قرار دارند. ساختمان گور دختر از سیزده تخته سنگ بزرگ و در مجموع با سقف از بیست تخته سنگ عظیم درست شده که بر سطح یک پلکان چهار ردیف که یک ردیف آن به زیر خاک رفته قرار گرفته است.

برای شناسایی این بنا حدس هایی زده شده از جمله این که این محل گور «ماندانا» مادر کوروش، «آتش سا» دختر کوروش یا چیش پش (۶۷۵ - ۶۴۰ ق. م) پدر کوروش است. همه این نظرات خارج از حدس و گمان نیست. اما از این که این بنا یک بنای هخامنشی است هیچ شکی نیست.

پرفسور واندنبرگ، باستان شناس بلژیکی در سال ۱۳۳۹ خورشیدی این بنا را در دشت «بسپر» یا «بزپر» شناسایی کرده و حدس زده است که آرامگاه اجداد کوروش می باشد. ممکن است این بنا یک معبد از جمله معبد آناهیتا بوده که طبق رسوم معمول یکی از بزرگان هخامنشی را در این معبد دفن کرده اند، زیرا دفن در معبد یا کنار آن، - چنان که امروز هم مسلمانان مردگان خود را در صورت امکان در صحن یا کنار مقبره امامان، امامزاده ها و زیارتگاه ها دفن می کنند - مرسوم بوده است. ۶- اما فضل تقدم در بیان این نظریه با استاد باستانی پاریزی می باشد. وی در کتاب کوروش کبیر (ذوالقرنین) می نویسد: دو تا گور در فارس داریم که به هم شبیه هستند و از روی هم ساخته شده اند. یکی موسوم است به گوردختر که در جنوب حسن آباد جره فارس است [پیشتر خطای ایشان آشکار گشت، چه اینکه محل گوردختر در منطقه «پشت پر» استان بوشهر قرار دارد]. این محل را اول بار واندنبرگ کشف کرد. قبر دوم معروف است به قبر مادر سلیمان و همان جایی است که مجسمه ذوالقرنین بالدار کوروش در آنجا بوده و همه آنجا را قبر کوروش می دانند.

اعتقاد من این است که این جا، خود یکی دیگر از معابد ناهید بوده، به دلیل اینکه آن را مشهد ام النبی نیز گفته اند و «مادام دیولافوا» می نویسد: مردها نبایستی به احترام مادر سلیمان در مقبره داخل شوند، مثل مقبره بی بی شهربانو. عقیده من این

است که چون کوروش به آناهیتا احترام زیاد داشته و شاید هم اصلاً ناهید پرست بوده، وصیت کرده که جسد او را به پارس بیاورند و در معبد آناهیتا به خاک بسپارند و داریوش این مأموریت را سال ها بعد از قتل کوروش انجام داده است. (رک به کوروش کبیر (ذالقرنین)، صص ۱۱۶ - ۱۲۰). ۷- دکتر باستانی پاریزی در کتاب خاتون هفت قلعه نیز با ذکر شواهد بسیار و اشباه و شواهد گوناگون و فراوان بر این نظریه پای می فشرده و می نویسد: همه این نقاط مقدس و معبد ناهید بوده است و هم «هوخشتر» و هم «چیش پیش» و هم «کوروش کبیر» از جهت اعتقادی که به این الهه داشته اند، شاید به وصیت خود آنان، قبر آنها در این دو محل سپرده شده باشد.

خصوصاً که می بینیم شاهان بعد از کوروش اصولاً برای خود قبرستان دیگری داشته اند و حساب قبر خود را از کوروش جدا کرده اند. به عبارت دیگر باید معبد دو کوروش را نیز مثل گوردختر، محل یک معبد ناهید دانست که دو پادشاه و حاکم مقتدر از جهت زیارت در آنجا به خاک سپرده شده اند. (خاتون هفت قلعه، صص ۱۹۰ - ۱۹۱) نویسنده در ادامه از اینکه این دو بنا به نام مادر، زن و دختر خوانده شده اند به عنوان تأییدی بر نظریه خود کمک می گیرند. از مجموع آنچه گفته آمد، روشن شد که بنای تاریخی معروف به گور دختر بی تردید مربوط به دوران هخامنشی و اجداد و نیاکان شاهان هخامنشی می باشد. اما دیگر مطالب و گفتارها بیشتر مبتنی بر حدس و گمان بود، که برای اثبات قطعی آن باید در انتظار کشف شواهد بیشتر باستان شناسی نشست. به هر حال گور دختر چه نمادی از معبد آناهیتا و الهه آناهید باشد و چه این گونه نباشد، یادگاری تاریخی از گذشته های دور این سرزمین است، یادگاری ارزشمند که بر همه ما واجب است در پاسداشت و حفظ آن بیش از پیش بکوشیم و این فرهنگ را به فرزندان خود نیز بیاموزیم و انتقال دهیم.

تابستان بوشهر و تفریحات بوشهری ها

تابستان استان بوشهر هم چون بسیاری از شهرهای جنوب کشور خصوصاً شهرهایی که بر کرانه خلیج فارس ارمیده اند، گرم و پرشور و باحرارت و همراه با شرجی و رطوبت بالاست. تفاوت چندانی در خصوصیات آب و هوایی شهرهای استان بوشهر وجود ندارد، جز آن که جم و ریز و مناطقی هم چون پشت کوه (بهارستان) و خائیز و چند منطقه معدود دیگر قدری از گرمای کم تری برخوردارند، اما داستان فرق زیادی ندارد. هوا خیلی گرم است و عرق از سر و روی مردم بوشهر روان است. تفریح مردم در این فصل گرما چیست و چه می تواند باشد؟

ممکن است نویسنده ای بگوید چه چیز بهتر از مطالعه ! راستش پاسخ من هم همین است . چه چیزی بهتر از مطالعه در روزهای بلند و طولانی تابستان و در شب های پر از آرامش آن . اما که می تواند منکر این قضیه باشد که آب و هوای بوشهر بسیار اندیشه سوز است و کمتر کسانی توان و یارای کتاب خواندن و اندیشیدن را در این شرحی لذت بخش دارند . همیشه با خود می گفتم و در مباحثات طولانی با دوست دانشورم سهند صادقی بهمنی این پرسش را هم مطرح می کردیم که چرا جنوب در طول تاریخ بی بهره از فیلسوف بوده است ؟

پاسخش هم روشن است : هوا آن چنان گرم و داغ و پر از رطوبت است که مردم نمی توانند دیگر بیندیشند و دقایقی را در تفکر ورزی و خواندن دشوار فلسفی سیر و سلوک کنند .

این جبر تاریخی محیط است که این گونه شرایط خود را بر این ناحیه تحمیل نموده است . حتی در این فصل اندیشه سوز مردم فرصت اندیشیدن به نیازها و حقوق اقتصادی خود و فرزندان خود را نیز از دست می دهند و چه بسا درآمدهای بیشتری از نفت و گاز و منابع طبیعی آنان به حساب مردم شهرهای دیگر واریز شود و کسی هم حال و حوصله اعتراض را نداشته باشد . از بحث دور نشوم بعد از مطالعه که بیشتر مردم رغبتی بدان ندارند ، گزینه های دیگری که به ذهنم می آید این هاست: ۱- پارک و شهر بازی ، که بیشتر شهرهای استان فاقد آن هستند . اگر یک شهر بازی مجهز با تفریحات متنوع و امکانات عالی در استان سراغ داشتید به بنده هم اطلاع دهید . تازه درجه حرارت و گرمای شدید لذت بیرون رفتن را از مردم می گیرد و شرحی مانع بیرون رفتن مردم از سرای و خانه شان می شود .

۲- رفتن به سینما ، اما خیلی از شهرهای استان فاقد سینما هستند . تازه فیلم های فاقد جذابیت که نمی تواند هیجان جوانان بوشهری را فرو بنشانند . اینست که بسیاری از مردم ترجیح می دهند وقت خود را در خانه و کنار تلویزیون و ماه واره بگذرانند ، با این توضیح که دومی ظاهرا هنوز غیر قانونی است . البته شاید دیدن بازی های المپیک برای خیلی ها جذاب و دل چسپ نباشد !!؟ بهر حال باید چاره ای اندیشیده شود .

۳- گزینه سوم ورزش و رفتن به سالن های ورزشی است ، ولی مشکلی وجود دارد و آن نبود سالن های استاندارد ورزشی و رشته های مختلف ورزشی در استان است ، مثلا من در رشته شوتوکان فعالیت می کنم اما در این مدت تعطیلات تابستانی به جز قدری

نرمش و دویدن نتوانسته ام فعالیت تخصصی خود را دنبال کنم زیرا در شهر ما کسی شوتوکان کار نمی کند و سالن شوتوکان هم نیست ... و قس علی هذا اما بهر حال این از گزینه های خوب است زیرا بهر حال جاده همواری وجود دارد و همه دست کم می توانند قدری بدونند.

۴- رفتن به ساحل دریا ، مخصوصا در غروب روز های جمعه که خیلی شلوغ می شود . البته این مورد را به گزینه قبلی هم می توان عطف نمود زیرا در کنار ساحل دریا فرصتی هم برای شنا نمودن { البته برای مردان و پسران } وجود دارد . اما می توان بسیار از غروب ساحل هم لذت برد و با دوستان پیاده روی نمود و درباره آینده استان گفت و گو کرد و یا به تنهایی قدم زد و با نگریستن به امواج دریا و غروب ساحل و آن دوردست ها به آینده مبهم خود اندیشید ، ضمن آن که یک نوشیدنی خنک و گوارا بر لذت این تفریح حلال می افزاید و احتمالا بساط سمبوسه هم فراهم باشد. خوردن سمبوسه داغ همراه با سس فلفل و نوشابه تگری و سرد خیلی لذت بخش است .

۵- اینترنت : این هم از گزینه های جدی است . تصور حقیر اینست که در هیچ جای کشور به اندازه جنوب و کرانه خلیج فارس مردم با اینترنت کار نمی کنند و جوانان به اینترنت روی نمی آورند. نمونه آن وجود وب لاگ ها و سایت های فراوان و فعال در استان ما بوشهر هست. زیرا گرمای بوشهر مردم را از بیرون رفتن مانع آمده و در خانه ها و زیر سرمای دل چسپ کولر گازی در کنار اینترنت و ماه واره نشانه است . در جایی دیگر نیز گفته بودم :برایم جالب است که در هیچ جای این کشور به اندازه جنوب وب لاگ ندیده ام . تصور می کنم گرمای طاقت فرسا و شرجی جنوب مردم را از گردش بیرون منصرف و زیر سرمای دلچسب کولر گازی در دنیای مجازی کنار اینترنت و ماهواره نشانه است .

۶- می توان گزینه های دیگری هم عنوان نمود . (همچون فرار از استان بوشهر) ...من در این جا برخی از تجربیات شخصی خود را عنوان نمودم :مطالعه و نوشتن ، ورزش ، اینترنت ، رفتن به کنار دریا و رودخانه، دوستان هم می توانند پیشنهادات خود را مطرح فرمایند.

تابستان به همه اهالی استان بوشهر و همه جنوبی ها و ساحل نشینان خوش بگذرد . حتی اگر به قول بودا این خوشی ها موقت و زودگذر و گذرا باشد !

یادی از محمد جواد فخرایی نویسنده کتاب دشتستان در گذر تاریخ

در شبی بارانی در واپسین روزهای آبان، پس از گذشت یک سال از انتشار کتاب "دشتستان در گذر تاریخ" صفحات آن را از نظر می گذراندم. کتابی که در این یک سال بسیار بدان مراجعه کرده ام و از اهالی شریف دشتستان یاد خیر آن را شنفته ام: نگارش جناب آقای "محمد جواد فخرایی" چهره ماندگار سرزمین دشتستان، سرزمین نخل های با شکوه و رود خانه های جاری که رو به سوی دریای پارس دارند. و آقای فخرایی همچون دریایی است که در زیر آفتاب پر شور و با حرارت دشتستان روز و شب در پی کشف زوایای مبهم تاریخ دشتستان بوده است. البته او هیچ گاه از این کار خسته و فرسوده نشده و با ایمان به ارزش کار همه نا ملایمات، سختیها و حتی بی مهریها را پشت سر گذاشته است.

اینجانب از دوران دبیرستان که توفیق آشنایی با ایشان (یکی از بهترین معلمانم) را پیدا کردم، همیشه از محضر ایشان و اطلاعات وافرشان در زمینه تاریخ استفاده کرده ام. تالیف کتاب "دشتستان در گذر تاریخ" با حجمی بیش از پانصد صفحه، برگ زرینی در زندگی معنوی و علمی ایشان است. تلاش بی وقفه آقای فخرایی در برگزاری همایش توسعه دشتستان در سال ۸۳ و پیگیری های خستگی ناپذیر برای برگزاری کنگره نکوداشت مشاهیر و مفاخر دشتستان همچون میرزا محمد خان برازجانی (غضنفرالسلطنه)، آیت الله شیخ محمد حسین مجاهد برازجانی و دیگر دانشمندان، شعرا و فرهیختگان این دیار، حکایت از صمیمیت و علاقه آتشین او به این سرزمین دارد. و چرا ما این همه تلاش ها را ارج ننهیم. و این پشت کار والا را نستاییم. چه اینکه توسعه و پیشرفت هر منطقه منوط به ارزش گذاری و بزرگداشت اندیشمندان آن دیار است. در همین راستا اینجانب از فرمانداری، شهرداری و همه مسوولان فرهنگی شهر و همچنین اصحاب ادب و اندیشه دعوت می کنم تا حداقل در گام نخست در مراسمی با شکوه، با پوشش گسترده رسانه های محلی تجلیلی شایسته از چهره ماندگار "جناب آقای محمد جواد فخرایی" صورت گیرد تا ان شاءالله این شروعی و آغازی باشد برای سپاس و تجلیل از همه کسانی که در راه اعتلا و شکوه این سرزمین و میهن اهورایی می کوشند و همت بلند می کنند.

شکایت از جدایی ها (نگاهی به کتاب نای هفت بند اثر استاد باستانی پاریزی)

ای چنگ، پرده های صفاهاشم آرزوست
وی نای، ناله خوش سوزانم آرزوست

(حضرت مولانا)

نای هفت بند، نوایی است در عالم ادب از: مرغکی وحشی و دیر آشنا، در مجمع اهل هنر کوشش من همه این بود که هیچگاه بلبل سالن نشوم و ادعای بلبل باغ هم ندارم - یعنی قبولم ندارند - همان تَرَنَشک [بلبل کوهی] روستایی خودمان هستم که به راه خود می روم و خواننده عزیز را در کوه و دشت سیر می دهم، بدون اینکه خود ادعای خوانندگی داشته باشم. نی محزون و نی هفت بند نیز آلت موسیقی و ترانه ساز روستائیان و کوه نشینان و چوپانان سر به بیابان نهاده است، نه وسایل گرم و نرم شهر مقیمان و سالن نشینان. (۱)

اینها بخشی از سخنان دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی در مقدمه چاپ چهارم کتاب نای هفت بند می باشد، که همچون دیگر آثار جذاب و خواندنی و به تعبیر موسیقایی «فرحفا» و «شوق آور» (۲) ایشان با اقبال و استقبال خوانندگان و اصحاب فرهنگ و ادب و هنر مواجه گشته است. نویسنده توانای ما که اکنون سال های پر افتخار عمر ایشان به هشتاد رسیده است و چاپ و نشر بیش از شصت اثر در حوزه های تاریخ، ادب و ... را در کارنامه پر برگ و پر بار خویش دارند، در مقدمه چاپ نخست نیز با فروتنی مأموریت خویش را «خوش داشتن وقت خلق» دانسته اند؛ مصداق قول شاعر:

چونی، به خوش نفسی، وقت خلق را خوش دار

ترا که نیست میستر، شکرستان باشی

نای هفت بند پژواک اسرار الهی

با لب دمساز خود گر جفتمی

همچون نی من گفتنی ها گفتمی

(حضرت مولانا)

مولویان قونیه بر مزار مولانا افسانه ای می گویند و عقیده دارند که راه وصول به حق، سماع است. به طوری که مولانا حکایت کرده، روزی پیغمبر اکرم به علی (ع) اسراری چند بیان فرمود. علی که نمی توانست آن اسرار را به دیگری بگوید و سنگینی بار آن اسرار ناراحتش کرده بود، به صحرا رفته، سر را در چاهی خم کرده و آن اسرار را به چاه گفته است، چنانکه فرماید:

هر زمان خواهم که آهی بر کنم چون علی سر را فراچاهی کنم
این قدر هم گر نگویم ای سند شیشه دل از ضعیفی بشکند

از درون آن چاه، به زودی یک نی سبز شد. چوپانی آن را برید. و «نای هفت بند» ساخته و مینواخت، به طوری که هر کس می شنید به دور او جمع می شد. حتی شترها از چرا می ماندند. گاه نواختن همه شنوندگان به گریه می افتادند ... پیغمبر اکرم فرمود، این تفسیر اسراری است که من به علی گفته بودم و نیز می گویند مولانا جلال الدین همیشه یک نی هفت بند و یک دف کوچک همراه داشته و در وقت دور زدن و رقصیدن شعر می گفته و مطربها می نوشتند و می زدند

دمدمه ی این نای از دم های اوست های هوی روح از هیهای اوست
(حضرت مولانا)

- راز غم انگیز بودن موسیقی ایرانی

موسیقی شرق و موسیقی ایرانی اصولاً غم انگیز است و در میان سازها نوای نی از همه غم انگیزتر. دلیل این غم انگیز بودن و مشحون از شکوه و شکایت بودن موسیقی شرق این است که چون معمولاً خوانندگان و نوازندگان قدیم ما دختران و کنیزکان و جوانان زیبا روی هنرمندی بوده اند که به صورت برده از دور دست ها اسیر یا خریده شده و در مجلس بزرگان زینه المجالس شده بودند، ناچار در خواندن و نوازندگی، حالت درونی و باطنی آنان جلوه می کرد و حتی در رقص و رنگ آن هم، حزن و غم خود را از دست نمی داد. ناله مرغ اسیر جز یاد وطن، و شکوه از دوری و مهجوری چه می تواند باشد؟

جگر خراش از آن شد صفیر مرغ قفس

که هر چه گفت، ز محرومی گلستان گفت

- وحدت در کثرت و کثرت در وحدت، روش و طریقه باستانی پاریزی

حقیقت هستی هم یکتا و یگانه است و هم بسیار و چند گانه، اما بسیاری و چند گانگی ای که با وحدت و یگانگی حقیقت آن ناسازوار نیست. از یک دیدگاه، یکی و یگانه است و از چشم اندازی دیگر، بسیار و چند گانه. این چیزی است که من از سبک و قلم استاد باستانی پاریزی تعبیر می کنم. تمام پراکنده گویی ها و پراکنده کاریها و از این شاخ به آن شاخ پریدن استاد (۳) در طی مقالات ایشان با این اصل تفسیر می شود. گویا برخی از اهل فن هم بر ایشان ایراد گرفته بودند که باستانی پاریزی در مقالاتی که جنبه جدی و تحقیقی دارد، از طنز و کنایه خودداری نمی کند و این در شأن کار تحقیقی نیست.

تمام مطالب و گفتاری که استاد باستانی پاریزی در یک مقاله و یا کتاب مطرح می کند، در عین تنوع شگفت و فراوان دارای یک وحدت پیوندی و موضوعی می باشد و بهر حال ایشان آن موضوع و مطلب خاصی را که در صدد بیان آن بوده اند، به خوبی تبیین و اثبات می کنند و چیزی از روشنگری فرو نمی گذارند. اما در باب مطایبات و طنز و کنایات استاد - که کتابهای ایشان را در نظر گاه برخی برای هواخوری مناسب دیده است - ایشان بیشتر به فکر خواننده بوده اند و فراهم آوردن اسباب آرامش و تسکین خاطر و طمأنینه برای خوانندگان، [حتی برای لحظاتی].

- معرفی اجمالی

اگر چه من در این مقاله می خواهم بیشتر از موسیقی سخن بگویم، هنر بیان احساسات به وسیله صداها و سکوت ها - که بیشتر مطالب کتاب نای هفت بند نیز در این باره است، اما اشاره ای گذرا به فهرست مقالات کتاب خالی از لطف نخواهد بود: سرهنگی سرهنگ زاده، تاریخ و داستان هایی از آن، تاریخ و کنگره تاریخ، زن و جنگ، نمکدان سه خانه، جراید فکاهی در ایران، چراغی در تاریکی، شاهنشاهی عضد الدوله، باستانی پاکستانی پاریزی؟. و بالاخره سه مقاله پایانی که اختصاصاً در مورد موسیقی است: نای هفت بند، حافظ چندین هنر، حدیث کهنه و نو. در میان مقالات نیز اشعار لطیف و روح افزایی از استاد گنجانده شده، که بر طراوت کتاب افزوده و خستگی را از جسم و جان خواننده بیرون می کند.

- نای را حق، بیهده خوش دم نکرد

بهرانس آمد، پی اهرم نکرد

(حضرت مولانا)

آن چه مسلم است مولانا پیش از دیدار با شمس تبریزی چندان دلبسته شعر و شاعری نبود، مگر آن که گاه دواوین شاعرانی چون سنایی، عطار و متنبی را پیش خود مرور و زمزمه می نمود. پس از دیدار با شمس او به شخصیت و انسانی دیگر بدل شد. در فراق و فرقت شمس بود که سوزناک ترین و شورانگیزترین غزل هایش را سرود و به وجد و سماع عاشقانه روی آورد تا اندکی از تألمات ناشی از دوری و هجران یار را جبران و تحمل نماید. او در آغاز تنها غزل و رباعی می سرود. اما در عهد خلافت حسام الدین چلبی شیوه ی او تغییر یافت.

این بار حسام الدین از او خواست تا مثنوی بسراید و گویند آن گاه که خلیفه و یار او حافظ و جامع اشعار او از وی درخواست کرد تا مثنوی معنوی را بسراید، او در آستین خود دست نمود و هجده بیت آغازین نی نامه را که همان دیباچه ی مثنوی می باشد و پیشتر سروده بود، بیرون آورد و به حسام الدین داد.

- حافظ چندین هنر

در قرون نخستین اسلامی خصوصاً در قوامیس «الناطقین بالضاد» (۴) لقب حافظ مختص حافظان قرآن کریم و حفاظ حدیث و روایت [صد هزار حدیث] بوده، اما در میان فارسی زبانان چون خواندن قرآن کریم از حفظ و آن نیز به آواز کم کم و از قرون وسطای توسعه اسلام باب شده است، به تدریج «حافظ» تنها به کسانی گفته شده است که قرآن را به آهنگ خوش می خوانده اند و چون توجه به موسیقی و آواز از این راه بی خطر امکان پذیر می شده است، ازین سبب آواز خوانی اصولاً با قرائت قرآن شروع می شده و «دارالحفاظ» مرکز آنان بوده است. به همین سبب پس از قرن ششم هجری لقب حافظ اغلب مرادف با آوازخوانی یاد شده است.

استاد باستانی پاریزی در این مقاله مفصل، در صدد اثبات این مطلب است که شهرت خواجه شمس الدین محمد شیرازی به «حافظ» بیش از آنکه به قرآن خوانی و از برخوانی نبی باشد، مربوط به خوانندگی و موسیقی دانی او بوده است و در واقع حافظ ما - هر چند حافظ قرآن بوده و در این مطلب تردیدی نیست - در شیراز نان قرآن خوانی و قرآن دانی خود را نمی خورده و یا دست کم از این بابت کسی به او توجه نداشته است. در این مقاله فهرست بلندی از اشخاصی که لقب حافظ داشته و موسیقی دان بوده اند آورده شده، اما نکته اینجاست که بسیاری از آنها هنر حفظ مصحف شریف و تلاوت قرآن با نغمات طیبه را نیز داشته اند، همچون حافظ مراغی، و اصفی هروی، اما مقاله حافظ چندین هنر دست کم هنری را بر سایر هنرهای «حافظ خوش لهجه» و

«بلبل شیراز» افزوده و آن هنر آوازخوانی است، بی آنکه منکر قرآن خوانی و قرآن دانی حافظ خوش خوان ما بشود.

- حدیث کهنه و نو

گفته می شود که حیات انسانی با موسیقی آغاز شده و باور استاد باستانی پاریزی این است که با موسیقی هم ختم خواهد شد. مگر نه این است که روح الامین به فرمان ربّ العالمین به درون پیکر مطهر حضرت ابوالبشر در آمد و به آواز حزین و در مقام راست کلمه «در آ در تن» را ادا فرمود و مقارن این حال روح لطیف و رقیق در جسم خاکی جای گرفت و متوطن شد. «هیچکدام از ادیان آسمانی از پناه جستن به دامن موسیقی بی نیاز نبوده اند. از زنده استخوانان گرفته تا زندیقان مانوی و ارگ نوازان کلیسا و زبور خوانان کنشت و زمزمه کاران دیرهای ترسا و مؤذنان گلدسته ها و حفاظ خوش الحان قرآن، همه موسیقی را در خدمت دین الهی گرفته اند.» (۵)

مگر نه آن است که مزامیر، آهنگ هایی بود آسمانی که با زممار (نی) نواخته می شد و نوازنده و خواننده آن نیز پیامبری بود که قدرت سلطنت و عصمت نبوت را در خود جمع کرده بود. او آهنگها و شعرهای لطیف و آیات ربانی را به نوای نی می نواخت و خود می خواند و آن قدر خوب و زیبا می خواند که به قول مفسران «هر آن دم که داود علیه السلام زبور خواندی، مرغان بروی گرویدندی - از خوشی آواز وی و آواز وی اندر کوه افتادی [و کوه با او بنالیدی]، ...» (ترجمه تفسیر طبری) و این همان چیزی است که در قرآن کریم از آن به فضل و فضیلت برای داود تعبیر شده است: «و همانا به داود از جانب خویش همواره فضیلتی دادیم (و گفتیم: ای کوه ها! با او سوی خدا بازگشتی پیایی کنید.» و پرندگان را (گفتیم که با او هماهنگی نمایید). [سوره ی سبأ: آیه ۱۰] حال که سخن از زممار و نی به میان آمد، این سخن زیبا منسوب به یکی از بزرگان صوفیه را نیز بشنوید که: «مثل المؤمن کمثل المزممار لایحسن صوته الا بخلاء بطنه»: داستان مؤمن همانند زممار است که صدای آن زیبا نمی گردد مگر به تهی بودن بطنش.

«عبدالؤمن ارموی، موسیقی دان بزرگ، در پیوند موسیقی دان بزرگ، در پیوند موسیقی با عالم بالا می گوید: ... چون باعث این علم، جبرئیل است - که روح الامین گویند، علیه السلام - و سبب روح شده، ازین جهت حکماء، علم روح اش گویند ... و کسی که علی قدر حال ازین علم بهره مند و محفوظ نباشد، از نوع انسان بیرون است ... چند طایفه را پادشاهان قدیم و صاحب فهم بی این علم در مجلس خود راه نمیداده اند: حکما، شعرا، اهل قرآن، ندما» (۶)

عبدالقادر مراغی، موسیقی را در خدمت ادیان آسمانی می شناسد و مقامات و نغمات موسیقی را به پیامبران نسبت می دهد: «... حضرت ابوالبشر (ص) در مقام راست: رتبه ظلمنا انفسنا ... می گفتی؛ و حضرت موسی (ع) در وادی ایمن در مقام عشاق، ناله و مناجات کردی؛ و حضرت یوسف (ع) در قعر چاه و زندان به مقام عراق گریستی؛ و حضرت یونس در بطن الحوت، به آهنگ کوچک فغان کردی، و حضرت داود (ع) در سر قبر او ریا برادرش ... در آهنگ حسینی ندبه نموده مناجات می کردی؛ و حضرت ابراهیم (ص) در آتش نمرود در مقام حسینی و نوروز العرب ناله کردی، و حضرت اسماعیل (ع) در غذا (غزا؟) در مقام رها وی قرآن خواندی و در وقت ذبح در عشاق ناله کردی؛ ... و حکماء قدیم، هر آهنگی را از صدای حیوانی، خواه از طیور، و خواه از وحوش استنباط کرده اند ...» (۷)

فلاسفه و حکما نیز علاقه و شیفتگی فراوانی به موسیقی نشان می دادند، همچون افلاطون، که شناخت و ضبط برخی نغمات و آهنگ های موسیقی را به او نسبت می دهند. کسی که به سخن گوته «فرشته ای است که از آسمان آمده و در روی زمین سرگردان مانده است». و همین فرشته سرگردان در باب موسیقی می گوید: روان آدمی از موسیقی هماهنگی، وزن و لطافت می آموزد. «روح انسانی از راه موسیقی تناسب و هماهنگی را یاد می گیرد و استعداد پذیرایی عدالت را پیدا می کند. زیرا کدام شخص است که روحاً منظم و مرتب باشد ولی عادل و درستکار نباشد؟ نظم و هماهنگی به سهولت به اعماق روح راه پیدا می کند و در حرکت و جنبش خود، لطف و ظرافت را همراه می آورد و نفوس لطیف را ایجاد می کند ... موسیقی خلق را نرم می کند و در نتیجه در اجتماع و سیاست مؤثر است ...» (۸)

من دیگر از هنرنمایی های فارابی استاد مسلم موسیقی و داستان شگفت او در مجلس سیف الدوله حمدان چیزی نمی گویم و چون سخن به درازا کشیده، با چند روایت و حکایت که البته شاهد تاریخی است و استاد باستانی پاریزی در کتاب نای هفت بند آورده اند، گفتار خود را به پایان می بریم و همه خوانندگان صاحب ذوق را به مطالعه کتاب شوق افزا و شوق آور نای هفت بند دعوت می کنیم.

درباره آقا علی اکبر - جدّ شهنازی - که مردی صوفی مسلک و اهل ایمان بوده، آورده اند که در تعقیب نماز عشاء، یکی از سوره های قرآنی را نواخته است که شنوندگان تشخیص دادند که سوره یاسین است. درباره مشتاق علی شاه صوفی عارف نیز آمده، که صوتی بس خوش داشت و آیات قرآن را با ساز همراه می خواند. حکایت

غم انگیز هنرمند کم نظیر آقا محمد گلسرخی، سوز دل آرا و پایان سوزناک هنرمندان و خداوندگاران هنر و فضیلت این دیار است. او که روحانی روضه خوان و در واقع در کسوت روحانیت بود، نی را در حدّ استادی می نواخت و نی کریم خان را از استاد خود جایزه گرفته بود؛ اما زیر فشار حاکم بی ذوق و کم فضیلت مجبور شد از نی زدن دست بکشد. همان روز انگشتان خود را در منقل آتش فرو برد، تا به بهانه سوختگی انگشت مدتی از نی زدن معذور باشد، ولی این سوختگی تا آخر عمر همراه او بود، زیرا دست ها چرک کرد و چرک داخل خون شد و خیلی زود درگذشت.

بنوشته هم به سنگ، که: - در راه وصل دوست

مرد آن بود که مرگ، ورا آزمون کند

پی نوشت ها:

- ۱- نای هفت بند، چاپ پنجم - ۱۳۶۹، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، صص ۳ - ۴
- ۲- فرحزاد و شوق آور نام نغمه و مقامی فرعی است در مقام «نهادند». شوق افزا نام نغمه و مقامی فرعی است در مقام عجم.
- ۳- تعبیرات خود استاد است و نه گستاخی ما مگر گستاخی به معنای عرفانی آن (صمیمیت)
- ۴- مراد عرب زبانان می باشند، از آنجا که تلفظ صحیح مخرج ضاد مشکل بوده و این امر به گونه ای اختصاصی و ویژه عرب ها بوده، آنان را «الناطقین بالضاد» می خواندند.
- ۵- نای هفت بند، صص ۳۹۲ - ۳۹۳
- ۶- نون جو دوغ گو، باستانی پاریزی، ص ۸۴۲ نقل از رسانه بهجت الروح
- ۷- نای هفت بند، صص ۳۹۳ - ۳۹۴ نقل از بهجت الروح، ص ۷۸
- ۸- تاریخ فلسفه، ویل دورانت، ترجمه دکتر عباس زریاب خویی، ص ۴۱

(خاطره ای از دیدار با سهراب سپهری در مشهد اردهال) :

نخست اینکه اهسته و پاور چین به دیدار او رفتم تا مبدا چینی نازک تنهایی او ترک بردارد {حدود هشت سال پیش} .

دوم آن که بر مزارش "سوره تماشا" را قرائت کردم (به تماشا سوگند - و به آغاز کلام - و به پرواز کبوتر از ذهن -واژه ای در قفس است...) .

سوم آن که دیگر از مرگ نترسیدم : و نترسیم از مرگ - مرگ پایان کبوتر نیست... مرگ در آب و هوای خوش اندیشه نشیمن دارد ...

چهارم به این پرسش او اندیشیدم که گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد ؟ و به این نتیجه رسیدم که "چشم ها را باید شست - جور دیگر باید دید" . نشانی خانه دوست را از او پرسیدم . پاسخ بسیار مبهمی به من داد : "نرسیده به درخت -کوچه باغی است که از خواب خدا سبزتر است . {لا تاخذه سنه و لا نوم} . و من این چکامه را این گونه خواندم : کوچه باغی است که از باغ خدا سبزتر است .

اما چیزی که بیشتر از هر چیز توجهم را جلب کرد تابلویی بود که شعر معروف سهراب را بر آن حک کرده بودند : اهل کاشانم . روزگارم بد نیست . تا اینجا رسید که : اهل کاشانم . نسیم شاید برسد به گیاهی در هند - به سفالینه ای از خاک سیلک - "نسیم شاید به زنی فاحشه در شهر بخارا برسد" . اما بدبختانه نمی دانم چرا واژه فاحشه را روی تابلو از میان برده بودند (شجاعت و جسارت شاعر در این جا و این قطعه قابل تحسین است) . پیدا بود که از همان روز نخست که این تابلو را آورده بودند و این تابلو هم اهدای گروهی از هنرمندان بود مسوولان آن جا این واژه را دون شان شاعر پنداشته و آن را حذف کرده بودند ...

فصل نهم: گوناگون

۲۸۶

فصل دهم:

گفت و گو

گلچینی از گفت و گو های نویسنده با نشریات ، روزنامه ها و سایت های خبری

گفت و گو های سجاد واعظی با خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)

برگزاری مسابقات با هدف معرفی نخبگان قرآنی به جامعه و نه اظهار وجود

مسوولان

به گزارش خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)، «سجاد واعظی»، از حافظان کل برگزیده بین‌المللی و کشوری با بیان این مطلب و در پاسخ به این سوال که در آینده به چه برنامه‌ای خواهد پرداخت، گفت: برنامه خاصی برای آینده ندارم، به‌خاطر اینکه اوضاع جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنم، مبهم است و شرایط زندگی من نیز به جامعه برمی‌گردد و همین موضوع قدرت تصمیم‌گیری برای آینده را از من سلب می‌کند.

واعظی درباره حضور در مسابقات کشوری قرآن اوقاف اظهار کرد: حضور در این مسابقات از نظر من وقت تلف کردن است، این مسابقات که مهم‌ترین مسابقات قرآنی در سطح کشور است، متأسفانه بازتابی در جامعه ندارد و اکثر مردم جامعه از برگزاری این مسابقات بی‌خبر هستند.

حافظ کل بین‌المللی تصریح کرد: تنها دلیل حضورم در این مسابقات راهیابی به مسابقات بین‌المللی است که متأسفانه در این باره نیز مسئولان سازمان‌های اعزام قاریان به مسابقات بین‌المللی و سفرهای خارجی برای تبلیغ به گونه‌ای سلیقه‌ای برخورد می‌کنند.

وی در پایان گفت: ما شاهد حضور افرادی در رقابت‌های بین‌المللی که به مسابقات کشوری قرآن اوقاف راه نیافته و یا نخواستند شرکت کنند، بوده‌ایم و این انتخاب‌ها نشان از برخوردهای سلیقه‌ای و برپایه روابط است.

فصل دهم: گفت و گو

«سجاد واعظی» از حافظان کل برگزیده بین‌المللی و کشوری است، که در سال جاری با کسب رتبه دوم مرحله منطقه‌ای استان کرمان به مسابقات کشوری قرآن اوقاف راه یافت.

این حافظ بین‌المللی دارای مدرک کارشناسی علوم قرآن و حدیث از وزارت علوم است، و در سال ۱۳۶۰ در شهرستان دشتی از توابع استان بوشهر متولد شد.

وی تاکنون پنج‌بار در رشته‌های حفظ موضوعی، حفظ ۱۰ جزء، حفظ ۲۰ جزء، حفظ کل و تفسیر قرآن کریم به مسابقات کشوری قرآن کریم اوقاف راه یافته؛ و در این مسابقات رتبه‌های مختلف که بالاترین آن مقام سوم در سال ۱۳۸۳ در رشته حفظ ۲۰ جزء است، را به دست آورده است.

واعظی در سال‌های ۸۴ و ۱۳۸۳ رتبه اول و در سال ۱۳۸۵ رتبه دوم مسابقات منطقه‌ای قرآن کریم اوقاف را از آن خود کرده است.

همچنین وی در سال ۱۳۸۴ عازم مسابقات بین‌المللی عربستان برای شرکت در رشته حفظ ۲۰ جزء قرآن کریم شده؛ و رتبه ممتاز و برگزیده این مسابقات را کسب کرده است.

واعظی در سال ۱۳۷۹ رتبه اول مسابقات سراسری قرآن دانش‌آموزی در رشته حفظ، در سال ۱۳۸۱ رتبه اول مسابقات منطقه‌ای نهادهای فرهنگی و نظامی استان قم و در سال ۱۳۸۲ مقام اول مسابقات سراسری قرآن جامعه‌القرآن در رشته حفظ ۲۰ جزء را از آن خود کرده است.

وی از سال ۱۳۷۸ تا ۸۵ حدود ۱۵ رتبه اول استانی را در مسابقات مختلف قرآنی در رشته‌های حفظ ۲۰ جزء، حفظ موضوعی و حفظ کل، ترجمه و تفسیر قرآن کریم، اذان و مطالعه و تحقیق را به دست آورده است.

واعظی با حضور در محافل قرآنی به فراگیری علوم قرآنی علاقه‌مند شده و با تشویق والدین و زیر نظر استادان قرآنی همچون «حبیب‌الله سعادت»، «عبدالرضا برازجانی»، «سیدموسی موسوی» و «ابراهیم شمسی‌زاده» آموزش‌های لازم را کسب کرده است.

وی که در حال حاضر ساکن شهرستان برازجان از توابع استان بوشهر است، در سال‌های ۱۳۸۳ و ۸۴ از محضر "محمدرضا شهیدی"، «احمد ابوالقاسمی»، «محمدحسین سعیدیان»، "سیدمحسن موسوی"، «بهروز یاری‌گل»، «محمد ثابتی» و «علی‌اکبر حنیفی» نیز برای فراگیری و یادگیری قرآن کریم بهره جسته است.

واعظی طی این سال‌ها در تهران مشغول همکاری با دارالقرآن الکریم استان تهران در بخش‌های آموزش قرآن و صدور مجوز برای مراکز قرآنی، تعیین سطح برای حفاظ قرآنی و برگزاری جلسات قرآنی بوده است.

همچنین وی در جامعه‌القرآن الکریم استان‌های تهران و قم در رشته حفظ قرآن کریم مشغول تدریس بوده و در ضمن به فعالیت‌های تحقیق و پژوهش پرداخته است.

واعظی تاکنون سه کتاب با عنوان‌های «خرما درخت زندگی»، «حدیث آرزومندی» و «مجموعه مقالات» تألیف و به چاپ رسانده است.

وی در حال حاضر مشغول مطالعه و تحقیق در رشته‌های فلسفه، تاریخ و عرفان است و نیز مقالات مختلفی برای روزنامه‌های سراسری، استانی و منطقه‌ای همچون اتحاد جنوب، پیام عسلویه، دریای جنوب، پیام جنوب، لیان، بیرمی و اوای توج تهیه می‌کند. واعظی در سال جاری در «جشنواره دین در مطبوعات محلی» عنوان روزنامه‌نگار برگزیده استان بوشهر را از آن خود کرده است.

منبع: ایکنا

یادآوری: فعالیت‌ها و رتبه‌های قرآنی تا سال ۱۳۸۴ خورشیدی در نظر گرفته شده است.

حضور زنان در مسابقات قرآنی

گروه فعالیت‌های قرآنی: قاریان و حافظان و به ویژه حافظان زن توانمندی در کشور وجود دارند که می‌توانند در سطح بین‌المللی رقابت کنند و برای کشور افتخار به دست آورند.

گزارش خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)، «سجاد واعظی» دارنده رتبه دوم مسابقات سراسری سازمان تبلیغات اسلامی در سال ۸۵ و نفر اول مسابقات سراسری بسیج در رشته "حفظ کل قرآن کریم" با بیان این مطلب و با تأکید بر ضرورت برگزاری مسابقات بین‌المللی قرآن ویژه بانوان تصریح کرد: به طور قطع در رشته حفظ، حافظان توانمندی در میان زنان وجود دارند که تعداد آنان کم هم نیست.

وی افزود: در رشته قرائت نیز تا آنجایی که من مطلع هستم و به ویژه در تهران سراغ دارم، قاریان زن خیلی خوبی وجود دارند که می‌توانند به آسانی با قاریان و حافظان دیگر کشورهای مسلمان رقابت کنند.

فصل دهم: گفت و گو

واعظی در عین حال تصریح کرد: قاریان و حافظان زن ما البته ممکن است در نخستین تجربه حضور در مسابقات بین‌المللی مقداری با مشکل مواجه شوند اما به هر حال از سطح مطلوبی برخوردار هستند.

دارنده رتبه دوم مسابقات سراسری سازمان تبلیغات اسلامی و نفر اول مسابقات سراسری بسیج در سال ۸۵ اظهار کرد: در صورت برگزاری مسابقات بین‌المللی قرآن بانوان به علت حساسیت‌هایی که در برخی از کشورهای اسلامی وجود دارد به طور طبیعی تعدادی از کشورها حتی نماینده‌ای را برای حضور در این مسابقات اعزام نخواهند کرد. اما معتقدم ایران توانایی کسب رتبه اول تا سوم را در هر یک از رشته‌های مسابقه دارد.

نفر اول مسابقات سراسری بسیج در رشته حفظ کل قرآن کریم با تاکید مجدد بر لزوم برگزاری مسابقات بین‌المللی قرآن برای بانوان گفت: من موافق برگزاری این مسابقات همانند کشور مالزی هستم، البته در ایران هم و در سال‌های قبل، بانوان در رشته تفسیر در مقطع بین‌المللی حضور می‌یافتند که ظاهراً این رشته هم حذف شده است.

واعظی افزود: وجود مسابقات بین‌المللی باعث افزایش انگیزه برای قاریان و حافظان زن و تامین نیازهای روحی آنان در این زمینه می‌شود.

وی تصریح کرد: من به عنوان یک حافظ قرآن مدتی که در مسابقات شرکت نمی‌کنم، احساس روحی مطلوبی ندارم و از لحاظ فنی نیز ضعیف‌تر می‌شوم؛ این وضعیت می‌تواند برای حافظان و قاریان زن ما نیز اتفاق بیفتد.

دارنده رتبه دوم مسابقات سراسری سازمان تبلیغات اسلامی در سال ۸۵ درباره حضور نمایندگان بانوان زن در مسابقات بین‌المللی قرآن امسال اوقاف گفت: این حضور برای کسب تجربه مفید است اما معتقدم داور زن نمی‌تواند برای مردان قضاوت کند همان‌گونه که داوران مرد هم نمی‌توانند برای زنان قضاوت کنند.

وی افزود: این عدم توانایی یک بعد شرعی دارد و بعد دیگر آن هم وجود تفاوت در حنجره زنان و مردان و تفاوت‌های صوتی و لحنی است.

ضرورت عمل مسوولان به سخنانشان

«سجاد واعظی»، حافظ کل بین‌المللی قرآن کریم در گفت و گو با خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)، ضمن بیان این مطلب افزود: مسوولان در مراسم و همایش‌های مختلف از عبارات نویدبخش و امیدوارکننده استفاده می‌کنند، درحالی‌که عملشان غیر از گفتارشان است.

وی اظهار کرد: جوانان قرآنی که خود عضوی از جامعه قرآنی هستند، انتظار برخوردی بسیار شفاف و صریح از سوی مسئولان قرآنی و فرهنگی دارند و مسئولان باید در جهت پیشرفت جوانان در زمینه علوم قرآنی حرکت‌های قرآنی مناسب و مطلوبی داشته‌باشند.

واعظی درباره حمایت مسئولان از جوانان قرآنی یادآور شد: بعضی از مسئولان در ابتدای منصوب شدنشان از جوانان قرآنی حمایت و رغبت بسیاری از خود برای اجرای برنامه‌های قرآنی نشان می‌دهند اما پس از مدتی تمام این موضوعات به فراموشی سپرده می‌شود.

وی تصریح کرد: مسئولان امور قرآنی از جوانان نخبه که در مسابقات و برنامه‌ها رتبه‌های برتر را کسب کرده‌اند با برگزاری مراسمی تجلیل‌صوری کرده؛ و بعد از آن هم فراموش می‌شوند و در اجرای برنامه‌ها و فعالیت‌های قرآنی از جوانان هیچ‌گونه نظرخواهی، مشورت و همکاری نمی‌شود.

وی یادآور شد: جابه‌جایی مسئولان فرهنگی بدون توجه به تخصص آنها در زمینه فعالیت‌شان موجب اجرای برنامه‌های قرآنی توأم با کسالت، سستی و افت می‌شود.

شکوفه های قرآنی*

به کوشش گالیا توانگر (هیئت تحریریه روزنامه کیهان)

استفاده به موقع از موقعیت های استثنایی

سجاد واعظی متولد ۱۳۶۰ از اهالی خون گرم جنوب، حافظ کل قرآن مجید می باشد.

وی به جز فعالیت‌های قرآنی در عرصه های دیگری چون ادبیات، فلسفه، تاریخ و ورزش نیز حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. چاپ کتاب «خرما درخت زندگی» تلاش سازنده دیگری ست که در کارنامه فعالیت هایش به ثبت رسیده است. وی هم اکنون به عنوان مدرس در جامعه القرآن الکریم تهران مشغول تدریس به شکوفه های قرآنی ست.

آنچه در زیرمی آید حاصل گفت و گوی ما با ایشان است که از نظر می گذرانید.

✽ حافظ چند جزء از قرآن هستید؟

به لطف خداوند حافظ کل قرآن کریم می باشم

رتبه ای که در مسابقات کسب کرده اید؟

رتبه ممتاز مسابقات بین المللی عربستان ، رتبه اول مسابقات سراسری بسیج ، نفر دوم مسابقات سراسری سازمان دار القرآن (سازمان تبلیغات اسلامی)، نفر اول مسابقات دانش آموزی (اراک - ۷۹)، نفر اول مسابقات منطقه ای (بندرعباس)، نفر سوم مسابقات سراسری اوقاف (گرگان، ۸۳)، نفر اول مسابقات سراسری جامعه القرآن (قم - ۸۲) و رتبه علمی نخست در آزمون کارشناسی ارشد سال ۸۲ در بین حافظان کل قرآن، که پس از آن مدرک کارشناسی علوم قرآنی و حدیث به اینجانب اعطاء گردید... همچنین رتبه های نخست استانی و منطقه ای در رشته های قرائت، تفسیر، ترجمه، مطالعه و تحقیق.

✽ موفقیت‌های دیگر شما به جز عرصه قرآن؟

راهیابی به مرحله نهایی المپیاد ادبی کشور در دو دوره پیاپی، نویسنده‌گی و نگارش کتاب، مقاله و نقد در نشریات و روزنامه ها، چاپ کتاب «خرما درخت زندگی» از اینجانب توسط نشر آذینه گل مهر، فعالیت در رشته ورزشی و هنر رزمی «کاراته» (دان یک) زیر نظر استاد داود روشنایی ، سید محمد موسوی پور و جواد صفرزاده، مطالعه و تحقیق در رشته های فلسفه، تاریخ، ادبیات و...

قرآن از دیدگاه شما؟

قرآن در لغت به معنی «خواندنی» است، بهترین تعبیری که می توان در این باره کرد همین است: «کتابی است خواندنی».

تأثیر قرآن در زندگی شما؟

تأثیر شگرف و عمیقی که قرآن با نظام‌هنگ زیبای خود بر روح و روان و اخلاق هراسانی می گذارد قابل انکار نیست و این بنده هم در پرتو آیات الهی به موفقیت های فراوانی در زندگی رسیده ام که تمام آن را از دولت قرآن می دانم.

✽ شیوه شما برای حفظ چیست؟

مرور و تکرار آیات، استفاده از نوار اساتید قرآنی، برنامه جمعی سؤال و جواب با دوستان حافظ و ...

❑ در کجا قرآن را حفظ کرده اید؟

در استان بوشهر شروع به حفظ قرآن نمودم و در جوار کریمه اهل بیت شهر مقدس قم آن را به پایان رساندم.

❑ چقدر به مفاهیم آیات توجه می کنی؟

توجه به ترجمه، تفسیر و مفاهیم آیات تاثیر زیادی در فهم عمیق تر آیه های قرآنی دارد و اینجانب از همان شروع کار حفظ به این مهم توجه و عنایت ویژه داشتم و در این راه مخصوصاً خود را وامدار استاد ابراهیم شمسی زاده می دانم.

❑ چگونه می توان قرآن را بین نسل جوان نهادینه کرد؟

در زمان حاضر توجه به مفاهیم هنری و ادبی قرآن و بیان آیات با زمینه های هنری تاثیر ویژه ای در رویکرد جوانان خوش ذوق به قرآن و مفاهیم قرآنی دارد، تشویق و تجلیل از قرآن پژوهان و قاریان و حافظان نوجوان و جوان هم راه دیگر است و در کل ارزش گذاری به کار قرآنی در جامعه می تواند مهم ترین انگیزه برای روی آوردی نسل جوان به قرآن باشد.

❑ با کدام آیه بیشتر مأنوس شده اید؟

به قرآن به عنوان یک مجموعه واحد می نگرم که آیات آن در عین کثرت موضوعی و تنوع فوق العاده دارای یک وحدت پیوندی می باشند.

❑ از اعجاز قرآن بگوئید

زیباییهای بی شمار آیات قرآن و اعجاز آن در ابعاد لفظی و معنوی همه را به عجز و سرفروود آوردن در برابر آیات آن وامی دارد.

❑ خاطره ای از زمان حفظ قرآن؟

آن شب که حافظ کل قرآن شدم، احساس کردم بزرگترین ثروت معنوی از آن من شد.

❑ یک پیام قرآنی به دوستان؟

خوشخویی و خوش رویی و نرمش و انعطاف در روابط زیبای دوستانه.

❑ الگوی شما در زندگی؟

لقد كان لكم في رسول الله اسوه حسنه.

❑ بزرگی انسان را در چه می دانید؟

در افتادگی، فروتنی و محبت.

❑ چقدر با خدا حرف می زنی؟

در همان حال که به تلاوت قرآن مشغولم، احساس می کنم خدا با من و من با او سخن می گویم و در همان حالت است که روزنه های دیدار من با محبوبم گشوده شده است.

❑ زیباترین صدایی که دوست داری بشنوی؟

صدای قرآن خواندن حافظان خردسال و صدای محبت مادرم.

❑ راز جاودانگی؟

اندیشه ای بس عمیق و فراگیر است و آیا اندیشمندی توانسته بدان پاسخی روشن دهد؟

❑ سخت ترین بخش کارتان؟

عبور از موانع و دیوارهایی که در زندگی بر سر راه هر انسانی قرار دارد.

❑ و آسان ترین؟

زمانی که این موانع را پشت سر گذاشته ایم و در جاده ای هموار و بی مانع قرار گرفته ایم.

❑ اولین استاد شما؟

جناب آقای حجه الاسلام شیخ عباس کاظمی که نخستین بار در مکتب خانه، روخوانی قرآن را از ایشان فراگرفتم.

❑ از چیزی که هراس داری؟

عدم استفاده به موقع و صحیح از موقعیت های استثنایی.

❑ یک تعریف سریع و کامل از مرگ؟

جداشدن روح انسانی و بدن مثالی از بدن مادی و انتقال به عالم دیگر

❏ رابطه شما با خدا؟

رابطه ای فراتر از یک پدر مهربان و یک دوست باوفا، رابطه ای که فراتر از قالب های اعتباری و درکل تعریف ناشدنی است.

❏ باب الحوائج شما؟

قرآن و عترت.

❏ بهترین همدمتان؟

کتاب و به ویژه قرآن و سپس دوستانی که نباید آنها را از یاد برد.
❏ آرزوی شما چیست؟

طی کردن مدارج بالای علمی- هنری و ورزشی و پیمودن طریق استکمال.
❏ بهترین مکانی که رفته اید؟

آثار و اماکن تاریخی و باستانی.

❏ بهترین جای زندگی از منظر شما؟

دره های سرسبز و جنگل های پردرختی که جز آوای پرندگان چیزی به گوش نمی آید و دشت هایی که جز وزش نسیم صبحگاهی و بادهای توفنده در شب نوایی نمی آید. اینجا بهترین جای زندگی است.

❏ بهترین کتابی که خوانده اید؟

کتاب هایی در موضوعات فلسفه، تاریخ، ادبیات و علوم قرآنی.

❏ یک دعا بکنید.

ای خدا این آتش که بر جان من است

سرد کن زانسان که کردی بر خلیل.

❏ چطور پیامتان را به پایان می رسانید؟

پایان راه دوستان هم چیزی جز سلام نیست.

سلامی چوبوی خوش آشنایی

برآن مردم دیده روشنایی

منبع: روزنامه کیهان ، دوشنبه ۶ تیر ۱۳۸۴ خورشیدی ، شماره ۱۸۲۶۵

گفت و گو با اتحاد جنوب

سجاد واعظی به تازگی موفق به کسب رتبه ممتاز در مسابقات بین المللی حفظ قرآن کریم در عربستان شده است. این خبر مسرت بخش ما را بر آن داشت تا از نزدیک با او آشنا شویم. اگر توضیحات بیشتر را از زبان خودش بشنویم جذاب تر خواهد بود :

ابتدا تشکر می کنیم از اینکه ما را به حضور خود پذیرفتید و وقتتان را در اختیار ما قرار دادید و تبریک عرض می کنیم کسب مقام برتر مسابقات بین المللی عربستان و همچنین ماه مبارک رمضان را و قبولی طاعات و عبادات شما را از درگاه ایزد منان مسئلت می نمایم.

لطفاً خودتان را معرفی نمائید و خلاصه ای از زندگی تان بیان نمائید؟

- بسم الله الرحمن الرحيم با عرض تشکر از شما دوستان و مخصوصاً مدیر مسوول فرهیخته نشریه اتحاد جنوب جناب آقای حاج اکبر صابری به خاطر محبت های ارزنده ایشان در کارهای فرهنگی . بنده سجاد واعظی هستم دارای مدرک تحصیلی کارشناسی علوم قرآنی و حدیث و همچنین در حال تحصیلات حوزوی. به لطف خداوند از دوران کودکی در فعالیت های قرآنی شرکت می کردم و مراحل مختلف روخوانی و روانخوانی، تجوید، صوت و لحن و مراحل بالاتر از جمله حفظ کل قرآن کریم را با توکل بر خداوند و با راهنمایی های استادان قرآنی به پایان بردم. در دوران راهنمایی و دبیرستان در رشته های مختلف قرآنی مثل قرائت قرآن و تجوید از محضر اساتید بومی بهره می بردم و همچنین سالهای بعد در شهرهای قم و تهران در مسابقات کشوری صاحب رتبه شدم. از اساتید بومی می توانم از آقایان حاج ابراهیم شمسی زاده، حاج حبیب الله سعادت، حاج عبدالرضا برازجانی و سید موسی موسوی نام ببرم. اساتید کشوری که از محضر آنها استفاده کردم اکثراً از داوران و اساتید بین المللی هستند همچون استاد محمدرضا شهیدی ، استاد فاطمیان، استاد حنیفی، استاد حاج احمد ابوالقاسمی، استاد محمد حسین سعیدیان، استاد محمدرضا ستوده نیا، استاد غلام رضا شاه میوه و اساتید مختلف دیگری مثل استاد بهروز یاری گل و استاد محمد ثابتی که در بخش های تجوید، صوت و لحن و حفظ از محضر آنها استفاده کردم.

شما از چه سالی حفظ قرآن را شروع کردید و مشوق شما در این امر چه کسانی بودند؟

- کار حفظ را بنده از اواسط دوره دبیرستان شروع کردم یعنی موقعی که مراحل روخوانی، روانخوانی و صوت و لحن و تجوید را به پایان برده بودم در محضر همان اساتیدی که خدمتتان عرض کردم. البته چند بار رها کردم اما سرانجام با همت و تلاش فراوان به لطف خدا آن را به پایان بردم. در مسابقات کشوری که در استان قزوین برگزار شد شرکت کردم در رشته حفظ که مسابقات سراسری اوقاف بود. در آنجا که من حضور قاریان ممتاز و بین المللی را حس کردم مشوق خوبی برای من بود و اصلی ترین مشوق من همین بود. اساتید هم چه بومی و چه آنهایی که در شهرهایی مثل قم، کاشان و تهران در محضرشان بودم خیلی مرا تشویق می کردند و با توجه به اینکه در مراحل صوت و لحن، تجوید و روانخوانی قرآن مشکل خاصی نداشتم کار حفظ هم با سرعت بیشتری طی می شد.

بعدها در حفظ ده جزء، بیست جزء و حفظ کل و همچنین تفسیر و قرائت، مرتب به مقامهایی در سطح شهرستان، استان و کشور دست پیدا کردم از جمله در رشته حفظ ده جزء در مسابقات استانی اوقاف در سطح استان اصفهان رتبه اول را مشترکاً به دست آوردم. همچنین در مسابقات استان بوشهر رتبه اول را در حفظ ده جزء به دست آوردم در حفظ بیست جزء در چندین مرحله در استان بوشهر و در حفظ کل در استان بوشهر در چند نوبت رتبه اول را به دست آوردم. در مسابقات تفسیر در سطح استان رتبه اول را به دست آوردم. در مسابقات بسیج قم در مرحله منطقه ای در رشته حفظ بیست جزء مقام اول را بدست آوردم و همچنین در مسابقات جامعه القرآن که مسابقات کشوری بود رتبه اول را کسب نمودم. در رشته حفظ بیست جزء در مسابقات سراسری اوقاف در استان گلستان رتبه سوم را به دست آوردم و در حفظ کل قرآن در مسابقات منطقه ای در شیراز توانستم با یکی از دوستان مشترکاً رتبه اول را به دست آوریم و به مسابقات کشوری راه پیدا کنیم و... در مسابقات دانش آموزی در سال ۷۹ رتبه اول را در رشته حفظ به دست آوردم. به برکت قرآن خداوند توفیق داد به این مقام ها و رتبه ها دست پیدا کردم. الحمدلله در کنار رتبه های قرآنی رتبه هایی در مسابقات مطالعه و تحقیق، نویسندگی و المپیادهای علمی مثل دو نوبت راه یابی به المپیاد ادبی که حائز رتبه های ممتازی شدم و همچنین در مسابقات مطالعه و تحقیق. همان موضوع تحقیق که در سال دوم دبیرستان روی آن کار کردم را با مطالعه و تحقیقات گسترده تری به حد کتاب رساندم و الحمدلله در سال گذشته با عنوان خرما درخت زندگی به

فصل دهم: گفت و گو

چاپ رسید . بعد از چند ماه مجموعه ای به نام حدیث آرزومندی که حاصل کار بنده و یکی از دوستان (آقای سهند صادقی بهمنی) بود چاپ شد که شامل بحث در مورد متن زیارت عاشورا و نگاه اهل سنت به امام حسین (ع) بود و در پایان متن زیارت عاشورا با خط زیبای آقای عبدالرحیم شاه حسینی ، که زینت بخش این کتاب بود.

تحصیلات حوزوی را در چه سالی شروع کردید و دانشگاهی ؟

بنده پس از اخذ مدرک کارشناسی علوم قرآنی و حدیث در سال ۱۳۸۳ ، سال گذشته در امتحان کارشناسی ارشد در رشته ایران شناسی قبول شدم که به دلایلی در دانشگاه شرکت نکردم (از جمله به خاطر این که دوران خدمت خود را طی می کردم). در مورد تحصیلات حوزوی بنده اکنون در سطح دو حوزه در حوزه علمیه قم تحصیل می کنم و سال هشتم حوزه هستم و قریب پنج یا شش سال است که تحصیلاتم را ادامه می دهم و واقعاً از محضر اساتید خوبی چه در سطح شهرستان و استان و چه در سطح شهرهایی مثل کاشان و قم بهره مند شدم. ورود من به مدارس دینی در سال ۱۳۷۷ بود

مسابقات کشور عربستان در چه سطحی برگزار شد؟

- مسابقات بین المللی عربستان یکی از مهمترین مسابقات در سطح جهانی در رشته حفظ قرآن محسوب می شود . امسال بیست و هفتمین دوره مسابقات بین المللی عربستان در شهر مکه به مدت یک هفته در ایام ماه مبارک شعبان با حضور اساتید و داوران بین المللی از کشورهای عربستان، مصر، تونس، نیجریه و ... برگزار شد. یکی از ویژگیهای مسابقات عربستان تأکید بر روی حفظ بود که سئوالات هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت به شکل مطلوب و فنی برگزار شد. در آن مسابقات بنده هشت صفحه قرائت کردم و الحمدالله مشکل خاصی نبود و توانستم به سئوالات بخوبی پاسخگو بدهم. در مسابقات تنها تأکید بر حفظ نبود ، بلکه علاوه بر حسن حفظ سطح تلاوت و تجوید نیز ارزیابی می شد، به زبان عربی : حفظ القرآن الکریم مَعَ التلاوه و التجوید. یعنی تلاوت و صوت و لحن، وقف و ابتدا و تجوید قرآن کریم نیز از ویژگیهای این مسابقه محسوب می شد. وقف و ابتدا یکی از ارکان تلاوت قرآن کریم می باشد ، یعنی اینکه ما معرفت این را پیدا کنیم که در کجای آیه وقف کنیم و از کجا شروع و ابتدا کنیم که این مهم نیازمند فهم و آشنایی با ترجمه و تفسیر قرآن کریم است. مسئله دوم تجوید قرآن کریم است که عبارت است از مخارج حروف و شناخت صفات و احکام آن . در واقع حق هر یک از حروف و صفات و احکام را رعایت کنیم.

در این مسابقات بنده این توفیق را پیدا کردم که جزء پنج نفر ممتاز این مسابقات در رشته حفظ بیست جزء باشم. در این مسابقات که بیش از شصت کشور از آسیا، اروپا، آفریقا و استرالیا و ... شرکت کردند بنده توفیق این را پیدا کردم که به عنوان یکی از نفرات ممتاز (در جمع پنج نفر برگزیده مسابقات) باشم. یکی از ویژگیهای این مسابقات این بود که جوایز این مسابقات چه از نظر نقدی و غیر نقدی از اهمیت نسبتاً مطلوبی نسبت به مسابقات دیگر برخوردار است. از لحاظ جوایز غیرنقدی تعداد زیادی از کتب علوم قرآنی و تفسیر به ما تقدیم کردند و جوایز نقدی که چیزی حدود پنجاه هزار ریال سعودی که معادل حدود دوازده میلیون تومان می شود که در حد این مسابقات جوایز از وضعیت نسبتاً مطلوبی برخوردار بود.

از قاریان معروفی که در این مسابقات شرکت کردند چه کسانی بودند؟

- از تعداد قاریان و حافظانی که در این مسابقات شرکت کردند اولاً از نظر کمیت تعداد بسیار زیادی شرکت کردند از کشورهای مختلف، در نقاط گوناگون و مخصوصاً کشورهایایی که در فن قرائت قرآن کریم سابقه بسیار زیادی دارند همچنین کشور مصر که از این کشور داورانی هم تحفیظ قرآن در کشور عربستان برگزار است که در این مسابقات که هر چهار نفر شرکت کننده در مسابقات عربستان که رتبه ممتاز را به دست آوردند از کشور سعودی بودند. از کشور ایران بنده به اتفاق دو نفر از دوستان که در واقع از برگزیدگان مسابقات کشوری بودیم به این مسابقات اعزام شدیم که به لطف خدا بنده توفیق این را پیدا کردم که در جمع این سه نفر رتبه ممتاز را به دست بیاورم آن دو نفر هم بسیار خوب و زیبا تلاوت کردند مخصوصاً یکی از دوستان به نام آقای خورشیدی که ایشان هم نفر اول مسابقات کشور تونس هم بودند و در مسابقات کشوری هم دارای رتبه های ممتازی هم بودند.

در واقع مسابقات عربستان چون با دید سخت گیرانه ای برخورد می کنند خصوصاً در بحث قرائت قرآن از یک طرف ممکن است به خاطر پاره ای از مسائل حاشیه ای فقط به یکی از ایرانیان در این مسابقات رتبه دادند که بنده بودم و در مجموع عرض کردم کشورهایی مثل نیجریه، سودان و مصر حافظان بسیار خوبی داشتند. برای کشورهای غیر مسلمان هم مسابقات قرآن کریم به صورت حفظ کل برگزار می شد و هم رشته خاصی مثل حفظ پنج جزء برای کشورهایایی که تعداد کمی مسلمان در آن زندگی می کنند مثل فرانسه، استرالیا، انگلستان و امثال آن در واقع در آنجا هم از سنین مختلف که اکثراً هم از سنین نوجوانی و جوانی شرکت می کردند و بهر حال به رقابت می پرداختند.

نحوه اعزام به مسابقات بین المللی به چه شکل است ؟

- در مورد مسابقات چون که نحوه اعزام به این شکل است که شورای عالی قرآن اوقاف تصمیم گیری می کند نفرات ممتاز کشوری را به مسابقات بین المللی در نقاط گوناگون می فرستند. بنده توفیق داشتم در رشته های مختلفی رتبه های ممتازی را در سطح کشور کسب کنم و همین باعث شد برای اولین بار به یکی از مهمترین مسابقات بین المللی کشور عربستان سعودی اعزام شوم که در چهار رشته با حضور داوران بین المللی که اکثراً از فرهیختگان علوم قرآنی و قاریان کل قرآن بودند برگزار شد. اعزام های دیگری هم ممکن است به کشورهایی مثل سوریه، اردن و ... صورت گیرد ولی بحث این است که هر سال یک نفر را به این مسابقات اعزام می کنند ولی سال بعد انتظار می رود که دوستان دیگری چه در کشور عربستان و چه سایر نقاط در این مسابقات شرکت کنند.

به عنوان یک قاری ممتاز چه انتظاری از مسئولین دارید؟

- رتبه هایی که دوستان در مسابقات بین المللی کسب می کنند چه در خود کشور ایران و چه کشورهای دیگر مثل عربستان، تونس، امارات و امثال آن این انتظار را از مسئولین دارند که حرکت های قرآنی را با علاقه و تحرک بیشتر دنبال کنند و کسانی را که در مسابقات بین المللی حائز رتبه می شوند مورد تشویق قرار دهند و بیشتر از آنها قدردانی کنند.

الحمدلله بعضی از مسئولین این حرکت قرآنی را گرمی داشتند و تشویقاتی انجام دادند و تبریکاتی برای بنده نوشتند که جا دارد بنده از زحمات آنها تشکر کنم. اساتیدی که خدمتتان عرض کردم مثل جناب آقای برازجانی، آقای شمسی زاده، آقای موسوی و آقای سعادت که هر چهار نفر به منزل تشریف آوردند و کسب این رتبه را به بنده تبریک گفتند. مسوولین همچون ریاست محترم سازمان تبلیغات اسلامی، آموزش و پرورش، نهضت سوادآموزی، شهردار محترم برازجان و سایر دوستان فرهنگی همچون جناب آقای برازجانی معاون محترم پرورشی اداره ی آموزش و پرورش شهرستان دشتستان و جناب آقای صابری مدیرمسوول اتحادجنوب و بسیاری از دوستان همچون آقایان محمد علی پور عسکر، عبدالشهید دشتی، حمید فرحناکی، حاج غلامرضا برازجانی، عباس برازجانی، حاج نصرالله شفیعی، اعضای محترم شورای اسلامی شهر برازجان، خلیل حسن پور، تبریکاتی را برای بنده فرستادند. هم چنین مراکز قرآنی مثل کانون قرآن سازمان تبلیغات دشتستان، خانه قرآن نظر آقا،... امیدوارم کسب این

قلم اینجا رسید...

۳۰۱

گونه موفقیت ها سبب تقویت انگیزه های نوجوانان و جوانان در مسیر سالم و جذاب قرآنی شود. اگر حرکت های قرآنی با انگیزه های والا و بلند همراه باشد قطعاً نگاه نسل جوان و مردم تغییر خواهد کرد. یک نمونه آن تقدیر و تشکر از اهل قرآن می باشد که انگیزه هارا بیشتر می کند.

والدین شما تا چه اندازه در امر تشویق شما مؤثر بوده اند؟

- تشویقات و محبت های زیادی والدین بنده در امر قرآن داشتند که قطعاً قابل انکار نیست بنده از دوران کودکی با پدرم در محافل و جلسات قرآنی شرکت می کردم بالاخره در سال سوم ابتدایی بودم که پدرم مرا به محضر برخی از اساتید بردند که یاد دارم اولین بار روخوانی قرآن را نزد جناب استاد حاج شیخ عباس کاظمی فرا گرفتم. جزء سی و جزء یک را که خدمت ایشان کار کردم دیدم بر خوانش و قرائت صحیح قرآن مسلط شده ام و آیات دیگر را براحتی می توانم بخوانم. بعد از آن در دوران راهنمایی و دبیرستان زیر نظر اساتید این کار را دنبال کردم در تمام مراحل واقعاً پدر و مادرم مرا تشویق کردند و مرا از دعای خیر خودشان فراموش نکردند هر چه قدر که توان داشتند امکاناتی را نظیر ضبط، نوار، سی دی و انواع و اقسام محصولات فرهنگی که برای پیشبرد کار من لازم بود در اختیارم قرار دادند که جای تشکر و سپاس از آنها می رود و در نهایت بنده از همه اساتید قرآنی ام که بنده را تا اینجا رسانیده اند تشکر می کنم.

در بحث موفقیت های هنری و المپیادهای ادبی که کسب کرده ام از محبت ها و تلاش های جناب آقای اسداله لاری دشتی استفاده های فراوانی بردم و جا دارد از ایشان تشکر کنم و سایر اساتید و دبیران که در رشته های مختلف داشتم مثل جناب آقایان سیدمصطفی موسوی و رجایی و دبیرانی که در مدرسه راهنمایی باقرالعلوم از محضر آنها استفاده کردم که نقش زیادی در موفقیت های بنده داشتند. همچنین اساتید دانشگاه و حوزه و نویسندگانی که بنده را یاری کردند که فکر می کنم یادی از آنها در این مصاحبه لازم می بود.

اگر خاطره خاصی از برگزاری مسابقات در کشور عربستان به خاطر دارید بیان کنید؟

- خاطرات که زیاد هستند اولین خاطره بنده نخستین باری است که نظرم به خانه خدا افتاد، خانه ای که خداوند در قرآن درباره ان می فرماید: *جعل الله الكعبة البيت الحرام قیاما للناس و الشهر الحرام...* این یکی از خاطرات زیبای بنده بود. در اینجا جا دارد به خاطره زیبای دیگری نیز اشاره کنم: در شبی که قرار شد در یکی از بهترین

هتل های مکه یعنی انترکونتینتال ، نتایج مسابقات با حضور امیر عبدالمجید بن عبدالعزیز امیرمکه و برادر پادشاه عربستان و وزیر شوون الاسلامیه والاقاف والدعوه و الارشاد عربستان و امام جماعت مسجد الحرام و مقامات عالی رتبه سیاسی و فرهنگی اعلام شود تا ظهر آن روز بنده اضطراب شدیدی داشتم که آیا صاحب رتبه خواهم شد یا نه. در همان حال بود که به خواب رفتم و در خواب دیدم که آیاتی از سوره ی طه را تلاوت می کنم .. قُلْنَا لَا تَخَفْ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعْلٰی: گفتیم که نترس قطعاً تو بهترین هستی ... و خدا را شکر می کنم که از نگاه خداوند و عنایت معصومین حائز بهترین رتبه شدم که همین طور هم شد و در مسابقات رتبه ممتاز را کسب کردم که برایم خیلی جالب بود. آیه ای را که تلاوت کردم ، سخنان خداوند خطاب به حضرت موسی (ع) ، هنگامی که می خواست با ساحران روبه رو شود و می ترسید که نتواند با ساحران مبارزه کند بود و سبب نزول آرامش و سکینه بر موسی شد .

برای نخستین بار که چشمتان به خانه ی خدا افتاد اولین دعایی که کردید چه بود؟
- گفته می شود که اولین دعایی که انسان بعد از نگاه به کعبه می کند مستجاب می شود که دعای من عاقبت به خیری و سلامت و مقام رضوان برای پدر و مادرم بود و بعد از آن آرزوی توفیق به آنچه که خداوند دوست دارد و رضایت دارد برای پدر و مادرم و دوستانم و همه ی قرآنیان.

چه توصیه هایی به جوانان و نوجوانان برای یادگیری قرآن دارید؟

- توصیه می کنم جوانان و نوجوانان به هر کار و شغل و فعالیتی که مشغول هستند این توفیق را داشته باشند که در زندگی خود جایی را هم برای قرآن باز کنند که سرچشمه ی همه ی زیبایی ها و هنرها و آخرین یادگار آسمانی است که بر پیامبر ما نازل شد و در این ماه مبارک انس با قرآن را فراموش نکنند . امیدوارم حرکت قرآنی در کشور و استان ما بوشهر یک حرکت نهادینه شود و شاهد رشد و شکوفایی بیش از پیش آن باشیم.

گفتگو و تنظیم: فیض اله امینی

گفت و گو با آوای توج^۴

اشاره هفته نامه آوای توج به سردبیری آقای محمدکاظم اتابک از نشریات محلی استان بوشهر است، که به تازگی به جمع نشریات استان بوشهر پیوسته است. چندی پیش که به استان و منطقه بازگشتم، این هفته نامه گفت و گویی با بنده انجام داد و آن را در تاریخ ۵/۷ / ۸۷ و ۸۷/۵/۱۴ در طی دو شماره منتشر نمود. از آن جا که این گفت و گو در جزو جدیدترین گفت و گوهای بنده محسوب می گردد، و اطلاعات مربوط به فعالیت ها و رتبه ها و ... آن به روز می باشد، آن را در وب لاگ شخصی خود نیز نمایش دادم ... در این جا نشانی برخی دیگر از گفت و گوهای خود را جهت استحضار می آورم. از جمله چند گفتگو با نشریات دریای جنوب (حاج نصرالله شفیعی)، اتحاد جنوب (حاج اکبر صابری)، سی نیز (امید حیدری، غلامحسین خدام)، روزنامه کیهان، خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا) و ...

ضمن تشکر از جنابعالی جهت شرکت در این مصاحبه، در آغاز خودتان را معرفی فرمایید؟

- با سلام به حضور شما فرهیختگان حوزه اطلاع رسانی و سپاس متقابل اینجانب از مدیرمسئول ارجمند و بزرگوار نشریه وزین «آوای توج» جناب محمدکاظم اتابک و آرزوی توفیق برای دست اندرکاران این نشریه؛ تاکنون بیش و کم گفت و گوهایی از سوی روزنامه های سراسری، نشریات محلی، سایت های خبری و پایگاههای قرآنی با حقیر انجام گرفته و از این رو خوش دارم در این مصاحبه مطالبی مطرح شود که پیشتر کمتر از آن سخن گفته ام. اما به هر حال به جهت ورود در این کوچه باغ، این بنده «سجاد واعظی» متولد ۱۳۶۰ خورشیدی هستم. به لطف خداوند و عنایت ائمه معصومین (ع) حافظ کل قرآن کریم می باشم و در زمینه تحصیلی نیز دانش پژوه حوزه علمیه قم [با سابقه ده سال تحصیلات حوزوی]؛ و علاوه بر آن دارنده مدرک کارشناسی

^۴ هفته نامه آوای توج

صاحب امتیاز، مدیرمسئول و سردبیر: محمدکاظم اتابک

نشانی نشریه در اینترنت: <http://www.avvaj.com>

پست الکترونیکی: Avaye_tavvaj@yahoo.com

نشانی دفتر نشریه: برازجان، خیابان فردوسی، کوچه شهید پورمند، دفتر هفته نامه آوای توج

نشانی پستی نشریه: برازجان، صندوق پستی ۳۸۷-۷۵۶۱۵

تلفن: ۰۷۷۳۴۲۴۳۷۰۹

علوم قرآن و حدیث و اکنون نیز در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه آموزش عالی ادیان و مذاهب قم در رشته ادیان و عرفان با گرایش ادیان غیر ابراهیمی [ادیان شرق و ایران باستان] تحصیل می‌کنم، که البته اکنون مراحل پایانی این مقطع در حال سرآمدن است. ضمن آن که به موازات تحصیلات دانشگاهی، هرگز از تحصیلات حوزوی غافل نمانده‌ام و در شهر مقدس قم در دروس فقه و اصول، فلسفه، کلام، تفسیر و علوم قرآنی و ... شرکت می‌کنم.

* از فعالیت های جنبی خود بیشتر بگویید؟

- ظاهراً - و البته خدا را شکر - همه فعالیت های علمی - فرهنگی و ورزشی من تحت الشعاع فعالیت های قرآنی ام قرار گرفته است. در واقع نور و شعاع قرآن آن قدر درخشان بوده، که در جامعه بیشتر حقیر را با نام حافظ مصحف شریف می‌شناسند، اما در مورد فعالیت های جنبی، بنده به کار نویسندگی اشتیاق و شور زیادی داشته و دارم، و تاکنون مقالات فراوانی را در روزنامه های سراسری، نشریات محلی استان بوشهر و سایت ها نگاشته‌ام، که با جستجوی نام حقیر در گوگل می‌توانید بخشی از آن مقالات را بنگرید. تا الان دو کتاب از بنده چاپ شده، اولی با نام «خرما درخت زندگی» که در اواخر سال ۱۳۸۳ خورشیدی در تهران به زیور طبع آراسته شد و دو دیگر «حدیث آرزومندی» شامل چند مقاله به کوشش مشترک بنده و دوست فرزانه ام سهند صادقی بهمنی و در پایان آن زیارت عاشورا به خط زیبای استاد عبدالرحیم شاه حسینی، که امیدوارم در شماره ای جداگانه، هفته نامه وزین آوای توج با ایشان گفت و گویی داشته باشد. در حوزه ورزشی، نیز حقیر شیفته هنرهای رزمی بوده و هستم و سابقه فعالیت در رشته های کونگ فو، ووشو، کاراته و جودو را داشته‌ام. اما رشته تخصصی من کاراته سبک شوتوکان است، که دارنده کمر بند مشکی دان یک در این رشته هستم.

* پیش از پرداختن به سوابق قرآنی خودتان، علاقه مند هستیم از تجربیات و موفقیت ها و مشکلات تان در زمینه کار نویسندگی برای مان بگویید؟

- نویسندگی و دست به قلم بردن با تار و پود من آمیخته شده، کتاب خرما درخت زندگی یک کار تحقیقی مربوط به دوران دبیرستان بود، که در چندین جشنواره و مسابقات مطالعه و تحقیق کشوری، صاحب رتبه شد. جا دارد در اینجا یادی از زنده یاد «حاج احمد مکاری» دبیر فقید ادبیاتم کنم، که ایشان نیز آن موقع برای شرکت تحقیق «خرما درخت زندگی» در مسابقه استانی و کشوری مطالعه و تحقیق، مقدمه و تفریظی زیبا بر آن نگاشتند، خداوند ایشان را رحمت کند. بعدها تصمیم گرفتم این مجموعه را به یک کتاب تبدیل کنم. مجبور شدم مطالب زیادی از آن بکاهم تا سرانجام در یک کار

دویست صفحه ای وارد بازار کتاب شد. شانزده صفحه پایانی این کتاب شامل عکس های رنگی است، که بیشتر آن عکس ها کار هنرمند فرهیخته جناب آقای عبدالرسول دانش پژوه است، که زیبایی خاصی به کتاب بخشیده اند. این کتاب با همه نواقص و کاستی ها بحمدالله هم در تهران و هم در استان بوشهر با استقبال مطلوبی همراه بود، به گونه ای که اکنون نسخه های معدودی از آن در اختیار حقیر است. جا دارد از حمایت های برخی ارگان ها مانند آموزش و پرورش شهرستان دشتستان [جناب آقای حاج عبدالرضا برازجانی]، آموزش و پرورش استان [جناب آقای مسعود شکوهی]، نهضت سوادآموزی استان بوشهر [جناب آقای عباس قلی پور]، مسؤولان محترم شرکت گاز جم و ... به خاطر حمایت های بی دریغشان تشکر ویژه ای داشته باشم، هر چند که نسخه های کتاب من به پایان رسیده اما باید از کم لطفی ها نیز بگویم. جالب است ادارات کشاورزی شهرستان و استان حمایتی از بنده نکردند. اداره فرهنگ و ارشاد استان بوشهر کمترین حمایتی از این کتاب نکرد، ...

* از سوابق قرآنی خودتان بیشتر بگویید؟

- حقیر کار قرآنی را از دوران راهنمایی در شهر برازجان آغاز کردم و در محضر اساتید بومی به تلمذ پرداختم. جا دارد در این جا از استادان عزیزم آقایان: حاج حبیب الله سعادت، ابراهیم شمسی زاده، حاج عبدالرضا برازجانی، سید موسی موسوی و حاج مرتضی ناصحی تشکر ویژه ای داشته باشم و یادای ویژه از استاد عزیزم، جناب حجت الاسلام آقای شیخ عباس کاظمی که نخستین بار مرا با روخوانی و صحیح خوانی قرآن کریم آشنا نمودند. گرچه بعدها در شهرهای قم، تهران، کاشان و اصفهان از محضر اساتید کشوری و بین المللی فراوانی نیز بهره مند شدم، اما خاطره اساتید بومی - که بنده را در این وادی ایمن وارد نمودند و مرا قرآنی کردند - هیچ گاه از یاد و ذهن من پاک نمی شود. در میان اساتید کشوری باید از استادان: حاج علی اکبر حنیفی، حاج احمد ابوالقاسمی، حاج محمدحسین سعیدیان، حاج محمدرضا شهیدی، حاج محمد ثابتی، حاج غلامرضا شاه میوه، استاد موسوی بلده، استاد فاطمیان، حاج مجید عربی، استاد کامران زمان نامیان و ... یاد کنم.

در میان همه اساتیدم بیش از همه خود را مدیون استاد ابراهیم شمسی زاده می دانم، که نقش ویژه ای در ارتقای معلومات قرآنی حقیر داشته اند و تا به امروز از محضر این استاد ارجمند بهره می برم.

* تاکنون چه رتبه های قرآنی کسب نموده اید؟

- بهترین و خوش خاطره ترین رتبه قرآنی من، مقام ممتاز مسابقات بین المللی کشور عربستان در سال ۱۳۸۴ در مکه مکرمه است، مسابقاتی با اهمیت و سطح بالا که با حضور بیش از سیصد شرکت کننده و بیش از شصت کشور دنیا [از آسیا - آفریقا - اروپا و ...] در شهر مکه مکرمه برگزار شد، از دیگر رتبه ها می توان به، رتبه سوم مسابقات سراسری اوقاف و امور خیریه (سال ۸۳ - گرگان)؛ رتبه اول مسابقات سراسری بسیج [مشهد حفظ کل مقدس - ۱۳۸۵]؛ رتبه دوم مسابقات سراسری سازمان تبلیغات اسلامی [کرمان حفظ کل - ۱۳۸۵]، رتبه اول مسابقات سراسری دانش آموزی [اراک - ۱۳۷۹]؛ رتبه اول مسابقات سراسری جامعه القرآن [طلاب حوزه های علمیه] (قم - ۱۳۸۲)؛ رتبه چهارم مسابقات سراسری اوقاف و امور خیریه [کردستان حفظ کل - ۱۳۸۷]؛ رتبه دوم مسابقات سراسری بنا در کشور [حفظ کل، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷]، و بسیاری رتبه های دیگر استانی، منطقه ای و کشوری که ذکر آن ها موجب تطویل کلام می شود. یادآور می شود بیشتر رتبه های مذکور در رشته حفظ کل و سپس حفظ بیست جزء می باشد. آخرین رتبه قرآنی من مربوط به مسابقات سراسری اوقاف و امور خیریه در سنندج در رشته حفظ کل می باشد، که به لطف خدا پس از راهیابی به مرحله فینال در جمع پنج نفر حافظ کل برتر کشور معرفی شدم؛ که اخبار آن در سایت های قرآنی، خبرگزاری قرآنی ایکننا، وبلاگ اهل قرآن و سایت های محلی استان بوشهر و ... مطرح شد.

* شما یک وبلاگ نویس هستید. در این باره برای خوانندگان توضیح بفرمایید؟

- حقیر دو وبلاگ دارم، که در راستای کار علمی و نویسندگی ام است و در پیوند با فعالیت علمی و پژوهشی ام تعریف می شود.

الف - اهل قرآن (یادداشت هایی در زمینه قرآن پژوهی و آموزش های قرآنی):

www.Sajadvaezi.blogfa.Com

این وبلاگ شامل مقالات، اخبار، خاطرات و تلاوت های قرآنی می باشد.

ب - ضیافت شادخواران در هفت شهر عشق (یادداشت هایی با محوریت ادیان و عرفان):

[/http://hafezmalamati.blogfa.com](http://hafezmalamati.blogfa.com)

این وبلاگ شامل مقالات حقیر در زمینه دین پژوهی و معرفی ادیان جهان می باشد، که در یک فضای کاملاً تخصصی و با مشورت متخصصان رشته ادیان و عرفان مدیریت می شود.

* پایان سخن:

- مجدداً از لطف و عنایت شما دوستان فرهنگی و مدیر مسؤول محترم نشریه سپاسگزارم. امیدوارم و حتم دارم کوشش شما اصحاب فرهنگ و اطلاع رسانی، می تواند چهره ای بسی زیباتر از دشتستان و استان را در انظار مردمان نشان دهد. خداوند به شما توفیق دهد. در هر حال حقیر خود را زاده و فرزند این منطقه می دانم و در هر مکان و موقعیتی در خدمت فرزندان عزیز استان بوشهر هستم و هر خدمتی که در مسیر ارتقای فعالیت های فرهنگی و قرآنی استان از دستم برآید، دریغ نخواهم کرد.

گفت و گوی اختصاصی هفته نامه بیرمی^۵ با سجاد واعظی نویسنده، پژوهشگر و حافظ کل قرآن کریم

اشاره : سجاد واعظی متولد ۱۳۶۰ خورشیدی از نخبگان قرآنی استان بوشهر و کشور می باشد . وی علاوه بر تحصیلات عالی حوزوی دارنده مدرک کارشناسی علوم قرآن و حدیث و کارشناسی ارشد ادیان و عرفان با گرایش ادیان غیر ابراهیمی است .

سجاد واعظی علاوه بر چاپ دو کتاب با عنوان خرما درخت زندگی و حدیث آرزومندی مقالات فراوانی را با رویکرد غالبی دین پژوهی در سایت ها ، روزنامه ها ی سراسری ، نشریات محلی جنوب و وب لاگ شخصی خویش نگاشته و سه سال پیایی برگزیده جشنواره دین در مطبوعات محلی استان بوشهر و همچنین رتبه نخست بخش مقالات دینی از هفته نامه بیرمی در نخستین جشنواره مطبوعات محلی استان را به خود اختصاص داده است .

در زمینه موفقیت ها ی قرآنی حاج سجاد واعظی می توان به کسب رتبه ممتاز مسابقات بین المللی کشور عربستان را "سال ۱۳۸۴ مکه مکرمه"، رتبه نخست مسابقات سراسری بسیج (مشهد مقدس ۱۳۸۵)، رتبه سوم مسابقات سراسری اوقاف و امور خیریه (گرگان، ۱۳۸۳)، رتبه دوم مسابقات سراسری سازمان تبلیغات اسلامی (کرمان، ۱۳۸۵)، رتبه چهارم مسابقات سراسری اوقاف و امور خیریه (کردستان، ۱۳۸۷)، رتبه نخست مسابقات سراسری دانش آموزی (اراک، ۱۳۷۹)، رتبه نخست مسابقات جامعه القرآن (قم، ۱۳۸۲)، در رشته حفظ کل و حفظ بیست جزء و دهها عنوان نخست استانی در رشته های حفظ کل، حفظ بیست جزء و تفسیر اشاره نمود قرآن پژوهی و دین پژوهی دو زمینه اصلی مطالعات تخصصی ایشان می باشد .

^۵ هفته نامه بیرمی

صاحب امتیاز، مدیرمسئول و سردبیر : یونس جعفری

<http://u-shakib.blogfa.com>

مدیر داخلی : حمید آل یوسف

نشانی نشریه در اینترنت :

<http://www.bairami.com>

نشانی دفتر نشریه : اهرم - میدان پاسداران - بلوار ایثارگران - خیابان یاس دوم - کوچه نیلوفر

دوم - دفتر هفته نامه بیرمی

صندوق پستی : ۷۵۵۱۵۱۱۱۱۳ تلفن : ۰۷۷۲۵۲۲۴۰۹۴

_ آغاز سخن ؟

به نام خداوند جان آفرین ، درود به شما گرامی یاران و با آرزوی توفیق و سلامت برای همه اهالی فرهنگ ، هنر و اندیشه استان زیبای بوشهر . شایسته است پیش از پاسخ دهی پرسش های شما عزیزان از محبت و لطف مدیر مسوول ارجمند نشریه وزین بیرمی ((جناب یونس جعفری)) بدین حقیر و حضور ایشان در محفل قرآنی تنگستان در ماه مبارک رمضان ((شهریور ۱۳۸۷ خورشیدی)) قدردانی نمایم . در واقع پیشنهاد این گفت و گو نیز در آن همایش از سوی ایشان به من داده شد .

ایشان در آن محفل قرآنی پرسش مهمی از بنده کردند و آن این بود که دغدغه یک حافظ قرآن کریم چیست ؟

به عبارت دیگر در جامعه امروز با همه ویژگی های آن شما به عنوان یک حافظ قرآن چه دغدغه ای دارید و یا می توانید داشته باشید ؟ پرسش مهم و قابل تاملی است . ملخص پاسخ من این بود ، نشود و خدا نکند که روزی ، دام تزویر کنم چون دگران قرآن را ، دغدغه من این سفارش حافظانه است :

حافظا می خورورندی کن و خوش باش ولی دام تزویر مکن چون دگران قرآن را .

قرآن کریم ، بیشترین حملات انتقادات خود را متوجه کسانی می کند که سخنانی می گویند که آنها را به کار نمی بندند . " خداوند سخت به خشم می آید که چیزی بگوید و به جای نیاورید " (صف : ۳) ؛ دگران کسانی هستند که برای رسیدن به آمال و آرزوهای این دنیایی حتی از گوهر گرانبهای دین نیز سوء استفاده و بهره برداری ناروا می کنند . نمی توان برای آن مصادیقی آورد زیرا ما را در گناهی دیگر فرود می آورد و آن گمان ناروا است . " زیرا پاره ای از گمان ها در حد گناه است . و در کارهای پنهانی یکدیگر جست و جو مکنید . و از یکدیگر غیبت مکنید (حجرات : ۱۲) .

اما بهر حال هر آدمی به تعبیر قرآن کریم، ((خویشتن خویش رانیک می شناسد، هر چند به زبان عذرها آورد)) (قیامه : ۱۴ _ ۱۵)

از همین رو بنده بدین پرسش از بعد شخصی پاسخ گفتم .

ریا ورزی چه تبعات منفی در ابعاد شخصی و اجتماعی به دنبال دارد ؟

فصل دهم: گفت و گو

ریاوری سبب تنزل شدید اخلاق فردی و اجتماعی می شود. تصور کنید در جامعه ای همه آن گونه وانمود کنند که برآستی نیستند ، چقدر فاجعه آمیز خواهد بود. در چنین جامعه ای طبیبان مدعی فراوان خواهند شد و به قول حافظ : در دم نهفته به زطیبیان مدعی ...

در سوره بقره (آیه ۲۶۴) داستان کسانی که اموال خود را از روی ریا و خود نمایی انفاق می کنند، به سنگ صافی مانند شده است که بر روی آن خاک نشسته باشد . به ناگاه بارانی تند فرو بارد و آن سنگ را همچنان کشت ناپذیر باقی گذارد . چنین کسان از آنچه کرده اند سودی نمی برند از همین روست که حافظ فریاد می زند :

می خور که صد گناه زاغیاری در حجاب

بهتر ز طاعتی که بروی و ریا کنند

گویی دراین بیت الغزل معرفت ، حافظ ما را به گناه تشویق می کند ، یا آنکه گناه گرم و لذت بخش می خوار گی و عشق بازی و را بر گناه سرد و بی لذت ریا ، نفاق و غیبت ترجیح می دهد. مقصود چیست ؟ حافظ معدن لطایف روحانی و محزن معارف سبحانی است . او بخوبی می داند که ریا یکی از گناهان بزرگ و شرک اصغر است . او مرد دین است و دغدغه سرای دیگر و حساب و کتاب دربارگاه ایزدی در سر دارد . او حتی از ملامت خود هم نمی گذرد :

گرمسلمانی از اینست که حافظ دارد

آه اگر از پی امروز بود فردایی

از همین رو می توان گفت یکی از مفاهیم و آموزه های کلیدی و بنیادین در دیوان حافظ که مقتبس از اندیشه های قرآنی است ، مبارزه و ستیز با زرق و ریای زمانه است

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود

تاریا ورزد و سالوس مسلمان نشود ؛

در میخانه ببستند خدایا میسند

که در خانه تزویر و ریا بکشایند ؛

دور شو از برم ای زاهد و بیهوده مگوی

من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم ؛

و خدا نکند که در جامعه ای صفای دل و پاک گفتاری و پاک کرداری جای خود را به روی و ریا ، نفاق ، زرق و سالوس و تزویر و جلوه فروشی بدهد . آنجاست که باید فریاد زد : داد گسترا تو خود دریاب !

به نظر می رسد انگیزه برای فعالیت های قرآنی در میان نسل جوان کم است . تحلیل شما از این مساله چیست ؟

از آن جا که کار و فعالیت قرآنی ، یک امر معنوی و قدسی است ، بنابراین و رود در این راه و طی این مرحله توفیق ویژه الهی می خواهد . دو دیگر این که در این راه از کمی یاران و همراهان نباید ترسی به دل راه داد . " شما را به یک چیز اندرز می دهم : دو دو و یک یک برای خدا قیام کنید . سپس بیندیشید... { سبا : ۴۶ } . پس توفیق و عنایت پروردگار و سپس همت بلند و سعی مدام لازم است .

اما با گفته شما موافقم . امروز کمتر شاهد حضور جدی و پرفروغ جوانان در محافل قرآنی هستیم . بدبختانه بسیاری از افراد دوران راهنمایی و دبیرستان و دانشگاه خود را طی می کنند ، اما در بعد قرآنی حتی قادر به قرائت صحیح قرآن هم نیستند . آموزش های غیر کاربردی و غیر علمی یکی از عوامل این موضوع است .

ضرورتی ندارد که همه افراد جامعه مراحل تخصصی قرائت قرآن را فرا گیرند و یا انتظار نمی رود همگان حافظ کل قرآن کریم شوند ، اما در یک جامعه دینی کمترین توقع این است که همه افراد و بویژه نسل جوان در روخوانی و روانخوانی قرآن مشکلی نداشته باشند . و گرنه چگونه خواهیم توانست به مفاد کریمه فاقروا ما تیسر من القرآن(مزل : ۲۰) عمل کنیم و چگونه بی شناخت الفاظ قرآن پی به معانی خواهیم برد ؟

بدون آشنایی با ابتدایی ترین مراحل قرآن آموزی یعنی روخوانی قرآن ، چگونه می توانیم به نردبان های بالاتر صعود کنیم ، از آن جمله فهم قرآن ، تحصیل سیرت خوب و بکار بستن دستورات و سفارش های خداوند در زندگی . کتابی مبارک است که آن را بر تو نازل کرده ایم ، تادرایاتش بیندیشند و خردمندان از آن پند گیرند ؛ {ص : ۲۹}

_ شما علت این کم رغبتی را در چه عواملی می بینید و توصیه های شما برای پرفروغ شدن کار قرآنی در جامعه چیست ؟

به نظر من به غیر از آموزش های غیر اصولی ، دو عامل مهم در این موضوع قابل ذکر است . هر چند این بحث نیاز به مطالعات کارشناسانه دارد : ۱_ بی توجهی و کم

همتی خانواده ها در تربیت قرآنی فرزندانشان ۲_ دولتی شدن و سپس موازی کاری در فعالیت های قرآنی . مجری و متولی فعالیت های قرآنی در کشور ما کیست ؟

سازمان تبلیغات اسلامی است ، یا سازمان اوقاف و امور خیریه یا وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، و یا آموزش و پرورش و ... ؟ برخی از این نهادها خود دارای شعبه ها و زیر مجموعه های قرآنی هستند ، مثلاً سازمان دارالقرآن الکریم یک مجموعه مستقل ، اما زیر نظر سازمان تبلیغات است یا مرکز توسعه فعالیت های قرآنی وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد . هر یک از نهادهای متعدد قرآنی در کشور ما ساز خود را می زنند ، دست آخر کم ترین کار آیی را از خود بروز می دهند و در نهایت هیچ کس هم پاسخگو نیست . در هنگام دریافت و جذب بودجه های قرآنی همه در صحنه اند ، اما با مشاهده نتیجه گیری ضعیف هر کس گناه خود را به دوش دیگری می اندازد و در چنین وضعیتی یافتن مقصر هم کار آسانی نیست ...

در مورد خانواده ها البته در شهر های مختلف شاهد رویکردهای متفاوت بدین مساله هستیم. برخی شهرها و استان ها انصافاً عملکرد خوبی داشته اند و بنده خود شاهد بوده ام که در آن شهر ها مراکز مردمی و نهادهای غیر دولتی توانسته اند دهها و صدها حافظ و قاری قرآن تربیت کنند . اما با تحقیقاتی که داشته ام ، یکی از عوامل مهم ضعف فعالیت های قرآنی در استان ما بوشهر ، خانواده ها و راحت تر بگویم بی مسوولیتی خانواده ها نسبت به تربیت قرآنی فرزندان شان می باشد ، که من در اینجا به خاطر عدم دل نگرانی و احساس مسوولیت شان به آنها تبریک می گویم .

_ فعالیت های قرآنی در استان بوشهر را چگونه ارزیابی می کنید و قاریان و حافظان استان ما چه رتبه ای در سطح کشور دارند ؟

علی رغم تلاش ها و زحمات اساتید و پیشکسوتان قرآنی در شهرهای مختلف استان بوشهر دوران رکود در فعالیت های قرآنی استان را شاهد هستیم . از لحاظ کمی نیز شمار قاریان و حافظان در استان نا امید کننده است . اما با این حال وجود چند چهره برتر قرآنی در استان و درخشش آنها در مسابقات کشوری و حتی بین المللی به این غمناکه رنگی از امید و شادابی می بخشد : دکتر رضا دیانت استاد دانشگاه خلیج فارس ، حاج رضا نجفی مسوول دارالقرآن الکریم سازمان تبلیغات اسلامی استان و مهندس ایوب گودرزی که هر سه از حافظان ممتاز کلام وحی محسوب می گردند و حائز رتبه های مهمی در سطح کشوری و بین المللی شده اند. در میان قاریان نیز می توانم از مهندس حاج عباس هاشمی یاد کنم. همچنین باید از اساتید پیشکسوت استان نیز یاد

کرد ، نظیر حاج سید محمد جعفری ، حاج عبدالرضا عبدالله زاده ، حاج یدالله احمدی ، حاج سید موسی موسوی ، حاج عبدالرضا برازجانی ، حاج ابراهیم شمسی زاده ، حاج حبیب الله سعادت ، حاج عباس قلی پور و ... البته ضمن آسیب شناسی موضوع فعالیت های قرآنی جادارد از فعالیت های ارزنده ای که در این چند سال اخیر توسط نهادها و ارگان های فرهنگی در استان صورت گرفته نیز سپاس گزاری شود .

_ با توجه به کسب رتبه نخست شما در نخستین جشنواره مطبوعات استان بوشهر در بخش مقالات دینی ، نظر خود را درباره صفحات دین هفته نامه های محلی و سطح مقالات مندرج در آنها بیان فرمایید .

_ در مورد جشنواره مطبوعات بنده به دلیل عدم حضور ثابت در استان ، اطلاع و آگاهی دقیقی از این جشنواره و نحوه ارسال مقالات به آن نداشتم و با آن که در سال گذشته مقالات متعددی در نشریات مختلف استان نگاشته بودم ، این هفته نامه بیری و دوست عزیزم آقای یونس جعفری بود که چند مقاله معدود بنده را به جشنواره ارسال نمودند و همان مقالات برگزیده شد که از ایشان سپاس گزارم. اما در مورد پرسش شما ، برگزاری سالانه جشنواره دین در مطبوعات محلی از سوی اداره تبلیغات اسلامی استان و با همت مدیر کل محترم آن جناب حجه الاسلام و المسلمین نعمت اللهی و دوست خوبم آقای عبدالله ریسی تاثیر مطلوبی در بالا رفتن سطح مقالات دینی نشریات محلی استان داشته است. با این حال مشاهده می شود که مقالات دینی بسیاری در نشریات محلی عیناً رونویسی و کپی از کتاب ها و سایت های اینترنتی است و مقالات منتشره نوعاً پیام و نتیجه گیری روشن و واضحی ندارد . متأسفانه گاه استفاده ابزاری از دین و تعالیم دینی می شود که امری ناپسنداست . شایسته است نشریات استان در صفحات دین خود از افراد خبره و متخصص در این حوزه استفاده کنند اما از آن جا که بیشتر این نشریات حاضر به پرداخت هزینه و حق التحریر به نویسندگان نیستند از همین رو علاقه چندانی هم به بالا بردن کیفیت کار خود ندارند . نوع صفحه آرایی و تیتراژ مطالب بسیار مهم است و برجسته نمودن پیام های مهم یک مقاله دینی و نگارش مقالاتی با دید انتقادی و در جهت تقویت و نهادینه شدن بنیان های اخلاقی و دینی در جامعه توصیه می شود . همچنین نگارش مقالات و یادداشت هایی با رویکرد مبارزه با خرافات یک رسالت است .

با توجه به تنوع مذهبی در استان بوشهر و ضرورت همزیستی مسالمت آمیز و برادروار شیعیان و اهل سنت به نویسندگان استان توصیه می کنم از نگارش مقالات

اختلاف برانگیز که وحدت جامعه اسلامی را به مخاطره می اندازد و سبب شکاف و تفرق در میان برادران مسلمان شیعه و سنی می شود پرهیز کنند. بدبختانه افراد نادانی برخلاف مصالح جامعه و حکومت اثبات ایمان کامل خود را در مخالفت با برادران اهل سنت و بدگویی و هجوایشان می دانند. امری که دقیقاً بر خلاف توصیه های حضرات معصومین در همزیستی و معاشرت برادر وار با جماعت اسلامی (صرف نظر از علایق فرقه ای) می باشد .

این سخت جای بازگفت دارد که به قول دکتر نصر حامد ابوزید در کتاب هکذا تکلم ابن عربی ((چنین گفت ابن عربی)) در دنیای امروز اسلام دوچهره دارد :

چهره پنهان و چهره آشکار. چهره ای که آن را از روی عمد پوشانده اند ، فیلسوفان ، متکلمان ، ادیبان ، تعدد و گوناگونی آفاق اندیشه ی اسلامی و تنوع و گونه گونی سرچشمه ها و خاستگاه های معرفت و شناخت در اسلام است . اما چهره آشکار ، اما دروغین و برساخته ای که از اسلام ساخته اند ، این گزارش است که اسلام را دشمن تمدن ، آزادی و پیشرفت فرنامیند ، و مسلمانان را گروهی تروریست آدم کش معرفی کنند ... در برابر این کوشش ها ، خردمندان هر دو سوی : جهان غرب و جهان اسلام ، می کوشند تا فرهنگ گفت و گو ، تفاهم و احترام دو سویه را استوار سازند و آن را جایگزین جنگ و ستیز نمایند ...

به نظر حقیر این مهم در صورتی تحقق می یابد که جهان اسلام { همه مذاهب و فرق اسلامی } به جای دشمنی و پای فشردن بر میراث تکفیر و جنگ و جدال های بی فایده ، احترام دو سویه و برادری را ابتدا در میان خویش نهادینه کنند ، تا پس از تقریب مذاهب اسلامی نوبت به تقریب ادیان و گفت و گوی میان ادیان جهان برسد .

_ در دوران تحصیلی از محضر چه استادانی سود بردید ؟

در زمینه ی مطالعات تفسیری و مباحث ترجمه ، لغت و تفاسیر قرآنی با استاد ابراهیم شمسی زاده آغاز نمودم ، که تاکنون نیز از محضر ایشان و اطلاعات وافرشان در زمینه علوم قرآنی سود می برم . از جمله ویژگی های ایشان رابطه نزدیک و برادرانه ای است که در طی این سال ها با یکدیگر داشته ایم . بارها با هدایای نقدی و اهداء کتاب های مختلف قرآنی و ادبی بنده را شرمنده الطاف خویش نمودند . یک بار مجموعه ای گران سنگ از کتاب ها ایشان از جمله کتب مرجع لغت و تفا سیر گوناگون و مجموعه های ادبی همچون دیوان شمس و

را با این استدلال که این کتاب ها به کار شما بیشتر می آید و از آن ها بهتر می توانید سود ببرید به بنده پیشکش نمودند . ایشان با قرائت عمیق چند دوره مثنوی معنوی و دیوان شمس از اول تا به آخر ، در شناخت شعر مولانا نیز دستی پرتوان دارند و در این زمینه نیز بنده مدیون ایشان هستم . حضور ذهن فوق العاده ایشان در معنای لغات و ریشه یابی کلمات قرآنی همیشه برای من سر مشق بوده است .

از دیگر اساتید تاثیر گذار در زمینه علوم قرآنی ، معارف دینی و اخلاق باید از آیت الله حاج سید مصطفی حسینی دشتی یاد کنم . از زمان آشنایی با ایشان رابطه تنگاتنگ ، صمیمانه و نزدیکی با معظم له داشته و دارم و از تعالیم اخلاقی ، نصایح مشفقانه و اطلاعات عمیقشان در زمینه های پیش گفته سود برده ام . آیت الله حسینی دشتی از فرزندگان و افتخارات جنوب و دارای تالیفات ارجمندی از جمله معارف و معاریف { ده جلد } ، ترجمه فارسی قرآن و ... می باشند .

همچنین باید از آیت الله دکتر محمد صادقی تهرانی مولف تفسیر الفرقان { ۳۰ جلد } ، تفسیر موضوعی و بسیار اثار دیگر یاد کنم که چند سال در درس تفسیر ، فقه و اخلاق ایشان در قم شرکت نمودم و از معلومات قرآنی ایشان استفاده های فراوانی بردم ، هر چند که بهر حال منتقد برخی آراء و نظرات ایشان نیز می باشم { که امری طبیعی است } . در زمینه المپیادهای ادبی و موفقیت های هنری و ادبی باید از استاد اسد الله لاری دشتی نام ببرم ، که بخش هایی از شاهنامه فردوسی ، گلستان و دیوان حافظ را به طور عمیق و تخصصی نزد ایشان فرا گرفتیم . و تا به امروز هم از تجربیات و نظرات ایشان سود می برم . در دوران راهنمایی و دبیرستان هم نزد اساتید و معلمان خوبی تلمذ نمودم ، که یاد ایشان به خیر و نیکی باد ، از جمله آقایان محمد جواد فخرایی ، حاج نصرالله شفیعی ، شکر الله قاسمی ، حاج سید مصطفی موسوی ، ...

در رشته ادیان از محضر اساتید و محققان دانشگاه و مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب قم بسی سود بردم ، همچون استادان علی رضا شجاعی ، دکتر خلیل قنبری ، دکتر محمد علی رستمیان ، دکتر ابوالفضل محمودی ، استاد فرجام فرد ، دکتر محمدنصیری ، استاد سیدسعید منتظری ، دکتر علی موحدیان عطار و دکتر بابک عالیخانی که ایشان عضو هیئت علمی انجمن حکمت و فلسفه ایران و مولف کتاب ها ی ارزشمند از جمله لطایف عرفانی در نصوص عقیق اوستایی می باشند . در دانشگاه ادیان ، یک استاد هندی { استاد سید محمد روحانی } هم داشتیم که به ما آیین سیک درس می داد . همه این فرهیختگان دارای کتب و مقالات تخصصی در نشریات معتبر می باشند . استاد بابک عالیخانی استاد راهنمای بنده در پایان نامه ام نیز می

باشند. هم چنین باید از استاد عزیز سیدمجتبی اقای (http://myths.ir) نیز یاد کنم، که در همین مدت کوتاه آشنایی با ایشان از معلومات فراوان ایشان بهره زیادی برده ام.

__ مطالعه ادیان و تحقیق در معارف و دستاوردهای کلامی اخلاقی و عرفانی مذاهب دیگران چه تاثیری در زندگی انسان دارد؟

اگر مطالعه و تحقیق در باب مذاهب و دیانات گوناگون از همان آغاز با نگاه بدبینانه، پیش داورانه و به قصد نقد و رد آن مذاهب باشد، دستاورد مطلوبی به همراه نخواهد داشت و تنها آتش کینه و اختلاف و حسد را فروزان تر خواهد نمود.

اما اگر این مطالعه پدیدار شناسانه و آزاد و رها از داوری و تفسیر صورت بگیرد، نتایج سودمند و مبارکی به همراه خواهد داشت؛ از جمله آن که بر افزایش سطح آگاهی و بینش و نگاه ما به انسان و جهان کمک می کند روح تسامح و همزیستی را در جان و نهاد ما زنده می کند. آن گاه است که مفاد کریمه "لکل جعلنا منکم شرعه و منها جا ... " { مائده: ۴۸ } را بخوبی در می یابیم: برای هر گروهی از شما شریعت و روشی نهادیم. و اگر خدا می خواست همه شما را یک امت { و دارای تنها یک مذهب و آیین } می ساخت. { اما هرگز نخواست } بنابراین منازعه و جنگ و جدل ناشی از تعصب و ندیدن حقیقت امری ناپسند و کودکانه است، تنها راه صحیح مباحثه، مذاکره و سخن گفتن است، قرآن کریم نیز همواره بر این مساله تاکید می کند:

" بگو: ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمه ای که پذیرفته ما و شماست پیروی کنیم: آنکه جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم و بعضی از ما بعضی دیگر را سوای خدا به پرستش نگیرد. اگر آنان رویگردان شدند بگو:

شاهد باشید که ما مسلمان هستیم. { آل عمران: ۶۴ }. " با اهل کتاب، جز به نیکو ترین شیوه ای مجادله نکنید " { عنکبوت: ۴۶ }.

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ((حافظ))

زیباترین و دل نشین ترین دیدگاهها و باورها در مورد همزیستی مسالمت آمیز پیروان ملل و نحل را در نزد عرفای مسلمان می توان یافت. چکامه های زیبا و آسمانی محیی الدین عربی را درباره وحدت متعالی ادیان بنگرید { که آن ها را در بالای صفحه اصلی وب لاگ شخصی ام: ضیافت شادخواران در هفت شهر عشق، نیز نمایش داده ام }

ابیات نغز و والای او درباره " کیش مهر " یا دین الحب ، که از وحدت متعالی ادیان سخن می گوید و گنجایی هر گونه دین و باوری را دارد ، سرمشقی برای هر مسلمان آزاده و اندیشمند فرزانه تواند بود ، بنگرید :

" اینک دلم دریاست

هر نقش و رنگی را پذیرفتار

گلگشت زیبایان ، کنشت راهبان

بتخانه بودائیان ، بیت الحرام حاجیان

تورات و انجیل ، اوستا و قرآن

اینک مرا جز مهر آیین و کیشی نیست

هر جا که مهر آن جاست

آن جا بود رویم

آن جا بودرایم

آن جا بود راهم ...

مرحوم علامه طباطبایی نیز چکامه زیبایی دارند ، که مطلع آن اینگونه است :

همی گویم و گفته ام بارها

بود کیش من مهر دلدارها

فصل دهم: گفت و گو

البته این نکته را نیز بیفزایم که بنده بر این باورم که شریعت اسلام آخرین و پربارترین شرایع آسمانی تا پایان زمان تکلیف است . اما احترام به حقوق پیروان دیگر شرایع و ادیان ، یک اصل و ضرورت است . سخن را با گفتاری پرنغز و عمیق از عارف نامی ابوالحسن خرقانی به پایان می برم ، که چندی پیش برای چندمین بار توفیق زیارت مزارش را داشتم : هر که در این سرا در آید ، نانش دهید و از ایمانش مپرسید . چه آن کس که به درگاه باری تعالی به جان ارزد ، البته بر خوان بوالحسن به نان ارزد .

فصل یازدهم

حافظ و قرآن

حافظ و قرآن

مشهور است که حافظ شیرازی قرآن را از بر داشته و فراتر از آن، آن را با چارده روایت از بر می خوانده است. چه مدرک و دلیل معتبری جز سخنان خود شاعر بر این قضیه وجود دارد. یادم می آید در یکی از گفت و گوها و یا نوشته های مرحوم جمال زاده (داستان نویس و نویسنده بنام) می خواندم که ایشان اندکی در حافظ بودن حافظ تشکیک نموده بودند. البته در همان جا بیان کرده بودند که احتمالاً حافظ بخش زیادی از قرآن را از حفظ بوده است. واژه حافظ در فرهنگ اسلامی تنها به از بر خوان نبی اطلاق نمی شد. کسانی که صد هزار حدیث با سند در حافظه داشتند، نیز حافظ خوانده می شدند. موسیقی دانان نیز عنوان حافظ داشتند. دکتر باستانی پاریزی در مقاله مفصل "حافظ چندین هنر" در کتاب نای هفت بند خود، که همچون دیگر آثار و نوشته های ایشان از نظم و ساختار هماهنگی برخوردار نیست و بیشتر به کشکول می ماند، با آوردن فهرستی از افرادی که در هنر موسیقی و نوازندگی و خوانندگی تبحر داشتند و به حافظ ملقب بودند، در صدد اثبات این نظریه بوده که حافظ شیرازی نیز نه از آن روی که از برخوان قرآن گرامی بوده و یا طبق تفسیر آقای بهاء الدین خرمشاهی از کلام ایشان، نه {صرفاً} از آن روی که حافظ قرآن مجید بوده (حافظ نامه ص ۱۱۷) بلکه به مناسبت خوانندگی و نوازندگی و مهارت در موسیقی و ترکیب، تالیف تلفیق شعر و ملودی ملقب به حافظ بوده است. که این نظر گاه نمونه و مصداق آشکاری از اجتهاد در مقابل نص به شمار می آید.

البته که می توانیم در دعوی شادخوار شیرازی مبنی بر از برخوانی مصحف شریف در چارده روایت، تردید کنیم، از آن روی که "شاعران چیزها می گویند که نکرده اند" {شعرا ۲۲۶:}، اما آیا نه اینکه حافظ از زمره ی اهل ایمان به شمار می آید و قول

مسلمان را تایقین به خلاف آن باید تصدیق نمود. بنابراین پذیرفتن سخن محمد الحافظ الشیرازی نباید چندان سخت و دشوار باشد:

ندیدم خوش تر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری

عشقت رسد به فریاد گر خود بسان حافظ قرآن زبر بخوانی با چارده روایت درست است که اشتراک لفظی کلمه حافظ و استعمال آن در بیش از یک معنا در فرهنگ اسلامی ممکن است قدری ابهام زا باشد، اما پس از شواهد و قرائن قطعی در کلام و دیوان شمس الدین محمد حافظ شیرازی در باب قرآن خوانی و قرآن دانی وی، دیگر جای تشکیک نمی ماند. دو دیگر اینکه آیا ایرادی دارد که حافظ ما به مقام جمع الجمع نایل آمده باشد و هنر تلاوت و حفظ مصحف شریف و موسیقی دانی و خوشخوانی همه را در خود جمع کرده باشد و حق هم همین است. بنابراین کم رنگ نمودن اندیشه و هنر قرآنی در چکامه های حافظ و باز خوانی و آفرینش شخصیتی غیر قرآنی از دیوان شعر او خطا و مسامحه ای است آشکار و ناشی از ناشناخت.

کتاب مکتب حافظ را بنگرید! گو این که در مکتب حافظ شیراز قرآن هیچ جایگاهی ندارد و حافظ هرگز از قرآن بهره ای نبرده است. در این کتاب هر گونه اثر پذیری حافظ از سرچشمه های فکری و اندیشه ای کاوش و بررسی شده، جز اثر پذیری قرآنی. نمونه ای دیگر را از کتاب ماجرای پایان ناپذیر حافظ می آورم. نویسنده کتاب به دلیل ناآشنایی با منابع و مراجع مهم علوم قرآنی، تعریفی عوامانه و نه عالمانه از کلمه قاری نموده اند، و سپس تفسیر و تحلیل خود را براین تعریف نادرست بنیان گذاشته اند. زیرا حق این بود که ایشان در کتاب های قرآنی پژوهی سیر و کنکاشی می نمودند و تعریف قاری را از آن متون استخراج می نمودند. بنگرید: قاری در عرف ما و فرهنگ ما به کسی گفته می شود که در مجالس ترحیم و برسر گور قرآن می خواند و مزدی می گیرد. (لغت نامه دهخدا و فرهنگ معین). حتی کار او شرکت در مراسم اعدام نیز بوده است. بیهقی حکایت می کند که هنگام بردار کردن حسنک وزیر، قرآن خوانان قرآن می خواندند ((. بنابراین کلمه قاری، خود به خود جریان مرگ را به ذهن ایرانی متبادر می کند. آیا ما با شناختی که از سراینده دیوان داریم که شاعر بهار و نشاط و روشنایی و زندگی است می توانیم این عنوان را درباره اش بپذیریم؟

(ماجرای پایان ناپذیر حافظ، ص ۲۲۲)

اما کلمه قرآن خوان (قاری و مقری) در تعریف قرآن پژوهان معنایی جز این دارد ، ضمن آن که اگر نویسنده قدری در لطایف قرآنی و گزاره های وحیانی سیر و سلوک می کردند ، قرآن را کتاب خردمندان ، زندگان ، شادان و اندیشمندان می یافتند و نه کتاب مردگان و اهل قبور .

آقای بهاء الدین خرمشاهی که در قرآن پژوهی همچون حافظ شناسی دستی پرتوان دارند ، در کتاب حافظ نامه (ص ۴۴۶) اصطلاحات علم قرائت را به نقل از آثار ابن جزری یکی از بزرگ ترین دانشمندان علم قرائت ، تجوید و تفسیر تعریف می کند

قاری مبتدی داریم و قاری منتهی . قاری مبتدی دست کم سه گروه از قراآت هفت گانه یا دهگانه را جدا جدا می شناسد . و قاری منتهی (با سابقه و ماهر و مجرب) به بیشتر قراآت دانش و احاطه دارد . مقری درجه ای بالاتر از قاری و کسی است که علاوه بر دانش اختلاف قرائت در عربیت ، نحو ، لغت ، تفسیر ، روایت و درایت نیز مهارت دارد .

گرد آورنده دیوان حافظ ، بیش از هر هنر و دانشی بر قرآن دانی لسان الغیب تاکید می کند ، هر چند تعبیرات شعار گونه ، بازی با کلمات و لفظ پردازی نیز بسیار در جملات او دیده می شود ، اما بهر حال تعبیرات او گواه بر قرآن دانی حافظ است :

بواسطه محافظت درس قرآن ، و ملازمت بر تقوی و احسان { ملازمت شغل سلطان } و بحث کشف و مفتاح و مطالعه مطالع و مصباح و تحصیل قوانین ادب ، و تجسس دوا وین عرب به جمع اشتات غزلیات نپرداخت و به تدوین و اثبات ابیات مشغول نشد...

(مقدمه جامع دیوان حافظ ، به نقل از نسخه مرحوم محمد قزوینی).

— از دریچه ای دیگر

نکته دیگر سخن حافظ نویسان و حافظ پژوهان در باب اطلاعات وسیع و تسلط شگرف و احاطه او بر علوم و دانش های روز است ، که طرح آن دست کم بدین صورت محل تردید است . آیا صرف بکار بردن چند واژه کلامی و تلمیح به چند مساله ساده فلسفی احاطه و مهارت کسی را در علم کلام و فلسفه ثابت می کند . از مقدمه جامع دیوان حافظ، هم چیز زیادی بیرون نمی آید . اگر حافظ تنها با تفسیر کشف جار الله زمخشری سرو سر داشته ، آن گونه که گرد آورنده دیوان او تنها از این تفسیر یاد می کند ، این که مقام شامخی برای حافظ در قرآن شناسی اثبات نمی کند و دستاویزی استوار برای نشان دادن تسلط او در علوم قرآنی به دست ما نمی دهد . بنابراین حافظ

شناسان ارجمند باید از رهگذری دیگر و با ذکر شواهد قطعی تری این مقوله را در حافظ و شعر او نشان دهند. حتی با یک دوره مطالعه دیوان حافظ مشاهده می کنیم تلمیحات ، استنادات و استشهادات حافظ به قرآن و گزاره های قرآنی کمتر از حد انتظار است و قرآن و آیه های قرآنی در شعر او بیش تر از اشعار و دواوین دیگر همعصران و پیشینیان وی ، تجلی نیافته است . چه بسا در شعر شاعران دیگر که حرفی از قرآن دانی آن ها در میان نیست ، بیشتر بتوان اثر پذیری های قرآنی یافت . آقای بهاء الدین خرمشاهی در مقاله چارده روایت به قول خودشان به تفصیل از احاطه حافظ به قرائت های هفتگانه و روایت های چهارده گانه بحث کرده اند، اما هنگام خوانش این مقاله بیشتر نظاره گر بحثی درباره تاریخ کتابت و قرائت قرآن و علم اختلاف قراآت هستیم تا اثبات احاطه و تسلط حافظ در این علوم .

کتاب های دیگری هم که در باب تاثیر قرآن در حافظ نگاشته شده ، حاوی مباحثی بسیار سطحی است که در نزد هر شاعر دیگری می توان نمونه هایی از این اثر پذیری ها یافت . تفاوت حافظ با دیگران در چیست ؟ چرا تاکنون کسی رابطه روحانی و ظریف حافظ با قرآن را نتوانسته بررسی کند .

در باب انقلاب حافظ در غزل ، اگر ثابت شود این امر یک روند طبیعی در سنت غزل سرایی فارسی بوده که در زمان حافظ به اوج خود رسیده و در سبک هندی به افراط گرایید ، دیگر جایی برای نظریه آقای بهاء الدین خرمشاهی نمی ماند ، که ساختمان غزل های حافظ را متأثر از ساختمان سور و آیات قرآن بدانند . می توان به استدلال ایشان پاسخ داد که این اسلوب در زبان و سخن دیگر شاعران هم عصر حافظ و پیشینیان او نیز کاربرد داشته است . بنابراین رو ساخت گسسته غزل و استقلال هر بیت آن تنها مخصوص حافظ نیست . تازه اثر پذیری ساختاری و صوری به تنهایی کافی نیست ، وقتی که اثر پذیری معنایی و مضمونی چندان پر شمار و پر عمق نباشد . هدف حقیر از بیان این سخنان تشکیک در مقام قرآنی حافظ شیراز نیست ، ولی بخوبی روشن گر اینست که کارنامه حافظ شناسی در کشور ما تا چه اندازه کم بار و کم عمق است .

از دریچه ای دیگر به نقد و شاید حل این مساله می پردازد که چرا قرآن در دیوان حافظ این قدر کم رنگ و کم جلوه است ، یا درست تر بگوییم پر جلوه تر از دیگران نیست . نمونه اثر پذیری ساختاری سبکی در شعر فارسی را می توان مثنوی مولانا و در ادبیات عرب ، آن گونه که دکتر نصر حامد ابوزید در کتاب هکذا تکلم ابن عربی نشان داده است ، محیی الدین عربی در کتاب گران سنگ فتوحات است . نمی دانم جناب خرمشاهی در تبیین و توضیح رای شان در باب اثر پذیری غزل های حافظ از سبک

قرآن تا چه اندازه مدیون نصر حامد ابوزید بوده اند زیرا شیوه و سیر بحث و استدلال کاملاً همسان است، جز اینکه یکی این استدلال را درباره حافظ پیاده می کند و دیگری از اثر گذاری قرآن در فتوحات و اینکه ساختار گزارشی و روایتی بر جسته ی قرآن، تا چه اندازه بر ساختار فتوحات مکیه سایه افکنده است، سخن می گوید.

به گفته نصر حامد ابوزید، شیوه ی شیخ در رو کردن از موضوعی به موضوع دیگر در کتاب فتوحات مکیه که پیوسته و به عمد و اصرار بر این اسلوب پافشاری می کند، پیروی از شیوه ی قرآن است که در گفت و گزارش یکسره از وحدت موضوع رهاست (رجوع کنید به کتاب فوق)

یک جا در مقدمه جامع دیوان حافظ، محمد گلندام بدو لقب شهید می دهد و مرحوم قزوینی متحیر از اینکه در مورد خواجه درست معلوم نشد که به چه مناسبت اطلاق کلمه شهید بر او شده است.

اگر این هم از لفظ پردازی های جامع دیوان نباشد، می توان برای آن تاویل مناسبی یافت. "شهید" در فرهنگ قرآنی به معنای گواه و ناظر امت و اعمال ایشان است، که علاوه بر خدا و فرشتگان بر پیامبران و مومنان نیز اطلاق شده است. در هیچ کجای قرآن شهید به معنای قتل فی سبیل الله نیامده است.

معنای دو می هم که برای شهید می توان اقامه کرد اینست که آن را در بافت اصطلاحات علوم قرآنی معنا کرد و آن را اصطلاحی ویژه قاریان و حافظان برجسته دانست. در همین قرن اخیر مرحوم محمد صدیق المنشاوی قاری برجسته مصری را شهید القراء می خواندند. ظاهراً این لقب بواسطه خشوع و حزن بی نظیر او در تلاوت قرآن بدو داده شده است و بهر حال می تواند الهام بخش ماجرای حل معنای شهید در مقدمه جامع دیوان حافظ باشد. بسیار مشتاقم که در کتابی مستقل تا آن جا که در توان دارم، رابطه حافظ با قرآن را بررسی نمایم و در این راه از خداوند بزرگ همت بلند و توفیق در ارائه یک پژوهش منسجم و ارزشمند طلب می کنم. در پایان یک بحث بسیار کوتاه حدیثی را نیز مطرح نمایم و آن سطحی بودن و ضعف شدید کتاب ها و مقالات بیشتر نویسندگانی است که تاثیر حدیث را در ادب فارسی جستجو نموده اند.

به یک نمونه کوتاه اشاره می کنم: چگونه می شود حافظ که بر مذهب اهل سنت و جماعت بوده، به احادیث بحار الانوار و یا جوامع حدیثی شیعه نظر داشته، با آن که بحار الانوار در اواخر قرن یازدهم نگاشته شده اما حافظ در قرن هشتم می زیسته است. این مساله در مورد سعدی، مولانا و دیگر شاعران برجسته فارسی زبان نیز صدق می

کند، که به جای آن که تاثیر جوامع روایی اهل سنت و صحاح سته را در شعر آن ها بررسی کنند، به دلیل عدم علم به این جوامع به سراغ کتاب هایی همچون بحار الانوار رفته اند که چند صد سال پس از مرگ حافظ و سعدی تالیف شده و حافظ حتی رنگ این کتاب را هم ندیده است.

در این مساله نیز جای تامل است و امید است ، پژوهشگران ارجمند هنگام بررسی سرچشمه های حدیثی در شعر شاعران درباره مذهب فقهی و کلامی شاعر نیز قدری تحقیق و مطالعه کنند ، تا دچار چنین اشتباهات فاحشی نشوند ، اینگونه باد.